
— فهرست کتب طبع جدید موجوده —

نام کتاب	رویه	آه	بانی
قرآن عکس خط مرحوم مرزا احمد تبریزی با کاغذ بسیار اعلی و جلد بسیار اعلی	۱	۴	
ایضاً رقم کوچک	۱		
کتاب حافظ عکس خط مرحوم حکم ابن وصال با کاغذ ولایتی	۱		
ایضاً		۱۰	
کتاب مستطاب مفتاح الجنان خط جناب حاجی ملا ابوطالب خوش نویس جهرمی با کاغذ ولایتی		۱۲	
ایضاً			
کتاب رساله مجمع الماتم حاشیه آقای صدر دام ظلّه العالی	۱		
کتاب مستطاب طراز المذهب مظفری احوالات حضرت صدیقہ صغرا زینب کبری سلام الله علیها با کاغذ ولایتی بسیار بسیار ممتاز اعلی اعلی با جلد بندی بسیار ممتاز	۶		



--- خاتمة الطبع ---

اقل بندگان باری محمد حسین لاری با کمال ادب خدمت خوانندگان این کتاب
مستطاب عرض مینماید چون کتاب مطبوعه در طهران نهایت گران و کمیاب بود و
بعضی از عکس های لازمه در آن نه بود با کمال زحمت و دقت محض تسویق
خوانندگان چند عکس بسیار ممتاز اعلی که واجب بود در کتاب
باشد بدست آورد گناه و در جاهی خود ضمیمه این
کتاب مستطاب که در این مستطاب قرار گرفته است

نشسته ابتدا شکر و حمد الهی را بجا آوردیم که در این سفر از هر جهت خیلی خوش گذشت و در غیاب ما امور داخله مملکت با کمال نظم بود و از خدمات صادقانه جناب اشرف صدر اعظم که در این سفر متحمل شده بودند و کمال رضایت را داشتیم در حضور و زراً و اعیان اظهار التفات خود مان را بایشان فرمودیم و بعد نسبت به ریک از وزراً که در غیاب ما مشغول خدمت و مراقب نظم امور مملکتی بودند اظهار التفات کرده سفر را بحضور خواستیم مشیر الدوله وزیر خارجه آنها را بحضور آورد همه تبریک و ورود ما را عرض کردند ما هم از اینکه در تمام دول اروپا از سلاطین عظیم الشان و اهالی مملکتهای کمال احترام و حسن پذیرائی را دیده و منتهای رضایت را داشتیم بسفرا اظهار مراتب خشنودی و رضایت خود را فرمودیم بعد مرخص شدند نهار را رفیق در بالا خانه صرف نموده چهار ساعت بغروب مانده عازم حرکت شدیم از ترتیبات پذیرائی و تشریفات وزیر در بار هم در باغ شاه باو اظهار التفات کردیم و بیرون آمده سوار کالسکه شدیم از دروازه باغ شاه الی میدان توپخانه تمام اطراف خیابان را باقالیها و قالبچه های ممتاز و بیرق های شیر و خورشید الوان مزین کرده بودند چندین طاق نصرت هم در کمال امتیاز و شکوه و زینت ساخته بودند در های خانهای هر یک از محترمین هم که در عرض خیابان واقع بود زینتهای مخصوص از قالیها و اسباب چراغ و غیره شده بود خصوصاً آصف الدوله حاکم طهران در تشریفات ورود و ترتیبات شهری هیچ فرو گذار نکرده است جمیع مردم هم از مرد و زن در اطراف خیابان و بالای بامها بقدری جمع شده بودند که مافوق نداشت و تماماً از روی یک شعف و ذوق مخصوصی اظهار خوشحالی و مسرت و شکر گذاری زیاد از دیدن ما میکردند ما هم واقفاً از ورود بطهران و دیدن رعایای خود مان و این قسم مسرت و شادمانی که از آنها ملاحظه میکردیم کمال خوشوقتی را داشتیم همینطور آمدیم تا وارد میدان توپخانه شدیم سه سالار هم آنها را خیلی خوب و با شکوه زینت داده و قشوق حاضر رکاب بترتیب بسیار منظم صحیحی در اطراف خیابان تا درب باب هابون گذارده بود اطراف دیگر میدان توپخانه را هم از بستخانه و تلگراف خانه و بانگ شاهنشاهی و غیره زینت کرده بودند همینطور آمدیم تا بفضل خدا و توجه ائمه هدی سلام الله علیهم اجمعین وارد باب هابون و حرمخانه مبارکه شدیم و شکر و حمد الهی بجا آوردیم

این راه کن چو اتوبیل بقاعده نمیرفت پیاده شده سواز کالسکه شدیم و راندیم در بین راه معلوم شد نایب السلطنه هم در رکاب می آیند ایشانرا هم احضار کردیم دم کالسکه آمده با نایب السلطنه و جناب اشرف صدر اعظم صحبت کنان میرفتیم هوا قدری گرم تر شد مستقبلین شهر هم میرسیدند در این بین شعاع السلطنه رسید از بدین او خیلی خوشوقت شدیم و الحق شعاع السلطنه در غیاب ما خوب از عهده خدمات خود برآمده است اظهار رضایت و التفات خود ما را باو فرمودیم قدری دیگر راه که آمدیم معتمد الحرم رسید از احوال حرمخانه و غیره عرض کرد او هم در غیاب ما از بابت نظم اندرون و کارهای را جمع بخود خوب خدمت کرده است وزیر دربار که از عقب آمده بود اینجا رسید آمدیم از رود خانه کن عبور کرده دو ساعت بظهر مانده وارد کن شدیم و منزل ها نجاست که وقت رفتن هم منزل کرده بودیم تا عصر هم بعضی از نوکرها و غیره از شهر آمدند شب زود تر قروق شد حرمخانه آمدند شام خورده استراحت کردیم

•—• ﴿ ۰ ﴾ ﴿ ۰ ﴾ روز یکشنبه دویم شعبان المعظم ﴿ ۰ ﴾—•

امروز انشاء الله تعالى سلامت وارد طهران و بای تخت خود مان می شویم صبح که حرکت کردیم عضد السلطان که باستقبال آمده بود در رکاب بود جناب اشرف صدر اعظم هم همراه بودند و صحبت میداشتیم وزیر دربار و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون هم در رکاب بودند هوا آفتاب و خوب و خوش بود هر کس از شهر باستقبال میامد عرض می کرد شهر را در کمال خوبی آصف الدوله زینت کرده است ولی چون تمام شاهزادگان و وزرا و سفرا در باغ شاه برای پذیرائی ورود ما حاضرند و وزیر دربار آنجا نهار حاضر کرده و تشریفات معین نموده است ابتداء بباغ شاه میرویم آنجا نهار خورده بعد از ظهر وارد شهر خواهیم شد همینطور راندیم و با جناب اشرف صدر اعظم صحبت میداشتیم تا رسیدیم بنزدیک درشت جمعی از سادات شیرازی و معتبرین واعظین آنها باستقبال آمده بودند مقتدر السلطنه هم که در غیاب ما بخراسان رفته بود و ناز و مراجعت کرده است اینجا دیده شد بعد راندیم تا رسیدیم بباغ شاه در راه همه قسم مردم از طبقه نوکر و غیره باستقبال میامدند و از ورود ما اظهار مسرت و خوشوقتی مینمودند یکساعت بظهر مانده بود که وارد باغ شاه شدیم تمام وزرا و طبقات نوکر از نظامی و قلمی و غیره و غیره در آنجا بترتیب مخصوص بسیار منظم و بقاعده بحضور آمدند و باغ شاه را در کمال عظمت و شکوه زینت کرده بودند که مثل یکی از بار کهای خوب فرنگستان بود آمدیم تا زیر چادری که در جلو خیابان بزرگ زده بودند آنجا روی صندلی

راهم محمد الله بسلامت و خوشی گذرانديم

«—» ﴿ روز جمعه پست ونهم رجب ﴾ «—»

امروز بايد بکرج برويم صبح که از خواب برخاستيم هوا قدری باز شده بود و بارندگی هرچه در کوهها شده برف است و اینجاها زمین را گل کرده بطوریکه حرکت مشکل است حاضر حرکت شده میخواستيم سوار شويم که صدای انومیل بلند شد بیرون آمده سوار شدیم وقتی حرکت کردیم جناب اشرف صدر اعظم در رکاب حاضر بودند قدری با ایشان صحبت کردیم و فرمایشتان که با ایشان تمام شد وزیر دربار آمد مقداری هم با او فرمایش و صحبت نمودیم در بین راه شهاب الملك بسر آصف الدوله با سواره ابواب جمعی خود آمده بود بحضور رسیدند يك شتر هم آورده بودند جلو راه ما قربانی کردند انومیل چی ما که فرنگی است تا امروز ندیده بود که شتر را بدو جهت و سبب بکشند وقتی دید که شتر را خوابانیده ذبح مینمایند خیلی تعجب کرد رفتم تا رسیدیم بکرج توی باغ و عمارت رفته نهار خورده بعد از نهار استراحت کردیم وقتی بیدار شدیم وزیر هایون بحضور آمده عرض کرد شاهزاده عین السلطان و مجد الدوله آمده اند که شرفیاب شوند و در منزل جناب اشرف صدر اعظم هستند آنها را احضار کردیم بحضور آمدند از ملاقات عین السلطان خوشوقت شدیم سینه اش درد میکرد حالا بهتر شده است از حالات ایندت شاهزاده رسیدیم و تمام را عرض کرد ما هم حالات فرنگستان و شکارها که کرده بودیم برای مجد الدوله میفرمودیم بعد وزیر دربار بحضور آمد عرض کرد نایب السلطنه از شهر باستقبال آمده است بحضور خواستیم آمدند از دیدن ایشان خیلی مسرور شدیم و مدتی صحبت داشتیم بعد نایب السلطنه رفتند شب را بیرون شام خوردیم نوکرها و خدام در حضور بودند بعضی دستخطها بطهران نوشتم دادیم وزیر هایون با جاچار مخصوص بفرستد بعد قروق کردیم خدام حرم آمدند

«—» ﴿ روز شنبه غره شعبان المعظم ﴾ ﴿—» «—»

امروز بايد از کرج به کن برويم صبح خیلی زود که اول طلوع آفتاب بود حرکت کردیم هوا صاف و آفتاب ولی خیلی سرد بود و نسیمی میوزید که از سردی آن از چشمهای اختیار آب میریخت سوار انومیل شدیم از خیابان کرج گذشته بیل رسیدیم جناب اشرف صدر اعظم هم رسیدند قدری با ایشان صحبت داشته رانديم تاجانی که راه دوتا میشود یکی مستقیماً بطرف طهران مبرود و راهی دیگر بقریه کن و این همان راهی است که رفتن هم از آنجا گذشته ایم از

(این)

فرسنگ راه است در سر نهار جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند ناصر الملک هم که از راه رشت آمده است اینجا رسیده بحضور آمد آصف السلطنه و عزیز السلطان و اجلال السلطنه و معتمد خاقان و غیره و نیز بودند بعد وزیر هایون هم که عقب مانده بود رسید بعد از نهار سوار اتومبیل شده رفیق تارسیدیم بمنزل که جایار خانه قشلاق است در همان اطاقهائی که سابقاً منزل میکردیم وارد شده منزل کردیم لدی الوردو بعضی تشریفات وزیر هایون از طرف آقامیرعلیق که مدیر جایار خانهای خط قزوین و گیلان است بجهت اینکه امشب منزل مادر جایار خانه است باعریضه از میرعلیق تقدیم کرد جواب عریضه او را دستخط فرمودیم بعد خود وزیر هایون را باندرون خواستیم که روز نامه سفر را بفرایم بنویسد موثق الملک را هم خواستیم بجهت تحقیق بارهای فرنگستان که بکجا رسیده و چند صندوق تابحال بطهران وارد شده است معلوم شد بیشتر بارها رسیده و در گمرک ضبط است

امشب تلگراف غربی مؤید السلطنه وزیر مختار ما از بران کرده بود که باعلیحضرت امپراطور آلمان زنی تیر انداخته ولی الحمد لله آسیبی نرسیده است بجناب اشرف صدر اعظم بتوسط امین الحرم پیغام فرمودیم که از قول ما تلگراف شکر گذاری و تبریکی باعلیحضرت امپراطور آلمان بنمایند که لله الحمد صدمه بایشان نرسیده است بعد وزیر هایون و موثق الملک را مرخص کرده شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ روز پنجشنبه بیست و هشتم رجب ﴾ —

امروز از اینجا به ینگی امام رفتیم صبح باز سوار اتومبیل شده حرکت کردیم جناب اشرف صدر اعظم در رکاب بودند قدری با ایشان فرمایشات شد و عقب ماندند که با کالسکه بیایند باران هم می بارید بقدر دو فرسنگی که آمدیم دیدیم يك کالسکه می آید مارا که دید ایستاد درب کالسکه باز شد يك دفعه عیسی خان و محمود خان از کالسکه بیرون جستند معین در بار هم که با آنها بخراسان رفته بود از عقب آنها بیرون آمد از دیدن آنها خوشوقت شدیم چون بحکم اجازه ما بخراسان رفته بودند میترسیدیم که از راه دریا مراجعت کرده باشند و چون موقع انقلاب و تلاطم دریا بوده مبادا غرق شده باشند و هیچ نمیدانستیم کی از مشهد حرکت کرده و از کدام راه می آیند حالا که آنها را دیدیم پرسیدیم از کدام راه و کی آمده اند عرض کردند از راه شاهرود بطهران آمده و از آنجا بدون توقف بطرف اردوی ماروانه شده اند خلاصه با آنها صحبت کنان آمدیم تا بمنزل و نهار را در منزل خوردیم منزل همان عسارت و اطاقهائی است که وقت رفتن بفرنگستان هم منزل کردیم تا شب باران اتصالاً می بارید شب

وارد کن شده روز دوم از کن بشهر برویم بعد قدری استراحت کرده از خواب که برخاستیم باندرون رقتیم شب هوا خوب بود بعد از شام استراحت شد

«—» () (روز سه شنبه بیست و ششم رجب) () «—»

امروز در قزوین اتراق است شاهزاده دارا با بعضی دیگر که امروز از طهران آمده شرفیاب شدند جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند با ایشان قدری در خلوت صحبت و فرمایشات کردیم مرخص شده رفتند بعضی عرایض و نوشتجات ندگرافی از ولایات رسیده بود و کیل الدوله آورده بمرض رسانید بعد نهار خوردیم تا عصر هم بیرون بودیم بعد باندرون رفتیم شب را عمادالدوله اسباب آتشبازی حاضر کرده بود آمدیم بیرون خود عمادالدوله و امین حضرت و بعضی دیگر از نوکرها بودند جناب اشرف صدر اعظم بواسطه درد سینه نتوانسته بودند حاضر شوند وزیر دربار هم امروز از صبح تا حالا در تلگرافخانه مشغول مخابره باطهران است بمجیر الملك و معین حضرت دستور العمل مخصوص میدهد که تشریفات کامل بجهت روز ورود مادر باغ شاه حاضر نمایند

«—» () (روز چهارشنبه بیست و هفتم) () «—»

امروز از قزوین بطرف طهران حرکت میشود و منزل اول (قشلاق) است امروز خیال کردیم اتو مبیل از فرنگستان خریده و قبل از وقت از هانجا سفارش کرده بودیم که از راه دریا بیاورند در قزوین حاضر باشد که در ورود خود ماق سوار شویم وقتی وارد قزوین شدیم از شمس الملك تحقیق کردیم عرض کرد اتو مبیل بامکانیک چی آن که باید جلو سوار شده راه ببرد حاضر است از عمارت که بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و شاهزاده عمادالدوله و منوچهر میرزا پسر عمادالدوله و جمعی دیگر از نوکرها حاضر بودند سوار کالسکه شده قدری راه رفتیم تا از خیابان بزرگ قزوین و عمارت شهر گذشته از دروازه بیرون آمدیم در خارج شهر اتو مبیل حاضر بود آنجا از کالسکه پیاده شده به اتو مبیل سوار شدیم وزیر دربار را خواستیم آمد توی اتو مبیل پیش ما ایستاد و مکانیک چی اتو مبیل را راه انداخت اول قدری تند رفت سوار و جمعیتی که ملتزم رکاب بودند با کالسکه ها و مانند فرمودیم آهسته آهسته حرکت آنرا بهمان درجه که کالسکه ما همه روزه میرفت قرار داد و همینطور رقتیم هوا هم گاهی آفتاب و گاهی ابر بود تا رسیدیم بجایار خانه (گونده) که يك منزل جایار خانه ایست در عمارت آنجا نهار خوردیم از شهر قزوین تا اینجا سه (فرسنگ)

— (روز دو شنبه بیست و پنجم رجب) —

امروز بشهر قزوین وارد میشویم صبح قدری سوار اسب شده آمدیم هوا بار و خیلی سرد و مستند بارندگی بود جناب اشرف صدر اعظم در رکاب بودند و صحبت میداشتیم قدری که آمدیم آقا سید حسین محسن نقیب السادات را با پسر کوچکش و بعضی سادات شیرازی دیدیم که از طهران تا اینجا باستقبال آمده بودند از نقیب احوال پرسى کردیم و از حالات اهالی طهران جويا شدیم عرض کرد تمام مردم منتظر ورود ما هستند قدری پائين تر تجار امينى و اربابهاى قزوینى را دیدیم که باستقبال آمده بودند تا اول شهر قزوین که رسیدیم ظهر الدوله را دیدیم از طهران برگشته باستقبال آمده است که دو باره در رکاب ما وارد طهران شود تا نزدیک شهر جمعیت زیادی از اهالی قزوین از هر طبقه از مرد و زن بیرون آمده بودند در کوچه ها هم جمعیت زیادی بود تماماً صلوات میفرستادند و از ورود ما اظهار خوشوقتی میکردند بدرب آلا تاپو و دیوانخانه قزوین که رسیدیم دیدیم وزیر بقایا و صدق السلطنه و عدل الدوله برادر وزیر بقایا و مستعان السلطنه ناظم خلوت از طهران رسیده آنجا ایستاده اند از دیدن وزیر بقایا و سایرین خوشوقت شدیم از کالسکه پیاده شده وارد دیوانخانه شدیم جماعتی از تجار مسلمان و ارامنه در آنجا ایستاده بودند نسبت بهمه تفقد و التفات کردیم رفتم نوى دیوانخانه عمارات اینجا بنظرمان قدری حرمت لازم دارد باید بگوئیم تعمیر کاملی نمایند رفتم در بالاخانه بزرگ وسط باغ که همیشه آنجا منزل میکردیم نشستیم شاهزاده عماد الدوله تشریفاتی برای ورود ما ترتیب داده شال و پولی تقدیم کرده بود شال را به نقیب السادات و پول را بسید شهاب التفتات کردیم بعد از وزیر بقایا حالات و گذارشات مدت غیبت خودمان را مفصلاً تحقیق نمودیم او هم بر حسب صداقتی که در نوکری دارد بطور درستی گاهی حالات را بعرض رسانید ما هم از حسن خدمات جناب اشرف صدر اعظم و مراتب خوشنودی خاطر خودمان در این موقع باز شرحی اظهار داشتیم و هم از خدمت وزیر دربار که در قضیه پاریس فی الحقیقه جان خود را نثار ما کرد برای وزیر بقایا تعریف فرمودیم بعد وزیر بقایا عرض کرد موافق ساعت خوبی که معین کرده اند باید روز دوم ماه شعبان وارد دارالخلافه طهران شد اگر بخواهیم از کرج روز دوم حرکت کرده یکسره بشهر برویم باره دوز و اینکه در باغ شاه وزرا و سفرای خارجه و غیره و غیره برای شرفیابی حاضر خواهند شد تا آنجا رسیده نهار بخوریم و بعد بشهر برویم دیر خواهد شد فرمودیم وزیر دربار و وزیر بقایا بروند در حضور جناب اشرف صدر اعظم قراری بدهند که يك منزل را شکسته طورى برویم که شب دوم ماه شعبان

❦❦❦ (۰) روز جمعه بیست و دوم رجب (۰)❦❦❦

امروز باید به (خرم دره) برویم صبح که برخاستیم هوا ابر تیره و خیلی کشیف و خفه بود قدری هم میبارید سوار کالسکه شده رانیدیم تا رسیدیم بده نصیر آباد اینجا درخانه سرهنگ نصیر آبادی بنهار افتادیم بعد از صرف نهار بیرون آمده بطرف منزل روانه شدیم تا منزل هم گاهی میبارید بعد از ورود بمنزل باران قطع شد

❦❦❦ (۰) روز شنبه بیست و سوم رجب (۰)❦❦❦ —❦❦❦

امروز باید از خرم دره بقروه برویم صبح که برخاستیم هوا باز شده و آفتاب خوبی بود سوار که شدیم سالار الدوله و جناب اشرف صدر اعظم در رکاب بودند قدری صحبت و فرمایشات شد ایشانرا مرخص کردیم رفتند بکالسکه نشستند بعد موثق الدوله و امیر بهادر جنگ که در طرفین کالسکه مابودند با آنها بصحبت مشغول شدیم شمش الملک هم بود از اینکه شمش الملک در این سفر خوب از عهده خدمات خود برآمده است تمجیدی از او می فرمودیم بعد ناصر خاقان هم رسید و تمام راه بصحبت گذشت نهار را در منزل خوردیم منزل همان جای همیشه است الحمد لله بخوشی و سلامت استراحت کردیم عزیز السلطان هم که تا زنجیان با اجودان حضور باستقبال آمده اند همه روزه در رکاب است و از گذارشات طهران بعرض میرساند

❦❦❦ (۰) روز یکشنبه بیست و چهارم رجب (۰)❦❦❦ —❦❦❦

امروز از قروه به سیاه دهن آمدیم هوا خوش و آفتاب بود ابتدای راه قدری باجناب اشرف صدر اعظم صحبت کنناق آمدیم سالار الدوله هم از اینجا مرخص شد و محض اظهار مرحمت نشان قدس باو التفات فرمودیم در بین راه وزیر دربار رسید با او نامدتی صحبت کنناق آمدیم عماد الدوله حاکم قزوین و منوچهر میرزا تا اینجا باستقبال آمدند قدری با عماد الدوله صحبت و تحقیقات از وضع قزوین و اطراف شد تا بمنزل رسیدیم جمعیت زیادی از اهالی سیاه دهن جلو آمده بودند خیلی قریه آبادی است اینجا هزار و دویست خانوار رعیت دارد که بهمه جهت قریب شهزار نفر جمعیت اینجا است بخانه که سابقاً همیشه منزل میکردیم وارد شدیم امین حضرت در اینجا تشریفاتی برای ورود ما فراهم کرده بود بعد از ورود نهار خوردیم عصر قرق شد خدام حرم آمدند شب هم الله الحمد بخوشی گذشت

از چهار طرف محاط به آب ورود خانه است يك راه باریکی دارد و چنان مستحکم و استوار است که فرار از آنجا ممکن است بهر جهت مجازات عمل خود را دیده و با آن رسیده است بعد ندیم السلطان را مرخص کردیم و شام خورده استراحت نمودیم

(۰) — ﴿ روز چهارشنبه بیستم رجب ﴾ — (۰)

امروز در شهر زنجان توقف شد الحمد لله حالتان بسیار خواب است بر خلاف سفرهای سابق که هروقت از زنجان میگذشتیم کسالت مزاحی طارض میشد صبح رفتم بحمام از حمام که بیرون آمدم علمای شهر زنجان مثل جناب حاجی میرزا ابوالکلام و سایرین بحضور آمدند از ملاقات علماً و آقایان خوشوقت شدیم احوال پرسی از ایشان کردیم اظهار دعا کوئی نمودند بعد جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمده عرایض و تملیکات زیادی آوردند بعرض رسانیدند بعد نهار خوردیم تا عصر با پیشخدمتها بصحبت و فرمایشات مشغول بودیم بعد رفتم اندرون شب را چون سالار الدوله آتشبازی کاملی تهیه کرده بود آمدم بیرون خود سالار الدوله و وزیر دربار و مدیر الدوله در حضور بودند آتشبازی شد چون سینه صدر اعظم درد میکرد نتوانستند حاضر شوند بعد از اتمام آتشبازی باندرون رفته شام خورده خوابیدیم (۰)

(۰) — ﴿ روز پنجشنبه بیست و یکم رجب ﴾ — (۰)

امروز از زنجان بطرف سلطانیه حرکت کردیم هوا خیلی خوب بود و آفتاب تا یکدرجه گرمی داشت جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در رکاب بودند قدری از راه با جناب اشرف صدر اعظم صحبت کنان آمده بعد ایشان را مرخص کردیم رفتند سوار کالسکه شدند با وزیر دربار مدتی صحبت کنان آمدم خرگوشی پیدا شد زدیم جناب اشرف صدر اعظم تقدیمی فرستادند بعد آمدم تا سربل بنهار افتادیم در سر نهار وزیر هایون و مصداق الدوله که تا سرحد باستقبال آمده بود و از میانجی باختراف با وزیر هایون است بحضور آمدند چند تیر تفنگ انداختیم بعد از نهار بطرف منزل حرکت شد یکساعت و نیم بغروب مانده وارد منزل شدیم شب وزیر دربار را احضار کردیم قدری فرمایشات شد بعد آقا سید حسین آمد روضه خوبی خواند پس از آن وزیر هایون را احضار نمودیم بعضی عرایض بستی و نوشتجات خارجه بود آورد بعرض رسانید و مرخص شده رفت شام خورده استراحت کردیم

زود بجهت تشریفات ورود ما بشهر رفته است جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و آصف السلطنه و سیف السلطان و سالار اکرم و سیف المملک و شمش المملک و اجلال السلطنه و معتمد خاقان و مؤتمن حضور و غیره و غیره در رکاب بودند نهار را در نیمه راه کنار رود خانه خوردیم بعد از نهار سوار کالسکه شده آمدمیم دو ساعت بعد از ظهر بنزدیکی شهر زنجان رسیدیم سالار الدوله با مدیر الدوله وزیر و سایر معارف و اعیان زنجان جلو آمده بودند با سالار الدوله صحبت کنان آمدمیم تا ابتدای آبادی شهر اهالی شهر همه از مرد وزن باستقبال بیرون آمده بودند با کمال شرف و خوشوقتی که از ملاقات ما داشتند همینطور آمدمیم تا داخل شهر شدیم چندین طاق نصرت با شکوه و زینت بسیار خوب سالار الدوله دستور العمل داده در چندین موضع تا جلو دار الحکومه ساخته اند از وضع احوال مردم معلوم بودم که سالار الدوله با آنها خوب سلوک و رفتار کرده است و همه را در حالت خوشی و رضای خاطر دیدیم حاجب الدوله برسم معمول تمام منازل جلو آمده در جلو درب دیوانخانه حاضر بود از خدمات او قدری اظهار رضایت و تمجید فرمودیم واقعاً خوب خدمت میکند بعد آمدمیم داخل باغ دیوانخانه شدیم این دفعه منزل ما را در اطاقهای آخر دیوانخانه که رونخلوت کوچکی است و از یکطرف هم بحیاط بزرگ نگاه میکند قرار داده اند خیلی گرم و خوب است بعد از اندکی استراحت وزیر دربار ناظم الاطباء میرزا علی اکبرخان طیب حضور را بحضور آورد چون در این سفر تا سرحد آذر بایجان ملنزم رکاب بوده و در غیاب ما هم در تبریز مراقب خدمت و معالجه حرمخانه و غیره بوده است قدری اظهار التفات باو فرمودیم چند فقره تلگرافات از طهران و غیره رسیده بود و کیل الدوله بحضور آورد ملاحظه کردیم و احکام آنها صادر شد چند طغرا دستخط هم بمعتمد الحرم و حرمخانه و شماع السلطنه و سپهسالار مرقوم و صادر کرده دادیم بوزیر هابون با پست بطهران بفرستد امروز هوا خیلی خوب بود یکساعت بغروب مانده رفتیم اندرون اطاق گرم بسیار خوبی حاضر کرده بودند آنجا راحت کردیم یکساعت از شب رفته ندیم السلطان را باندرون احضار کردیم و با او بمذاکره ارتفاع نقاط راه قدری مشغول شدیم چون دستور العمل داده ایم در پاریس بار و متری درست کرده اند که ارتفاع تمام نقاط ایران را از سرحد ارس تا کنار بحر محیط فارس معین میکند و انقلاب هوا را هم خبر میدهد بسیار چیز خوبی است در این بین تلگرافی از نظر آقای یمن السلطنه وزیر مختار ما در پاریس رسید که (فرانسوا سالن) آن جوان خبیثی که در پاریس سوء قصد درباره ما کرده بود از محکمه عدالت خانه فرانسه حکم محبس ابدی او صادر شده است و این محبس در کنار رود خانه بسیار عظیمی است که تقریباً

(*) — • ﴿﴾ (روز یکشنبه هفدهم رجب) ﴿﴾ — • (*)

— ﴿ روز دو شنبه هجدهم رجب ﴾ —

— ﴿ روز سه شنبه نوزدهم رجب ﴾ —

امروز باید بشهر زنجان برویم یکساعت از آفتاب گذشته حرکت کردیم سالار الدوله صبح

اذیت میکرد بکالسکه سوار شده رانندیم از طرف دست راست کوه سپهند و از سمت دست چپ کوه بزگوش پوشیده از برف خود شانرا می نمودند و این باد ونسیم از روی این دو کوه برمیخیزد که هوا را باین شدت سرد کرده است راه را هم مهندس خوب نساخته قدری اسباب زحمت است آمدیم تاقریه (ابونسق) ملکی جناب نظام العلمای تبریز نهار را در آنجا در خانه کد خدای ده صرف نموده حرکت کردیم بقدر دو ساعت کشید تا بمنزل آمدیم راه امروز بقدر هفت فرسنگ بود بسیار خسته و کسل شدیم شامرا زود تر خورده استراحت نمودیم امشب هم قبل از شام گفتند قدری برف بارید خیلی هوا سرد است و بارندگی هم مزید علت است اما انشاء الله برای رعیت و حاصل زراعت خوب و نافع باشد ما نارضائی از آن نداریم

❦ (روز جمعه پانزدهم رجب) ❦

امروز در میانج اتراق شد که مالهای بنه وغیره همه برسند و قدری راحت کنند چون از خدمات ولیمهد در ایاب ذهاب ونظم آذر بایجان کمال رضایت را داشتیم يك سرداری از سردارهای مخصوص خود مان که تمام جلو سینه آن مکمل بیاقوت بود باو مرحمت فرمودیم که با کمال دلگرمی فردا مرخص شده بتبریز معاودت کند و بعد قدری بملاحظه عرایض و نوشتجات مشغول شده چند فقره دستخط وتلگراف بخط خود مان نوشتیم نهار خورده بعد از نهار وزیر هایون سید رضوان شاعر را بحضور آورد قصیده خوبی گفته بود بعرض رسانید عصر زود تر قروق کردیم شب بعد از صرف شام استراحت شد

❦ (روز شنبه شانزدهم رجب) ❦

امروز باید از میانج بجمال آباد برویم صبح ولیمهد آمد که مرخص شود همراه ما تا سر پل رود خانه میانج آمد باو بعضی فرمایشات در کار نظم آذر بایجان وامورات این صفحات فرمودیم از آنجا مرخص شده برگشت که بجا پاری بتبریز برود ما با کالسکه تا پای گردنه قافلان کوه آمدیم آنجا از کالسکه بیرون آمده سوار اسب شدیم وناسر گردنه سواره آمدیم نزدیک بسر گردنه جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار رسیدند با آنها صحبت کنان آمدیم تا باین ارتفاع این قلعه قافلان کوه که مهراست از دریای محیط یکمزار و دو بیست وهشتاد متر است خلاصه آمدیم تا باین گردنه از پل گذشته دوباره سوار کالسکه شده رانندیم تا منزل هوا امروز ابر و قدری سرد بود نهار را در منزل خوردیم و طرف عصر قروق شد شب را آقا سید حسین آمده دوضه خوبی خواند تلگرافات زیادی رسیده بود وزیر هایون را باندرون احضار کردیم

(تمام آ)

بکالسه نشستند پس از آن با امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و سیف السلطان و ناصر خاقان که در جلو کالسه بودند قدری فرمایش و صحبت کرده تا بمنزل رسیدیم نهار خورده استراحت کردیم یکساعت بغروب مانده قروق شد خدام حرام آمدند منزل ما در همان خانه ایست که وقت رفتن منزل کردیم خدام حرم هم در خانه دیگر هستند بعد از آنکه قروق شد همه باینجا آمدند شب را بصحبت گذرانده زود تر استراحت کردیم

— ﴿ روز سه شنبه دوازدهم رجب ﴾ —

باید به قراچن برویم امروز هم صبح خیلی زود سوار شدیم ولیعهد و جناب اشرف صدراعظم هم در رکاب بودند قدری با آنها فرمایش فرموده مرخص کردیم بروند سوار کالسه شوند بعد با امیر بهادر جنگ صحبت میداشتیم واقعاً امیر بهادر جنگ خیلی خوب خدمت میکند سواره کشیکخانه که از طهران تا آذر بایجان ملتزم رکاب بودند و در سرحد تامراجمت ما ماندند و قسمتی هم که در خود آذر بایجان حاضر کرده بود تماماً آراسته و منظم تامراجمت ما بدون اینکه صدائی بلند شود حاضر خدمت بودند خلاصه نهار را در منزل صرف کردیم منزل هم همان جاومکانی است که وقت رفتن منزل کرده بودیم

(۰) [۰] (۰) ﴿ روز چهارشنبه سیزدهم ﴾ (۰) [۰] (۰)

امروز از قراچن به منزل (ترکان) آمدیم صبح برخاسته بیرون آمده سوار شدیم هوا در نهایت رودت بود اگرچه آفتاب بود اما نسیم سردی میوزید که از چشم انسان آب میریخت در نوبت رودخانه جناب اشرف صدراعظم را سواره دیدیم قدری با ایشان صحبت داشته بعد سوار کالسه شدیم پهلوی کالسه سیف السلطان و سیف الملک و ناصر خاقان بودند با آنها صحبت کنائی می آمدیم شاهزاده اما مقلی میرزا حاکم ارومی راهم از این منزل خلعت داده مرخص کردیم بمحل حکومت خود رفت نهار را بعد از ورود بمنزل خوردیم برای ماهان خانه سید را که همیشه در ده ترکان منزل میکردیم معین کرده اند طرف عصر قروق کردیم خدام حرم آمدند چند طغرا ندگراف و دستخط هم بخط خود مان نوشتیم هوا امشب مهتاب و خیلی سرد است شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ روز پنجشنبه چهاردهم رجب ﴾ —

امروز باید به میانج برویم صبح که برخاستیم هوا ابرومه و سرد بود بدرجه که شخص را

صفوف نظام و سایر اهالی سلام گذشته بخوار که رسیدیم درباب راه شوسه که از سرحد آذر بایحسان بطهران باید کشیده شود و امتیاز آنرا بتجار داخله خودمان داده ایم دستور العمل داده و فرمایشات مفصل کردیم که از عید نوروز انشاء الله شروع نمایند آنها هم تعهدات لازمه نمودند بعد بیرون آمده از درب میدان توخانه سوار کالسکه شده بپاسمج آمدیم دربین راه که می آمدیم کوههای سهنند و یانیق را میدیدیم که برف تازه زیادی آمده تمام قله ها سفید شده است و بخاطر مان می آمد که در تمام نقاط این کوهها شکارهای مفصل کرده ایم شب را در منزل زود تر قروق کرده شام صرف نموده استراحت کردیم

—(•)•(•) روز یکشنبه دهم رجب المرجب (•)•(•) —

امروز باید بحاجی آقا برویم صبح خیلی زود برخاسته سوار شدیم هوا بی نهایت سرد بود بکالسکه نشسته را ندیم تا از سعد آباد گذشته همه جا آمدیم تا وارد منزل شدیم در همان عمارت واطاق که وقت رفتن منزل کرده بودیم منزل نموده قدری سرد بود بخاری روشن کردند نهار خوردیم بعد از نهار استراحت شد عصری وکیل الدوله را خواستیم بعضی عرایض و نوشتجات بود آورد بعرض رسانیده جواب آنها صادر شد وزیر هاپون هم احضار شد روز نامه سفر را فرمودیم نوشت شب آقا سید حسین را خواستیم روضه خواند امروز وکیل الملک هم در رکاب بود بقدری با او صحبت داشتیم بسیار نو کر درست خوبی است ثقه الدوله پسرش هم با اوست و همراه ولیعهد آمده با ولیعهد مراجعت بتهریز خواهد کرد او هم جوان درستی است مصدق الدوله هم که بسرحد آمده بود در رکاب است و بطهران می آید

•(•)•(•) روز دوشنبه یازدهم رجب (•)•(•) —

امروز باید از حاجی آقا به تکه داش برویم صبح برخاستیم جای صرف کرده به امین الحرم فرمودیم بروند جناب اشرف صدر اعظم را دم در حاضر کنند رفت و آمد عرض کرد حاضرند بیرون آمدیم ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار حاضر بودند قدری با ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم و فرمایشات شد وزیر دربار پسرهای مرحوم حکم باشی را که خلعت داده بودیم بحضور آورد نصرة الحکماً و اخوان او بودند حقیقه خانواده وزیر دربار تماماً مردمان خوب درستی هستند مخصوصاً اولاد مرحوم حکیمباشی که از قدیم خدمات کرده اند شریف العلماء هم بحضور آمد و مرخص شدند دربین راه سواره قدری با ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم صحبت کردیم بعد آنها را مرخص فرمودیم رفتند

(بکالسکه)

(*) — ❦ : (روز پنجشنبه هفتم رجب) : ❦ — (*)

امروز در شهر تبریز توقف نمودیم مردم از هر طبقه می آیند و شرفیاب میشوند ما هم این اشخاص را که می بینم چون همه آنها را پدر بر پدر دیده و می شناسیم بماتر میکند حساب کردیم تا امروز که باینجا آمده ایم چهل و یکسال تمام است در آذر بایجان بوده ایم و بلدیت کامل داویم وضع انقلابات روزگار مایه حیرت و عجب است که در یک آن بطوری اوضاع واحوال را تغییر میدهد و منقلب میسازد که هیچ شباهت به سابق ندارد ما از تبریز بطهران رفتم و بعد سفر فرنگستان پیش آمد تمام اروپا را دیده و گردیده مراجعت کرده ایم و امروز ولیعهد در این خانه زندگانی میناید و مهمان براو هستیم خلاصه شکر و حمد الهی را بجای آوردیم که نعمت صحت حاصل است بعد قدری در باغچه گردش کردیم دو ساعت بغروب مانده باغ قروق شد بعد از آن با پسرهای ولیعهد قدری صحبت کردیم اول شب هم آتشبازی خوبی شد بعد شام خورده استراحت نمودیم

(*) — ❦ : (روز جمعه هشتم رجب) : ❦ — (*)

امروز صبح که از خواب برخاستیم قدری کسالت داشتیم وزیر دربار را خواستیم روی پستان چپ ما پنبه ذرا ریخ انداختند بعد عملاً خلوت جمع شدند عرایض و نوشتجات زیادی جمع شده بود که همه مال ارباب توقع بود و کیل الدوله بحضور آورده همه را بعرض رسانید بعد جناب اشرف صدر اعظم آمدند بعضی عرایض بود با نظام السلطنه عرض کردند و جواب داده شد بعد عملاً دسته بدسته بحضور آمدند از آنها احوال پرسی کردیم و خیلی از ملاقات ایشان خوشوقت شدیم اغلب آنها را در جوانی دیده بودیم که هیچ موئی نداشتند و حالا صاحب ریش و سبیل و علم و فضل شده اند ایشانهم از دیدن ما خیلی مشعوف بودند و دعا گوئی میکردند علماً که رفتند نهار خوردیم و بعد قدری استراحت کردیم امروز برف کمی مخلوط با باران نارید خیلی هوا سرد است و فردا از تبریز حرکت بطرف باسمنج میشود

❦ : (روز شنبه نهم رجب) : ❦ —

صبح وقتی از اندرون بیرون آمدم درب منزل اعتماد الحرم جناب آقا سید علی آقای یزدی دعای سفر درگوش ما خوانده آمدم بیرون ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم و نظام السلطنه همراه بودند در باغ بزرگ صف سلام از جماعت اهل قلم و نظام و تجار و سرباز و عموم صاحب منصبان و غیره و غیره بسته بودند سالار معظم که رئیس قشوق است جلو ما افتاده از جلو

— (روز سه شنبه پنجم رجب) —

امروز صبح کمی آفتاب بر آمده بود که حرکت کردیم بطرف صوفیان در رکاب پهلوی کالسکه ماسیف السلطان و خوان سالار بودند با آنها صحبت میداشتیم و راه طی میکردیم تا منزل رسیده نهار خوردیم بعد از نهار قدری تیر اندازی کردیم هوا هم ابر بود شب کمی باران آمد زود تر شام خورده استراحت کردیم

— (روز چهارشنبه ششم رجب) —

امروز باید بسلامت وارد شهر تبریز بشویم صبح که حرکت کردیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در رکاب بودند قدری دو اول منزل با ایشان صحبت داشتیم آمدیم تا رسیدیم بسریل (سنخ) جادر پوش مارا در آنجا زده بودند پیاده شدیم قونسولهای خارجه مقیم تبریز تماماً تا آنجا باستقبال آمده بودند با جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند مسیو (بطروف) قونسول روس که اقدم و اسبق قونسولها بود نطقی مبنی بر تهنیت ورود ما به تبریز نمود بعد بامسیو (وود) قونسول انگلیس قدری صحبت داشتیم پس از آن با قونسول عثمانی و سایر قونسولها از مسافرت فرنگستان خود مان و اینکه در تمام ممالک و دول خارجه خیلی بمآخوش گذشته و نهایت احترامات را بجا آورده اند صحبت داشته و اظهار رضایت نمودیم بعد آنها مرخص شدند نهار خوردیم و حرکت کردیم در بین راه با امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و شمس الملک و سیف الملک صحبت کنناق آمدیم تا جایی که شهر پیدا شد در بین راه جمعی مستقبلین از محترمین و اعیان و اشراف تبریز بحضور رسیدند مثل عدل الملک و غیره سه ساعت بغروب مانده به اوایل شهر رسیدیم تقریباً تمام اهالی در خارج و داخل شهر اطراف معابر ما جمع شده بودند اقلاً بقدر یکصد هزار نفر در اطراف خیابان و کوچه و بازار از زن و مرد ایستاده و از دیدن ما اظهار مسرت و خوشحالی مینمودند و متصل سلام و صلوات میفرستادند بحیر السلطنه سالار معظم هم قشون ساخو آذر با بجان را در اطراف راه منظمأ و داشته و خودش هم با صاحب منصبان نظامی آذر با بجان جلو آمده بود سواره قزاق هم که از طهران تا اینجا در رکاب ما آمده بودند با موزیک خودشان بانهایت نظم در جلو ما بودند همینطور آمدیم تا وارد منزل شده قدری راحت کردیم شب را ولیعهد و وزیر دربار و وزیر هایون و جمعی از پیشخدمتها نامدتی از شب رفته در حضور بودند بعد آنها را مرخص کرده شام خورده خوابیدیم

سایر مهماندارها که حاضر بودند اظهار التفات و رضایت خود مان را از این مسافرت روسیه و خدمات آنها فرمودیم و مخصوصاً بامیرال ماموریت دادیم که باعلیحضرت امپراطور اظهار امتنان ما را تبلیغ نماید که در این سه دفعه که از خاک روسیه عبور و مرور کردیم بقدری بما خوش گذشته است که مافوق ندارد و الحق صاحبمنصبان و مامورین این دولت از احترامات لازمه و مراسم پذیرائی بهیچوجه خود داری ننموده اند و این قسم مودت و اتحاد هرگز فراموش شدنی نیست بعد از آن بهر يك از مهمانداران و صاحبمنصبان از نشان و انفيه دان و انگشتری و غیره التفات فرموده مراجعت باندرونی کردیم آنها هم بچادر شام رفتند و از قراریکه عرض شد تا مدتی از شب رفته مجلس آنها طول کشیده بعد به آنطرف ارس رفته بودند ما هم شام صرف کرده استراحت نمودیم موانق الدوله هم در این مهمانی خیلی زحمت کشیده و خوب پذیرائی کرده است

— ﴿ روز یکشنبه سوم شهر رجب ﴾ —

امروز باید بطرف (گلین قیه) برویم صبح زود حرکت کردیم و تا وقت نهار بمنزل رسیدیم چون وقت رفتن مفصلاً وضع راه و حرکت را نوشته ایم دیگر مراجعت باختصار میگذرانیم جناب آقای بحرینی را هم امشب دیدیم و از خدمات آقا سید حسین در این سفر که همه وقت خوب مراقب بوده است اظهار رضایت کردیم و از دیدن آقای بحرینی خیلی خوشوقت شدیم امین الحرم و صدیق الحرم و سایر آقایان حر مخانه هم حاضر و از عهده خدمات خود بخوبی برآمده اند با آنها هم اظهار التفات شد عصر قدری تیر اندازی نمودیم شب شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ روز دو شنبه چهارم رجب ﴾ —

امروز باید بمنزله برویم صبح که از خواب برخاستیم ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار آمدند سوار شده برای افتادیم جمعیت زیادی از سوار و متفرقه در رکاب بودند قدری سواره آمده با وزیر دربار صحبت میداشتیم در این بین وزیر هایون رسید قدری هم با او صحبت داشتیم بعد بکالسکه نشسته رانندیم و با ولیعهد قدری صحبت داشتیم تا رسیدیم به (سام بورانی) آنجا نهار خوردیم و آمدیم تا بمنزله مثل همان روزی که از طهران آمدیم جمعیت زیادی از اهل مرند در جلو راه بودند طاق نصرت و غیره زده بودند وارد خانه شجاع نظام شدیم وضع منزل و اطاقها همان است که دیده و سابقاً منزل کرده بودیم قدری راحت نموده شب را چون خسته بودیم زود تر شام خورده خوابیدیم

و مهمانداران روسیه حاضر شده جناب اشرف صدر اعظم هم لباس رسمی پوشیده بحضور آمدند نسبت بهر يك از مهماندار ها اظهار التفات کردیم خصوصاً بشخص امیرال آرسنیف که کمال رضایت از خدمات او حاصل است بعد از جلو صف سر باز و قزاق گذشته از آنها احوال بررسی و اظهار التفات نمودیم و آمدیم بهمائی قایق مخصوص سوار شده الله الحمد بسلامت از آب گذشتیم از قایق پیاده شده ولیعهد و ناصر الدین میرزا و اعتضاد السلطنه و نظام السلطنه و حاجب الدوله و وکیل الملک و آصف السلطنه و سالار اکرم و سیف السلطان و شمس الملک و سیف الملک و اجلال السلطنه و سایر نوکرهای و ملتزمین رکاب ما که در تبریز مانده بودند تماماً دیده شدند از ملاقات ولیعهد و غیره خیلی خوشوقت شدیم و واقعاً در مدت غیبت و مسافرت ما شخص ولیعهد بسیار خوب از عهده نظم آذر بایجاق و نگاهداری اردو و حرمخانه و غیره برآمده است کمال اظهار التفات باو شد حاجب الدوله هم در نظم و ترتیب اردو و خدمات خودش کمال مواظبت را نموده و مخصوصاً امروز که نگذاشته است احدی بانظر ارس بیاید و تمام دسنه جات را در کمال نظم و آراستگی جلو آورده است باو هم اظهار التفات کرده وارد سرا برده شدیم در آنجا لازم دیدیم از خدمات این مدت جناب اشرف صدر اعظم که بکمال صداقت و راستی نموده بودند شرحی مذاکره شود تا درجه رضایت و مرحمت ما نسبت بایشان همه کس معلوم باشد لهذا در حضور ولیعهد و تمام نوکرهای رکابی و سرحدی اظهار رضایت و التفات قلبی خود مان را نسبت بجناب اشرف صدر اعظم کاملاً فرمودیم و بعد از خدمات هر يك از ملتزمین رکاب در این سفر خصوصاً وزیر دربار که در باب معالجه و مزاج ما کمال مراقبت را داشته و همینطور موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و غیره بهر يك علی قدر مراتبهم اظهار التفات شد و بحرم خانه رفیق الحمد لله تعالی اهالی حرم هم تماماً صحیح و سالم بودند امشب هم چنانکه پیش اشاره کردیم قرار است که مهمانداران و صاحبمنصبان روسیه که تا اینجا در رکاب بوده اند مهمان ولیعهد باشند و چادرهای پوش متعدد زده لوازم مهمائی را فراهم و مرتب داشته اند مجید الملک سرحد دار که جوان کافی کاردانی است این خدمت باو موکول بوده و مشغول است طرف عصر و شب باران مفصلی شروع کرد که وضع میز و مهمائی را قدری بهم زد ولی بعد بهر قسم بود فراشها و نایبان فراشخانه اهتمام نموده جلوه گیری و اصلاحی کردند یکی دو ساعت از شب رفته باران قدر ساکت شد مهمانها آمدند در چادر بزرگ دیگر که جلو چادر شام بود ولیعهد و جناب اشرف صدر اعظم و نظام السلطنه و وزیر دربار و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و حاجب الدوله و اغلب معتبرین نوکرها حاضر بودند ما از اندرون بیرون آمده بچادر مهمانها رفیقیم به امیرال آرسنیف و

هشتاد ساله و با سلامت مزاج لباس رسمی پوشیده در جلو راه ما حاضر بود خیلی خانه خوبی دارد مرتفع و خوش منظر است و ورود خانه ارس نگاه می کند اگرچه قدری فاصله دارد اما رود خانه پیداست بعد از ورود بمنزل نماز خوانده راحت کردیم شب بعد از شام آنش بازی خیلی خوبی هم کردند

— (روز دو شنبه دویم شهر رجب) —

امروز انشاء الله تعالی باید با سلامت وارد کنار ارس و جاقای خاک ایران بشویم صبح زود از خواب برخاستیم جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم بحضور آمدند قدری با ایشان در ترییات ورود و غیره صحبت و فرمایش کردیم بعد امیرال آرسنیف آمده عرض کرد کالسکه ها حاضر است از عمارت بیرون آمدیم اسمعیل خان نخبجویی که در حقیقت صاحب منزل و پیر مردی قدیمی است و حالا در خدمت دولت روسیه مستخدم است و پسرهای رشید خوبی دارد حاضر بود با و اظهار التفات کردیم و مرخص شد سوار کالسکه شدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در کالسکه با ما بودند و رانندیم وسط راه در یک استاسیون اسب عوض کرده از آنجا ملتزمین همه لباس رسمی پوشیدند باز جناب اشرف صدر اعظم را در کالسکه با خود مان نشانیدیم آمدیم تارسیدیم بسرحد نزدیک ارس جایی است که از بلندی سرازیر میشود رودخانه ارس و خاک ایران و جاده های اردو و حرخانه که بسرحد آمده اند تماماً از آنجا پیدا و نمایان شد شکر و حمد الهی را بجا آوردیم و با جناب اشرف صدر اعظم صحبت مباداشتیم و از خدمات ایشان که در این سفر نمودند اظهار رضایت و التفات میفرمودیم که الحقی بالاتر از آنچه متصور بود زحمت کشیده و ما را قرین کمال خوشنودی و رضایت از خدمات صادقانه خود داشته اند واقعاً جالاششماه است که از سرحد خود مان رفته و تمام این مدت را در ممالک خارجه بوده ایم اراهمات و کفایت ایشان بعد از فضل خداوند هم امور داخله اراقی منظم بوده و هم مهمات مربوطه بخارجه و هم در خدمات حضوری کمال مواظبت را نموده آبی غفلت ننکرده اند همینطور رانندیم با شوق و شمع هرچه تمامتر که الحمد لله باصحت مزاج بسرحد خود مان میرسیم نیم ساعت فاصله به آبادی و عمارات جلغای روس رسیدیم از همان راه که وقت آمدن سوار شدیم با آنجا رسیده جلو عمارت پیاده شدیم باطابقی که شب اول خروج از سرحد منزل کردیم وارد شده دست و روئی شسته لباسها را که از گرد و خاک راه خراب شده بود تغییر داده آمدیم جلو ایوان عمارت دیدیم و ابیهد و نظام السلطانه و تمام نوکرها آنطرف ارس آمده منتظر ورود ما هستند هیچکدام باینطرف نیامده بودند امیرال آرسنیف با سایر صاحبمنصاق

— ﴿ روز پنجشنبه سلخ جمادی الاخره ﴾ —

امروز باید از اروان به (باش نوراشین) برویم صبح در ساعت شش بعد از نصف شب که نزدیک طلوع آفتاب بود از منزل حرکت کردیم امیرال (آرسنیف) و (کنت تیز حوض) حاکم اروان و صاحب منصبانی لشگری و کشوری اینجا با سرباز و قزاق زیادی حاضر بودند با کمال تعظیم و احترام ما را حرکت دادند و بعد از سوار شدن شلیک تفنگ زیادی سربازان نمودند وقت خارج شدن از شهر هم قزاقها چند تیرتوپ انداختند راه و آبادیها همان است که وقت رفتن در روز نامه نوشته ایم بقدر دو ساعت و نیم راه که آمدیم رسیدیم بجا پارخانه (قرلو) آنجا نهار خوردیم تا اینجا جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در کالسگه مابودند بعد از نهار که روانه شدیم وزیر هایون و ناصر خاقان در کالسگه ملتزم حضور بودند دو استاسیون دیگر هم اسب عوض شد در استاسیون دیگر وزیر دربار و وزیر هایون را در کالسگه بحضور خواستیم يك ربع ساعت بغروب مانده وارد باش نوراشین شدیم همانجا که وقت رفتن مسنزل کرده بودیم که خانه خلیل خان پسر اسمعیل خان است منزل نمودیم خلیل خان جوانی معقول و در لباس قزاقی است شب را چون خسته بودیم زود ترشام صرف نمودیم بعضی خوراکیهای خوب ایرانی هم والدۀ خلیل خان برای مათیه کرده بود آوردند صرف شد دو ساعت به نصف شب مانده خوابیدیم

• — ﴿ روز جمعه غره رجب المرجب ﴾ (•) —

امروز باید از باش نوراشین به نخجوان برویم صبح زود که هنوز هوا تاریک و مدتی بطولع آفتاب مانده بود از خواب بیدار شده برخاستیم و ساعت نه بعد از نصف شب حاضر حرکت شده امیرال آمد و حرکت نمودیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در کالسگه مابودند و در بین راه با جناب اشرف صدر اعظم صحبت های متفرقه در امور راجعه باصلاح حال رعایا و اهالی مملکت خود مانی میداشتیم اینجا نهار صرف کردیم اسب هم عوض شد در استاسیون سوم که رسیدیم قدری مکث کردیم از دور تماشای کوههای ایران را که از اینجا بیداست مینمودیم کوههای سلطان سنجر را که میانه قرا داغ و مرند واقع است ورود خانه ارس هم از پای آن میگذرد میدیدیم و از اینکه بحمد الله تعالی این سفر تمام شده نزدیک بخاک ایرانی رسیده ایم خیلی خوشوقت بودیم و شکر الهی را بجای آوردیم و با وزیر دربار که در کالسگه حضور ما بود صحبت میداشتیم تا رسیدیم به نخجوان وضع اینجا همان است که وقت رفتن نوشته ایم مگر اینکه منزل ما را تغییر داده در خانه های کلبلی خان قرار داده اند که پیر مردیست

ارمنی و ایرانی و گرجی و غیره زیاد دیده شد آنجا هم رو با بادی گذاشته است جلو درب اوج کلیسا کشیهای زیاد بالباسهای زر بفت زرد که مخصوص تشریفات و لباس اینگونه مواقع است پوشیده و ایستاده اطفال زیادی هم در اطراف آنها بودند و چهار نفر کشیش با آن لباسهای زر بفت سر برهنه يك چتر تافته قرمز زرد و زنی که چهار پایه داشت در دست گرفته چتر را محاذی بالای سر ما میاوردند و مادر زیر سایه چتر بودیم دو کشیش هم در جلو ما بجره ها در دست و عود میسوزانیدند چندین کشیش پیر محترم هم در جلو افتاده راه میرفتند و در اطراف ما کشیهای دیگر با اطفال و جوانان خورد سال که پس بازده و هفده سال بودند بوضع مخصوص و لحن خوشی دعا میخواندند و همینطور ما رفتیم تا رسیدیم بدرب محوطه مخصوص که اوج کلیسا در میان آن ساخته شده است آنجا خلیفه اعظم ارامنه که متوقف است باستقبال ما رسید از او احوالبرسی کردیم نطق مفصلی در اظهار خوشوقتی و تشکر از ورود ما باینجا و رضایت از طرف عموم ارامنه تبعه ایران نمود ما هم اظهار مسرت از ملاقات ایشان و توجه و مراقبت مخصوصی که همیشه در حفظ حقوق ارامنه رعیت خودمان داریم فرمودیم بعد داخل اوج کلیسا شدیم چندان بنای عظیمی نیست اما خیلی قدیم است یکهزار و ششصد سال تمام است که ساخته شده و سنگ اول آنرا حضرت جرجیس پیغور گذاشته که با سلاطین آشکانی که پادشاهان ایران بوده اند نسبت و خویشاوندی نزدیک داشته است و سالها در این حدود با سلاطین ارمن نزاع داشته اند آخر آشکانیان از پیش برده و اینجا ها را تصرف کامل نموده اند باری شرح اینجاها در روز نامه سفر شاه شهید کاملاً مسطور است بعد رفتیم بخزانة اوج کلیسا در آنجا خاجهای مرصع زیاد دیده شد زمردهای درشت گرانها کلاههای کشیشی زرد و زنی زیاد که بشکل کلاههای قدیم ایران و شبیه بشال کلاه است و بعضی زربنه آلات خوب بود قدری گردش کرده آمدیم بعمارت مخصوص بزرگ قدری در آنجا راحت کردیم از ملتزمین و کاتب ما امروز جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و ارفع الدوله و وزیرهایون و ناصر السلطنه و امین حضرت همراه بودند خلیفه بزرگ رفتند با جناب اشرف صدر اعظم و امیرال دین و ملاقات مخصوص نموده بعد با صدر اعظم و امیرال پیش ما آمدند يك قطعه نشان اول شیر و خوشید مرصع و حایل سبز بایشان دادیم اظهار تشکر نمودند بیرون آمدیم تا دم در مارا مشایعت کردند سوار کالسکه شده مراجعت بشهر نمودیم تقریباً نیمساعت از غروب گذشته وارد منزل شدیم در رفتن و برگشتن جناب اشرف صدر اعظم و امیرال و وزیر دربار در کالسکه ما بودند شب را در ساعت دوونیم از شب گذشته شام خوردیم وزیر هایون در وقت شام روز نامه سفر را میفرمودیم و مینوشت بعد از شام خوابیدیم

لهذا او شبانه مرخص شد که صبح زود برود و خودمان فردا در ایروان اتراق داریم که به اوج کلیسا برویم منزل ماهان عسارت سابق و ملتزمین در هونل نزدیک منزل ما هستند شب زود تر شام خورده استراحت کردیم

(* — • • •) (روز چهار شنبه بیست و نهم جمادی الاخره) (• • • — •)

صبح که از خواب برخاستیم بحمد الله حالتان خیلی خوش و سالم بود و دیشب هم خوب خوابیدیم بعد از يك دوساعت جناب اشرف صدر اعظم را خواسته فرمودیم باید بمسجد مسلمانان رفت خبر کردند سوار شده از بازار ایروان گذشته بمسجد رفتیم وضع بنای این مسجد شبیه بمساجد خودمان نیست بلکه ایوان عریضی است که يك گوشه آن محراب و پهلوی آن منبری است که روی منبر را هم چهار طاقی ساخته اند حاجی سید علی آقای ایروانی راهم آنجا دیدیم که آمده بطرف ارض اقدس زیارت بروند قدری با ایشان صحبت داشتیم بعد خطیب بمنبر رفت خطبه خوانده شاگرد های مدرسه مسلمانان هم بحضور رسیدند اظهار التفاتی با آنها نموده بمنزل آمدیم نهار خوردیم بعد از نهار خبر کرده ایم به اوج کلیسا برویم با کالسکه جاباری از قراریکه عرض کردند دوساعت راه است از وسط شهر ایروان گذشتیم این شهر بقدر شهر مراغه میشود ده دوازده هزار نفر جمعیت دارد که تقریباً دو هزار نفر آنها تبعه ایرانند مسلمان و ارمنی و فرنگی مختلط هستند شرح احوال شهر همان است که سابقاً نوشته ایم رو بترقی گذاشته من بعد خیلی آباد خواهد شد تا یکی دو سال دیگر راه آهن هم اینجا میرسد و خیلی بسرعت آبادی اینجا زیاد خواهد شد خلاصه در بین راه از جلو قلمه خرابه که خانهای حسن خان و حسینخان ایروانی بوده است گذشتیم توی آنرا ندیدیم اما امیرال آرسنیف عرض کرد صورت نایب السلطنه مرحوم و محمد شاه مبرور هنوز در آنجا باقی است و دیده میشود بعد رفتیم از کنار رود خانه معتبری گذشتیم که شهر در بلندی و رود خانه در گودی است اطراف ایروان اغلب باغ است انگورستان و میوه جات خوب دارد از باغات گذشته بصحرا افتادیم و قدری که رفتیم دو باره بیک آبادی معتبری رسیدیم که موسوم به شیر آباد است خلصه دولت روس است و اهالی آنجا تمام ارمنی هستند از آنجا که میگذرد باز صحرای خشک است اینجا دویك واسب سواری که بازنهای قدیمی بود خلیفه اعظم باستقبال ما فرستاده بود به آبادی اوج کلیسا رسیده ابتدا از جلو مقبره جرجیس پیغمبر گذشتیم که نزدیک جاده واقع است بعد داخل آبادی اوج کلیسا میشود ارامنه زیاد اطراف خیابان ایستاده هورا میکشیدند تا جلو درب عسارت اوج کلیسا از دو طرف راه زن و مرد

(ارمنی)

• — ﴿ روز یکشنبه بیست و ششم جمادی الاخره ﴾ — •

امروز از (آقستفا) به (دلیژان) باید رفت صبح برخاسته حاضر حرکت شدیم جناب اشرف صدر اعظم پرنس (کالتسین) بحضور آوردند مرخص شد که بتفلیس برود اظهار رضایت از زحمات ایشان نموده اجازه دادیم بروند بعد امیرال آرسنیف آمده عرض کرد کالسکه های چاپاری حاضر است از ترن پیاده شده لله الحمد بسلامت دوباره بکالسکه های چاپاری سوار شدیم ورا ندیم در کالسکه ما جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار بودند نهار را در همان نقطه آبادی اول که بکاروانسرا معروف است خوردیم بعد از نهار بکالسکه سوار شده رانندیم بطرف دلیژان وضع تشریفات از سواره قزاق و غیره بعینه همان تشریفات وقت رفتن است و چون مفصلا همه چیز را نوشته ایم دیگر تکرار نمی کنیم یکساعت بغروب مانده رسیدیم بمنزل که همان عمارت تلگرافخانه و پست است همانجا شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ روز دوشنبه بیست و هفتم جمادی الاخره ﴾ —

امروز از دلیژان به (آختا) باید رفت امیرال آرسنیف آمده عرض کرد کالسکه حاضر است سوار شدیم جناب اشرف صدر اعظم هم در کالسکه ما بودند از همان راه سرا بالای دلیژان گذشتیم چون فصل باین است آن طراوت و صفای وقت رفتن را ندارد بعضی اشجار هم برگش کمی زرد شده است از سرگرد نه که رد شدیم دریاچه (کودجه) پیدا شد بعد از آن اسب عوض کردند از اینجا وزیر دربار در کالسکه ما بود نهار را در راه خورده عصر بمنزل رسیدیم منزل امشب میانه ده (آختا) است شب را خیلی خسته بودیم شام خورده خوابیدیم

• — ﴿ روز سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاخره ﴾ — •

امروز باید بشهر ایروان برویم صبح برخاستیم هوای اینجا خیلی سرد است اینجا دوهزار و ششصد ذرع از سطح دریای کاسپین (بحر خزر) ارتفاع دارد در استاسیون اول که سوار شدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در کالسکه ما بودند در استاسیون دوم امیر بهادر جنگ و موثق الدوله و در استاسیون دیگر وزیر همایون و ناصر خاقان ملتزم حضور بودند خلاصه آمدیم همینطور تا بشهر ایروان رسیدیم شب را که وارد ایروان شدیم خیلی خسته بودیم قرار دادیم موثق الدوله فردا از اینجا قبل از ما بسرحد ایران رفته ترتیبات ورود ما را بدهد و چون میخواهم در سرحد از جنرال آرسنیف و سایر مهمانداران و صاحبمنصبان روسیه که ملتزم رکاب هستند از طرف ما دعوت شامی بشود باید تهیه لوازم اینکار را بنماید

مردمان درست نجیب خد متکذاری هستند همه قسم اسباب استراحت ما و همراهان را در منازل خودشان مهیا و مرتب کرده اند حکومت باد کوبه امشب تشریفات مفصلی برای مائیه و ترتیب کرده است تمام شهر باد کوبه را چراغان نموده و تمام اطفال مدارس را بالباسهای قشنگ و کمال نظم و ترتیب دسته بندی کرده دسته بدسته با بیرتهای الوان که در دست آنها بود بانوهای خوش و آهنگ مخصوص ملتی که در جلو اعیان حضرت امپراطور عرض میکنند از جلو بالاخانه منزل ما آمده گذشتند ما هم در بالکن عمارت نشسته تماشا میکردیم جناب اشرف صدر اعظم هم در حضور ما بودند اهالی شهر باد کوبه هم که اکثر مسلمان و آذر بایجان و شیروانی و قراباغی هستند پای بالاخانه ایستاده متصل سلام و صلوات میفرستادند خیلی وضع خوشی بود خلاصه نسبت بهر يك از اجزای بلدیة اظهار التفات فرمودیم بعد صرف شام کرده استراحت نمودیم

— ﴿ روز شنبه بیست و پنجم جمادی الاخره ﴾ —

امروز باید از باد کوبه حرکت کرده باراه آهن به (آقستفا) برویم و از آنجا بهمان راهی که وقت آمدن از ایران عبور کردیم انشاء الله تعالی بسرحد خودمان برویم صبح از اطاق خواب خودمان به اطاق سالون عمارت آمده جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم بحضور آمدند بقدر ساعتی خلوت کرده پاره فرمایشات بود فرمودیم بعد عرض کردند پرنس (کالتسین) فرما نفرمای قفقاز که نوشتیم باینجا آمده اند و وقت رفتن ما بروسیه در تقایس نبودند حالا نشان تمثال خودمان را بایشان داده ایم و زده برای عرض تشکر آمده اند ایشان را بحضور خواسته قدری صحبت داشتیم مختصر کسالتی دارند مرخص شده رفتند و قرار شد که نهار را در اینجا خورده بعد از ظهر حرکت براه آهن نمائیم ناصر الملک و ظهیر الدوله هم که وقت آمدن از راه گیلان ورشت آمده بودند حالا هم مرخصی خواستند که از همان راه معاودت بطهران نمایند آنها را خواسته از خدماتشان در این سفر اظهار رضایت و التفات فرمودیم و مرخص کردیم که فردا بروند بعد نهار خورده يك ساعت بعد از ظهر حرکت کرده رفتیم بهمان گار راه آهن که وقت آمدن وارد آنجا شدیم حکومت بلدیة بااجزا و معارف شهر و تبعه ابران تماماً در گار حاضر بودند سوار ترن شدیم پرنس (کالتسین) هم تا (آقستفا) همراه است را ندیم بطرف آقستفا شام را در ترن خوردیم و شب را از شهر گنجه گذشته بودیم بواسطه حرکت ترن درست خوابمان نبرد و اواخر شب به آقستفا رسیده ترن تا صبح در آنجا مکث کرد

شده و بهتر هم خواهد شد امروز بعد از ظهر قرار داده ایم بتماشای معدن نفت برویم قبل از ظهر هم بعضی شاگردان که از ایران بجهت تحصیل در مدارس فرنگستان خواسته بودیم که همه پای تختهای معتبر تقسیم کنیم و روانه داریم وزیر امور خارجه فرستاده بود اینجا رسیده جناب اشرف صدر اعظم آنها را بحضور آوردند از جمله دو پسر وزیر بقایا و یک پسر معاون الدوله و دیگران بودند و قرار شد فردا آنها را بطرف فرنگستان ببرند از قراریکه عرض کردند در طرف گیلان هم معدن نفت معتبری پیدا نشده است که قابل همه طور کار کردن است مهندس المالك را که مرخص کرده بودیم از طرف رشت وازلی بطهران برود و چند قطعه عکس هم بهمراه او برای شعاع السلطنه ووزراً داده بودیم فرمودیم بمقتضای نفت هم سری بزند و وضع آنها را داپورت نموده در ورود بطهران بعرض برساند سردار مکرم هم که در این سفر خوب خدمت کرده است و بجهت کارهای قورخانه مرخصی خواسته بود که از اینطرف بطهران برود یک انگشتری الماس باو مرحمت فرمودیم و مرخص شد که فردا روانه طهران شود خلاصه نهان صرف نموده بعد از قدری استراحت کالسکه حاضر کردند باجناب اشرف صدر اعظم و امیرال آرسنیوف سوار شده رفتیم بطرف معادن نفت باد کوبه و وضع شهر باد کوبه و معادن نفت و دریا از اینقرار است که مینویسیم

این قطعه زمین ساحل بحر خزر که شهر باد کوبه در آنجا بنا شده است غالب جاهای آن دارای منبع نفت است و همین علت هیچ گیاهی در آن نمیرود شهر در کنار دریا بنا شده و طرف جنوب آن محل معادن نفت است که سابقاً نفت آنها در روی زمین جاری بوده و حالا بواسطه کثرت کار کردن و بیرون آوردن نفت چشمه ها گود افتاده و چاههای خیلی عمیق در سر هر چشمه کنده اند و روی آنها بارتفاع پست سی ذرع پوشیده مانند منجنیقی که روی چاه بگذارند و در حقیقت سرپوشی است که عمله جات با اسباب تلمبه و دلوهای آهنی بزرگ که بقوت چرخ بخار حرکت میکنند دلوها را باطنابهای خیلی قوی داخل چاه کرده نفت بیرون میاورند و در انبارهای بزرگ اطراف چاه ساخته اند انبار می نمایند تا در موقع ضرورت برداشته در چلیکهای نفتی ریخته بولایات و ممالک حمل و نقل می کنند و از تجارت نفت منافع کثیره عاید صاحبان معادن و تجار و دولت روسیه میشود ما با کالسکه تا نزدیک معدن فرج بیگ رفتیم که چون معدن عمده ایست آنرا تماشا نماییم اما وقتی که دلو آهنی نفت را از چاه خارج کرده بزمین می ریخت که داخل نهرها شده به انبار نفت برود از ترشح نفت بزمین و جریان هوا بارانی از نفت بر سر و روی ما می ریخت که خیلی متمغن و بد بود لهذا ناچار زود تر از تماشا صرف نظر کرده مراجعت بمنزل نمودیم طایفه تجار طومانیانس که در خانههای آنها مسنزل داریم بسیار

شام صرف شد) (لوباشیوکا) (البزابت گراوسی هزار نفر جمعیت دارد و مردمانش خوشگل اند در اینجا صرف نهار شد) (زنامکا) (دولنسکایا) (دولکنسکو و صرف شام شد) (بوژی دارو کا) (یکا طری نوسلاو) (سنلنکو و) (اولیانوفسکا) (خارطیسسکی صرف نهار شد) (اوسپنسکایا) (تنان روق) (دوستوف شام صرف شد) (طخور طسکایا) (قفقاز سکایا) (ملنیرالنباودی نهار) (پسلان شام) (یطروفسکی) (دربند) (خاچاس نهاد) (یالاما) (بالاجار) (باد کوبه)

— ﴿ ۰ ﴾ (روز جمعه بیست و چهارم جمادی الاخره) ﴿ ۰ ﴾ —

امروز توقف در باد کوبه است صبح عبدالملیخان مؤتمن حضور پیشخدمت خودمان که از راه رشت وازلی باستقبال آمده است اینجا بحضور رسید از حالات طهران و غیره پرسیدیم عرض کرد همه جا امن و منتظم است و همه انتظار ورود مارا دادند تلگراف بطهران و تبریز از ورود خودمان بباد کوبه نمودیم بعد جناب اشرف صدر اعظم آمده عرض کردند برلس (کالنسین) فرمانفرمای کل قفقازیه که در تفلیس متوقف و باد کوبه هم جزو حکومت اوست مخصوصاً بحکم اعلیحضرت امپراطور دوس نا اینجا باستقبال و ملاقات ما آمده است فرمودیم برلس را بحضور آوردند ملاقات کردیم مرد قوی بذیه با فراست خوش روی عاقلی است قدری صحبت داشتیم مراجعت نمودند که فردا به همراه ما نا (آقستفا) آمده از آنجا به تفلیس بروند تمام اعیان و کدخدایان شهر باد کوبه هم بحضور آمده سه مجموعه نان و نمک هم چنانکه رسم است کدخدایان برای امپراطور می آورند برای ما آوردند فرج بیک هم بحضور رسید و نسبت باو اظهار التفات شد شش قبضه تفنگ بسیار ممتاز هم اعلیحضرت امپراطور برای ما هدیه فرستاده بودند اینجا آوردند و بذرفقیم بسیار تفنگهای خوبی است در جلو اطافهای منزل ما بالکفی است که بخوابان و کوچه نگاه می کنند و دریا هم از آنجا پیدا است رفتیم در جلو بالکن قدری تماشا کردیم جمعیت زیادی از سکنه باد کوبه که اغلب آذر باجانی و شیروانی و قراباغی هستند و تبعه ایران محسوب میشوند در کوچه ایستاده متصل صلوات میفرستادند و هورا میکشیدند از اینجا شهر و دریا خوب دیده میشود در این شهر بواسطه نبودن آب خوب و بدی خاکش که بانفط آورده است درخت نیست مگر قایلی که خیلی بمشقت و زحمت نگاهداشته اند هوای باد کوبه هم نمرشی ندارد زیرا که هم بواسطه مجاورت دریا بطوبت زیاد دارد و هم بسبب مماندن نفط از غلام درو دیوار و خاک آنجا بوی نفط می آید اما بواسطه عمل تجارت نفط و اینکه بندر معتبری است که همه جای سواحل بحر خزر از اینجا میروند خیلی آباد و معمور

(شده)

آمده عرض کردند که نزدیک است بگزار برسیم ماهم حاضر شدیم حاکم باد کوبه هم از گنجبه تا اینجا همراه است وقتی بگزار راه آهن رسیدیم که روسها (واگدال) میگویند جماعت زیادی از مسلمانهای تبریزی و داغستانی و غیره و غیره در گزار ایستاده بودند سرباز احترام و موزیک و لوازم تشریفات نیز تماماً حاضر بود از ترن باژن آمده تا آخر صف سرباز رفته بعد باطاق مخصوصی که معین کرده بودند رفتیم قددی مکت کرده معارف ایران از علما و سادات و تجار و ارامنه طایفه طومانیانس حاضر بودند ناظم المملک جنرال فونسول قلیس و قفقازیه هم با اجزای قونسولگری و غیره بحضور آمده آنها معرفی کردند بعد از چند دقیقه توقف عرض کردند کالسکه حاضر است همینکه بیرون آمده سوار شدیم دیدیم باد سختی میوزد اگرچه در بین راهم بادی آمد اما چون ترن محفوظ و مطبوع بود اثر نمیکرد اینجا خیلی سخت است بطوریکه چراغهای شهر که برای ورود ماجر افغان شده است و بیرقهای الوان و طاقتهای نصرت که زده اند اغلب را باد خاموش و خراب کرده و میکند اگرچه دوساعت متجاوز از شب رفته و هوا تاریک است و شهر دیده نمیشود اما پیدا و معلوم است که خیلی تشریفات یرای ورود مافراهم نموده اند و جمعیت مسلمان و غیره در اطراف کوچه ها و خیابانها زیاد است هر کس امشب در دریا باشد از این باد و طوفان خیلی صدمه با و وارد می آید از گزار راه آهن تا منزل بیست دقیقه راه بود همینکه بمنزل رسیدیم در جلو عمارت عالی که خانه طومانیانس است و خودشان ساخته و باشله و بیرقهای الوان و قالی و قالیچه و چراغهای زیاد زینت داده و روشن کرده بودند پیاده شده از پله های زیاد بالا رفتیم این عمارت چهار مرتبه است مادر مرتبه سوم آن منزل داریم اطاقهای بسیار خوب منقح دارد مثل عمارات فرنگستان است تمام پیر مردها و محترمین تجار طایفه طومانیانس حاضر بودند بهر يك اظهار التفات و احوالپرسی نموده بعد باطاق مخصوص خود مان رفته راحت کردیم واقعا طایفه طومانیانس بسیار مردمان درستکار و تجار امین معتبری هستند اغلب ملتزمین ماهم در همین عمارت منزل دارند مگر وزیر دربار و وزیر هایون و مهندس الممالک و ناصر خاقان که در منزل فرج بیگ داماد مرحوم میرزا محمد علی خان کاشانی که در اینجا خانه دارد و اصلا ایرانی و حالا از معتبرین و متمولین باد کوبه است و یکنوع قبول عامه دارد دعوت داشتند وزیر دربار بعد از شام مراجعت نموده در همین جا منزل کرد ولی وزیر هایون و سایرین آنجا ماندند که روزها در حضور ما بودند و شبها بمنزل مشار الیه میرفتند شب را چون خسته بودیم زود تر شام خورده استراحت نمودیم (شهرها و منازل و استاسیونهای که از (ولاجسکی) تا باد کوبه) دیده واز آنها گذشتیم از استقرار است) (ولاجسکی در اینجا شام صرف شد) (زمیرنکا صرف نهار شد) (بیروزلا

— ﴿ روز پنجشنبه بیست و سوم جمادی الاخره ﴾ —

امروز باید وارد بادکوبه بشویم دیشب وقتی که خواب بوده از قبه و گنجینه گذشته ایم وقتی بیدار شدیم نزدیک شهر در بند معروف بودیم صحراها سبز و بر علف و خیلی باصفا بود اشجار جنگلی تک تک هم هست شهر قدیم در بند روی تپه واقع است ولی شهر تازه فشنگی روسها بای تپه در جلگه بنا کرده اند که خیلی خوب خواهد شد والان عمارات آترامی سازند علت اینکه این شهر را در بند میگویند این است که در این محل از یکطرف دریا و از طرف دیگر رشته کوه بزرگ قفقاز بهم نزدیک شده است بطوریکه زمین صاف فاصله میانه دریا و کوه تقریباً زیاد از دو سه هزار ذرع نیست و این شهر در بند را در میانه این زمین بنا کرده اند که از یکطرف شهر متصل به کوه و از طرف دیگر پیوسته به دریاست و در زمان قدیم که کشتی بخار نبوده و وضع حرکت و مسافرت وارد و رفتی صعبیت داشته است و گذشتن از کوه قفقاز مشکل بوده از دریا هم که کشتی نداشته اند که بحر پیمانی کنند ناچار میبایستی از این محل در بند بگذرند وقتی این شهر بنا شده است بجهت جلوگیری قشون خارجه و منع عبور به آن طرف خیلی محل اهمیت بوده است و در حقیقت در بند محکمی بوده حدود و اطراف این شهر مرتفع خوبی هم هست علف و حاصل زراعت و اشجار و میوه جات و ارزاق همه چیز موجود است ترن در این شهر بقدر بیست دقیقه ایستاد جمعیت زیادی از مسلمان و ارمنی تبعه ایران و غیره بود همه قسم آدمی دیده شد بعد از آنجا حرکت کرده در ساعت دوازده رسیدیم به استاسیون (خاجاس) آنجا ترن ایستاد تهار خوردیم بعضی معارف و معتبرین ایرانیها مثل میرزا عبدالرحیم طالبوف معروف که بسیار مرد فهمیم آگاهی است و کتابها تصنیف و تالیف کرده و حالا خیلی پیر شده است و حاجی محمد باقر تاجر بانی ایران در قفقازیه که وقت رفتن ما بفرنگ بخراسان رفته بود و حالا آمده است با بعضی قونسولهای خود مان که اینطرفها مأموریت دارند بحضور رسیدند بعد از یکساعت توقف از آنجا حرکت کردیم یک مقداری راه که آمدیم صحرا و کوه خشک و بی سبزه بود بعینه مثل کوهها طرف ایران بعضی جاهای صحرا هم از دور دهات دیده میشد ولی خیلی کم آبادی است وقت غروب چوخی خیلی در راه آهن خسته و کسل شده بودیم رفتیم با منزل و وزیر دربار قدری صحبت داشته خود مان را مشغول کردیم بعد نزدیک ورود بادکوبه شده آمدیم بواگونی خود مان از پنجره تری نگاه میکردیم چراغهای عمارات بادکوبه و قارها (برجهای چراغ بحری) که در دریا ساخته اند از دور نمایان شد اما باد و طوفان سختی شده بود که نمیشد پنجره را باز کرد در این بین جناب اشرف صدر اعظم و امیرال و سایر مهمانداریها (آمده)

خوردند و بقدر ساعتی که گذشت شامشان تمام شده به ترن آمدند و حرکت کردیم وزیر هایون عرض کرد موسی خاں اعتبار السلطنه عموی ناصر خاقان که در خراسان از طرف وزیر دربار رئیس بنائی است و وزیر هایون هم ریاست پست خراسان را باو سپرده است و شخص کافی است از راه عشق آباد باینجا آمده و حالا در ترن منزل وزیر هایون است اسد خان پسر مرحوم میرزا محمد علی خان کاشانی هم که در ولایت قفقاز بوده باینجا آمده باو هم سفارش فرموده بودیم چند اسب و مادیان برای ما بخرد خریده و حاضر کرده آمده است تفصیل را عرض کند او را بحضور خواستیم بعضی سفارشات و دستور العمل باو داده شد که اسب و مادیانها را از راه باد کوبه ورشت بطهران بفرستد بقدریک استاسیون که راه آمدیم آنوقت ما شام خوردیم و استراحت کردیم اجلال الدوله هم از طهران آمده که بطرف فرنگستان برود اینجا بحضور رسید و بعضی عریضه جات از شعاع السلطنه آورده بود تقدیم داشت و مرخص شده رفت جمعیت (روستوف) یکصد و چهل و پنجهزار نفر است که از این جمله بیست و پنجهزار نفر تبعه خارجه از ایرانی و عثمانی و غیره هستند

— ﴿ روز چهار شنبه بیست و دوم جمادی الاخره ﴾ —

وقتی از خواب بیدار شدیم ترن حرکت کرده میرفت تا وقت ظهر بجهت نهار ایستاد همراهان رفتند در استاسیون نهار خوردند ما هم در واگونی صرف نهار کردیم ساعتی بعد ترن حرکت نمود و ما مشغول تماشای صحرا و غیره بودیم وقت غروب ناصر الملک و وزیر هایون را خواسته قدری با آنها صحبت از تبریز و زمان قدیم داشتیم در این بین ترن ایستاد و شاهزاده محمد رضا میرزا دانی شعاع السلطنه از طهران باعرايض شعاع السلطنه رسید از خبر سلامت شعاع السلطنه خوشوقت شدیم قدری با او صحبت داشته بعد اتفاق وزیر دربار و سایرین رفتند در این استاسیون شام بخورند یکدسته سازنده قفقازی که نوای ایرانی میدواختند با کمانچه و طنبک و دایره و غیره در طرف دست راست ترن ما مشغول شدند بساز زدن قدری فاصله پشت سر آنها هم چند نفر روسی با زنهای خودشان میان صحرا مشغول برقص روسی بودند و جگر میزدند چراغ نفتی زیادی هم بطور مشعل سرچوب کرده بجهت خودشان روشنائی قرار داده بودند دست چپ و آگون هم دو طرف سالدات و سر باز ایستاده موزیک هم میزدند بعد که ملتزمین شام خورده آمدند ترن برای افتاد یکساعت و نیم به نصف شب مانده خوابیدیم آن استاسیون که دیشب در آنجا شام خوردیم تا ولاد قفقاز پیچده و رس مسافت داشت از نزدیکی آنجا گذشتیم

ملدیه و نالی نمک و سایر مراسم احترامیه حاضر و موجود است در ساعت ده شب
عوابیدیم و ترن میرفت

— ﴿ روز سه شنبه بیست و یکم جمادی الاخره ﴾ —

امروز صبح که برخاستیم معلوم شد دیشب از يك پل طولانی گذشته ایم که در آن وقت خواب بوده ایم امین حضرت بیدار بوده و دیده است عرض میکرد خیلی طولانی بود تقریباً در نزدیکی شهر (یکاظری نوس-لاو) بوده است اسم پل (دنیپر) و طول آن یکربع ورس روسی است که دو بیست و پنجاه ذرع باشد این پل بر روی رودخانه (دنیپر) کشیده شده و موسوم باسم رودخانه است اتفاق دیگری که دیشب افتاده و امروز شنیدیم این است که وقتی ترن ما بجهت خوردن شام ایستاده بود يك ترن دیگر هم از راه رسیده در پهلوی ترن ما ایستاده بود بکنفر خواسته بود از زیر ترن رد شود باین طرف بیاید در این بین ترن حرکت کرده چرخ واگون از روی کمر او میگذرد و او را دو نصف کرده فوراً تلف میشود صبح که ما تفصیل را شنیدیم محض اینکه چنین اتفاقی در موقع گذشتن ماروی داده است گفتیم امیرال آرسنیف را حاضر کردند بتوسط او چهار صد منات بورئه مقنول دادیم امیرال خیلی اظهار امتنان کرد بعد حرکت کردیم تاغروب ترن در حرکت بود و غیر از محل نهار که اندکی می ایستاد تا همراهان نهار میخوردند دیگر جایی توقف نکرد وقت مغرب بشهر (تغان روق) رسیدیم این شهر قدیمی است پنجاه و پنجهزار نفر سکنه دارد اینجا تشریفات رسمی باجنرال (مازو بی سیف) حاضر شده بود بقدریکرربع ساعت ترن توقف نموده حرکت کرد مدتی رفته در ساعت هفت و نیم که تقریباً دو ساعت از شب گذشته بود رسیدیم بشهر (روستوف) قبل از وصول بشهر از روی رودخانه (دن) گذشتیم خیلی رودخانه طولانی است یکدفعه دیگر هم وقت رفتن به ورشو از روی این رودخانه عبور کرده ایم آن دفعه روز بود و حالا شب است شهر (روستوف) در کنار این رودخانه واقع است و خانه و عمارات شهر که طبقات عذیده است و در هر طبقه چراغهای زیاد روشن است و شعاع چراغها در رودخانه منعکس شده خیلی قشنگ و باتامشا است روی پل و اطراف رودخانه هم چراغ زیادی است از روی رودخانه عبور کردیم و در گار راه آهن ترن ایستاد حاکم شهر و غیره بادسته قزاق و موزیک در جلو ترن ایستاده بودند از ترن پیاده شدیم جناب اشرف صدراعظم با امیرال آرسنیف آنها را معرفی کردند از آنها احوالپرسی و تفقد شد و نا آخر صف نظام رفتیم آنها هم از حضور دخیله نمودند بعد مراجعت براه آهن کرده در واگون خود مان ایستاده تماشا میکردیم همراهان تماماً به رستوران گار رفته شام (خوردند)

نمایند بعد از امیرال احوال برسی کردیم و ترن حرکت کرد بسرحد روسیه که پت ولا چسکی است رسیدیم آنجا از ترن اطیش پیاده شده از وسط گار گذشته داخل ترن اعلیحضرت امپراطور روس که برای سواری مافرستاده اند شدیم و این همان ترن است که وقت آمدن سوار شده بودیم بسیار ترن خوبی است طول سالونی که مامتزل داریم هفت ذرع و عرضش دو ذرع و نیم است بقدر دوسه ساعت طول کشید تا حمل و نقل بارهای ما و همراهان را از ترن اطیش بترن روس نمودند قوام السلطنه وزیر مختار ما هم که در اطیش مقیم است از اینجا مرخص شده با ترن اطیش برگشت و ما شام را در ترن روسها خورده استراحت کردیم چون امشب باید درست ملتزمین و همراهان جایجا شوند اول صبح ترن حرکت خواهد کرد

❧ (روز یکشنبه نوزدهم جمادی الاخره) ❧

امروز صبح وقتی از خواب برخاستیم ترن حرکت کرده میرفت امروز هم باران می آمد و هوا ابرومه و سرد بود آثار پائیز کاملاً بروز نموده ولی ترن در کال گرمی و راحتی بود بهر شهر و آبادی که میگذشتیم حکام عرض راه با صاحبمنصبان و سر باز و موزیک نظامی بطریقیکه در دو سفر سابق از روسیه گذشتیم حاضر بودند و امیرال آنها را معرفی نموده اظهار التفات میشد و بعد ترن حرکت میکرد و میرفتیم ماتهار را در ترن میخوردیم اما ملتزمین و همراهان وقت ظهر و وقت شام که هشت ساعت بعد از ظهر باشد در استاسیونهای مخصوص عرض راه که قبل از وقت اطلاع داده و خبر کرده اند پیاده میشوند شام و نهار میخورند و بقدر دو ساعت ترن توقف نموده بعد حرکت میکند خلاصه امروز تا شام وقت را همینطور در ترن گذرانیدیم و شب را هم در ترن خوابیدیم ولی امشب هم ترن ایستاد که صبح حرکت کند

❧ (روز دوشنبه بیستم جمادی الاخره) ❧

امروز باز ترن در ساعت شش بعد از نصف شب که تقریباً مقارن طلوع آفتاب است حرکت کرد از خواب که برخاستیم جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم فرمودیم به امیرال بگویند قرار بدهند دیگر ترن شب توقف نکنند زیرا که باید زود تر بیاد کوبه و بعد بسرحد ازس برسیم چرا که خبر کرده ایم تمام نوکرها در غره رجب در سرحد حاضر باشند جناب اشرف صدر اعظم رفتند و همینطور قرار دادند که ترن شب و روز راه برود تا انشاء الله زود تر برسیم تمام روز را در ترن باز بصحت و گذرانیدن وقت مشغول بودیم خبر و مطلب تازه نداریم مگر اینکه بهر استاسیون و شهری که میرسیم برسم معمول موزیک و تشریفات و حکومت

نهایت مهربانی را نموده اند و هم بفضل الله تعالی مملکت ایران در نهایت انظم و آسایش و ارزاق رو بفرآوری و ارزانی گذاشته است و عنقریب انشاء الله وارد سرحد خواهیم شد نزدیک غروب وزیر هایون را خواسته روز نامه امروز را تقریر فرمودیم نوشت بعد از غروب نماز خوانده شام خوردیم در ساعت نه که سه ساعت به نصف شب مانده بود ترن ایستاد و ما استراحت کردیم

(*) — (روز شنبه هیجدهم جمادی الاخره) — (۰ — ۰)

امروز صبح در ساعت شش بعد نصف شب که تازه آفتاب طلوع کرده بود ترن حرکت کرد این محلی که دیشب ترن متوقف بود موسوم به (زلفاج) است و تمام شب را تا صبح اینجا باران آمده بود امروز هوا خیلی سرد بود راه امروز از کوهستان مرتفعی که از نقاط لهستان قسمت اطریش است میگذرد و اینجاها بیلاقات خیلی سرد است بخصوص حالا که نیمه میزان و فصل پائیز است تا دیروز که در بودا بست بودیم در این طرفهای فرنگستان اثری از پائیز نبود ولی از دیروز هوای بودا بست هم بهم خورد هوا تیره شد و آثار پائیز و سرما بروز کرد بارندگی و سرمای اینجاها هم که فوق العاده است ولی ترن در کمال سرعت و خوبی میرفت و باران هم در نهایت شدت می بارید از میانه کوههای زیاد و جنگل و چمن میگذشتیم به آبادیهای مختلف میرسیدیم اهالی اینجاها اکثر یهودی هستند و از سیای آنها پیدا است که یهودیهای کثیفی هستند نهار را در ترن خوردیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار بحضور آمدند قدری با آنها صحبت و فرمایش نموده و قدری نوشتجات خواندیم و نوشتیم دیگرکاری نداشتیم و متصل بتماشای صحرا مشغول بودیم و گاهی بانو کرها صحبت میداشتیم امروز از پنج تونل خیلی طولانی گذشتیم و اغلب راه کوه و دره های باصفا بود در ساعت پنج و سه ربع بعد از ظهر که تقریباً بعد از غروب آفتاب بود وارد سرحد اطریش شدیم که تا (یت ولاچسکی) ده دقیقه راه است باران هم باز می آمد همینکه بگمار راه آهن رسیدیم دیدیم در جلو گار (امیرال آرسنیف) مهماندار اعلیحضرت امپراطور روس و ارفع الدوله و وزیر مختار خود مان و (مسیو کاخافسکی) و (کنل ژیکوینچ) و (بلنکار) و سایر مهمانداران تا اینجا باستقبال آمده و حاضرند امیرال و سایرین را به ترن خود مان خواستیم بحضور آمدند از دیدن امیرال خیلی خوشوقت شدیم زیرا که مرد بسیار محترم با ادب درست معقولی است اول که او را ملاقات کردیم پیغامات باعلیحضرت امپراطور را که اظهار مهربانی نموده و جوای سلامت ماشده بودند رسانید ما هم تلگرافی که حاضر کرده بودیم باعلیحضرت امپراطور مخبره نمایم دادیم که در همان حال مخبره

سفر مشغول شد بعد نهار خوردیم عصری سوار شده بهمان جنگل و پارک و محل گلدکاری که دیروز رفته بودیم رفته گردش کردیم بسیار جای با صفائی است ظهیر الدوله و علاء المملک همراه ما بودند قدری گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم شب بعد از شام خواستیم باز بتیاتر برویم بعد فسخ عزیمت کرده استراحت نمودیم ابتدا بواسطه هوای اطاق درست خوابان نمی برد قدری طول کشید تا درست استراحت کردیم

— () () روز جمعه هفدهم هم جمادی الاخره () () —

امروز صبح چند دستخط و تلگراف نوشتیم امروز باید بسلامت از بودا پست بطرف طهران حرکت کنیم و بسرحد اطریش و روسیه از پت و لاجسکی عبور کرده به باد کوبه و آقستفا و ایروان و نخجوان و طرف تبریز انشاء الله برویم خبر کرده ایم حاجب الدوله با خرخانه و سایر ملتزمین اردوی ما که در تبریز هستند غره و جب در سرحد کنار ارس حاضر باشند و امروز از صبح زود همراهان مشغول جمع آوری اسباب و تهیه حرکت هستند و در هتل هونگریا از فرنگی و ایرانی متصل در حرکت و آمد و شد میباشند اشخاصی که اسباب فروخته و طرف حساب و غیره هستند یا با ایرانیها آشنائی دارند وداع میکنند جمعیت و ازدحامی است در ساعت یازده صبح که یکساعت بظهر مانده بود حرکت کرده آمدیم به گار راه آهن از هتل تا گار همه جا طرفین راه اهالی شهر ایستاده هورا میکشیدند و اظهار مهربانی می نمودند واقعاً در تمام خلأ اطریش و مخصوصاً در بودا پست بسیار خوش گذشت و اهالی از آداب انسانیت هیچ فروگذار نکردند مردمان اطریش و بخارستان خیلی با ادب و مهربان هستند خلاصه بگار راه آهن رسیده داخل ترن شدیم اگرچه رسماً مسافرت نمیشود ولی اعلیحضرت امپراطور اطریش چنانکه پیش هم اشاره کردیم از فرط دوستی ترن مخصوص خودشان را همان طور که سابق بود غدغن کرده اند حاضر کرده اند حاضر کنند که ما را تا سرحد اطریش برسانند بعضی سفرای ما هم که تا اینجا در رکاب ما بودند مثل علاء المملک و مؤید السلطنه و مقخم الدوله از اینجا مرخص شدند که بمحل مأموریت و اقامت خود بروند کنت آنطوان خان هم که با ظهیر الدوله آمده بود مرخصی گرفت که تا یکماه دیگر بماند و بعد خواهد آمد بعد ترن حرکت کرد نهار را در ترن خوردیم بعد از نهار قدری بصحبت بانو کرها مشغول گشته بعد نماز خواندیم و شکر و حمد الهی را بجا آوردیم که سفری باین بزرگی و طول مدت نموده و لله الحمد کمال صحت مزاج حاصل است هم در تمام ممالک اروپا خوش گذشته و در تمام پای تخت های دول معظمه متحابه سلاطین عظیم الشان و رؤسا ملل

دستگاهی يك قسم از اسباب تفنگ ساخته میشود مثلا يك جالوله يك جاقچماق يك جابسههای تفنگ يك جاقاب وساير لوازم آن ساخته میشود بعد بجای دیگر رفتیم که این اسبابهای مختلف را میزین نشسته امتحان میکنند که بی عیب و نقص باشد بعد در محل دیگر آنها را بهم متصل نموده تفنگ را تمام مینمایند و پس از اتمام چندین میز دیگر در اطاق دیگر تفنگها را امتحان نموده به نشانهای معین تیر میاندازند اگر نشانه رازد و صحیح و بی عیب بود دولت قبول میکنند و اگر نقص دارد رد میکنند و هرچه تفنگ بی عیب است که از چندین محل امتحان گذشت و میزین مهر مخصوص زدند آنها را در اطاق دیگر مامورین دولت در صندوقها گذارده می بندند و بمخزن ذخایر حربه دولت میبرند در آخر هم بجای رفتیم که آهن را در آنجا آب مینمایند که تفنگ از آن ریخته و ساخته میشود این کارخانه به شش کروور تومان پول اوراق تمام شده است و هر روزی سیصد و پنجاه عدد تفنگ تمام شده بیرون میاید و ماشین بخار آن قوت پانصد اسب دارد يك ماشین بخاريد کی هم دارد که آن نیز زور پانصد اسب دارد و در صورت لزوم آنرا هم بکار میاندازند که در این صورت که هر دو ماشین کار کنند روزی هفتصد قبضه تفنگ از کارخانه بیرون خواهد آمد خیلی کارخانه معتبر خوبی است بعد از تماشای کامل مراجعت بمنزل شد نهان خورده عصر هم رفتیم بطرف پارك و جنگل اینجا گردش کردیم الحق جای بسیار خوب باصفائی است گلکاری که در اینجا دیدیم در پارك و جنگل و یاریس هم دیده نشد بعد بمنزل مراجعت کرده شب را بتیتر رفتیم چندین پرده بالا رفت همه رقص بود و در يك پرده هم قصه یوسف و زلیخا بود و همان جوض و فواره های الوان که از تابش الکتریک متلون بالوان مختلفه میشد و در سفر سابق دیده و نوشته بودیم باز دیده شد ساعت ده بمنزل آمده شام خوردیم یکدسته موزیکانچی مجارستانی در پای عمارت منزل ما مشغول نواختن بودند وزیر دربار هم در اینوقت با ترن بخار از راه رسیده بحضور آمد بعد از ملاقات او استراحت کردیم

— (روز پنجشنبه شانزدهم جمادی الاخره) —

امروز صبح که از خواب برخاستیم قوام السلطنه بحضور آمده عکس دخترهای آرشیدوشس فریدانند را که بر حسب وعده خود برای ما بتوسط او فرستاده بود بحضور آورد بعد عکس بزرگ پرنس بلغارستان را وزیر دربار بحضور آورد قدری با او صحبت داشتیم چند صندوق از بارهای ما عقب مانده و تا امروز نرسیده بود گفتیم مونق الملك و قوام السلطنه بمشاند تا از عقب بیاورند در این بین خبر آوردند که رسید وزیر هیان را خواستیم بنوشتن روز نامه

تیار درازی که نزدیک به سن است نشستیم برده اول و دوم چندان تعریفی نداشت برده آخر که رقص بود و در دست هر زن رقاصه يك آناناس و کلاه آنها شبیه به آناناس و لباسشان بطرح میوه آناناس بود آمدند بازی و رقص کردند بی تماشا نبود در برده آخر از زمین يك نخعی بیرون آمد در حالتی که دختری بسیار وجیه روی تخت ایستاده و اطراف سر و صورت او از تابش چراغ مانند خورشید رخشان و چراغها بانواع الوان تعبیه شده بود بسیار تماشا داشت در مابین برده ها که می افتاد می رفتیم در بالکن بزرگی که بکوچه نگاه میکرد گردشی کرده بتیاز بر میگشتیم بعد از اتمام بازی آمدیم بمنزل شام خورده استراحت کردیم

(روز سه شنبه چهاردهم جمادی الاخره) —————)

امروز روز عید مولود ما است صبح يك دسته موزیکانچی رئیس وزرای مجارستان فرستاده بود در جلو عمارت ماروبروی رود خانه دانوب موزیک بسیار خوبی زدند جناب اشرف صدر اعظم يك هزار تومان برسم تبریک عید تقدیم نمودند وزیر دربار مبلغی اشرفی صورت خودمان را که از طهران آورده بود تقدیم داشت وزیر هایون هم يك حلقه انگشتری الماس طرح جدید کار لندن پیشکش نمود نهار را در منزل خوردیم تلگرافهای تبریک از سلاطین اروپا و ولعهد خودمان و سایر رجال و علمای ایران رسیده بود همه را جواب دادیم طرف عصری رفتیم بالای کوه بودا پست که شهر پست واقع است جناب اشرف صدر اعظم و علاءالملک در کالسکه ما بودند گردش کاملی کرده مراجعت بمنزل نمودیم و شب به تیار رفتیم چند برده بود چیز تازه نداشت در مراجعت شام خورده استراحت کردیم امشب وزیر دربار و دکترا اد کاک باشخص انگلیسی که در رکاب است باراه آهن بشهر يکه دو ساعت مسافت ببودا پست دارد رفته اند که مادیان خوب تحصیل و اتباع کنند فردا مراجعت خواهند نمود

— ﴿ روز چهارشنبه پانزدهم جمادی الاخره ﴾ —

صبح برخاستیم جای خورده دو ساعت از آفتاب گذشته سوار کالسکه شده از خیابانها و کوچه های خوب بودا پست گذشته رفتیم بکارخانه تفنگ سازی شهر بودا پست در کالسکه ما جناب اشرف صدر اعظم و وزیر هایون و ناصر السلطنه بودند کارخانه در آخر شهر واقع است در جلو کارخانه رئیس فابریک و جمعی از اجزأ کار حاضر بودند قوام السلطنه رئیس کارخانه را معرفی کرد او خطابه در تشکر ورود ما بعرض رسانید بعد داخل کارخانه شدیم خیلی بزرگ و وسیع است همه جا را گشته ماشینها و دستگاہها را بدقت ملاحظه نمودیم در سر هر

بود که عموی او افترا باورده که برادر خود را کشته است خوب بازی بود چیز عجیبی که ساخته بودند يك قوی مصنوعی بود که در شگه را میکشید بقدری شبیه بقوی طبیعی بود که هیچ نمیشد فرق گذاشت بسیار غریب بود بعد بمنزل آمده شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ روز دو شنبه سیزدهم جمادی الاخره ﴾ —

امروز صبح که از خواب برخاستیم بعد از یکساعت سوار کالسکه شده رفتیم بگردش و تماشای باغی که در سر کوه و عمارت و قلعه کهنه بود ایست واقع است و وزیر هایون که سابقاً در ر کاب شاه شهید بفرنگ آمده آنجا را دیده بود وصف آنرا بعرض رسانید اما امروز خودش در ر کاب نبود موقوف الدوله و امیر بهادر جنگ و قوام السلطنه و امین حضرت همراه بودند آنجا رفته قدری تماشا کردیم بسیار جای خوبی است در مراجعت بمیدانی رسیدیم که بقدر دو یست باب چادر زده بودند وزیر هرچادر يك دکان بقالی یا خرازی یا میوه فروشی و غیره بود خیلی بزرگ و وسیع و تمام امتعه و اطعمه و میوه جات را مرتب و منظم چیده بودند مراجعت بمنزل کرده نهار خورده مختصر خوابی کردیم و بعد از خواب رفتیم با کشتی بتماشای جزیره که در وسط رود خانه دانوب واقع است و تفصیل جزیره همان است که سابقاً نوشته ایم آنجا قدری تراموای هم سوار شدیم و در برگشتن با کالسکه آمدیم بمنزل بعد از مفارقت از خاک سربستان تلگرافی مبنی بر اظهار امتنان خود مان از زحمات اعلیحضرت پادشاه سربستان بایشان نموده بودیم حالا جواب آن رسید که از قرار ذیل است

تلگراف محبانه اعلیحضرت شاهنشاهی شما که خطاب بما کرده بودید نایل گردیده فوق الغایه بمن و ملکه مؤثر افتاد کمال خوشوقتی را داریم که اعلیحضرت شاهنشاهی شما چند ساعت گوارائی در پای تخت من گذرانیدید که اثر و یادگار آن برای ما باقی خواهد ماند و هرگز فراموش نخواهد شد آلکساندرامشب عید مولود ملست والحمد لله تعالی با کمال سلامت در شهر بود ایست هستیم الحال تلگرافی از حاجب الدوله رسید در جواب تلگرافی که دیروز با و فرموده بودیم چون خبر برف و بارندگی تبریز را عرض کرده بود که انشاء الله اسباب اوزانی و فراوانی خواهد بود سواد تلگراف او را عیناً در روز نامه خود مان مینویسیم

غروب دوشنبه دستخطهای مبارک زیارت شد از تصدق خاکپای مبارک زنده ام کره را برف زده است دو روز است بارندگی است خیلی رعد و برق است غلام مصطفی (

بعد از رسیدن این تلگراف خیلی خوشوقت شدیم و فرمودیم کالسکه حاضر نمودند سوار شدیم بنیاتر رفتیم جناب اشرف صدر اعظم و علاءالملک و وزیر هایون در کالسکه با ما بودند در

باملكه وسايرين وداع كرده اعليحضرت پادشاه در كالسگه بامانا گدار راه آهن مشايعت كرده نهايت ادب واحترام را بجا آوردند واز آنجا وداع نموده مراجعت كردند ما داخل ترن كه شديدم معلوم شد ترن را عوض كرده اند يعنى اعليحضرت امپراطور اطربش ترن مخصوص خودشان را كه ما وقت رفتن باسلامبول سوار بوديم مجدداً براى ما فرستاده اند اگر چه حالا كه ما دوباره مسافرت وعبور از خاك بيجارستان واطربش ميناييم سفر مان غير رسمى است ومخارج باخود مان است اما اعليحضرت امپراطور ترن خودشان را مخصوصاً فرستاده اند كه تاسرحدروسيه مارا برسانند وبسيار ترن خوب راحتى است فرستاديم نزد رئيس ترن كه زودتر حركت نمايد جواب داده بود كه بحكم امپراطور محض راحت شاه دستور العمل داده اند كه شب را توقف كنم وروز حركت نمايم وساعتى زياده از چهل كيلو مترهم نبايد بروم زيرا كه شايد شاه خسته شوند ولى اگر صريحاً امر نمايند حركت مى كنم وديگر مسئوليت ندارم ما چون ديديم اينطور جواب داده است فرموديم بسيار خوب بماند صبح حركت كند وماهم درواگون خود مان خوابيديم اما صبح صدای صوت ترنهای راه آهن وحركات عراده های واگونها كه در اياب وذهاب بود خيلى زحمت داد ونگذاشت راحت بخوابيم

« روز يكشنبه دوازدهم جمادى الاخره »

امروز صبح وقت طلوع آفتاب ترن حركت كرد وضع وحالت صحرا وراهها همان است كه وقت رفتن مرقوم شده است صحراها هرچه رو بمجارستان ميرود وبفرنگستان نزديك ميشويم آبادتر وسبزتر وجنگل واشجارش پيشتراست وطرفين راه فرسنگها زراعت گند مكه وزرت است خلاصه نهار را در ترن خورديم دوساعت بغروب مانده رسيديم بشهر بوداپست چنانكه نوشته ايم شهر كال عظمت را دارد ومتصل برآبادى وعمارت اينطرفها مى افزايند واقعاً يكساعت تمام ترن راه آهن درميانه شهر بوداپست عبور ميكرد نابگار بزرگتر رسيديم آنجا پياده شديم اگر چه ورود ما رسمى نبود اما بقدرى اهالى ورؤسای شهر احترام كردند كه مافوق نداشت كالسگه های ممتاز اجزای بلديه بالباس غير رسمى سواره گدارد از هرجهت تشريفات احتراميه حاضر بود سوار كالسگه شده تاهان هوتل (هونگريا) كه سابق منزل داشتيم رفتيم اطراف كوچه ها وخيابانها تماماً زن ومرد ايستاده بودند وهورا ميكشيدند نيمساعت بغروب مانده بمنزل رسيده ديديم صدای بيانو از اطاق منزل ما ميايد خيال كرديم كسى است بيانو ميزند وارد اطاق كه شديدم ديديم چراغهای آن چهار تا روشن است وبيانو را كوك كرده اند خودش بنواى خوب ايرانى ميزند قدردى راحت كرده بعد رفتيم به تياتر اوپرا نا آخرين برده مانديم حكايث دختری

است که وقت رفتن هم عبور از آن کردیم هر وقت بهر تونل میرسیدیم فوراً میفرمودیم چراغها را روشن میکردند که قاب ما خفه نشود وقت مغرب بود که رسیدیم بگذار راه آهن شهر بلکراذ اعلیحضرت (الکساندر) پادشاه سرستان باوزرا و جنرالهای خودشان و مقداری سرباز و موزیک بطریق معمول درگاز حاضر بودند پادشاه اسلام نظامی ایستاده بودند از ترن پیاده شده با ایشان دست دادیم و احوالپرسی کردیم پادشاه سیاهی خوبی دارند و بدست و دو سال از سنشان گذشته است متوسط القامه مایل به بلند هستند لباس ماهوت گلی گلابتون دوز نظامی پوشیده و کلاه پوست سفیدی با دوتال بلندی که در جلو کلاه زده بر سر دارند مالدی ورود و زرا و همراهان خودشان را با ایشان معرفی نمودیم با همه دست داده تعارف کردند و ایشان هم اجزای خودشان را معرفی نمودند بعد من با پادشاه در در شگه سربازی که چهار اسب با آن بسته بودند و یک نفر کالسکه چی مهار کرده بود سوار شده سایرین هم در کالسکه های دیگر روانه شهر شدیم طرفین کوچه و خیابانها سرباز و سوار بصف ایستاده و پشت سر آنها اهالی شهر از زن و مرد اجماع زیادی داشتند اما هوا خیلی تاریک بود که درست اشخاص دیده نمیشدند شهر بلکراذ اگرچه شب است که دیده می شود ولی از شهر صوفیه آباد تر است زیرا که قدیم تر و کهنه تر است خیابانهای مستقیم و قهوه خانهای خوب دارد بقدر نیم ساعت راه آمدیم تا رسیدیم بهوتلی که جهت راحتگاه ما و همراهان حاضر کرده بودند پادشاه در اطاق مخصوص قدری نشسته بمنزل خودشان رفتند که آنجا برای ورود ما جهت صرف شام حاضر باشند و چون عمارت دولتی کوچک است و باندازه جمعیت ما نیست آنجا را فقط برای شام حاضر کرده اند ما هم بقدر یک ساعت فاصله سوار شده با همراهان و مهماندارها بعمارت دولتی رفتیم پادشاه آمدند قدری صحبت داشتیم و هیئت کرد ییلو ماتیک را که حاضر بودند بما معرفی نمودند بعد ما که سرستان را که در اطاق دیگر حاضر بودند ملاقات کردیم و نوکرهای خودمان را با ایشان معرفی نمودیم ملکه سی و دو سال دارند از نجبای مملکت سربی هستند بعد باتفاق اعلیحضرت پادشاه و ملکه و وزرای خودمان و وزرای سرب و هیئت کرد ییلو ماتیک مقیم بلکراذ بسر شام رفتیم هوا خیلی گرم بود درب محاذات پشت سر خودمان را فرمودیم باز کردند قدری هوا بهتر شد ملکه سرستان در وسط میز و مادر طرف دست راست ایشان و پادشاه سربی در دست چپ ملکه بودند زنهای معتبر دیگر هم در سر میز بودند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار طرف دست راست و سایر نوکرهای ما مثل موقوف الدوله و امیر بهادر جنگ و علاءالملک و ناصر السلطنه و امین حضرت و موقوف الملک و غیره در اطراف دیگر میز نشسته بودند در سر شام بمنتر جمی مهند الممالک با ملکه صحبت میداشتیم بعد از شام (با ملکه)

وارد عمارت شده قدری راحت کردیم بعد نواب برنس اول نشان خودشان را آورده بما
تقدیم نمودند ماهم بسینه زدیم مامورین خارجیه وقونسولهای مقیم صوفیه را بحضور آورده
معرفی کردند باهريك على قدر مراتبهم ملاطفت نموده بعد عرض کردند کالسگه حاضر است
با اینکه خسته بودیم برحسب اصرار برنس ومیل خود مان با ایشاق سوار کالسگه شده رفتیم
بتماشای مشق قشون ساخلوی شهر صوفیه چند فوج سرباز و چند باطری توپ بود اول مشق دشتبان
نمودند و بعد يك فاصله محاربه گرفتند وشلیک کردند پس از آن فرمان ستون دادند بعد يك فرمان
ستون قطار دادند و يك فرمان فرار دادند بعد از آن دفیله کردند نواب برنس هم متصل باما صحبت
میداشتند وعلاالملک ترجمه میکرد و خوب ترجمه مینمود بعد از اتمام مشق مراجعت بمنزل کردیم
در کالسگه ماهم برنس ووزیر دربار وعلاالملک بودند مملکت بلغارستان تقریباً چهار ملیون
جمعیت دارد وچهل وپنجمزار نفر قشون همیشه درزیر اسلحه دارد ولی در موقع جنگ سیصد
هزار قشون حاضر میکنند شهر صوفیه پنجاه وهفت هزار نفر جمعیت دارد بعضی هونلهای خوب
تازه ساخته اند و يك کلوب نظامی دارد که ماشام را در آنجا باید بخوریم دوساعت از شب رفته
بسر شام رفتیم که در تالار بزرگ کلوب حاضر کرده بودند تالار خیلی قشنگ خوبی است اما
خیلی گرم بود در سر شام نواب برنس صحبت میداشتند ومهندس الممالک ترجمه مینمود بعد از
شام باطاق دیگر رفتیم آتشیازی مختصری کردند آنوقت سوار کالسگه شده بانواب برنس
یگوار راه آهن آمدیم برنس تا داخل ترن هم مارا همراهی ومشايعت کرده بسیار اظهار مهربانی
نمودند ووداع کرده رفتند ماهم چون خسته بودیم وهوا هم گرم وقال ومقال وصوت لکموتیف
راه آهن مانع استراحت بود آخر فرمودیم درهای واگون خود مارا بستند و خوابیدیم

— ﴿ روز شنبه یازدهم جمادی الاخره ﴾ —

امروز باید بشهر (بلگراد) پای تخت سرستان وارد شدیم آنجا هم برحسب دعوت اعلیحضرت
پادشاه سربى باید يك شام رسمى با ایشان صرف نموده از آنجا به بوداپست برویم صبح که
از خواب برخاستیم همینطور ترن درحرکت بود ومیرفت نهار را باز درترن خوردیم مانتزمین
هم تماماً در ترن صرف نهار نمودند چون واگون رستوران در ترن هست اما قدری کوچک
بوده همراهان دو دسته شده ودو مرتبه غذا خورده بودند بعد از ظهر در يك استاسیون
ترن قدری مکث کرد جمعیت زیادی از فرنگی واهل سرستان از زن و مرد بجهت تماشا دیدن
ما جمع شده بودند بعد از يك ربع ساعت ترن حرکت کرد و رفتیم دختری در اینجا دسته گلی
بما داد ماهم از سکه های طلای ایران باو دادیم امروز تاغروب از نه تونل گذشتیم تونل آخری
خیلی طولانی بود وبقدر ده دقیقه طول کشید تا از آن گذشتیم این همان راه وهان تونلهائی

بهر يك اظهار التفاتی شد وزیر خارجه را هم از اینجا مرخص کردیم رفت و ترن حرکت نمود تقریباً نزدیک غروب بود که روانه شدیم دو ساعت از شب رفته در ترن شام خوردیم و طربخان با شارا هم بعد از شام خواسته اظهار التفات و رضایت از زحمات او نموده مرخص کردیم چون نصف شب بسرحد عثمانی میرسیم از آنجا مراجعت خواهد کرد بعد استراحت کردیم

— (جمعه دهم جمادی الاخره) () —

صبح که از خواب برخاستیم ترن میرفت و شبانه از (خرمن لی) سرحد عثمانی گذشته بودیم و مهماندارهای بلغاری وارد شده بودند وضع و حالت راه و صحراها همان است که وقت رفتن نوشته ایم نهار را در ترن خوردیم بهر شهر و آبادی که از بلغارستان میرسیدیم سرباز و موزیک و اجزا بلدی و غیره بجهت احترام حاضر بودند چهار ساعت بعد از ظهر لباس رسمی پوشیده ملتزمین هم ملبس بلباس رسمی شدند چونکه امشب شام را بر حسب دعوت پرنس بلغارستان (پرنس فردیناند) باید در شهر صوفیه و عمارت ایشان بخوریم یکساعت فاصله رسیدیم بنگار صوفیه نواب پرنس فردیناند باو زرا و صاحب منصبان بلغارستان و دو دسته سرباز و موزیک در کنار حاضر بودند ترن ایستاد و پرنس را ملاقات کرده دست دادیم خلقت و سیاهی پرنس همان است که نوشته ایم از طرف پدر شاهزاده آلمان و از طرف مادر فرانسوی هستند قدری در اطاق گار مکت کرده همانجا نشان دوات ایران را از درجه قدس بدست خود مان به پرنس دادیم تشکر نمودند بعد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملك و وزیر هایون و سردار مکرم و ناصر السلطنه و امین حضرت و سایر همراهان خود مان را معافی کردیم نواب پرنس بهر يك دست داده ایشان هم همراهان خود را معرفی نمودند بعد سوار کالسکه شده بطرف شهر صوفیه ندیم اگر چه شهر صوفیه از همین جا شروع میشود و يك خیابان وسیع طولانی میرود تا نزدیک عمارت پرنس اما هنوز اوایل خیابان آباد نیست و تك تك خانه دارد ولی بالا های خیابان و مجبوحه شهر خوب آباد و خیلی پاکیزه و تمیز است شهر صوفیه تازه طرح و احداث شده و بیست و دو سال است که اینجا روبه آبادی گذاشته است اصل وضع و طرح ابنیه و عمارات و خیابان و کوچه ها همان طرح و وضع شهر های فرنگ است اما كوچك و مختصر تر و كم آبادی است من بعد خوب خواهد شد اهالی شهر در اطراف كوچه هورا می کشیدند و پیدا است که ملت جوانی است و تازه رو بترقی گذاشته هنوز اهالی تمول و ثروتی ندارند همینطور رفتیم تا رسیدیم بعمارت پرنس پیاده شدیم قراول احترام در سر سرای پله بود اصل عمارت هم تازه ساخته شده و متوسط اما خیلی پاکیزه است

استراحت کردیم چون دو ساعت بعد از ظهر باید حرکت کنیم قبل از وقت لباس رسمی پوشیده آمدیم به اطاق پائین منتظر آمدن اعلیحضرت سلطان بودیم اشخاصی که از ملتزمین ما در حضور بودند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و ظهیر الدوله و وزیر همايون حاضر بودند علاءالملک آمده عرض کرد که اعلیحضرت سلطان يك مدال مرصع که موسوم به نشان افتخار است بتوسط نوری بيك باش کاتب که منشی باشي خود شان است بجهت ما فرستاده اند گفتیم بياورند آمد بحضور و تقدیم نمود چون در این موارد باید مبادله مدال از طرفین بشود و ما مدال مخصوص نداشتیم که برای اعلیحضرت سلطان اهدا نمائیم بتوسط نوری بيك پیغام دادیم که مخصوصاً به یادگار امروز و این محبتهای زیاد اعلیحضرت سلطان که در اینجا نموده اند بعد از ورود بطهران مدالی اختراع میکنیم که مخصوص برای خانواده خود مان و سلاطین بزرگ باشد و اولین آن مدال را با هیئت سفارت مخصوص محترمی برای اعلیحضرت سلطان خواهیم فرستاد که علاقه سینه نموده یادگاری از ما داشته باشند نوری بيك مرخص شده رفت و بفاصله ده دقیقه اعلیحضرت سلطان خود شان آمدند در اطاق نشستیم سیگاری کشیدند تمام و رجال دولت عثمانی و وزرای ما و سلطان لباسهای رسمی پوشیده حاضر بودند باتفاق اعلیحضرت سلطان بیرون آمده در درشکه رو بازی که دو اسب سفید درشت قوی بان بسته بودند سوار شدیم و سلطان خودشان مهار اسبها را در دست گرفته میراندند آمدیم تا دم در باغ همانجا که روز ورود ما را استقبال کرده بودند مشایعت نمودند از کالسکه پیاده شده در اطاق درب باغ با اعلیحضرت سلطان معانقه و وداع کامل نمودیم و اقامت منتهای پذیرائی و مهربانی و محبت را در این چند روزه توقف ما نمودند که هیچوقت از خاطر محو و فراموش نخواهد شد بعد از هم جدا شده آمدیم بکنار بوغاز تا اینجا پسر اعلیحضرت سلطان و خلیل رفعت پاشای صدر اعظم ما را همراهی و مشایعت نموده از آنجا برگشتند ابتدا به کشتی کوچک سرار شده قدری که رفیق به کشتی بزرگ داخل شدیم تا اینجا هم برادرزاده اعلیحضرت سلطان و مشیر پاشا که رئیس مجلس و کلاست همراه آمده دست داد از آنجا آنها را مرخص کردیم توفیق پاشا وزیر امور خارجه و طرخان پادشای وزیر خارجه سابق که مهماندار ماست در کشتی با ما هستند ناموقی که مرخص خواهند شد يك قدری با کشتی بزرگ در بوقاز گردش کرده آمدیم بهمان نقطه که روز ورود سوار کشتی شده بودیم آنجا باز کشتی کوچک را آوردند سوار شده به اسکله (سان استفانو) آمده پیاده شدیم بکالسکه مخصوص سوار شده آمدیم سر راه آهن ترن بخار در جلو حاضر بود این ترن همان ترف و واگوهای سابق است که سوار شده بودیم داخل ترن شدیم تبعه ایران هم همه در کنار راه آهن آمده جلو ما با بیرق ایران ایستاده بودند

امروز با اسم ایا صوفیه معروف است

— ﴿ روز پنجشنبه نهم جمادی الاخره ﴾ —

امروز از اسلامبول حرکت میشود صبح از خواب برخاسته بعد از ادای نماز از اطباق خودمان آمدیم بیرون در سرسرای عمارت سلطان که بسیار جای عالی مزه خوش هوایی است نشستیم وزیر هایون و ندیم السلطان را خواستیم ندیم السلطان روز نامه های اروپ و عثمانی را میخواند و بعرض میرسانید و وزیر هایون هم روز نامه ایام توقف اسلامبول را می فرمودیم و مینوشت در این بین علاء الملک آمده عرض کرد که اعلیحضرت سلطان بعضی چیزها برسم یاد بود برای ما فرستاده اند فرمودیم بیاورند امین بیک پیشخدمت مخصوص اعلی حضرت سلطان بایک نفر آقایان خواجه سرای آمده و چند نفر فراش خلوت اسبابها را در میانه پارچه سفید بزرگی پیچیده و در دست داشتند فرمودیم باز کردند چند فقره اسباب خیلی نفیس اعلی بود از جمله یک اسباب تحریر طلای مثبت کاری بود در میانه جمعه نخلی و دیگر دو ظرف طلای آنجوری بود با دو در طلا که سرهای آنها جواهر نشان بود و آنها را در سینی طلای قشنگی گذارده بودند و دیگر یک جمعه بزرگ تحریر بود که جای نوشتهجات و کاغذ و پاکت و سایر لوازم التحریر داشت که جمعه را موزیک و خاتم کاری از سنگ های شفاف و صدف وغیره کرده و در نهایت خوبی ساخته بودند در جواب اعلیحضرت سلطان اظهار امتنان کردیم و یک انقیه دان هم بیادگار بامین بیک داده شد بعد با طاقهای صندوقخانه که موقوف الملک منزل دارد رفتیم مشغول باربندی اسبابهایی که از جواهرات سوغاتی وغیره خریده بودیم بودند و موقوف الملک عرض میکرد که این جواهرات را خیلی گران خریده اید مثلا انگشتریهای سیصد چهار صد تومانی را که حالا پول داده ایم در طهران خیلی کمتر قیمت می کنند و اسباب ضرر است فرمودیم چاره نیست حالا دیگر خریده ایم بعد بتالار بزرگ ابن عمارت که خیلی عالی و مزین است رفته نشستیم وزیر دربار بحضور آمد قدری با او فرمایش و صحبت داشتیم چون بعلاء الملک سپرده بودیم دو نفر خواجه سیاه کوچک بجهت ما بخرد که بطهران ببریم با اعتضاد السلطنه درس بخوانند و او را مشغول کنند علاء الملک خواسته بود اتباع نماید این خبر با اعلیحضرت سلطان رسیده بود حالا دیدیم بتوسط آغا باشی خودشان دوتا خواجه سیاه کوچک برای ما فرستاده اند یکی موسوم به (جعفر) و دیگری موسوم به (نصب) خیلی خواجه های خوبی هستند آنها را قبول کرده با اعلیحضرت سلطان پیغام دادیم که تا این درجه مهربانی و محبت مینمایند نهایت امتنان را داریم بعد آمدیم نهار خورده بعد از نهار قدری (استراحت)

او خواند چنانکه تا امروز نیز درمیانه یونانیها این اسم بسیار است و دخترهای خود را صوفیا نام گذارند مسجد ایا صوفیه طولش از شرق بغرب دویست و شصت و نه و عرضش از شمال بجنوب دویست و چهل و سه و ارتفاعش از سطح زمین تا بالای گنبد یکصد و هشتاد و هشت قدم است این عمارت از سیزده قرن و نیم تا کنون چند دفعه خرابی و اندراس یافته باز تعمیر کرده اند ابتداء در زمان (واسیل) قیصر روم که از اهل مقدونیه بوده بواسطه زلزله شدیدی یکی از طاقهای چهار گانه که گنبد روی آنها سوار است خراب میشود با مهارت تامه دوباره تعمیر میکنند دویم در عهد قیصر رومان طاقی دیگر از این چهار طاق منهدم میگردد باز مرمت مینمایند سوم در زمان (واسیل) قیصر ملقب به کشنده بلغاریان بواسطه زلزله شدید قسمتی از گنبد آن خراب شده مشار الیه تعمیر مینماید چهارم در دور (اندرونیک) قیصر در گنبد علامت و آثار خرابی ظاهر میشود وی از مالیه زوجة خویش مبالغی خطیر صرف کرده از خارج بعضی پشته‌ها که امروز هم موجود است بر آن می افزاید تا از خطر انه-دام مصون ماند بعد بازیکی دو دفعه از خارج و داخل جزئی خرابی پیدا کرده امپرا طور های آن عصر مرمت و اصلاح میکنند در سال ۸۵۷ هجری چون سلطان محمد خان فاتح قسطنطنیه کرد این کلیسا را مسجد نمود و مناره آجری و یکباب مدرسه نیز بر آن علاوه کرده موقوفات بسیاری بر آن مقرر داشت سلطان بایزید ولی نیز مناره دیگر ساخته بر موقوفات آن بیفزود سلطان سلیم خان ثالث دو مناره و سلطان مراد ثالث در داخل دو سنگاب مرمر و چهل محفل مرمر و سلطان مراد رابع کرسی از سنگ در این بنا ساخته و بدانی افزودند و سلطان محمود خان یکباب کتابخانه و یک احسانخانه بدین بنا بیفزود و در داخل مسجد نزدیک به جراب محفل از سنگ مرمر بنا نمود لوحه های بزرگ نیز در عهد سلطان محمود اول نصب شده که خط خطاط مشهور تکه جی زاده ابراهیم افندی است و چهل چراغی که در وسط مسجد آویخته است با آن آیاتی که در سقف نوشته اند در عهد سلطان محمد خان ثالث تهیه و نصب شده است و سابق بر آن بجای این چهل چراغ قندیلی کروی الشكل از طلا آویزان بوده است در جوار ایا صوفیه پنج مقبره است یکی مخصوص سلطان سلیم ثانی و ضمیمه او (نور بانو) و پسر و دخترش و دختر و پسر سلطان مراد ثالث و غیره که جمعا چهل و دو نفر از خانواده آل عثمان در آنجا مدفونند دویم سلطان مراد ثالث و پنجاه و سه سفر نفر از متعلقانش سوم سلطان محمد خان ثالث و از کسانش بیست و پنج نفر چهارم مصطفی خان اول و سلطان ابراهیم و سیزده نفر از متعلقانش پنجم سلطان مراد خان ثالث و چهار پسر و یک دختر خلاصه چون یک ایا صوفیه دیگر هم هست بدین واسطه این را ایا صوفیه کبیر می گویند و محله اطراف آن نیز

صفات الهیه است و لفظ صوفیه دلالت بر حکمت کند این کلیسا را نام ایا صوفیه گذاشته و (ایا) در زبان یونانی بمعنی مقدس است بعد از این بنای چوبین در زمان سلطنت (اکادیوس) قیصر سوخته منهدم گردید (دوسیوس) فرزند (اکادیوس) مجدداً موضع سوخته را بوضع و ترتیبی احسن بنا کرده نام وی تغییر نداد در دور پادشاهی (یوسینایوس) بواسطه بعضی شورش و اغتشاشهای داخلی باز آتش در این بنا افتاده اساس آن ویران گردید و چون رفع شورش و اغتشاش شد قیصر بدین خیال افتاد که باز این بنا را بوضعی دلبزیر عمارت نماید و آنچه امروز مانده است از آثار او است معمار و مهندس این کلیسا دو نفر از معماران و مهندسان معروف آن عصر بوده اند یکی از اهالی (ترحاله) موسوم به (آنتیموس) و دیگری از اهالی (معیات) موسوم به (ایسیدور) (آنتیموس) این بنای بزرگ را بشکل معابد قدیم بنا کرده و گنبد مرتفع آن را بشکل نیم دایره ساخته که بر روی چهار طاق سوار است و این چهار طاق از خارج بشکل ربع دایره مینماید و شبیه است به صلیب حضرت مسیح پس از اتمام این بنا زلزله سختی شده گنبد منهدم گردیده است مجدداً (ایسیدور) معمار باغات برادر زاده خویش که ویرانیز (ایسیدور) میگفتند گنبد را بر افراشته و از نو بنا کرده است (ایسیدور) این گنبد عالی را بیضای الشکل بر روی هشت ستون سنگ (کرانیت) چقماق قرار داده که ارتفاع هر یک چهل و پنج قدم است و بر روی آن طاق زده طبقه ثانی از برای آن وضع کرده است و این طبقه دوم خاص به نشیمن نسوان بوده است و این طبقه نیز دوازده ستون کوچک از جنس سنگ ستونهای زیر دارد در بالای آن گنبد است و این دوازده ستون تقلید از دوازده برج است که منجمین در آسمان فرض کرده اند من حیث المجموع ستونهای که نگاهداری و حفظ این بنای معظم را میکنند در طبقه سفلی چهل و در طبقه علوی شصت عدد است هشت ستون آن سنگ سحاق قرمز است که از یکی از معابد مخصوص پرستش آفتاب واقعه در روم بدیخا حمل و نقل کرده اند و چهار ستون یشم سبز و شش ستون مرمر سفید از شهر (افس) از معبد قمر آورده اند و مابقی را از معابد (آنه) و (تروا) و سایر اماکن قدیمه حمل نموده اند تا در سال ۵۶۸ میلادی باین اسباب مهیا بنای جامع ایا صوفیه با تمام رسید است و درون آن تمام بکار استادان و نقاشان ماهر آن عهد منقش و مصور بوده و غالب اشکال از باب انواع و خدایان قدیم یونانیان و صور ملائکه مقدسین بوده است چون کلیسا تحویل بمسجد شد بسنت اسلامیة و قانون این دین مبین که باید خانه خدا خالی از زینت و پیرایه باشد تمام آن نقشها و صورتها را حاک کرده اند (یوستیانوس) قیصر باز این بنا را باسم ایا صوفیه خواند ولی وجه تسمیه آن بر وجه نخستین نبود صوفیا اسم زنی از مقدسات مشهوره بوده و نظر باحترام وی این بنا را باسم

گذشته بمنزل آمده نهار خوردیم بعد از نهار اندکی استراحت کرده وقتی بیدار شدیم اعلیحضرت سلطان از پاره منسوجات که در کار خانهای خودشان بافته می شود برای ما هدیه فرستادند خیلی ممتاز بود واقعاً اعلیحضرت سلطان آنقدر در این چند روزه اظهار مهربانی نموده اند که اندازه ندارد بعد قدری کاغذ خوانی داشتیم ساعتی بخواندن آنها مشغول شده و چون فردا باید از اسلامبول حرکت کنیم دستور العمل بارها و کارهای لازمه داده میشد یکساعت بغروب مانده ظهیر الدوله را خواسته يك قبضه قه مرصع به نعل که از جواهرات قدیم خزانه است و این سفر همراه آورده بودیم و یکرشته تسبیح مروارید که آنهم خیلی نفیس بود بجهت یادگار مخصوص خودمان که این سفر باسلامبول آمده ایم بصحابت او برای اعلیحضرت سلطان فرستادیم و گفتیم اظهار امتنانهای زیاد ما را از مهربانیهای موفوری که نموده اند برساند رفت رسانید و معلوم شد با کمال گرمی پذیرفته و اظهار مودت زیاد پیغام فرستاده اند نیمساعت از شب گذشته بشام رسمی در منزل مخصوص اعلیحضرت سلطان دعوت داشتیم جناب اشرف صدر اعظم را خواسته در کالسکه نشسته با آنجا رفتیم سلطان در جلو پله استقبال کرده پذیرائی نمودند این همان عمارت واطاقی است که شب اول در آنجا شام خوردیم امشب هم ترتیب میزها بطور بود فرقی که داشت آن شب در سر شام وزراً دولت غنائی با وزراً و نوکرهای ما بودند امشب تمام سفرای مقیم را دعوت نموده بودند با وزراً ما بعد از شام بتالار بزرگ بالا رفته در اطاق مخصوص با اعلیحضرت سلطان نشستیم جناب اشرف صدر اعظم هم در حضور ما بودند سلطان پسرها و برادر زادگان خود شازا خواسته آمدند پیش ما یکی یکی را معرفی کردند همه جوانهای خوب با علم و ادب هستند خیلی صحبت داشتیم این عمارت از يك طرف بشهر اسلامبول نگاه می کند که سر انگیز بشهر است امشب تمام شهر و خارج عمارات را چراغان بسیار ممتازی کرده بودند که از این بالا خیلی تماشا داشت آنش بازی کاملی هم کردند که بسیار خوب و مثل آتش بازیهای فرنگستان بود در آخر شب با اعلیحضرت سلطان وداع کرده آمدیم بمنزل استراحت نمودیم

(*) — (۰۰۰) (جامع کبیرا یا صوفیه) (۰۰۰) — (۰)

(بزبان فرانسوی سنت صوفی) و (بیونانی ایا صوفیا) مسجد ایا صوفیه در جنب سرای توپ قابو و در سمت شرقی دایره وزارت عدلیه واقع شده است نخستین بنای آن در سال سیصد و بیست و پنج میلادی بواسطه قیصر قسطنطین از چوب شده و قیصر مشار الیه اول سلطانی است که بمحضرت مسیح ایمان آورده و کیش نصرانیت اختیار کرد و چون حکمت و مقدس از

— (روز چهارشنبه هشتم جمادی الاخر) —

امروز صبح بعد از خواندن نماز و صرف چای بعضی کاغذها و نوشتجات ملاحظه نموده تلگرافات و غیره هم از ابرائی رسیده بود جناب اشرف صدر اعظم آوردند بعرض رسانیده احکامی که در جواب آنها لازم بود صادر گردید بعد برای تماشای مسجد ایا صوفیه و عمارت دلمه باغچه سی حرکت کردیم کالسکه حاضر بود با جناب اشرف صدر اعظم و طرخان پاشای مهماندار سوار شده ابتدا رفتیم به ایا صوفیه اینجا ابتدا کلیسا بوده است و در زمان سلطنت قیصر قسطنطین که سیصد و بیست و پنج سال از میلاد مسیح علیه السلام گذشته بود باچوب بنا کرده بودند و یکی دو مرتبه سوخته نادر زمان سلطنت (یوسینا یوس) اینجا را بدست معماران ماهر با سنگ و آهک و آجر بنا کرده در این پنجاهم از بعضی زلزله های شدید پاره خرابیها هم رسانیده و همینطور کلیسا و معبد نصاری بوده تا سال هشتصد و پنجاه و هفت هجری که سلطان محمد خان فاتح اسلامبول را فتح کرده این مکان را مسجد نمود و از آن بعد همینطور سلاطین عثمانیه بر آن بنا افزوده اند که تا امروز در نهایت عظمت و استحکام این جامع عظیم و بنیان رفیع باقی است و شرح حال و تاریخ و وضع بنای این مسجد از قرار است که از روی تحقیق در ذیل روزنامه امروز مفصلاً نگارش میشود خلاصه طول این مسجد که زیر بناست دویست و شصت و نه قدم و عرض دویست و چهل و سه قدم و ارتفاع آن از سطح زمین تا بالای گنبد یکصد و هشتاد و هشت قدم است اغاب اشخاصی که به مسجد داخل میشدند خادم مسجد يك کفشی با آنها میداد که روی کفش خود پوشیده با کفش دویم داخل مسجد می شدند در این موقع این آیه مبارکه بخاطر مان آمده (فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی) از عجایب این است باینکه اینجا کلیسا بوده است محراب کلیسا با قبله ما آنقدر انحرافی ندارد که حالا محراب مسجد قرار داده اند بالجمله از دیدن این مسجد خیلی لذت بردیم بعد بیرون آمده چنبد قطعه عکس انداختیم و سوار کالسکه شده از پل طولانی که سابقاً نوشتیم میانه اسلامبول و بیک اوغلی است گذشتیم چهار صد و هفتاد و شش متر طول این پل است يك پل طولانی دیگر هم در طرف بالای بوغاز است روزی سیصد و پنجاه لیره دولت از عابرین پل باج میگردد بعد آمدیم بدولمه باغچه سی داخل عمارت شدیم الحق بسیار عمارت عالی مزین است تالار بزرگ اینجا از تالار بزرگ عمارت بهارستان که سه سالار مرحوم در طهران ساخته است خیلی بزرگتر است تمام درها بطراف دریا و بوغاز باز می شود خیلی منظر اینجا شبیه است به عمارت هوتلی که در اوستاند منزل داشتیم بسیار خوش منظر است نیم ساعت از ظهر (گذشته)

(مدامش بخت و دولت یار گردان) « (۰) » (ز نخل عمر برخوردار گردان)
خیلی این اشعار را بفال نیک گرفتیم بعد از آن اعلیحضرت سلطان يك قرآن خطی خیلی
ممتاز بنماید گار دادند و کمال مهربانی را نمودند از آنجا آمدیم بعمارت مخصوص خود سلطان
پسر و دختر کوچک ایشان را آوردند سن پسر شاق شش سال و دختر شان نه ساله است واقعا
یگانگی نمودند و از دیدن آنها خیلی لذت بردیم باغرسن خیلی مؤدب و معقول بودند يك نشان
تمثال خود مان را به پسر سلطان و نشان و حمایل آفتاب را بدختر ایشان دادیم اظهار امتنان
نمودند هر دو را گرفته بوسیدیم فی الواقع همان قدر که از دیدن اولاد خود مان مشعوف میشدیم
از ملاقات آنها لذت بردیم پسر اعلیحضرت سلطان قدری پیاووزد باهی سن بسیار خوب زد بعد
با سلطان وداع کرده آمدیم فابريك چینی سازی ایشانرا هم دیدیم خیلی خوب کار میکنند سه نفر
هم از شاگردان ایرانی علاء الملك آنجا کذارده است کار میکنند از آنجا بمنزل آمده قدری
استراحت کردیم نوری بيك باش کاتب اعلیحضرت سلطان را بجهت پاره کارها وامورات
خواسته بودیم عرض کردند آمده است اورا خواسته پاره فرمایشات کردیم مرخص شده رفت
شب را در منزل شام خوردیم ولی قرار است که بتیتر مخصوص سلطان که در همین عمارت
است برویم سه ساعت از شب رفته ظهر الدوله آمده عرض کرد که رئیس تشریفات سلطان
آمده میگوید اعلیحضرت سلطان منتظرند برخاسته پائین آمدیم جناب اشرف صدر اعظم
و وزیر دربار و موثق الدوله و سردار کل و ظهیر الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملك و وزیر
هایون و موثق الملك و وکیل الدوله و امین حضرت همراه ما بودند میانه گداری این عمارت
راهی است که از طبقات زیر بعمارت مخصوص سلطان میرود ظهیر الدوله و رئیس تشریفات
اعلیحضرت سلطان جلو ما افتادند در وسط گداری که رسیدیم اعلیحضرت سلطان باخواص
خود شان مارا استقبال نموده باتفاق ایشان روانه شدیم اغلب دیوار این گداری به پرده های
جنگ سلاطین عثمانی مزین است که دلیل بر جلالت قدر این خانواده و خیلی تماشائی است یکی
یکی را سلطان بنما نشان میدادند و احوال آنها را بیان میکردند تا رسیدیم بیای پله تیتر بالا
رفتیم داخل تالار مخصوص شده باعلیحضرت سلطان نشستیم جناب اشرف صدر اعظم و
وزیر دربار هم در (لژ) ما بودند اعلیحضرت سلطان با صدر اعظم ما بترکی صحبت میداشتند
این تیتر اگرچه خیلی کوچک است ولی بسیار ممتاز و خوب ترتیب داده اند چند پرده بازهای
خوب بیرون آوردند بعد از اتمام بازی برخاستیم و اعلیحضرت سلطان تاوسط گداری مارا
مشایعت نموده وداع کردیم مراجعت نمودند ماهم بمنزل آمده استراحت کردیم

اعظم) (توفیق پاشا وزیر امور خارجه) (سرعسكر وزیر جنگ رضا پاشا) (وزیر داخله ممدوح پاشا) (وزیر علوم زهمدی پاشا) (وزیر مالیه رشاد پاشا) (مستشار صدارت عظمی توفیق پاشا) (وزیر بحریه حسن پاشا) (رئیس توپخانه ذکی پاشا) (وزیر نافع و تجارت ذهنی پاشا) (وزیر اوقاف غالب پاشا) (رئیس دفتر خاقانی رضا پاشا) نسبت بهر يك احوال پرسی و اظهار التفات کردیم مرخص شده رفتند آنوقت ظهیر الدوله آمده عرض کرده سفرای خارجه میخواهند بحضور بیایند فرمودیم بیایند جناب اشرف صدراعظم هم حضور داشتند سفرآمدند و يك معرفتی شده با همه تعارف و تفقد کردیم دوسه نفر از ایشان سفیر کبیر هستند و مابقی وزیر مختار و شارژد افرو اجزاء سفارتخانهها بودند در میانه آنها مسیو (زیناویف) سفیر کبیر دوات روس را دیدیم که چند سال قبل در طهران وزیر مختار بود با او خیلی صحبت داشتیم با هیجده سال قبل که او را در طهران دیده بودیم هیچ صورۀ تفاوت نکرده است بعد هم با سفیر کبیر المان خیلی حرف زدیم و مرخص شده رفتند امروز خیلی خسته بودیم و تا یکدرجه کسالت مزاجی هم داشتیم شب را اعلیحضرت سلطان مارا دعوت بشام مخصوص نموده بودند نظر بکسالتی که داشتیم عذر خواستیم و در منزل شام خورده استراحت کردیم

—•— ﴿ روز سه شنبه هفتم جمادی الاخره ﴾ —•—

صبح برخاستیم نماز خوانده شکر و حمد الهی را بجای آوردم که امروز حالتیم بهتر است و رفع کسالت شده بعد آمدند عرض کردند چند نفر جواهری آمده بعضی پارچه های جواهری خوب دارند چون میخواستیم ناتمامی سوغات سفر خود ما را در اسلامبول بخریم فرمودیم آنها را بحضور آوردند پاره انگشترها و جواهرات دیگر خریدیم ندیم السلطان هم در حضور روزنامه میخواند بعد جناب اشرف صدراعظم فرستادند که شیخ جمال الدین شیخ الاسلام دولت عثمانی که مریدی بسیار محترم است میخواهد بحضور بیاید جناب ایشان را بحضور پذیرفتیم و قدری صحبت داشتیم رفتند پس از آن نهار خورده بعد از نهار بر حسب دعوت اعلیحضرت سلطان بموزه و کتابخانه ایشان رفتیم خودشان هم با بعضی از عمالۀ خلوت و مخصوصین خودشان حضور داشتند امیر بهادر جنگ و بعضی دیگر از مائترین ما هم همراه ما بودند خیلی اشیا نفیسه دیدنی در موزه بود همه را خود اعلیحضرت سلطان بما نشان میدادند و نماشا میگردیم کتابخانه ایشان قریب بیست هزار جلد کتاب دارد يك مرقع خط میر عماد هم آنجا بود آن را برداشته بطور تفأل باز کردیم این شعر آمد

(آلهی تا جهاز را آب ورنګ است) ﴿ ۰ ﴾ ﴿ ۰ ﴾ ﴿ فلك را سیر و گیتی را درنګ است)

خودمان برای اعلیحضرت سلطان حکایت میکردیم وضع میز شام و ما کولات بسیار ممتاز و پاکیزه و خوب و مثل میزهای عالی اروپ بود موزیکانچیهایی مخصوص سلطان هم نواهای عثمانی و عربی را در کمال خوشی مینواختند بعد از شام با اعلیحضرت سلطان رقتیم ببالاخانه پسرهای سلطان و وزیران هم حضور داشتند چراغان باشکوهی کرده بودند و آتشبازی خیلی خوبی نمودند تماشا کردیم بعد عازم مراجعت شدیم اعلیحضرت سلطان تا پای پله دربار عمارت مارا مشایعت نمودند با ایشان وداع کرده آمدیم منزل خیلی خسته بودیم استراحت نمودیم

•—••••• ﴿ روز دو شنبه ششم شهر جمادی الاخره ﴾ —•••••

امروز باید بسفارتخانه خودمان رفته بر حسب استدعا و دعوت علاءالملک سفیر کبیر نهار را در آنجا صرف نمایم صبح که از خواب برخاستیم جناب اشرف صدر اعظم را خواسته قدری در خلوت با ایشان فرمایش و صحبت فرمودیم بعد کالسکه حاضر کرده بودند که سوار شویم باتفاق جناب اشرف صدر اعظم و طرخان پاشای مهماندار سوار شده ابتداء از جلو عمارت توپخانه گذشته بعضی مدارس جدید هم که اعلیحضرت سلطان برای تحصیل مردم بنا کرده اند در عرض راه دیدیم حقیقه سلطانی خیلی اسباب ترقیات در عهد سلطنت خودشان تهیه و تأسیس نموده اند از آنجاها گذشته بکنار بوغاز رسیدیم کشتی کوچکی حاضر کرده بودند با جناب اشرف صدر اعظم و مهماندار ها سوار آن کشتی شده آمدیم بطرف اسلامبول که شهر قدیم است از کشتی بیرون آمده کالسکه حاضر بود سوار شده آمدیم بسفارتخانه خودمان تقریباً از منزل که باغ و سرای یلدوز باشد تا اینجا یکساعت راه است علاءالملک سفیر کبیر با اجزاء سفارت در جلو دربار سفارتخانه حاضر بودند از کالسکه پائین آمده وارد عمارت شدیم این عمارت را مرحوم حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار بنا کرده است و در زمان سفارت مرحوم حاجی محسن خان مشیرالدوله تکمیل شده است بسیار جای خوبی است علاءالملک هم خیلی بر آن افزوده و خوب نگاه داشته است در مرتبه پائین میز نهاری برای جناب اشرف صدر اعظم و سایر همراهان ترتیب داده و نهار مخصوص مارا در بالا تهیه و ترتیب کرده بودند رفتیم بالا خوردیم بعد پائین آمده علاءالملک اجزاء سفارت و معارف تبعه ایران را معرفی نمود بعد از آن عکس آمده در جلو عمارت عکس گروهی انداختیم حقیقه علاءالملک خیلی خوب از عهده خدمات خود برآمده است بعد از آن سوار شده بمنزل مراجعت کردیم جناب اشرف صدر اعظم عرض کردند وزیر دولت عثمانی آمده شرفیاب شوند آنها را بحضور خواستیم بک یک را معرفی کردند اسامی آنها از اینقرار است (جناب خلیل رفعت پاشا صدر

که فرنگها آباد نموده اند و حالا قسمت معتبر آبادی شده که محله اروپائنها و از سایر امکنه اسلامبول غیر از سرای یدوز که بسیار مجلل و عالی است اشبه بشهر های اروپاست همانطور عمارات مرتفع و هتلهای خوب و قهوه خانه و رستورانهای ممتاز دارد اگر چه نمیتوان مثل فرنگستان گفت ولی بالنسبه خوب است اما قسمت چهارم طرف اسکودار است که در قسمت آسیای عثمانی واقع است و دریا فاصله میانه این طرف و آن طرف است و از حیثیت بنا و عمارات این قسمت که قسمت چهارم باشد پست تر است و باجمه ازین چهار قسمت دو قسمت آن که یکی سرای یدوز باشد در نهایت نظافت و پاکیزگی و قشنگی است که پهلوی پهلوی قصور عالیة اروپا میزند و دیگری که بك اوغلی باشد نیز بالنسبه بد نیست و تا یکدرجه پاکیزه و مرغوب است اما کوچها و خیابانهای خیلی تنگ کم وسعت دارد ولی دو قسمت اسلامبول واسکو دار پاکیزگی و نظافتی چندان ندارد اما بوغاز الحقی مذهبات صفا و تماشا را دارد و از گردش در آن خیلی توصیف و تمجید می کنند

خلاصه امشب شام را در ساعت يك از شب رفته باید با اعلیحضرت سلطان بخوریم سوار کالسکه شده باوزرا و همراهان بعمارت سلطان رفتیم این عمارت که منزل ماست چنانکه نوشتیم اتصال بعمارت منزل خود سلطان دارد و از داخل هم راه بانجا دارد عمارات متعدد مفصلی است که بحد دیگر متصل است از خارج هم از توی باغ و خیابان راه است که با کالسکه بقدرسه چهار دقیقه طول آن نمیشود اطراف خیابان و راه مارا چراغان کرده بودند وقتی بعمارت مخصوص اعلیحضرت سلطان رسیدیم ایشان تادم در مارا استقبال نموده بودند باتفاق داخل عمارت شدیم جمعی از وزرا و رجال دولت عثمانی حاضر بودند قدری با اعلیحضرت سلطان صحبت داشتیم بعد اطلاع دادند که وقت شام است باطاق شام رفتیم اطاق جمع خویست و میز که گذارده اند از دو طرف میز یکه بیرون و تو باشد مدعوین می نشینند و شام میخورند در کله میز که بالای اطاق بود فقط من و اعلیحضرت سلطان پهلوی هم نشسته بودیم و فاصله چند صندلی که حریم داده بودند صدر اعظم ما و صدر اعظم سلطان بودند دیگر این طرف میز کسی نبود بعد از دو گوشه طرفین میز شروع شده سابرین نشسته بودند تا پائین از طرف توی میز هم رو بروی ما و سلطان بعض شاهزادگان و پسرهای اعلیحضرت سلطان (نواب احمد افندی) (نواب برهان الدین افندی) (نواب سلیم افندی) (نواب توفیق افندی) و (نواب عبد القادر افندی) بودند که بعد از ده دقیقه توقف ما سر میز رسیدند و اعلیحضرت سلطان انها را بما معرفی نمودند و پهلوی آنها از یکطرف سردار مکرم و از طرف دیگر وزیر هایون بود و وزیر دربار بجهت کسالت موثق الدوله بشهر رفته بود او را بیاورد بعد از شام رسید در ضمن شام از حالات مسافرت (خود)

و فکر و خیال که در پیشرفت امور و تدبیر مهمام دولت و ملت خود دارند زیاد از اقتضای عمری که نموده اند شکسته شده اما اصل بنیه محکم و عنصر شاق در کمال قوام و استقامت است انشاء الله سالهای سال بسلامت میگذرانند و از همه بالاتر و بهتر رسم ادب و مهربانی و جامعیت جهات مسلمانی و اخلاق حمیده ایشان است که جاذب قلوب و پسندیده و محبوب است و در حالت هر يك اثر مخصوصی دارد

خلاصه يك چند ساعتی در منزل استراحت کردیم این عمارت منزل ما بسیار عالی است و میتوان گفت همسر قصور عمارات عالیة فرنگستان است بلکه بجبهاتی بهتر از دو طرف بیارک و باغ یلدوز نگاه می کند و این باغ یلدوز که در میانه عثمانی معروف بسرای است چنانکه نوشتیم يك شهری است که در آن عمارات عدیده و جنگل و شکار گاه و دریا چه و اسباب تفرج همه قسم فراهم است و من جمله سر باز خانهای ممتاز دارد که بقدر سی هزار قشوق منظم در این پارک سکنی دارند فی الواقع ارك عظیمی است که اطراف تمام سرای را حصار و دیواری بسیار محکم و استوار بنا نموده اند که احدی بدون اجازه دولت حق ورود و دخول با آنجا ندارد و چون در بلندی واقع است در بعض نقاط آن بوغاز هم پیداست اما طبعاً نمو اشجار اینجاها از درختهای فرنگستان کمتر است و چنانکه ساحل تمام دریا های فرنگ مملو از اشجار بلند قوی است این ساحل آنطور نیست درختها کم قوت تراست مگر بعضی از نقاط که خیلی کهنه باشد در این سرای یلدوز موزه و کتابخانه و باغ وحش و چندین قایق و حرمخانه های معتبر متعدد و تمام لوازم يك دستگاه سلطنت بزرگ عثمانی تهیه شده است و میتوان گفت اسلامبول منقسم بر چهار شهر است که هر چهار از هم جدا است و يك قسمت از آن چهار شهر اسلامبول است که همه را در خارج بنام اسلامبول میخوانند قسمت اول همان اسلامبول است که قدیم ترین آبادی این محل است و مسجد ایاصوفی و سایر مساجد عالی و عمارات دولتی با بعالی و غیره در آن قسمت واقع است و يك رشته بوغاز فاصله میانه شهر اسلامبول است باین طرف که بواسطه دو پل طولانی بهم وصل شده است و سرای یلدوز که در حقیقت ارك دولت و خودش بمنزله يك شهری است در این طرف واقع شده با مقداری ابنیه و عمارات دولتی که قبل از عهد سلطنت سلطان حالیہ سایر سلاطین عثمانی در کنار دریا بنا کرده اند که مجاور قصر یلدوز است مثل عمارت دوله باغچه سی و توپخانه عامره و مسجد سلطان عبدالعزیز و غیر و غیره که خارج از محوطه سرای حالیہ سلطنت اما بنام مجاور قصر یلدوز خوانده میشود و در ضمن سایر مردم هم خانها و عمارات و دکا کین و قهوه خانه و غیره در اطراف یلدوز ساخته اند که موسوم به مجاور قصر یلدوز شده است و يك قسمت دیگر که قسمت سوم باشد شهر و آبادی (بك اوغلی) است

راه است که مردم بجهت تماشا و دیدن ما از مناظر بکوچه نگاه میکردند همینکه اول باغ و سرای یلدوز رسیدیم اعلیحضرت سلطان در جلو درب عمارت باستقبال ما آمده حاضر بودند از کالسکه پیاده شده با ایشان دست داده و معانقه کاملی که از روی فرط محبت و صمیم قلب بود بعمل آمد واقعا از ملاقات ایشان بی اندازه مسرت و ابتهاج برای ما دست داد بعد بانفاق ایشان داخل عمارت کوچکی که در جلو سر در باغ ساخته اند شده در آنجا قدری صحبت داشتیم از ورود ما بسیار اظهار خوشوقتی نمودند ماهم از اینکه در خاک عثمانی از اول تا بحال کمال خوشی و حسن پذیرائی را دیده بودیم اظهار امتنان نمودیم و با اعلیحضرت سلطان در در شگه مخصوص نشسته علاءالملک سفیر کبیر ماهم بجهت مترجمی و بروی مانشت در شگه در باغ میرفت و ما با اعلیحضرت سلطان صحبت میداشتیم خیابانهای باغ یلدوز بسبك و طرح پارکهای خوب فرنگستان ساخته شده و در نهایت قشنگی و نظافت و پاکیزگی است از چندین باغ و عمارت و خیابانی گذشته تا بعمارت مخصوص که جهت منزل ما معین کرده اند رسیدیم و این عمارت همان عمارتی است که چند سال قبل اعلیحضرت امپراطور المان را هم که با سلامبول آمده بودند در اینجا پذیرائی کرده بودند از پله های عمارت بالا رفتیم اعلیحضرت سلطان تا تالار بزرگ این عمارت که خیلی مجالی و عالی باشکوه است با ما همراهی کرده در آنجا خودشان وزرا و صاحبمنصبان و رجال دولت عثمانی را که حاضر بودند بما معرفی نمودند ماهم صدر اعظم خود مان و وزیر دربار و سردار کل و ناصر الملک و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و سردار مکرم و وزیر همایون و مهندس الممالک و سایر همراهان خود مان را با اعلیحضرت سلطان معرفی کردیم و سلطان با هر يك دست داده اظهار مهربانی نمودند بعد با ما دست داده وداع کرده بمنزل خودشان رفتند و ما قدری استراحت کرده بفاصله نیمساعت بباز دید ایشان رفتیم عمارت مخصوص سلطان نزدیک بهمین عمارت منزل ماست اعلیحضرت سلطان خیلی اظهار خوشوقتی نمودند از اینکه واقعه پاریس و سوء قصدی آن خبیث در باره ما نموده بود الحمد لله بخیر گذشته است بعد از قدری صحبت مراجعت بمنزل شد اعلیحضرت سلطان در مراجعت تا پای پله مارا مشایعت نمودند الحق ذره از اظهار مهربانی و دوستی فرو گذار نمی نمایند

لازم است که در این مورد از شکل و شمایل و حالات و عادات مخصوصه اعلیحضرت سلطان مختصری بنویسیم اعلیحضرت سلطان که پادشاهی بزرگ و مدت بیست و پنج سال است سلطنت مینماید پنجاه و هشت سال از سنشان گذشته است متوسط القامه و باریک اندام هستند محاسنی تا یکدرجه بلندی مایل که موی سیاه آن زیاد تر از سفید است چپه و سپای روشن و پیشانی بلند و سری پرفکر و تدبیر دارند و از وجنات حال و ناصیه ایشان پیداست که از کثرت کار

بود که بما معرفی میکردند و الحاق بسیار عمارات عالی ممتازی است اگر چه ابنه شهر اسلامبول و عمارت عمومی اهالی شهر بدرجه ارتفاع و عظمت بناهای اروپا نیست ولی عمارات دولتی کمال امتیاز را دارد کشتی ماهمه جا آمده تا محاذی قصر یلدوز و باغ مخصوص اعلیحضرت سلطان رسیده اینستاد و اندکی نگذشت که دیدیم کشتی کوچک قشنگی از طرف ساحل بجانب ما می آید همینکه نزدیک رسید لنگر انداخت معلوم شد بردار زاده اعلیحضرت سلطان نواب توفیق افندی با سعید پاشا رئیس دارالشورای کبرای عثمانی هستند که باستقبال ما آمده و از جانب اعلیحضرت سلطانی تهنیت و تبریک ورود و تبلیغ سلام بما نموده مارا باز ورق بخاری سلطانی باسگله رسانند شاهزاده با پاشا داخل کشتی مآشدد و بدآب عثمانی تنی کرده دست دادیم شاهزاده خیلی جوان است باید بیست و پنج سال داشته باشد کوتاه قامت و سفید روی است و سبیل زرد نازکی دارد آثار نجابت از سبک و سپای ایشان پیداست بعد باتفاق شاهزاده و جناب اشرف صدر اعظم و پاشای رئیس دارالشوری و وزیر دربار خود مان و وزیر خارجه عثمانی و وزیر هایون و طرخان پاشای مهماندار و امین حضرت داخل کشتی کوچک شده قایقچیهای عثمانی بالباس مخصوص پاروز ده مارا باسگله رسانیدند در جلو اسگله اول ساحل نواب شاهزاده عبدالقادر افندی پسر اعلیحضرت سلطان با جناب خلیل رفعت پاشای صدر اعظم دولت عثمانی و بعضی دیگر از پاشاهای محترم ایستاده منتظر ورود و پذیرائی ما بودند پسر اعلیحضرت سلطانرا بما معرفی نمودند دست دادیم و احوال پرسی کردیم باید سن شاهزاده بیست سال باشد لباس ایشان نظامی است بسیار خوش ترکیب و باوقار و نجیب مؤدب هستند بعد جناب خلیل رفعت پاشا صدر اعظم عثمانی را معرفی نمودند پیر مردی است شصت هفتاد ساله و بلند قامت از رجال محترم معتبر دولت عثمانی است بعد باتفاق شاهزادگان عظام سوار کالسکه شدیم سایر همراهان هم بکالسکه های دیگر سوار شده روانه قصر و باغ یلدوز که مقر سلطنت عظمی و منزل اعلیحضرت سلطان عثمانی است گردیدیم از لب بوغاز که سوار کالسکه شدیم بلافاصله راه سر بالا شده که کالسکه بزحمت میرفت از یکی دو کوچه و خیابان که گذشتیم به اول باغ یلدوز رسیدیم که تقریباً زیاده از پانصد قدم مسافت این راه از بوغاز تا درب سرای سلطنت نیست و باغ عمارت یلدوز در حقیقت يك شهر کوچکی است که محوطه آنرا دیوار گذاره اند که مخصوص با اعلیحضرت سلطان و خانواده سلطنت است نمیتوان فقط باغ و عمارتش خواند بلکه در واقع ارك سلطنتی است در کمال وسعت و بزرگی خلاصه از جلو دریا تا اول باغ یلدوز طرفین راه عسا کر عثمانی با لباسهای مخصوص بجهت احترام ما با موزیک و صاحبمنصبان نظامی در کمال آراستگی و انتظام ایستاده بودند عمارات دو سه مرتبه مختصری هم در اطراف

سواره گارد مخصوص در جلو راه بودند از ترف تا کنار بوغاز مسافت چندانی نبود بقدر پنج دقیقه راه آمده بکنار بوغاز رسیدیم در اول بوغاز چندین قایق بزرگ ممتاز اعلی حاضر کرده بودند ماو چند نفری از همراهان و مهماندارهای عثمانی سوار يك قایق شده سایر ملتزمین هم در قایقهای دیگر سوار شدند دریا در کمال سلامت و آرامی بود و ما هم بانهایت راحت و آسودگی رفتیم تا نزدیک کشتی بزرگ رسیده از قایق داخل کشتی شدیم این کشتی موسوم به (عزالدین لو) است قوت سیصد اسب و يك ملیون کیلو گرام وزن دارد و عمله جات این کشتی یکصد و پنجاه نفرند از دور جزیره (آده) پیدا بود کوه (بورسه) هم در این جاها نمایان است خلاصه بقدر ده کشتی بزرگ و سی چهل قایق بزرگ و کوچک هم ایرانیان تبعه خود مان که در اسلامبول توقف دارند سوار شده باستقبال آمده بودند و در کشتیهای خود چند دسته موزیگانچی نشانده کشتی بزرگ سواری ما را محاصره نموده و متصل فریاد میکردند (پادشاه ایران و شاهنشاه وطن ما سلامت باشد) و خوش آمد و تهنیت و ورود می گفتند و بعضی بزبان ترکی می گفتند (پادشا هم جوق یاشا) و فریاد سلام و صلوات اظهار شغف و مسرت فراوان مینمودند و در اطراف کشتی ما دایره وار حرکت میکردند ما هم در جواب آنها دست و دستمال تکان داده اظهار التفات و مهربانی میکردیم و واقعاً از این نوع پادشاه برستی آنها مشعوف بودیم و از جهت عمده دیگر اینکه داخل شهر اسلام شده اهالی مملکت خود ما را می بینیم و بوی مسلمانی شنیده میشود نهایت شکر و مسرت حاصل بود حالت ما هم در دریا بحمد الله خیلی خوب بود و مطلقاً کسالت و انقلابی روی نداد وضع دریا و ساحل در این حال که ما مسیر و حرکت میکنیم از اینقرار است طرف دست راست هرچه نگاه میکنیم آب دریاست و ساحل پیدا نیست و سمت دست چپ بساحل نزدیک است و کم کم دور نمای شهر اسلامبول مرئی میشود که عمارات چند مرتبه دارد و گلدسته ها و مناره های مساجد و گنبد های بلند جامع ایا صوفی و مسجد سلطان و غیره نمایان است و طر خان پاشا مهماندار ما همه جا را بما معرفی میکرد و یکدسته موزیک هم در کشتی خود ما بنوای ایرانی مترنم بود همینطور آمدیم تا رسیدیم بمحاذی آبادی عمده شهر کم کم ساحل اسکودار که طرف مقابل اسلامبول و در واقع خاك آسیاست بما نزدیک میشود و از اینجا کم کم داخل بوغاز شده در جلو ما مستقبیلین و تماشاچی زیادی از شهر اسلامبول و طرف (اسکو دار) و (بك اوغلی) و (یلدوز) که سرای سلطنتی در آنجاست باقیها جلو کشتی ما آمده از اطراف میرانند و دستمال تکان میدهند بسیار رضع خوشی دارند و کشتی ما همینطور می آید و از جلو عمارات دولتی و سلطنتی عثمانی که کنار بوغاز در طرف (یلدوز) واقع است میگذریم من جمله عمارت توپخانه و عمارات سلطان عبدالعزیز خان مرحوم و دیگران

خواهیم شد عرض کردند در ساعت یازده که یکساعت قبل از ظهر باشد به اول شهر خواهیم رسید بعد مشغول تماشای صحرا بودیم و ترن راه می پیود از آدرنه که گذشتیم دیگر صحراها آبادی ندارد و هیچ زراعت دیده نمی شود اگرچه آدرنه سابقاً پای تخت عثمانی بوده و حالاً هم شهر بسیار معتبری است که میگویند قریب یکصد هزار نفر جمعیت دارد اما اطراف آن از اینطرف که راه آهن میرود خیلی با بر و کم آبادی است جنگل هم ندارد فقط يك رودخانه دیده شد که اطراف آن قدوری درخت بسید و اشجار مختلفه داشت و فی زیاد هم مثل رودخانه جا جرود در کنارهای آن روئیده که بعضی را چیده و بعضی را می چیدند که خشك كنند بعضی جام در صحرا چند نفر سواره عثمانی با اسلحه مثل قراسورانی ایران ایستاده سلام نظامی میدادند از چند استاسیون هم که گذشتیم در هر استاسیون چند نفری سر باز حاضر بودند و سلام میدادند دیگر آبادی و جمعیت زیادی دیده نشد تا نزدیک شهر اسلامبول زمینها هم مثل ایران خشك و کم آبادی است اگرچه در بهار سبز بوده است ولی حالا چون علفها خشك شده و اوایل پائیز است هیچ خضارت و طراوتی ندارد نزدیک شهر که رسیدیم خود مان و همراهان لباس رسمی پوشیده و قنیم تار رسیدیم بکنار دریای مار مارا که از يك گوشه خودش را نموده و نزدیک براه آهن شده است مدتی هم از کناره این زبانه دریا بمسافت دورو نزدیک طی راه میکردیم آبادی و عمارات و کلیسای (سان استفانو) دیده شد ابنیه و عمارات آنجا دوسه مرتبه و بوضع عمارات فرنگ است اما به آن درجه پاگیزه عالی نیست در آخر این آبادی که نزدیک بوغاز و تقریباً شهر اسلامبول اوایل است ترن ایستاد و شخص مسن محترمی که بنظر متجاوز از پنجاه سال دارد یا بعضی از صاحب منصبان و معتبرین دولت عثمانی در جلوتر پی آمده بسبب عثمانی سلام دادند معلوم شد (توفیق پاشا) وزیر امور خارجه دولت عثمانی است که تا اینجا باستقبال آمده و مارا دعوت کرد که از ترن آهن پیاده شده سوار کالسکه ها شویم که بعد بقایق و کشتی بزرگ داخل شده از بوغاز اسلامبول گذشته در جلو سرای ید و ز که مقر سلطنت سنیة عثمانیه است پیاده شده با اعلیحضرت سلطان ملاقات نمایم ابتدا وزیر خارجه را در توی ترق خواسته ملاقات کردیم بسیار مرد عاقل سالم ساکتی است تبریک ورود مارا بمملکت عثمانی و شهر اسلامبول از طرف اعلیحضرت سلطان تبلیغ و اظهار نمود و ما موریت خود را باستقبال ما بترکی بیان کرد و علاءالملک سفیر کبیر که حاضر بود ترجمه نمود ما هم مراتب خرسندی و امتنان خود مان را که در ورود بخانه عثمانی بر ما خوش گذشته است و اشتیاقی که بملاقات اعلیحضرت سلطان داشتیم اظهار فرمودیم بعد از ترن پیاده شده سوار کالسکه های دولتی شده تا کنار بوغاز رانیدیم یکدسته سر باز احترام طرفین راه باموزيك مخصوص عثمانی که بنوای سلام ایرانی مترنم بود و یکدسته

حاضر بودند در واقع اینجا وضع بالمره تغییر کرد چند زن دیدم که با چادر سیاه نوبی کالسکه نشسته بودند ولی دو بند نداشتند نصف صورت خود را گرفته بودند معلوم شد زنهای مسلمان هستند زن فرنگی وارمنی هم بود اما خیلی کم و در بالا خانها بودند جز و جمعیت مردم نبودند از اینجا ها هم رد شده بقدر یکساعت راه که رفتیم رسیدیم بشهر (آدرنه) اگر چه خود شهر تا راه آهن قدری مسافت دارد اما در استاسیون راه آهن اجتماع زیادی از عثمانیها بود بود و یک فوج سواره و توپخانه با کمال نظم و آراستگی در جلو راه ما حاضر بودند سلام دادند و ترن در استاسیون ایستاد طرخان پاشا که سابقاً اشاره بامم او کردیم در اینجا بحضور رسید مشاوا الیه سابقاً وزیر خارجه دولت عثمانی و یکوقتی هم حاکم جزیره کریت بوده است پیرمردی محترم و در واقع رئیس مهمانداران است از طرف اعلیحضرت سلطان لازمه مهربانی و محبت و مهمان نوازی و پذیرائی را بجا آورد ساعتی فاصله تلگراف اعلیحضرت سلطان هم رسید که تبریک ورود مارا بخاک خودشان گفته و اظهار بشاشت و شوق بملاقات ما نموده بودند ماهم جوابی که لازم بود دادیم و از ترن پیاده شده از جلو صفوف نظامی گذشتیم و بعد در اطاقی که معین کرده بودند بقدر ساعتی نشستیم شربتی صرف کرده بعد بجلو خان آنطرف استاسیون که بشهر آدرنه نگاه میکنند رفتیم سرباز و توپچی و سواره که در استاسیون حاضر شده بودند همه در کمال نظم و آراستگی از حضور ما دخیله نمودند سبک و وضع قشون دولت عثمانی و مشق آنها به نظام المان شباهت کامل دارد صاحبمنصبان نظامی را که حاضر بودند مورد تمجیدات و تحسینات داشته به ترن معاودت نمودیم از قراریکه عرض کردند ترن چند ساعت در اینجا متوقف است که بعضی واگونها را تغییر و تبدیل دهند و باز دو دسته بکشند که چون سنگین است سریع تر حرکت کرده و زود تر بمـنزل برسد و ما با حالت خستگی و کسالت و میلی که بخواب داشتیم نوبی رختخواب افتاده منتظر حرکت ترن بودیم و غدغن نمودیم اطاق و اگوف وزیر هاپون را که از ما دور بود و بجهت فرمایشات و تقریر روز نامه سفر لازم بود که نزدیک ما باشد از میسانه ترن باز کرده آوردند نزدیک و اگون ما بستند در این بین ترن حرکت کرده و ما استراحت کردیم

(*) — روز یکشنبه پنجم شهر جمادی الاخره — ()

امروز صبح وقتی بیدار شدیم که ترن در حرکت بود برخاسته نماز خواندیم و شکر و حمد الهی را بجا آوردیم که در کمال سلامت هستیم و امروز وارد اسلامبول میشویم صبح اول کسیکه بحضور آمد جناب اشرف صدر اعظم بودند پرسیدیم در چه ساعت وارد اسلامبول

بودند از جلو ترن دیدیم ایستاده سلام نظامی دادند ما هم جواب داده ایشان را دعوت به ترق نمودیم آمدند بالا دست داده بس از قدری صحبت آمدیم پائین از جلو صف سر باز گذشته احوال بررسی کردیم و وضع سر باز و صاحب منصب بلغاری بعینه از روی وضع نظام روس تقلید و اقتباس شده است چه لباس صاحب منصب و سر باز و چه در حالت و حرکات و فنون و آداب عسکریه معلوم میشود که از هر جهت دولت روس را مدل خود قرار داده اند و بسیار سر باز های خوبی بودند بعد بیکی از اطاقهای گار که بجهت نشستن ماقرار داده بودند رفته وزراً و همراهان خود مان را بنواب پرنس معرفی کردیم ایشان هم امناً و کار گذران خود شان را با معرفی نمودند بقدر ده پانزده دقیقه آنجا نشسته میوه و شربتی صرف کرده بانواب پرنس قدری صحبت داشتیم سن پرنس باید میانه چهل و پنجاه باشد خلقت بلند قد و تنومند و خوش اخلاق و خوش رو و مهربان هستند ریش کمی زیر چانه دارند کلاه پوست سفید و لباسی مثل لباس صاحب منصبان روسیه در بر داشتند بعد از طی صحبت آمدیم بای ترن با پرنس دست داده و وداع کرده آمدیم بالا قرار شد در مراجعت که از اینجا میگذریم بکشام مهمان پرنس باشیم ترن ما حرکت کرد و بقدر هزار ذرع رفته متوقف شد در واقع امشب را بملوی شهر صوفیه خواهیم ماند و صبح ترن حرکت میکند

•—• (روز شنبه چهارم شهر جمادی الاخره) —••

امروز باید صبح زود ترق از صوفیه حرکت کرده به (آدرنه) برویم در ساعت شش صبح حرکت کردیم راه قدری سر بالا بود و اگونهای ترق مارا چون خیلی بهم بسته بود دو قسمت کرده نصفی که مادر آن بودیم بیگ لکمونوف بسته از جلو بردند و نصف دیگر را به لکمونوف دیگر بسته از عقب آوردند یک دو ساعتی اینطور رفته بعد دوباره بهم دیگر وصل کردند صحرا های این حدود خیلی کم زراعت است و تقریباً زراعت منحصر به زرت و گند مکه است که غالب جاها کاشته اند ولی این زراعت هم بالنسبه کمتر از سابق شده است جنگلها هم خیلی کوچک و منفرد و کم است صحرا ها اغلب خشک و لم بزراع مردمانی که جلو استاسیونها می آیند خیلی فقیر و بد لباس هستند شخص که از اروپا مراجعت میکند اینطرفها که در عدم آبادی و تمول نقطه مقابل اروپاست در نظرش غریب می آید خلاصه دو ساعت بغروب مانده بود که به اول خانه عثمانی رسیدیم آنجا مهمانداران بلغاری مرخص شده رفتند اسم محل سرحد (خرم نلی) است از مهمانداران محترم عثمانی دونفر دیگر شان اینجا بحضور رسیدند سر باز عثمانی موزیک هم بود جمعی نیز از اهالی عثمانی که کلاههای فینه قرمز داشتند در استاسیون

شبیبه به گیلک و مازندرانی بعضی اسب سوار چوپانهای اینجا همه بالباسهای کثیف مشغول چرانیدن خوک و گوسفند هستند جنگلهای کوچک هم دارد طرف عصر به بعضی کوهها و دره ها رسیدیم که خیلی شبیه به بابا باغی و دره دیز را گلین قبه آذر با بجان است و از نقاط اطراف طهران بدره جا جرود و حدود آنجا شباهت کامل دارد و همه جا کوه و نشیب و فراز زمین را بریده و هموار کرده راه آهن را برده اند امروز از پنج تونل گذشتیم که یکی بزرگ و چهار دیگر کوچک بود حاصل زراعت این حدود تماماً زرت است مردم سر بستان خیلی فقیر و کم بضاعتند اغلب عمر معاش و راه د خلشان این است که گله خوک را چاق و فربه کرده بفرنگیان میفروشند از قراریکه گفتند سالی بیست میلیون خوک از سر بستان بخارجه فروخته میشود صحراهای این حدود اغلب کوه و تپه و جنگلهای کوچک دارد آبادی و عمارات بسیار کم است همینطور آمدیم تا یکساعت از شب گذشته بمرحد سر بستان که اول خاک بلغارستان است رسیدیم اینجا مهمانداران سرب میسرخص شدند و از بلغاریستان سرباز و موزیک در جلو گار راه آهن حاضر بود با یک نفر از وزرای بلغاری و یک نفر صاحب منصب نظامی این ایالت که برسم مهمانداری آمده بودند اطاقهای ترقی ماراهم عوض کرده و اگونهای زن مخصوص نواب پرنس بلغارستان را آورده بودند تا این تغییر و تبدیلات میشد مادر جلو عمارت گار که صندلی و قالی و میزی گذارده بودند قدری نشستیم خیلی تاریک و مختصر بود شخص که آن عمارات عالییه و آثار عظیمه و اعمال بزرگ اروپا را ملاحظه میکنند وقتی با اینجاها رسیده این وضعها را می بیند تفاوت در جات ترقی و تنزل و اختلاف مراتب تمدن را سیر کرده از کینه امور آگاه میشود و مایه بسی تعجب است که این انسان همان نوع انسان است که در آن نقاط زمین به آن مقامات عالییه و درجات ترقی و عظمت و علم و صنعت رسیده و در این نقاط زمین با قرب جوار هنوز در درجه طفولیت مانده و تازه میخواهد جانی بگیرد اگر چه این طرفها هم حالا هم قسم اقدامات کرده و شروع بکار نموده اند ولی معلوم است که (زین حسن تا آن حسن فرقی است زوف) خلاصه یک نفر از صاحب منصبان محترم دولت عثمانی هم که همیشه در بلغارستان بجهت امور آنجا متوقف است با اجزای خودش در اینجا شرفیاب شد خیلی مرد آبرو مندی بنظر آمد

منتظم السلطنه پسر صدیق الملک مرحوم هم که از طرف دولت ایران بسمت وزیر مقیم آزان دیپلوماتیک بلغارستان است و متوقف صوفیه میباشد با اجزای سفارت خود بحضور آمد بعد از قدری توقف که ترنها عوض و بدل و بارها حمل و نقل شد داخل ترن شده حرکت کردیم زمانی نگذشت که بشهر صوفیه پرنس نشین بلغارستان رسیدیم صدای موزیک نظامی بلند شد و نواب پرنس فرو بناند پرنس بلغارستان که با امنای خودشان در گار حاضر شده

در ساعت هشت و چهل دقیقه بعد از ظهر بسرحد سرستان رسیدیم لدی الورد ماترن بزرگ مفصلی که در میان آن علاءالملک سفیر کبیر اسلامبول بامهمانداریهای دولت علیه عثمانی و مهمانداران دولت سرستان بودند وارد شده در اینجا اجزاً و مأمو رین سه دولت باهم تصادف نموده یکی مهمانداران دولت اطریش از جنرال سائرین که باید از اینجا مرخص شوند دیگر دسته مهماندهای های سرب که مارا تاسرحد عثمانی می‌رسانند و یکی دیگر مهمانداران محترم دولت عثمانی که از سرحد سرب مارا تا پای تخت خود شان باید برسانند ابتدا مهمانداریهای اطریش را خواسته اظهار رضایت و خوشنودی کامل از اینکه در خاک دولت اطریش بسیار بما خرش گذشته است از آنها فرمودیم وهم گفتیم امتنان مخصوص مارا باعلیحضرت امپراطور اطریش برسانند وهر يك اظهار محبت نموده آنها را مرخص کردیم رفتند بعد علاءالملک مهمانداران سرستانرا بحضور آورده معرفی نمود و ترن حرکت کرده بفاصله پنج دقیقه بشهر (بلگراد) پای تخت سرب رسیدیم و تقریباً در این وقت چهار ساعت از شب گذشته بود که ساعت ده باشد آنجا پیاده شده بسر باز و صاحب منصب و اهالی شهر که حاضر شده بودند تفقدی کرده باطاق مخصوص گار رفتم نشستم شربت صاف کرده مراجعت بترن نمودیم جناب اشرف صدر اعظم مهمانداران دولت عثمانی را که اینجا آمده بودند معرفی نمودند اسامی کلیه مهمانداران عثمانی که در اینجا معرفی شده و بعد در سرحد خاک عثمانی بحضور رسیده اند از ایقرار است (طرخان پاشا از اعضای شورای دولتی) (شا کر پاشا مشیر ارکان حرب معیه سینه) (غالب بك تشریفاتی خارجی) (فریق احمد علی پادشا از حجاب اعلیحضرت سلطان) (شکری پادشا و توفیق بك میر آلائی و رضابك قائم مقام و سلیمان بك لقول آغاسی و نظیف بك یوز باشی که اینها نیز از حجاب اعلیحضرت سلطان هستند) بعد از مرخصی آنها شام خورده استراحت کردیم و ترن هم در شهر (بلگراد) تا صبح توقف نمود

— (روز جمعه سوم جمادی الاخر) —

امروز صبح که از خواب برخاستیم فرستادیم وزیر هایون را آوردند روز نامه رز قبل را فرمودیم نوشت بواسطه اینکه دیشب از بس صوت ترن راه آهنهای مختلف که در عبور و مرور بود بگوش می‌رسید و مانع از استراحت بود خوابمان نبرده صبح هم در ساعت شش که ترن حرکت کرد برخاستیم خیلی کسل بودیم هوای اینجا هم در نهایت گرمی بود لباسمانرا در آورده قدری خوابیدیم بعد برخاسته نهار خوردیم طبیعت زمین و کوه و هوای این مملکت خیلی فرق باقرنگستان دارد و شبیه بخاک ایران و صفحات مشرق زمین است رعایا بالباسهای

همراهان ما در سر میز شام با ما بودند اینجا بسیار عمارت خوبی است بعد از شام در بالکن این عمارت که بشکل نیم دایره ساخته شده و چراغان قشنگی کرده بودند از بالای سر ما چراغ الکتریک را بطور (فریکتر) بشهر و درختها می انداختند تماشای خوبی داشت میزی در اطاق بود که روی آن یکدسته اسباب گوش تلفون بود که به او پرا وصل کرده بودند هر کس از آنها بگوش میگذاشت صدای ساز و آواز او برادر کمال خوبی می شنید بعد از شام قدری توقف کرده بطور غیر رسمی رفتم به او پرا آنجا هم قدری مانده امشب دیگر مثل دیشب نبود زود تر بمنزل آمده خوابیدیم

— ﴿ روز پنجشنبه دویم جمادی الاخره ﴾ —

امروز باید از بودا پست بطرف مملکت عثمانی و اسلامبول حرکت کنیم صبح در ساعت ده از نصف شب گذشته که تقریباً چهار ساعت بعد از طلوع آفتاب میشود لباس پوشیده نشان و حمایل دولت اطریش را زدیم جناب اشرف صدر اعظم مسیو وامبری و بعضی از اهالی بودا پست را بحضور آوردند بهر يك از اظهار التفاقی کرده يك حلقه انگشتری خود مانرا به مسیو وامبری یادگار دادیم در ساعت ده و نیم نواب پرنس فرمانفرما با صدر اعظم هو نگری و رجال دولتی آمده باتفاق مارا براه آهن بردند در اطراف خیابانها تا گار راه آهن همه جا مردم از زن و مرد ازدحام کرده و متصل میگفتند شاه زنده باد الحق بوضع بسیار خوشی مارا مشایعت و مهمانی و اظهار محبت و مهر بانی کردند در گار راه آهن از نواب شاهزاده فرمانفرما و وزرا بجا رستان اظهار امتنان نموده و سوار ترن شده بطرف سرستان را ندیم اغلب جاها از کنار رودخانه دانوب عبور میکردیم خیلی رودخانه عظیم معتبر است از این رودخانه کشتیها همه دنیا مرارده و آمد و رفت میکنند اوایل راه قدری از دره و تنه و کوه گذشته بعد بصحرا و جلگه مسطحی افتادیم که اغلب اراضی زراعت زرت و گند مکه است تقریباً سی چهل فرسنگ از راه تمام صحرا از همین زراعت بود و از قراریکه گفتند خود گند مکه را آرد کرده نان میکنند و میخورند و چوب آترام کوبیده بگوسفند و گاو میدهند زرت هم در این صفحات زراعت معتبری است مثل چغندر و سیر و سیب زمینی در المساق و اطریش که در آن صفحات زیاد میکارند نهار را ما و همراهان در ترن خوردیم از بودا پست تا سرحد اطریش و هو نگری که داخل خاک سرستان میشود از استاسیونها و آبادیهای بسیار گذشتیم و بهر شهر و استاسیون که میرسیدم سر باز و صاحب منصب و اجزأ بلدیة آنجا حاضر برای پذیرائی بودند و ما هم از ترن پیاده شده تا سرصف سر باز رفته مراجعت میکردیم و نسبت با آنها تفقد و احوال پرسی میشد

— ﴿ روز چهار شنبه غره جمادی الآخر ﴾ —

امروز صبح بعد از ادای نماز و صرف جای عرض کردند که جنرال مهماندار بعضی اهالی بودابست را میخواهد بحضور بیاورد فرمودیم بکنفر رئیس کارخانه اسلحه سازی بود که بحضور آمده يك قبضه تفنگ و يك قبضه قداره هم تقدیم نمود بداعت این قداره این است که هر وقت تیغه آنرا از غلاف بیرون می آورند جلد قداره کوتاه می شود و وقتی که غلاف مینماید همان اندازه قداره جلد هم بلند میشود از این نوع قداره چند قبضه سفارش دادیم بسازند بیاورند بعد مسیو و امبری بحضور آمد قدری با او صحبت داشتیم از صحبت های شیرین او انسان لذت کامل میبرد بعد قدری از منسوجات بودابست خواسته بودیم که ملاحظه نمائیم همینطور که در همه چیز مجارستان ترقی کرده است در منسوجات چه طور است دیدیم بسیار خوب است قدری خریدیم بعد از آن نهار خورده استراحت کردیم طرف عصر کالسکه خواسته سوار شدیم ابتدا بعمارت پارلمنت مجارستان که می سازند رفتم هنوز تمام نشده و مشغول کار هستند از یکصد و يك پله بالا رفتم بسیار عمارت عالی ممتازی است عمارت و بنا از این بهتر نمی شود تمام ستونهای این عمارت از سنگ مرمر سبز است که معدن آن در خود بودابست موجود است و زمین اطرافها از سنگهای قشنگ الوان موزیق شده است تالار بزرگی دیدیم اگر چه عرض و طول آن را نپرسیدیم اما میانه سی و چهل ذرع طول آن بنظرمان آمد بالکن خیلی قشنگی دارد که منظر آن شهر بودابست و رودخانه دانوب است بسیار باروح و خوش منظر است از این ابنیه عالی و آبادی کاملی که در این شهر ملاحظه میشود پایه خیالات بلند اهالی و هوش آنها را معلوم میکند که تاجه درجه است از آنجا آمدیم باین و بتماشای جزیره که در شهر بودابست میانه رودخانه دانوب واقع است رفتم این قطعه زمین که در وسط رودخانه واقع شده به بزرگی يك و نیم باغ شاه طهران میشود و این جزیره متعلق بپدر پرنس فرمانفرمای اینجا است خیلی آنجا را قشنگ و پاکیزه درست کرده اند کمال صفا را دارد گردش کاملی کردیم از مردم شهر هم دسته دسته بجهت تماشا دیدن ما جمع شده بودند و متصل بزبان هونگری میگفتند (الیان) یعنی زنده باشید وضع این جزیره و رودخانه دانوب و اطراف اینجا را خیلی شبیه برودخانه ارس که از صحرای مغان میگذرد دیدیم همانطور جنگلهای تکتک و سبزه و جاهای باصفای خوب دارد هر قدر در تعریف آنجا بنویسیم کم است مراجعت بمنزل کرده چون شب را در عمارت کلوب شهر مهمان دولت بودیم در ساعت شش بعد از ظهر بالباس نیم رسمی با آنجا رفتم نواب شاهزاده فرمانفرما و وزرای مجارستان و اغای از

کردند ششصد ذرع طول این پل است که تمام از آهن ساخته شده راه کالسکه در وسط و دو راه پیاده رو در دو طرف است که بکمال سهولت و راحت مردم عبور و مرور مینمایند رفتم تا خانه پرنس فرمانفرمای مجارستان کارت ویزیت گذاردیم بعد آمدیم از بلوارهای خیلی بزرگ که ساخته اند گذشتیم جمعیت زیادی در اطراف راهها و خیابانها برای تماشا و دیدن ما جمع بودند و هورا می کشیدند همینطور رفتم تا از پارک و جاهای باصفای شهر گذشته بعمارت اسب دوانی رسیدیم از پله ها بالا رفته در بالا خانه قدری نشستیم اسب دوانی تمام شده بود مردم در پائین عمارت ایستاده بودند شربتی در آنجا صرف کرده نیمساعت نشسته مراجعت بمنزل نمودیم مسیو و امبری سیاح معروف آمد او را ملاقات کردیم بسیار خوب فارسی حرف میزند شاه شهید را هم در همین جاملاقات کرده است از مسافرتی که بایران و ترکستان و سایر نقاط نموده است از او تحقیقات میگردیم و عرض میکرد بسیار مرد خوب فهمیده عالمی است و شیرین صحبت میدارد در زمانی که عزیز خانی سردار کل در تبریز پیشکار ما بود بتبریز آمده و ما را در آنجا دیده است و آنوقت ما دوازده سال داشتیم خیلی با او صحبت کردیم و از اطلاعات او لذت بردیم چون امشب شام را در همین هوتل (هنگاری) که منزل ماست مهمان شاهزاده فرمانفرمای مجارستان هستیم وقت غروب شاهزاده آمدند نشان تمثال ما را که بایشان داده بودیم زده بودند ما هم نشان اول دولت اطریش را زده بودیم باتفاق ایشان بسر شام رفتم و وزیر امور رجال بزرگ دولت اطریش و مجارستان هم بودند شام صرف شد در بین شام موزیک مجار را میزدند بسیار خوب بود و بگوش مالذت میداد شبیه بموزیک ایران است بعد از شام در ساعت هفت و نیم با شاهزاده و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سردار کل و ناصر الملک و موثق الدوله و وزیر همایون به او برای بودا پست رفتم بسیار خوب تماشا خانه ایست بازی گل بود دخترها که دسته های گل داشتند از میانه همیدگر که رد می شدند و دسته گل را تکان میدادند بهر طرف که میرفت رنگ مخصوصی میشد قریب دویست نفر دختر تماماً دسته های گل در دست و یک دختری را که بهتر از همه میرقصید در میان گرفته تماماً باهم میرقصیدند بعد پرده افتاد و دوباره که بالا رفت از میان سن حوضی بزرگ و چندین فواره بلند نمایان شد که هر کدام پنج شش ذرع می جست و بواسطه تابش الوان مختلف الکتریسیته طوری تعبیه کرده بودند که فواره ها آن با آن متلون به الوان مختلف از سبز و زرد و قرمز و غیره میشد هر قدر بخواهیم تعریف بساط رقص و وصف نمائیم آنجا را بنویسیم از حیز نگارش و توصیف خارج است الحاق از تیاتر های اعلائی فرنگستان است در ساعت نه و نیم بمنزل آمده استراحت کردیم

رفت خلاصه کم کم هوا تاریک شد ساعت هفت بعد از ظهر که تقریباً سه ربع از شب رفته بود وارد شهر بودا پست شدیم نواب (آرشیدوک ژوزف اگوست) فرمانفرمای مجارستان و رئیس وزرای مجارستان با سایر وزرا و حاکم شهر و تمام اعیان و صاحب منصبان نظامی و قلمی در کنار راه آهن حاضر بودند باشاهزاده دست دادیم ایشان تمام همراهان خود را بما معرفی نمودند سوار کالسکه شده رفتم بطرف منزل ابتدا از يك خیابان عریض طولانی خیلی قشنگی گذشتیم که طرفین آن همه جا اهالی شهر ایستاده بودند و چون تاریک شده بود و چراغها را روشن کرده بودند درست مارا نمیدیدند ولی متصل فریاد میکردند (ابلیا) (ابلیا) و این لفظ بزبان مجاری کلمه تنهیت و دعا و مثل لفظ هورای فرانسه و روس است در کالسکه با شاهزاده صحبت میکردیم تا رسیدیم به هتلی که موسوم به (هوتل) هنگاری است و بجهت منزل مامعین کرده اند در کنار رود خانه دانوب واقع و بسیار هتلی عالی خوبی است شاهزاده با ما وداع کرده رفتند و مادر اطاقهای منزل خود مان شام خورده استراحت کردیم منتظرین هم در منزل خود قرار گرفتند علاءالملک سفیر کبیر اسلامبول که از کنتر کسویل با اسلامبول معاودت کرده بود حالا بانجا آمده است که قرار ترتیبات ورود مارا با اسلامبول جناب اشرف صدر اعظم با او بگذارند

﴿ روز سه شنبه پست ونهم جمادی الاولی ﴾

امروز در بودا پست توقف است صبح که از خواب که برخاستیم دندانم قدری درد میکرد یعنی جای دندان عاریه درد میکند قدری نشاسته در دهن گرفته بعد رفتیم بحمامی که در همین هوتل منزل خودمان است حمام این هوتل از حمام سایر جاها که میرفتیم خیلی بهتر است هم گرم و هم آبش خوب بود از حمام که بیرون آمده باطاق آمدیم دکنراد کلا آمد دندان مارا دید و يك دوائی زد که بی حس کرد بعد جناب اشرف صدر اعظم آمدند قدری صحبت کردیم رفتم سرنهار در آن بین مسیو (وام بری) سیاح مشهور که کتاب (فو درویش) را نوشته است آمده خواست بحضور بیاید چون سرنهار بودیم بوقتی دیگر مو کول شد بعد از نهار قدری خوابیده سه چهار ساعت بعد از ظهر سوار شده بگردش و تماشای شهر رفتیم حقیقه عجب شهر قشنگ با صفائی است در این سفر فرنگستان غیر از شهر های پای تخت اروپا که خیلی عالی و مزین است از سه شهر که (ورشو) و (بودا پست) و (کاون) باشد خیلی خوشمان آمده است رود خانه دانوب از میان شهر بودا پست میگذرد و بلچندین پل این دو نیمه شهر بهم متصل است از پل بزرگی که روی رود خانه است عبور کردیم از قراریکه عرض

یا پای پله عمارت مارا مشایعت کرده مراجعت نمودند بمنزل آمده آخر شب آفا سید حسین را فرمودیم روضه خوبی خوانده آنوقت استراحت نمودیم

—۰۰— ﴿ روز دوشنبه بیست و هشتم جمادی الاولی ﴾ —۰۰—

امروز باید انشاء الله تعالی از وینه حرکت کرده بطرف بودا پست و اسلامبول برویم صبح برخاسته نماز خواند مشغول جای خوردن بودیم که صنایع السلطنه از پاریس وارد شده بحضور رسید و معلوم شد سفارشها و فرمایشات مارا بخوبی و درستی انجام داده و اینجا رسیده است با او قدری از حالات پاریس و کارها استفسار نموده و صحبت داشتیم سر ساعت ده و نیم لباس رسمی پوشیده حاضر حرکت شدیم خبر دادند که اعلیحضرت امپراطور میبایند که باتفاق بگدار راه آهن برویم ایشان را استقبال کرده باتفاق سوار کالسکه شده رفتیم بگدار راه آهن همراه اعلیحضرت امپراطور رئیس وزرا و وزیر دربار و وزیر تشریفات خودشان بودند در گار هم صاحب منصبان کل قشون ساخلوی وینه حاضر بودند اندکی در گار مکث کرده بعد با اعلیحضرت امپراطور وداع نمودیم و از مفارقت ایشان نهایت ملالت را داشتیم و اظهار امتنان خود را از پذیرایشها و مهر بانیهای ایشان نموده اعلیحضرت امپراطور هم با کمال گرمی و خصوصیت وداع نمودند تا وقتی هم که در ترن سوار شدیم ایستاده بودند بعد ترن حرکت کرد قدری که راه آمدیم از آبادی شهر وینه خارج شده بصحرای سبز بر جنگل طولانی افتادیم از کنار شهری گذشتیم که اسم آنرا گفتند (برزبورغ) است بعد از روی رود خانه دانوب که پل عریضی بسته اند راه آهن گذشت عرض این رود خانه در اینجاها تخمیناً سیصد متر است بعد از مدتی رسیدیم به (اسکوئی گارد) که ناشهر (بودا پست) دوساعت راه است اینجاها باز وضع و طبیعت زمین و هوا و کوه و جنگل تغییر میکند اندک شباهی بمشرق زمین دارد در جلوهراستاسیون هم حکومت محلیه و صاحب منصب نظامی با قشون هر محل برای پذیرائی حاضر و جمعی از اهالی مجارستان نیز جهت دیدن ما مجتمع بودند و جنرال مهماندار در هر جا حاکم و صاحب منصبان را معرفی مینمود نهار را ما در واگن خودمان صرف نموده همراهان هم در سالون عمومی ترن نهار خوردند همه جا از کنار رود خانه دانوب عبور میکنیم این رود خانه بسیار رود عظیمی است و از خیلی جاها میگذرد و ممالک عظیمه را سیراب مینماید بقدری عریض و عمیق است که کشتی بخار در آن سیر و حرکت میکنند وزیر هایون عرض میکرد در سفر سابق که باشاهنشاه شهید طاب ثراه بفرنگستان آمده بود شاه شهید از وینه به بوداپست را با کشتی از روی رود خانه دانوب رفته بودند و ما هم اگر انشاء الله سفر دیگر به اروپا آمدیم همینطور با کشتی خواهیم

راه آهنهای امروزه محمولات خود را با چهار پایان حمل مینموده تمام اینها را نشان میدادند و از جمله تونل ایتالیا را که باز کرده اند در تیار نمودند که بقوت علم وهندسه چه کوه عظیمی را سوراخ کرده اند که انسان مات و متحیر میباید این پرده افتاد و پرده دیگر بالا رفت بازی رقص شروع شد و خیلی خوب رقصیدند واقعا برای وین را نمیتوان گفت از جاهای دیگر پست تر است بلکه بباره جهات مزیت دارد در پرده آخر اعلیحضرت امپراطور وداع کرده رفتند و ما تا آخر ماندیم بعد از اتمام بمنزل آمده استراحت کردیم

(*) — روز یکشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی () —

امروز قرار بود طرف صبح بشکار برویم چون چالتم چندان مساعدت نداشت موقوف کردیم فقط قدری سوار کالسکه شده در جنگل وینسه که (پرات) میگویند گردش کردیم بسیار با صفا است و گردشگاه عمومی شهر وینسه همین نقاط است امشب باید بقصر (شونبرون) برویم و شام را با اعلیحضرت امپراطور در آنجا صرف کنیم شش ساعت و نیم بعد از ظهر با جناب اشرف صدر اعظم وجنرال مهماندار و وزیر دربار در يك کالسکه نشسته وسایر همراهان هم از عقب ما در کالسکه های دیگر سوار شده رفتیم بطرف (شونبرون) از میانه شهر و کوچه های خیلی طولانی گذشتیم جمعیت زیادی در اطراف معابر برای دیدن ما ایستاده بودند رفتیم تا رسیدیم به جلو قصر شونبرون اعلیحضرت امپراطور تا جلو پله عمارت ما را استقبال نمودند پیاده شده دست دادیم و رفتیم باطاق مخصوص آنجا قدری نشسته با ایشان صحبت داشتیم جناب اشرف صدر اعظم هم بودند وقت شام که رسید خبر دادند رفتیم بسر شام تمام آرشید و ششها و آرشیدو کها بودند هر قدر از صفای شونبرون بنویسیم کم است رو بروی این عمارتی که شام میخوریم خیابانهای شونبرون که سر بالا میروند تا به تپه و کوهی منتهی میشود پیداست تمام خیابانها را از دو طرف درخت نشانیده و اشجار را با قیچی بطوری پیراسته و آراسته اند که همه مثل گنبد مسدود سبز یا بشکل پیرامیدی (مخروطی) وغیره میباشد دیگر گلکاری آنقدر خوب و مرتب و موزون است که از حد وصف بیرون است آبشاری هم میانه اشجار جاری است که نهایت صفا را دارد همین که شام خوردیم و شب تاریک شد رفتیم جلو ایوان و بالکن که باین خیابانها نگاه میکنند يك چراغانی کرده و آتشبازی نماسازی نمودند که بهتر از آن تصور نمی آید قدری سردمان شد پالتو خواستیم پوشیده تا آخر آتشبازی توقف و تماشا کردیم بعد با اعلیحضرت امپراطور وداع نموده بانهایت امانت از مهربانیهای ایشان بطرف منزل روانه شدیم اعلیحضرت امپراطور

قدری تماشا کردیم متصل کالسکه و درشکه است که از این میدان عبور می کنند و جمعی از اهالی شهر آمده از پائین مقابل عمارت ما ایستاده اند که مارا به بینند و هر وقت مارا میدیدند کلاه برداشته هورامی کشیدند و اظهار خوشوقتی مینمودند چون خبر کرده بودیم که امروز بتماشای قورخانه برویم قوام السلطنه آمده عرض کرد کالسکه و لوازم حرکت حاضر است جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم آمدند باتفاق ابشاق و جنرال مهماندار سوار کالسکه شده رفتیم بطرف قورخانه صاحب منصبان نظامی دولت اطریش در آنجا حاضر بودند گردش کاملی کرده توپهای جدید الاختراع اطریش را دیدیم که خیلی شبیه بتوپهای فرانسه است ولی هنوز اناما زورهای دولت بطور درستی آنها را قبول نکرده اند و مشغول امتحانات هستند که اگر باز نواقصی داشته باشد رفع شود چون در این سفر میخواستیم بعضی اسلحه و لوازم حربیه خریداری نماییم و همیشه در سوابق این قبیل چیزها را از دولت اطریش برای دولت ایران ابداع کرده اند و از همه جا برای ما مناسب تر است لهذا بجناب اشرف صدر اعظم فرمودیم بامیرزا کریمخان سردار مکرّم وزیر قورخانه که همراه است قرار بدهند دو عراده توپ یازده سانتیمتری برای بنا در ایران و هفت عراده توپ هشت سانتیمتری و هشت عراده هفت سانتیمتری و چهار هزار قبضه تفنگ و رندل و یک دستگاه نورد که آهن و برنز را صفحه میکند و یک دستگاه چرخ شرنبل سازی که خیلی بکار دولت میخورد ابداع نماید و همین جا عمل ابداعات را تمام کردند آمدیم بیرون و چون نهار را در سفارت خود مانده ایم قوام السلطنه هستیم با آنجا رفتیم سفارت ایران خوب محلی واقع شده و مبیل عمارت را قوام السلطنه اغلب از پارچه های ایرانی کرده است و خیلی خوب ترتیب داده حق سفارتخانه دولت این است که همینطورها مزین باشد و الحق قوام السلطنه خوب خدمت می کند نهار فرنگی و ایرانی مخلوط بهم تهیه کرده بود بعد از نهار بمنزل آمده قدری استراحت کردیم و چون شام را در منزل نواب ولیعهد دولت اطریش دعوت داریم در ساعت شش بعد از ظهر بانجا رفتیم عمارت منزل ولیعهد موسوم بمعمارت (بلور) است و بسیار عمارت مزینی است اعلیحضرت امپراطور و تمام خانواده سلطنتی بودند خیلی مجلس عالی باشکوهی ترتیب داده بودند و شام مجلی صرف شد نواب ولیعهد بسیار مؤدب و مهربان و خلّاقه باند قامت و خوش ترکیب و خوش رو هستند در ساعت هفت و نیم که از شام فراق حاصل شد باتفاق اعلیحضرت امپراطور رفتیم به ابرای وین ابرای عالی مزینی است بازی عقل و جاهل بود و مینمود که چه قسم این دول عالیه اروپ خود شان را از تاریکی جهل و نادانی بهدایت علم و قوت دانش بروشنائی کمال و جلال و اوج نیکبختی و اقبال رسانیده اند مثلا آنوقت که بعوض چراغهای برق و گاز شمعهای بیه یار و غن کنبج و غیره داشته اند و بجای

راحت کرده بانو کرها و ملتزمین خود مالی که در حضور بودند بصحبت مشغول شدیم در ساعت هفت و نیم بعد ازظهر رفتیم بمنزل اعلیحضرت امپراطور که در همین عمارت است از اطاقهای مزین متعدد گذشتیم و در تالار موسوم به (الکساندر) شام با اعلیحضرت امپراطور صرف کرده درمیانه شام خیلی صحبت داشتیم و مهندس الممالک در پشت سرما ایستاده مترجمی میکرد و زراً ماهم در سر سفره امپراطوری بودند بعد از شام با اعلیحضرت امپراطور وداع کرده بمنزل آمده استراحت نمودیم

— (روز جمعه بیست و پنجم جمادی الاولی) (۲۰۵) —

امروز در وینه توقف است قدری کسل و خسته راه آهن دیروز بودم از خواب که برخاستم وزیر هایون را خواسته قدری روزنامه سفر را فرمودیم نوشت بعد وکیل الدوله بحضور آمد قدری نوشتجات و تلگرافات بطهران و غیره فرمودیم تحریر کرد بعد سفرای خارجه مقیم دربار اطریش بحضور آمدند هرچه سفرای کبار بودند در تالار مخصوص جداگانه پذیرفته شدند و وزرای مختار در سالون بزرگ حاضر شده بودند بعد از ملاقات سفرای کبار با آنجا رفته با هریک از وزرای مختارهم دست داده احوال پرسى کردیم پس از آن نهار خورده باز وزیر هایون را خواسته قدری روزنامه سفر را فرمودیم نوشت ساعتی هم استراحت کرده از خواب که برخاستیم نماز خوانده چون ساعت پنج بعد ازظهر باید شام رسمی با اعلیحضرت امپراطور و خانواده سلطنت اطریش صرف شود نیمساعت بوقت مانده لباس رسمی پوشیده حاضر شدیم اعلیحضرت امپراطور آمدند و باتفاق خودشان مارا بسر شام بردند در سالون جلو اطاق شام نواب ولیعهد و آرشیدوکها و آرشید و شسها خانواده سلطنتی تماماً با وزرای ما و رجال دولت اطریش حاضر بودند بعد وارد تالار شام شدیم و صرف شام شد در میانه شام اعلیحضرت امپراطور تسبیح سلامتی ما کرده و نطقی مبنی بر اظهار مودت و اتحاد دولتین و خوشوقتی از ورود ما بیای تخت خودشان نمودند ماهم بعد از قدری فاصله جوابی هانطور مبنی بر خصوصیت و یکجهتی و امتنان از پذیرائی ورود خود مان نموده جام شربت سلامتی اعلی حضرت امپراطور خردیم و الحاق مجلس شام بسیار عالی مزین باشکوهی بود بعد از شام با اعلیحضرت امپراطور و خانواده محترم امپراطوری وداع کرده بمنزل آمدیم

— (روز شنبه بیست و ششم جمادی الاولی) —

صبح که از خواب برخاستیم آمدیم در بالکن عمارت که بیدان بزرگ جلو عمارت نگاه میکند

با ایشان ملاقات کردیم نواب ولیعهد (آرشیدوک فرانساو فریدیناند) و سایر گراندوکها و وزرا و امرای خودشان را که همه بگزار آمده بودند بما معرفی نمودند بعد ما هم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سردار کل و مونتق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و وزیر هایون و ظهیر الدوله و مهندس الممالک و سایر همراهان را باعلیحضرت امپراطور معرفی کردیم و باتفاق تا سردسته سرباز احترامی که در گار حاضر بودند رفته و برگشتیم از گار بیرون آمده باعلی حضرت امپراطور در کالسکه رو بازی نشسته بطرف منزل را ندیم و در بین راه با ایشان بزبان فرانسه صحبت میداشتیم حقیقه از سیای ایشان آثار نجات و بزرگی و همه قسم اخلاق و صفات حسنه آشکار و هوید است طرفین راه و خیابانها مرد وزن زیاد بلکه تقریباً تمام اهل شهربینه دو پشته و سه پشته ایستاده هورا می کشیدند و دستمال تکان میدادند و از روی کمال ادب و احترام و مهربانی پذیرائی میکردند و طرفین کوچه و خیابان از گار الی عمارت دولتی موسوم به (هوف بورگ) که منزل مارا آنجا قرار داده و اعلیحضرت امپراطور هم هانجا سکنی دارند سرباز و سوار و توپخانه با دسته جات موزیگانچی در کمال نظم و آراستگی ایستاده بودند الحق قشون اطریش منتهای نظم و آراستگی را دارد همه خوش لباس و جوانهای بلند قد خوش اندام و در نهایت شکوه بودند شهر و بینه هم بسیار خوب شهری است خیابانهای وسیع و عمارات عالی شش مرتبه دارد و از منظرها و دریاچه های عمارات که بکوچه باز بود و آنها و جوانها دستمال تکان میدادند و اظهار مسرت از ورود ما میکردند ما و اعلیحضرت امپراطور هم جواب تعارفات مردم را با دست و سر میدادیم وقت مغرب بود که بمنزل رسیدیم وزیر دربار و وزیر تشریفات اعلیحضرت امپراطوری در جلو در عمارت حاضر بودند جلو ما افتاده ما بافضاق اعلیحضرت امپراطور از پله ها بالا رفته داخل عمارت خیلی عالی مزین شدیم و از اطاقها و سالنهای ممتاز گذشته تا وارد تالار بزرگی شدیم که پرده های کار کوبان اعلی در آنجا بود و آرشید و ششهای محترمه سلطنتی با تمام وزرا و در جال معتبر و جنرالهای بزرگ دولت اطریش در آنجا ایستاده بودند اعلیحضرت امپراطور آنها را بما معرفی نمودند ما هم باغلب آنها دست داده تعارف کردیم و اعلیحضرت امپراطور اطاقهای مارا بما نشان داده مراجعت بمنزل خود شان نمودند و جوق ما بایستی بباز دید ایشان برویم حاضر شده بودیم که برویم بملاحظه خستگی و کسالتی که از حرکت امروز داشتیم اعلیحضرت امپراطور مخصوصاً یک نفر از اجودانهای خودشان را فرستاده و پیغام داده بودند که بملاحظه آثار خستگی که از حالت شما احساس کردم راضی بزمخت شما نیستم که بملاقات من بیایید قدری راحت کنید چون شام را باهم خواهیم خورد همان وقت که می آئید بعوض باز دید محسوب خواهد بود ما هم قدری

﴿ روز پنجشنبه بدست و چهارم جدای الاولی ﴾

امروز باید از ماریم باد به وین برویم صبح ساعت شش بعد از نصف شب که تقریباً چون اول میزانی است وقت طلوع آفتاب بود برخاسته رسماً حاضر حرکت شدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سایر همراهان هم تماماً لباس رسمی پوشیده حاضر شدند در ساعت هفت حرکت کردیم اغلب اهالی ماریم باد از زن و مرد در جلو دیب هوتلی که ما منزل داریم اطراف کالسکه را گرفته و میخواستند ما را دیده خدا حافظ کنند، همینکه بیرون آمدیم که سوار شویم تماماً صدابه (هورا) و (شاه زنده باد) بلند کرده در نهایت مهربانی ما را مشایعت نمودند مادم بواسطه بدست روز توقف در اینجایک حالت انس والفتی با اهالی این شهر هرسانیده بودیم که حرکت امروز از اینجا بسیار بامؤثر بود خصوصاً در وقت حرکت که از تمام مناظر بالا خانهای عمارات نیز متصل مردم دستمال تکان میدادند و تعارف میکردند مادم با طرف نگاه میکردیم و بادست و سر جواب تعارف و اظهار ادب و انصاف آنها را میدادیم خلاصه حالت وداع و مفارقت از هر چه شخص انس با آن گرفت خیلی مؤثر و حزن انگیز است همینطور آمدیم از خیابانها و جلو عمارات گذشته تارسیدیم بگدار راه آهن در گدار مهمانداریهای دولت اطریش بالباس رسمی حاضر بودند قوام السلطنه آنها را معرفی کرد اسامی ایشان از اینقرار است جنرال (بارون برت هیس هم) مهماندار اول که رئیس بر تمام مهمانداران ماست مردی است مسن و بلند قامت و باینه باید قریب شصت سال دایم باشد مهماندار دیگر (مسیر دواپریشی) وزیر مختار اطریش مقیم طهران است که باینجا آمده از اهل مجرستان و با همان لباس مجاری است دو نفر هم اجزای مهمانداری هستند که یکی (کلای بارون کیزل) است که سابقاً در طهران بوده و زبان فارسی میداند و دیگری مسمی به (لیوتنانت دوسولاچردا) خلاصه سوار واگن شدیم و ترن حرکت کرد ملتزمین هم هر یک در محل مخصوص خود قرار گرفتند از اول شهر یک گذشتیم (بیل سن) است و شهر دویسم (اشترا کرینخ) ترقی ما امروز خیلی بر احوال میرفت از دو تا تنول هم گذشتیم نهار را در ترن خوردیم از هر شهر و آبادی که میگذشتیم قشوق در جلو گدار راه آهن آمده رسم سلام و احترام نظامی بجای آوردند در ساعت پنج و چهل و پنج دقیقه بعد از ظهر در شهر (وین) بگدار (فرانسوا زف) رسیدیم در حالتی که دواوی نشان و حمایل دولت اطریش و ملبس بالباس رسمی بودیم اعلیحضرت امپراطور اطریش و پادشاه مجرستان هم بالباس رسمی و نشان و حمایل دولت ایران و شمال شاه شهید در گدار حاضر بودند ترن ایستاد و از واگن پیاده شده با امپراطور دست داده در کمال گرمی و مهربانی

— ﴿ روز چهارشنبه بیست و سوم جمادی الاولی ﴾ —

صبح از خواب برخاسته رفتم بجهت آب خوردن قدری گردش کرده و آب خوردم امیر
 بهادر جنگ و آبدار باشی و دکترا دکاک و میرزا ابراهیمخان دکترا در حضور بودند بعد بمحل
 زینا سلیک رفتم قدری در آنجا بدن خود مانرا با پاره اسبابها که مالش میدهد مالش داده
 گرم کردم بعد آمدم منزل قدری عکس آورده بودند تماشا کردم بوزیر هایون فرمودیم
 حالات و امای آنچه عکس انداخته بودند در زیر آنها نوشت و روز نامه سفر را هم تقریر کردیم
 نوشت جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار بحضور آمدند قدری با آنها صحبت داشتیم بعد
 قوام السلطنه آمده عرض کرد که پرنس (مترنیخ) بازوجه و پسر و دختر خود بجهت وداع
 بامواتشکر از نشانی که بابشان داده ایم آمده اند میخواهند بحضور بیایند آنها را خواستیم
 آمدند نشسته قدری با ایشان صحبت داشتیم بسیار خانواده محترم با محبتی هستند پرنس و پرنس
 عکس خودشان را بنماید گار دادند ماهم وعده کردیم که يك نسخه روز نامه سفر خودمان
 را بعد از چاب برای ایشان بفرستیم بعد وداع کرده رفتند نهار خوردیم بعد از نهار پرنس
 (شن بورغ) هم که پرروز بخانه و شکار گاه او رفتم با برادر خود جهت وداع آمده بود سن
 این پرنس زیاده از چهل سال نباید باشد برادرش خیلی جوان است بسیار معقول هستند
 بعد که ایشان هم رفتند نماز خوانده کالسکه خواستیم باموثق الدوله و وزیر هایون و قوام
 السلطنه بکالسکه نشسته رفتم اول تازدیک جنگلهای زیر ماریم باد بعد به کافه ایگر لندن رفته
 در جلو قهوه خانه که چند روز قبل هم بیکار رفته بودیم و منظر بسیار خوبی دارد آنجا در سر
 میز مخصوصی که بجهت ما معین کرده بودند نشستیم از یکطرف ما پیر مردی نشسته بود يك
 روز نامه سرچوب کرده در دست داشت گاهی روز نامه میخواند و گاهی مات و بهوت بما
 نگاه میکرد و از طرف دیگر پیر زنی پهلوی مادر سر میز دیگر نشسته چشمش را بما دوخته
 بود حال این پیر مرد و پیر زن خالی از غرابت نبود خدمتکارهای این میز خدمتکار نمره
 شش و چهارده بودند که خیلی مقبول و آراسته هستند رسم است در سر تمام این میز ها زن
 خدمت میکند کار مرد نیست اغلب این زنها جوان و بهمان لباس مخصوص دویست سال قبل
 اینجا ملبس هستند که لباس قشنگ خاصی است و آستین آنها تصرف بالا است و وضع تمیز
 با کیزه دارند خلاصه يك فنیجان جای خورده بعد برخاسته بطرف منزل روانه شدیم امشب
 چون شب آخر توقف مادر ماریم با داست آنشازی تهیه کرده بودند دوساعت از شب رفته روشن
 کردند بسیار خوب و با تماشا بود بعد شام خورده چهار ساعت و نیم از شب رفته استراحت کردیم

(روز)

(۰—۰۰) (روز سه شنبه بیست و دوم جمادی الاولی): (۰۰۰۰—۰)

امروز صبح بر حسب دستور العمل دکترا دکتراد کاک بحمام ژیمناستیک رفته کمر و دست و پای خود مانرا به بعضی ماشینها دادیم مالش خوبی داد دکتراد کاک قلب مارا گوش داده خیلی تعریف کرد که الحمد لله خوب کار می کند بعد بمنزل آمده قدری دستخط و نوشتجات در پشت کارت بستا لها برای طهران نوشتیم بعد با جعبه حساب قدری حساب جمع و تفریق کردیم هوای امروز خیلی بد و گرم بود نهار خورده خوابیدیم سه ساعت بعد از ظهر کالسکه خواسته سوار شدیم چون در نزدیکی ماریم باد یک پرنس معتبر دیگری هم که اسمش (پرنس شن بورخ) است منزل و بیلاق و شکارگاه دارد و امروز او مارا دعوت بشکارگاه خود نموده بود با آنجا رفتیم از نوکرهای ما کسانی که همراه بودند امیر بها در جنگ و ناصر السلطنه و آقا سید حسین و سقا باشی و دکتراد کاک بود پرنس در نهایت احترام پذیرائی نموده مارا بشکارگاه برد مرال اول که بیرون آمد بواسطه اینکه شکارچیها میانه ما و مرال حایل بودند تیر اول را با ملاحظه انداختیم نخورد تیر دوم را که انداختیم بمرال خورد و فوراً افتاد ولی دو باره بلند شده رفت و فردای آروز او را پیدا کرده بمنزل آوردند بعد مرال دیگر بیرون آمد چون خیلی دور بود نزدیم پس از آن جای خود را تغییر داده بمحل دیگر رفتیم آنجا هم دو مرال دیگر بیرون آمد یکی نزدیک تیر بود که تند در رفت و دور شد که تیر باو نرسید مرال دیگر که ماده بود بیرون آمد خیلی درشت بود بان که تیر انداختیم فوراً بزمین خورده سر تیر خوابید آنرا هم آوردند بسیار شکار خوبی شد بعد بمنزل آمده شب را با اینکه خسته بودیم بتیتر رفتیم پرده اول خیلی بیزه بود شخصی شبیه بمست شده و تقابل مست میکرد پرده دوم یک پسر و یک دختر بودند کوچک و بزرگ بقدری خوب ژیمناستیک بازی کردند که دو تمام این مدت مسافرت فرنگ چنین بازی ژیمناستیکی ندیده بودیم از جمله بازیهای ژیمناستیک آنها این بود که زردبان دو سری آوردند که ده پله داشت یک نفر از آنها آمد جلو زردبان و معاق زده پاها را بسمت هوا بلند کرد و دو دست را بزمین گذارده و ارو نه بنای راه رفتن گذاشت تا پای پله زردبان رسید همانطور بنا کرد از زردبان بالا رفتن تا بسر زردبان رسید و از آنطرف بهمین شکل که پاها به او دستها بزمین بود از زردبان سرازیر شد و بموضع اینکه بکدست خود را اول در یک پله زردبان گذارده محکم شود بعد دست دیگر را بجای آن بگذارند در برگشتن دو دست را یکدفعه به پله ها گذارده تا پائین زردبان آمده یکدفعه تمام اهل مجلس دست زده اسباب حیرت همگی شد خلاصه یک پرده با آخر مانده ایم بمنزل استراحت کردیم

برنس مترنیخ نشستند سایر همراهان هم در سر نهار بودند بعد از نهار مسیو (کرونفلد) که اول بیانو زن اروپا است بنا کرد به بیانو زدن و دختر برنس هم ویلن میزد و با بیانو مطابق کرده بسیار بسیار خوب زدند و فتم بموزه برنس که در این عمارت دارد همه قسم اشیاء کهنه در اینجا موجود است چونکه خانواده برنس خیلی قدیمی است و پدران ایشان خدمات عمده بدولت اطریش کرده اند و در زمان ناپلیون برنس مترنیخ بزرگ سفارت و وزارت داشته و حالات او در تواریخ اروپا مفصلاً مسطور است از جمله چیزهاییکه دیده شد مدل و نمونه اول راه آهن و بخار بود که کوچک آنرا ساخته پدران برنس بقیمت گزاف خریده و بیادگار در اینجا گذاشته اند اغلب سکه های قدیم ایران و اروپا و غیره دیده شد که در جاهای مخصوص با نهایت نظم و ترتیب گذاشته اند بعضی جانورها که خیلی قدیم است و در لای خاک متحجر شده آنها را بیرون آورده در موزه نگاه داشته اند و بعضی راهم در توی شیشه با الکل حفظ کرده اند دیگر کتب خطی قدیم ایرانی چند جلد دیده شد که بخط خوش نوشته اند مرقع و قطعات ایرانی بخط جلی اعلی نیز بود کتب فرنگی بسیار از هر قبیل و نفایس قدیمه و تاریخی و اشیاء خوب و قالیه های مرغوب قدیم ایران در آنجا موجود بود دیگر صورت نایب السلطنه مبرور عباس میرزا که در نهایت شباهت کشیده اند باصور بعضی سلاطین دیگر که در آن عهد در مشرق زمین سلطنت داشته اند دیده شد که همه را در کمال خوبی نگاه داری کرده اند خلاصه گردش کاملی در موزه برنس کرده بعد باتفاق برنس و زوجه و دختر ایشان رفتیم بچنگل بیرون عمارت تمام اطراف عمارت برنس جنگل کاج است و خیلی اشجار کهنه دارد در کنار جنگل محلی است که برای شکار کبوتر درست کرده اند يك كنت معتبری هم که اشاره باسم او کردیم همراه ما بود اسمش (كنت هانن کور) است و آن روز اول هم که بمنزل برنس آمدم اینجا بود تقریباً چهل سال دارد خیلی هم باثروت و متمول است سیاحت های عمده کرده و از قراریکه میگفت ده سفر بینگی دنیا و چین و هند و افریقا تا (تیاترا) که دریاچه (ویکتوریا) میگویند مسافرت نموده است قریب ده هزار گوسفند زاینده و چهار هزار گاو و یکصد مادیای دارد شکارچی هم هست و تا حال در این سفرها که رفته هشت ببر شکار کرده است از اهل اطریش است و از قراریکه گفتند میخواهد دختر برنس مترنیخ را برای خود خواستگاری و تزویج کند خلاصه چندین کبوتر در آنجا زدیم بعد برگشتیم بعمارت و با برنس و پرنس و سایرین وداع کرده مراجعت بمنزل نمودیم از مغرب گذشته بود که وارد منزل قدیم شب را چون قدری خسته بودیم زود تر شام خورده استراحت نمودیم

(*) — ❦ (روز یکشنبه بیستم جمادی الاولی) ❦ — (۰)

امروز صبح بمادت هر روزه برای خوردن آب رفتیم بعد که مراجعت بمنزل شد بواسطه اینکه روز یکشنبه وعید اهالی بود جمعیت زیادی از مردم ماریم باد در جلو هتل ما جمع شده بیرقهای رنگارنگ در دست داشتند و موزیک هم میزدند تماشای خوب داشت اطفال مدارس هم با همایل های رنگارنگ میامدند و میگذشتند بعد نهار خوردیم و مختصر استراحتی کرده سوار شدیم رفتیم بقهوه خانه (ایگر لندن) که چشم انداز و منظر بسیار خوبی دارد جناب اشرف صدر اعظم هم آنجا بودند منظر جلو قهوه خانه خیلی شبیه است بمنظر صاحبقرانیه شمیران بطرف طهران آنجا یک فنجان جای خوردیم بعد رفتیم بخانه شخصی ماریادی که دویست سال قبل اینجا منزل داشته و این کوه ها و جنگل اطراف و جای شهر تمام ملک و مراتع گوسفندان او بوده است مجسمه خود او و زنش را ساخته در اطاق خودش گذاشته و وضع اطاق و مبیل و اسباب او را بهمان حالت دویست سال قبل نگاه داشته اند که محل ملاحظه و تماشاست بعد رفتیم باطاقی که تیر اندازی مینمایند اشکال مختلفه دارد مدتی آنجا نشانه زدیم بعد مراجعت کرده قدری در صحرا و جنگل اطراف ماریباد گردش کردیم در میانه جنگل کنار دریا چه عکاسی را گفتیم عکس ما و جناب اشرف صدر اعظم و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و قوام السلطنه و ناصر السلطنه را انداخت که یادگار محل این مکان باشد بعد بمنزل آمده شام خورده استراحت کردیم

(۰) ❦ (روز دو شنبه بیست و یکم جمادی الاولی) ❦ (۰) —

امروز باید برویم بقصر و خانه پرنس (مترنخ) که بنهار مهمان هستیم صبح بعد از خوردن آب و گردش و تیر اندازی مختصری مراجعت بمنزل نموده کالسکه حاضر کردند ما و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیر هایون در یک کالسکه و شاهزاده مونتق الدوله امیر بهادر جنگ و قوام السلطنه در کالسکه دیگر با کنت رئیس پلیس اینجا آمدند بقدر یک ساعت راه بود با آنجا که رسیدیم خود پرنس و پرنسس زوجه پرنس و دختر و پسر ایشان با کنت که میخواهد داماد پرنس بشود جلو کالسکه آمده بانهایت ادب ما را پذیرائی نمودند چون دفعه سابق که اینجا آمدیم وزیر هایون در سوئیس بود و اینجا حاضر نبود او را به پرنس معرفی کردیم با سایر همراهان آشنا بود از یله ها بالا رفته وارد تالاری شدیم که جهت راحت ما حاضر کرده بودند آنجا قدری نشسته با پرنس و پرنسس صحبت داشتیم بعد اطلاع دادند که وقت نهار است رفتیم بسر نهار در وسط ما نشستیم و یکطرف ما پرنسس و طرف دیگر دختر ایشان و روبرو خود

ایرانی میزدند به مراقبت قوام السلطنه خیلی ترتیبات خوب برای تشریفات ما داده شده است و اقامت قوام السلطنه خیلی خوب خدمت میکند و مراقبت از حال همه دارد که همراهان و ملتزمین مادر کمال آسودگی باشند خلاصه از همان راه بیرون آمده کالسکه حاضر کردند ما با امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و قوام السلطنه در یک کالسکه نشسته قدریکه آمدیم رسیدیم بدان کان عکاسی که در جلو عمارت زمینا سٹیک و حمام کارلس باد واقع است تعریف کردند که خوب عکاسی است جناب اشرف صدر اعظم همانجا ایستاده بودند داخل عکاسخانه شدیم پیرمردی عکاس که عکس ما را خواست بیدندازد ما را مجبور میکرد که بوضعیهای مخصوص بایستیم دست بسرو روی ما میگذاشت و هرچه قوام السلطنه و دیگران میگفتند متعرض نباشد دست نمیکند قدری مبرم بود خلاصه چند قسم عکس انداخته بعمارت زمینا سٹیک و حمام رفتم تقریباً انجام همان وضع حمامهای ماریم باد را دارد ولی قدری مفصل تر است یک نفر هم زبان ایرانی یاد گرفته بود حرف میزد بدنبود مترجمی میکرد از آنجا پائین آمده با جناب اشرف صدر اعظم و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون در کالسکه نشسته از کومه های شهر کارلس باد گذشتیم خیلی شهر قشنگ معمور خوبی است مردمانش خیلی با ادب و مهربانند همه جا (ویولوشاه) میگفتند و اظهار مهربانی میکردند از جلو کلیسای عظیمی گذشتیم که دو گنبد مطلقاً نیم گنبد که طلا و آهن با هم مخلوط است دارد بعد رفتم در آخر شهر بکارخانه بلور سازی ماریم باد که خیلی اعلی است آنجا پیاده شدیم صاحب کارخانه و اجزا را اقوام السلطنه معرفی کرد یک ظرف جای گل هم تقدیم نمودند بسیار اعلی و ممتاز بود بعضی ظروف هم دستور العمل و سفارش دادیم که برای ما حاضر نمایند بعد باصل کارخانه که بلور آلات ساخته میشود رفته تماشا کردیم جایی که سنگ را آب میکنند و عمل جات از نوك سیخهای آهن بلور را گرفته بیرون میاورند و بطرح های مختلف ظروف و اسباب میسازند و بعد در جای دیگر عمل جات تراش میدهند تمام کارخانه و اعمال بلور سازی را بدقت دیدیم خیلی محل تمجید و تحسین بود بعد از آنجا بیرون آمده بگزار راه آهن آمدیم و سوار شده بفاصله دوساعت رسیدیم بماریم باد و قتیکه وارد منزل شدیم نیم ساعت از شب رفته بود با اینکه بنهایت خسته بودیم عرض کردند بآیستار باید رفت با خستگی رفتم بآیستار جناب اشرف صدر اعظم و سایر نوکرها هم بودند وزیر دربار امروز حاضر نبود مختصر کسالتی داشت در منزل او را دیده از حالتش جويا شدیم بهتر شده بود او هم با ما به آیستار آمد اما بازی نیاتر امشب خیلی خنک و بی مزه بود در برده آخر بمنزل آمده استراحت کردیم

باد. وقت رفتن آمدم منزل جناب اشرف صدر اعظم و بعضی از نوکرها همراه ما بودند
 و قریب بگزار راه آهن از آنجا ترق مخصوص بجهت مسافرت ما حاضر کرده بودند سوار شدیم
 از ماریم باد به کارلس باد ترق معمول یکساعته می‌رود اما بجهت اینکه ما می‌خواهیم ترن آهسته
 برود دو ساعت ربع کم مارا بردند از هفت تونل کوچک و بزرگ عبور کردیم صحرا همه جاجنگل
 کاج و غیره و قدري هم زمین زراعت است چون اواخر ماه سنبله است و اینجا هم بی‌بلاق است
 برگ درختها کم کم رو بزردي گذاشته و حالت خزان پیدا کرده است در صحرا هم مشغول
 زراعت گندم و جو هستند یکی دو قطعه زمین هم دیده شد که زراعت ناز و سبز شده است
 قریب بظهر بود که بگزار راه آهن کارلس باد رسیدیم حاکم شهر کارلس باد با تمام اجزای نظامی
 و قلمی سرباز و مراسم تشریفات در گار حاضر بودند قوام السلطنه وزیر مختار آنها را معرفی
 کرد ما هم نسبت بهر کدام تفقد و اظهار مهر بانی کردیم بعد سوار کالسکه شده حرکت نمودیم
 از میان خیابانها و کوچه ها عبور کرده تا به پایوینی (یعنی کلاه فرنگی مانند جانی) که بجهت
 خوردن آب معین کرده اند رسیدیم آب این چشمه کارلس باد مخصوص باشخاصی است که
 در کبد شان علتی باشد رفع مینماید تقریباً بیست و یکروز مدت خوردن این آب است و در فصل
 بهار باید خورد تخمیناً سالی پنجاه نفر جهت خوردن این آب باین محل می‌آیند جمعیت سکنه
 دائمی شهر کارلس باد پنجاه هزار نفر است ولی در فصل آب خوردن جمعیت زیاد از اطراف
 باینجا می‌آیند اما حالا بواسطه نزدیکی باین فصل و موقع گذشته است و کمتر مردم باین محل
 می‌آیند چشمه آب در وسط پایوین مزینی است که بزرگتر از پایوین کمتر کسویل است و آب
 که از چشمه خارج میشود در میان حوضی است که بالطبع خودش فور آن دارد و بقدر دو
 ذرع متجاوز از زمین می‌جهد بقدری گرم است که متصل بخار از آن متصاعد میشود و درکنار
 چشمه دخترها بالباسهای بسیار تمیز پاکیزه ایستاده استیکانی که برای خوردن آب است سر
 چوب بلندی کرده آب را از فواره داخل استیکان مینمایند و قدري نگاه میدارند تا سرد می
 شود آنوقت میدهند میخورند درنوی این پایوین بقدری جمعیت بود که غیشد راه رفت دسته
 های گل را که نوی این آب میگذازند فوراً روی آن بسته میشود که حالت حجریت هم می
 رساند چند دسته از آن گلها آوردند بموتق الملك سپردیم که در طهران بما بدهد و میرزا
 ابراهیم خان را فرمودیم برود عکس اغلب انجاها را بردارد بعد از آنجا به هتل مخصوصی
 که برای ما معین نموده بودند رفته آنجا نهار خوردیم هتل بسیار عظیمی است عمارت خیلی
 مفصلی دارد چندین مرتبه و تمام باجراغهای الکتریک روشن میشود ملتزمین ما هم در تالار
 دیگر نهار خورده‌اند در مراجعت از همان تالارها گذشتیم یکدسته موزیگانچی هم بود که سلام

ما خوب و نافع بود که د کتر ادکاک آنها را بنا نشان داد من جمله چیزی است که مثل مشتب
 بکمر و پشت میزند و شخص حال می آید دیگر ماشینی است که دست را مالش میدهد و مواظب
 تمام این ماشینها دختر های جوان هستند که اشخاص را بر حسب دستور العمل اطباء بهر
 ماشینی که لازم است سوار میکنند مرضی که بجهت معالجه باینجا می آیند و حکیم آنها را
 ملاحظه می کند بدقت هر چه تمامتر امراض آنها را معین نموده دستور العمل معالجه را از
 خوردن آب و رفتن حمام و مالش ماشینها و غیره در یک ورق کاغذی نوشته بریض میدهد و مریض
 آن نسخه را بند مطلقا میکند و بیکطرف سینه خود می آویزد وقتی باین مکانها میرود نسخه ها
 را دخترها میخوانند و اعمال مریض را بجری میدارند بعد از قدری توقف در آنجاها رفتیم
 باطابق دیگر که اسبابی در آنجا تعبیه کرده اند مانند دولابی بزرگ بقدر نشستن یک نفر آدم
 روی صندلی که سرش از دولاب بیرون است و تمام دیوار این دولاب را چراغ الکتریک
 نصب کرده اند و قیقه شخص آنجا نشست و در را بستند سر آدم را بیرون میگذازند و
 اطراف گردن شخص را هم از پتو میگیرند که هیچ منفذی باقی نمی ماند و این چراغها طوری
 آن محوطه را گرم مینماید که انسان عرق میکند و هر کسی بکریع ساعت در آنجا توقف نمود
 بقدر ده بیست مثقال عرق میکند و از وزن او کسر میشود اغلب این اسبابهای ژیمناستیک
 برای اشخاصی است که میخواهند لاغر بشوند و باینجا آمده معالجه می کنند خلاصه از آنجا
 بمنزل آمده نهار خورده قدری استراحت کردیم بعد از خواب که سه ساعت بعد از ظهر بود رفتیم
 بشکار سوار کالسکه شده تاسر کوه توی جنگل که شکار گاه است رفته آنجا پیاده شدیم
 چهار کومه در آنجاست که یکی را زن و دختر پرنس مترنخ نشسته بودند یکی دیگر را وزیر
 دربار نشست یکی راهم کنت رئیس پلیس که مراقب انظم اطراف مادر ما زیم باد است نشسته
 بود یکی را هم ما نشستیم پیاده زیاده در اطراف بودند قال و مقال زیادی کردند چند تاشوکا
 و خرگوش و کبک بیرون آمد ما دو تاشوکا و یک خرگوش و دو کبک زدیم وزیر دربار هم
 دو تاشوکا زد خیلی خوب شکاری شد اینکه می گفتند شکار گاههای فرنگستان را تبحر دور
 آن میکشند مطلقا اصل و صحت نداشت خیلی شبیه بهمان وضع شکار گاههای خودمان است
 و بسیار در اینجاها زدن شکار اشکال دارد یک ساعت و نیم از شب گذشته در کال خستگی
 مراجعت بمنزل کرده شام خورده استراحت نمودیم

— ﴿ روز شنبه نوزدهم جمادی الاولی ﴾ —

باز بر حسب معمول رفتیم به محل آب خوردن امروز در ساعت ده صبح باید برویم به (کارلس)

(باد)

و بمرض میرساند که مایه حیرت بود خلاصه پس از صحبت و فرمایشات با او وقت تیار شده بود رفیقیم به تیار جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موثق الدوله و وزیر هایون همراه ما بودند چندین قسم بازی های مختلف خوب در آوردند که تماماً محل ملاحظه و تعجب بود من جمله بازی ژیمناستیک بود که چند نفر آمده بانواع و اقسام معلق میزدند سه نفر رویهم رفته می ایستادند و از بالای یکدیگر خود را پرت میکردند و در حین پائین آمدن معلق زده روی زمین قرار می گرفتند بعد دو نفر آمدند در یک چهار چوب نقاشی که کاغذ سفید گذارده بودند در پنج دقیقه پرده نقاشی قشنگی تمام کردند و بعد حرکات مضحک نمودند که خیلی خنده داشت بعد زن بسیار خوشگلی آمد لباس گلی رنگی پوشیده بود اول سه ناچتر در دست گرفت هر کدام را بهوای انداخت دیگری را میگرفت که هیچ يك بزمن نمیخورد بعد سه تا کلاه آورد هر سه را بهوای انداخت و سر خود را زیر آنها میگرفت که متصل یکی از آنها در سرش و دو تنای دیگر در هوا بود بعد يك لاله که شمع زده و روشن کرده بودند روی سر خود گذاشت و يك چوبی بلند در دست داشت که سر آن يك کاسه بود و متصل با چوب دور میگردانید و بادست دیگری سه بشقاب داشت که بهوای انداخت و متصل یکی در دست او و دونا در هوا بود و هیچیک بزمن نمی افتاد و در ضمن که بادستهای خود مشغول این حرکات بود چراغ روشن را که بر پیشانی خود گذاشته بود حرکت میداد بطوریکه از روی پیشانی ببالای سرش آمده کم کم آورد بشت سرش نگاه داشت و گیلان شرابی که روی میز بود بادنجان خود برداشت و دوباره چراغ را بحرکت عیدیه آورد بالای سرش بطوریکه سر را بالا برد گیلان شراب را خورد بقدری این حرکات و کارهای اومشکل بود که انسان از مشاهده آن مات و متحیر می ماند بعد شخصی آمد ویلنی در دست داشت خیلی خوب زد و بعد ویلن را بدست گرفته کان آنرا بادوزانوی خود گرفت و باز او در کمال خوبی ویلن رازد دیگر انواع حرکات عجیب و غریب کرد که خیلی خنده و تماشا داشت در آخر بمنزل آمده استراحت کردیم

— ﴿ روز جمعه هیجدهم جمادی الاولی ﴾ —

صبح بمادت معهوده رفتیم بمحل آب خوردن آب خورده راه رفیقیم بعد مراجعت کرده بحمامهای اینجا ماشین جلو حمامها رفته پیاده شده قدری تماشا کردیم وزیر هایون هم که تازه آمده و اینجا را ندیده امروز ملتزم رکاب بود جناب اشرف صدر اعظم هم که بحمام رفته بودند اینجا بحضور رسیدند از تماشای حرکات عجیب و غریب ماشینهای ژیمناستیک تفریحی نموده بعد خودمان هم سوار شدیم چند ماشین بود که حرکات آنها برای قلب و مزاج

ماهم بطمع شکار کبک از کالسکه پیاده شده از مصدق الملک جو یا شدیم که تفنگ ساچه مربی همراه داری عرض کرد خیر در صورتی که وقت حرکت خود مان باو فرموده بودیم لازم نیست چون موقع شکار بودنی اختیار خلقمان تنگ شد بعد تفنگ رئیس پلیس را گرفته مقدار زیادی با شکار چیها پیاده رفتیم دو تا توله خوب هم همراه می گشت دو تا بچه آنها را خواستیم فرستادند اتفاقاً هر چه گشتیم کبکی نبرید مگر یک خرگوشی از دور فرار کرد خیلی دور بود تیری انداختیم تقریباً امروز بشکل شکار خود مان در ایران گردش کردیم نزدیک غروب آمدیم منزل توکرها همه حاضر بودند شام صرف شد بعد از شام تا نصف شب بیدار و بصحبت مشغول بودیم بعد استراحت کردیم

❦ (روز پنجشنبه هفدهم جمادی الاولی) ❦

صبح برخاسته رفتیم بهمان نقطه که آب میخوردیم آب خورده قدری راه رفتیم بعد بحمام رفته مراجعت بمنزل نمودیم نهار صرف نموده قدری کاغذ نویسی کردیم بعد سوار شده رفتیم بمحل ژیمناستیک که جهت صحت مزاج بدستور العمل اطباء پهلوی حمامهای آب گرم ماریم باد ساخته ومهیا کرده اند وهراسبانی مخصوص رفع یکه قسم کسالتی است که در اعضا و اعصاب عارض میشود وبجركت فوق العاده بواسطه آن اسباب رفع میشود بعضی جاها وآلات واسباب مختلفه است که شخص روی آنها می نشیند حرکات عجیب وغریب بانسان میدهد که خیلی مضحك است بعد رفتیم بكنار خط راه آهن در این بین ترن راه آهن المان رسید بعد معلوم شد که وزیر هایون هم در آن ترن بوده است قدری گردش کرده آمدیم بمنزل بورود منزل دیدیم وزیر هایون از راه رسید تفصیل مسافرت وجهت تاخیر آمدن او را جو یا شدیم تمام گذارشات سفر خود را عرض کرد معلوم شد برای کار نمبر و کارت پستال از (لاهه) پای تخت هلاند بشهر (هارلم) رفته سه شب در آنجا مانده است واز او پذیرائی واحترامات کرده اند وبمحل سده دریا که دوات هلاند بجهت اینکه زمین هلاند را آب نگیرد کورورها خرچ کرده ساخته است او را دعوت نموده بآنجا رفته وملاحظه کرده است وبعد که کارهای پستی ودولتی خود را در آنجا تمام کرده بشهر (كلون) المان آمده واز ترن خارج مانده يك شب مجبور بتوقف آنجا گردیده وبعد جهت خریدن اسباب ومشین جاپ اعلانات وكارت پستال بشهر (بال) سویس رفته آنجا هم بزحمات زیاد کارهای خود را انجام داده چون نزدیک بشهر (سوکترن) سویس که از جاهای باصفای ممتاز اروپاست بوده بآنجا رفته تاقله کوه (من بلان) سویس که راه آهن سربالا دارد وتا زیر برف رفته سیاحت کامل نموده است واز آنجا تفصیلات عجیب وغریب حکایت میکرد (وبعرض)

خوردیم و یکساعت از شب گذشته هم شام صرف شد بعد از شام جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند قدری با ایشان صحبت و فرمایش نمودیم تا ساعت یازده بیدار بودیم بعد استراحت کردیم

○ — ○ ﴿ روز سه شنبه یازدهم جمادی الاولی ﴾ ○ — ○

صبح رفتم به آب خوردن و راه رفته چند قطعه عکس انداختیم بعد آمدیم بمنزل پرنس مترنیخ بایسر و دختر و زوجه اش بر حسب دعوت ما آمده و حاضر بودند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم حضور داشتند قدری نشسته از همه جا صحبت داشتیم بعد رفتم سر نهار نهار خوبی در اطاق جناب اشرف صدر اعظم حاضر کرده بودند بعد از نهار آمدیم بمنزل خود مان به پرنس نشان درجه اول خارجه و پرنس زوجه اش نشان آفتاب و بدخترش يك حلقه انگشتری الماس و يك تخته قالیچه و به پسرش يك قطعه نشان درجه دوم خارجه دادیم خیلی اسباب خوشوقتی آنها شد بعد مرخص شده رفتند قدری خوابیده بعد از خواب کالسکه خواسته سوار شدیم رفتم تا نزدیک راه آهن و قریب بغروب بمنزل آمدیم جای صرف شد ساعت هفت بعد از ظهر رفتم به تیاتر بازی ژاپونیهارا در دو پرده در آوردند چندان خوب نبود جمعیت زیادی بود تا ساعت نه در تیاتر بودیم بعد از مراجعت بمنزل شام خوردیم و تا ساعت یازده بیدار و بصحبت بایشخدمتها مشغول بودیم بعد خوابیدیم

— ﴿ روز چهارشنبه شانزدهم ﴾ —

صبح بعادت هر روزه رفتم آب خورده راه زیادی رفتم و آمدیم منزل نهار صرف شد جناب اشرف صدر اعظم هم در سر نهار بودند بعد از نهار پرنس مترنیخ و پسرش از برای تشکر اینکه با آنها نشان داده بودیم شرفیاب شدند بعد مرخص شده رفتند (پالیا کوف) که از برای معالجه باینجا آمده بود و نیز امروز چون میرفت آمد شرفیاب شد و مرخص گردید ساعت نه بعد از ظهر سوار شده رفتم به تیراندازی در آنجا مویید السلطنه يك نوپ ما کسیم حاضر کرده بود پیشکش کرد چند تیر از آن انداختند در دوازده تیر که می انداخت گیر میکرد علت آنرا سؤال کردیم بعد درست کردند و تمام تیر آن بيك نقطه میخورد خیلی خوب توپی است خیال داریم ده عراده از این قسم توپ اتیاع نمائیم که بایران حمل کنند بعد چند تیر تفنگ انداختیم جای صرف شد چهار قبضه تفنگ هم خریدیم چون وقت داشتیم سوار کالسکه شده رفتم تا نزدیک راه آهن امیر بهادر جنگ و ناصر السلطنه و امین حضرت و ناصر خاقان در ر کاب بودند رئیس پلیس اینجا با چند شکارچی دیگر کبک زیادی زده بودند و در صحرا گردش میکردند

که بیا بند راهنائی کنند بلکه از مرالهای روز گذشته که دیده بودیم پیدا کرده شکار کنیم چون روز یکشنبه بود خود پرنس نیامده ولی شکارچی خود را فرستاده بودند چون وقت گذشته بود قرار شکار را بفردا گذاشتیم و بکالسکه نشسته وزیر دربار و امیر بهادر جنگ هم در کالسکه حضور ما بودند از راه دیگری که تمامش از میانه جنگل و بسیار باصفا بود مراجعت بمنزل کردیم نیمساعت از شب گذشته به تبار رقتیم اسم آ کتریس تبار اینجا (بوکاجی) است خیلی خوب بازی میکنند و امشب مخصوصاً بازیهای تماشائی در آورده و حرکات خوب کردند جمعیت زیادی از هر طبقه در تبار بود در سه پرده بازی کردند ساعت سه از شب گذشته آمدیم منزل شام خوردیم امیر بهادر جنگ و ناصر خاقان در حضور بودند تا ساعت یازده بصحبت مشغول بودیم بعد استراحت نمودیم

❦ (روز دوشنبه چهار دهم جادی الاولی) ❦

صبح رفتیم بچنگل بالا آب صرف نمود راه رفتیم موق الدوله و امیر بهادر جنگ و امین حضرت وقوام السلطنه و مهندس الممالك و مؤید السلطنه و میرزا ابراهیم خان د کتر و کنت در حضور بودند در بین گردش چند تیر انداختیم و خیلی خوب زدیم بعد از اتمام آب خوردن و راه رفتن نزدیک ظهر آمدیم منزل دختر آج فروشی آمد قدری اسباب عاج از او خریدیم بعد از صرف نهار قدری استراحت کرده از خواب که بیدار شدیم نماز خوانده کالسکه خواستیم سوار شده رفتیم بچنگل برای شکار مرال پرنس (مترنخ) و زوجه و دختر و پسرش در نقطه که در جنگل حصار کرده بودند حاضر بودند سه کومه بود اولی را من نشستم دومی را وزیر دربار نشست سومی را پرنس و خانواده اش در این بین يك مرال بیرونی آمد من يك تیر انداختم بگردن مرال خورد و افتاد مصدق الملك دوید که سر او را بدرد برخاست و فرار کرد شکارچی های پرنس او را دوره کرده نگذاشتند فرار کنند در این بین نیمه جانی برای او باقی بود که دختر پرنس يك تیر باو انداخت فوراً خوابید يك مرال دیگری از جلو وزیر دربار گذشت باتشنگ ما او يك تیر انداخت و سر تیر مرال خوابید الحق خیلی خوب زد کنت که رئیس پلیس و همه جا همراه ماست يك مرال هم طرف پائین او زده بود شکار خوبی بردیم و خیلی روز خوشی گذشت و بقدری پرنس و خانواده او مهربانی نمودند که ما فوق نداشت خیلی ممنون شدیم و پرنس و خانواده اش را فردا نهار دعوت کردیم که باهم نهار بخوریم بعد خدا حافظی با ایشان نموده با وزیر دربار و وقوام السلطنه و علا السلطنه بکالسکه نشسته مراجعت کرده نزدیک غروب وارد منزل شدیم جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم منزل نبودند و جای

آمد بیادگار دادیم بعد از راه پائین پارك آمدیم بگزار راه آهن در قریه (شماسنی) که یکی از دهات پرنس است مرال زیادی در جنگل دیدیم پیاده شده خواستیم تیر پندازیم نشد بعد خواستیم يك مارخی برویم که تیر پندازیم فرار کردند از دور مایک تیر طپانچه انداختیم نزدیک غروب آمدیم منزل شام صرف شد چون امشب شب عیدی برای اهالی اینجا بود سه ساعت از شب گذشته مثل شب اول ورود ماسرباز و موزیک حاضر شده و چراغان مفصلی کردند تماشای خوبی داشت بقدر سه چهار هزار نفر زن و مرد برای تماشا جمع شده بودند وزیر دربار تشبیه خوبی کرد چون اغلب زن بودند و کلاههای رنگ رنگ در سر داشتند گفت بیک تپه بزرگی شبیه است که همه جور گلی در آن کاشته شده باشد آوازهای خیلی خوب خواندند و موزیک زیادی زدند مهتاب و چراغ الکتریک فروغ و صفای غربی باین صفحه ماریم باد داده بود فواره که جلوی عمارت میجست و نور چراغ الکتریک از اطراف باقی تابیده بود خیلی تماشا داشت خلاصه بعضی از پیشخدمتها هم حضور داشتند شب را تا ساعت یازده بصحبت و تماشا گذرانده بعد استراحت کردیم امشب تذکرة الشعراء امیر دولت شاه سمرقندی را از منزل آورده بودند ملاحظه میکردیم این اشعار در اینجا دیده چون خوب بود در اینجا نوشتیم

(مارا هوس صحبت جان پرور یار است) (ورنه غرض از باده نه مسقی نه خمار است)
 (آتش نفسان قیمت میخانه شناسند) (افسرده دلان را بخرابات چکار است)
 (در مدرسه کس را نرسد دعوی توحید) (منزل گه مزدان موحّد سر دار است)
 (تسبیح چه کار آید و سجاده چه باشد) (بر مرکب بی طاقت روح اینهمه بار است)
 (ناصر اکر از هجر بنالذ عجبی نیست) (مهجور زیار است و بریشان زد یار است)

— روز یکشنبه سیزدهم جمادی الاولی —

صبح برخاسته بعد از هر روزه رفتیم بچنگل آب خورده راه زیادی رفتیم حقیقه جای باصفائی است که شخص از تفرج و گردش در آن خسته نمیشود تا نزدیک ظهر بمنزل آمده نهار خوردیم بعد از نهار چند نفر از پرنسهای اینجا را بادو پرنس قوام السلطنه بحضور آورد قدری صحبت داشته و اظهار مهربانی با آنها نمودیم مرخص شده رفتند دو ساعتی استراحت کردیم ساعت چهار بعد از ظهر کالسکه خواستیم سوار شده رفتیم بطرف راه آهن وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و قوام السلطنه و ناصر خاقان در رکاب بودند از خیابان و جنگلهای خیلی باصفا گذشته رسیدیم بصحرایی که در اینجا احتمال شکار میدادیم کنت را فرستادیم نزد پرنس (مترنیخ)

معتبری مرده بود با موزيك و دستگاه زیادی جنازه او را برداشته بودند تماشا کردیم پرنس همه جا جلو افتاده راهنمایی میکرد تقریباً از ما ریم باد تا قصر پرنس يك فرسنگ و نیم راه بود و همه جا از جنگل رو بجنوب میرفتیم تا وارد شدیم به يارك خیلی پیراسته و آراسته که قصر پرنس در آن يارك واقع است این يارك مطلقاً دیواری ندارد و این عمارت مقبول در وسط واقع است در جلو در ورود محوطه ایست که حوض بسیار قشنگی در وسط آنست و اطراف حوض گلدکاری موزونی کرده و چنان حسن صناعت بکار برده اند مثل اینکه استادان ماهر در روی طلا مینا کاری کرده باشند اطراف و دوره قصر هم گلدکاری است نهایت خوبی و صفا را دارد از در عمارت که داخل میشوی يك دالانی در وسط عمارت است که طول آن تقریباً سی ذرع میشود و عمارت و اطرافها در دو طرف دالان واقع است و وضعش خیلی شبیه است به عمارت نایب السلطنه که در باغ شمال تبریز بنشاشده است از دالان وارد میشود به سرسرای که پله عمارت است و در بالا يك گالری دارد که تقریباً بیست ذرع طول آن است و صورت های سلاطین و امپراتوران و بعضی شاخ مرال و غیره در گالری نصب کرده اند خروس سیاه که در جنگل قراداغ دیده و شنیده بودیم در فرنگستان هم هست و در این گالری دیدیم که سر آن را (آمبه) کرده بودند و خیلی قشنگ بود از آنجا داخل شدیم با طاقهای قصر خیلی خوش مبل بود روی پارچه نیم کتھا پوست ببر و پانک افتاده بود حقیقه مباهای خیلی نفیس اعلی در آنجا دیدیم در یکی از اطرافها اندکی توقف کرده و چند کلمه صحبت داشته بعد آمدیم در يارك برای گردش حقیقه گلدکاری این محوطه منتهای امتیاز را دارد صفحه گلدکاری بعینه نقش فرش قالی است يك مغاره آخته بودند از چهار درخت که صنعت آنرا در ایران ندیده بودیم درختش شبیه است بدرخت یاس ولی ساقه آن کلفت و مولد است خوب درختی است فرمودیم از جنس آن بیاورند که در طهران کاشته شود از دور که شخص نگاه میکرد گمان مینمود که میان چهار درخت مغاره است وقتی که داخل میشدی يك حوض قشنگی در وسط بود و اطراف آن پله های خیلی مقبول داشت که انواع گاهها کاشته بودند و راهی از آن طرف مغاره داشت که باز يارك داخل میشد خیلی شکل و وضع بدی در دست کرده بودند يك نوع درخت بیدی در آنجا دیدیم که در برق دیده بودیم و موسوم به بید قرمز است ولی ساقه این باندازه قطور و کلفت بود که اسباب تعجب شد درخت تبریزی مولد زیادی در این يارك دیدیم که خیلی تماشائی بود بقدر دو هزار اصله از این جنس زیاد تر بود خلاصه جای صرف شد پرنس زن و دختر خیلی مقبول معقول نجیبی دارد با آنها اظهار التفات نمودیم چند تیر انداختیم چهار و پنج بول در هوا زدیم و آنها را زن و دختر پرنس و خواهر و وزیر مختار انگلیس که بایران خواهد

قدیم فرنگستانی ساخته است نزدیک بغروب وارد منزل شدیم یکساعت از شب گذشته شام خوردیم دو ساعت ونیم از شب رفته در جلو هتل آتشیازی حاضر کرده بودند که از بالکن خوب پیدا بود آتشیازی خیلی خوبی بود بعد از تماشا به اطاق خود مان آمدم آقا سید حسین روزه خواند بعد استراحت کردیم

— ﴿ روز جمعه یازدهم جمادی الاولی ﴾ —

صبح د کتر ادکاک آمد ما را از خواب بیدار کرد برخواسته رفتیم بمحل معهود برای آب خوردن و پس از خوردن آب راه زیادی رفتیم هوای امروز بازمه وابر سرد است وبواسطه سردی هوا زود تر از همه روزه مراجعت بمنزل کردیم ناصر السلطنه را فرستادیم سی چهل جلد کتاب آورد از تواریخ هندوستان که همه بزبان فارسی بود ندانستیم چه طور شده که بدست کتاب فروش اینجا افتاده بود دو جلد هم اشکال تخت جشید و خلوط قدیمه ایران بود که شرح آنرا هم نوشته بودند همه را خریدیم مهندس الممالک روز نامه میخواند بعد قدری از آن تاریخ خواندیم بعد از نهار ساعتی استراحت کردیم از خواب برخاسته نماز خوانده کالسکه خواستیم وسوار شده رفتیم بعضی جاهای خوب این صفحه را گردش و تماشا کردیم چند قطعه هم عکس انداختیم موق الدوله وظهر الدوله وقوام السلطنه همراه بودند یکساعت بغروب مانده آمدم بمنزل فرستادیم ناصر خاقان را آوردند فرمودیم قدری کتاب خواند یکساعت از شب گذشته رفتیم به تیاتر در سه پرده بازی کردند خیلی خوب تیاتری بود ساعت نه شام صرف شد بعد از شام هم تاملتی امیر بهادر جنگ و ناصر خاقان در حضور بودند تا ساعت یازده بصحبت مشغول بودیم بعد خوابیدیم

•• — ﴿ روز دوشنبه دوازدهم جمادی الاولی ﴾ — ••

صبح بعادت هر روزه رفتیم به آب خوردن و راه زیادی رفتیم امیر بهادر جنگ هم در رکاب بود مراجعت بمنزل کرده نهار خوردیم بعد از نهار قوام السلطنه حاکم این ایالت را بحضور آورد مرد معتبری است قدری با او صحبت شد مرخص شده رفت چون وعده کرده بودیم که يك روزی بمنزل برنس (متر نیخ) برویم سه ساعت بعد از ظهر کالسکه خبر کردیم جناب اشرف صدر اعظم وامیر بهادر جنگ وقوام السلطنه در کالسکه ما وسایر نوکران هم در کالسکه های دیگر ملزم رکاب بودند همه جاز جنگل سر بالا رفتیم در آخر جنگل ماریم باد خود ترنس باستقبال آمده بود بانفاق ایشان از چند دهات معتبر گذشتیم در یکی از دهات يك زن

و ناصر السلطنه وسایر پیشخدمتها بودند در دو پرده بازی کردند خیلی بازی مضحك بامزه بود بازیگرها خیلی استادانه بازی میکردند جمعیت زیادی از هر قبیل بود تا ساعت نه بعد از ظهر در تیاتر بودیم بعد منزل آمده صرف شام نمودیم امیر بهادر جنگ و بعضی از پیشخدمتها در حضور بودند و صحبت میداشتیم عکاسباشی هم سینمو فتوگراف حاضر کرده بود تا نیمساعت به نصف شب مانده پارهٔ پارهٔ بصحبت و پارهٔ پارهٔ بتماشای عکسهای خود مان مشغول بودیم بعد استراحت کردیم

﴿ روز پنجشنبه دهم جمادی الاولی ﴾

بعادت معهوده رفتیم در نقطهٔ هرروزه به آب خوردن و قریب دو هزار قدم راه رفتیم عکاس باشی را خواستیم چند قطعه عکس انداختیم مهندس المالك هم روز نامه میخواند بعد رفتیم بمحلی که مشقی ولو سپید میکنند قدری هم آنجا راه رفتیم بعد آمدیم منزل نهار صرف نموده بعد از نهار جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمده پارهٔ تلگرافات از طهران رسیده بود دادند ملاحظه نمودیم و بعضی احکام و تلگرافات لازمه که بود نوشتیم بعد از آن ساعتی استراحت کردیم از خواب بیدار شده کالسکه خبر کردیم سوار شده رفتیم بطرف پائین که راه آهن از آنجا میگذرد هوا بسیار سرد بود شخص دهقانی سیب از درخت می چید امین حضرت را فرمودیم رفت قدری سیب خرید بعد رفتیم بسمت مشرق ما ریم باد خیلی با صفا بود دامنه کوهی است که تمامش چمن و سبزه است موثق الدوله و امیر بهادر جنگ هم در کاب بودند سوار شده آمدیم بطرف پائین يك زنی بایك مردی بطرف مامیدویدند که مارا بینند قوام السلطنه استدعا نمود قدری آهسته تر برویم که آنها برسند ما آهسته کردیم آنها رسیدند بقوام السلطنه فرمودیم از جانب ما از آن مرد احوال پرسی بنماید چون فرانسه نمیدانست قوام السلطنه بزن او که فرانسه میدانست گفت از شوهر خود تان احوال پرسی کنید با کمال ادب جواب داد که شوهر من نیست و رفیق من است قوام السلطنه خجالت کشید جواب او را عرض کند ولی ما بفراشه فهمیدیم چه گفت از قوام السلطنه جويا شدیم که چنین بگفت عرض کرد بلی خیلی اسباب خنده شد و جواب مضحکی داد باری از این راهی که امروز آمدیم هیچ در این چند روز ندیده بودیم خیلی راه با صفای پر گل و سبزه بود قوم السلطنه عمارتی بمایشان داد که سالهای سابق که حاجی امین الدوله و مرحوم حاجی محسن خان مشیرالدوله برای خوردن آب ما ریم بادی آمده در آنجا منزل میکرده اند بسیار عمارت خوبی است ولی عجب این است با اینکه قریب يك کرور فرانك خرج این عمارت شده است صاحبش بسبك و وضع عمارات (قدیم)

شد قدری با فرنگی حرکت کرد تماشا کردیم جز چند نفر زن و مرد که از اهل همین جا هستند کسی دیگر آنجا دیده نشد یکی دو قهوه خانه در آنجا دیدیم که خیلی جای راحت و مخلی بطبع بود گردش و حرکت زیادی کردیم چند قطعه عکس انداختیم از نوکرها هم تماماً یکی دو تا عکس کروپ انداختیم بعد آمدیم منزل نهار صرف شد بعد از نهار پرنس مترنخ صاحب جنگل اینجا که پیش اسم او را نوشته ایم بتوسط قوام السلطنه بحضور آمد مردیست بسن هفتاد سال خیلی خوش صحبت و بامزه است قدری با او از وضع ما ریم باد و شکار و هوای اینجا صحبت داشتیم دهی دارد که نا اینجا با کالسکه ای سه ریم ساعت راه است ما را دعوت کرد که یک روز عصری از برای صرف جای بده و منزل او برویم قبول نمودیم و بعد مرخص کردیم رفت قدری استراحت کردیم چهار ساعت و نیم بعد از ظهر کالسکه خواستیم سوار شده رفتیم یک دهی که تقریباً یک فرسنگ مسافت داشت صاحب آنجا نقطه معین و حاضر کرده بود برای تیراندازی قدری تیراندازی کردیم و چند تیر خوب انداختیم جمعیت کمی از زن و مرد بودند از نوکرهای ما هم وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و مهندس الممالک و قوام السلطنه و ناصر خاقان همراه بودند وزیر دربار هم چند تیر خوب انداخت عکاسی در آنجا حاضر بود چند قطعه عکس انداختیم بعد جمعیت آنجا را فرمودیم عکس انداختند و فرمودیم از همه عکسها برای ما بیاورند از جنگل اینجا که بیرون میرود جلگه بسیار سبز باصفائی دارد بخصوص امروز که هوای صاف خوبی است الحق این صفحه را میتوان گفت بهشت روی زمین است نزدیک بغروب وارد منزل شدیم ساعت هشت شام صرف شد بعد از شام قدری صحبت داشته ساعت دوازده استراحت کردیم

— ﴿ روز چهارشنبه نهم جمادی الاولی ﴾ —

صبح که از خواب بیدار شدیم فرمودیم کالسکه حاضر کردند سوار شده رفتیم بنقطه دیروزی از نوکرها امین حضرت و قوام السلطنه و مهندس الممالک و ناصرهایون در رکاب بودند آب صرف شد و قریب دوهزار و پانصد قدم از روی ساعت راه رفتیم و گردش زیادی کرده آمدیم منزل قدری دستخط نوشتیم و نهار خواستیم در این بین جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند قدری با ایشان صحبت داشتیم بعد از نهار دوساعتی استراحت کردیم وزیر دربار امروز قدری کسالت دارد و تب جزئی کرده است عصر ناصر خاقان را خواسته روز نامه امروز را فرمودیم نوشت وزیرهایون هنوز از (لاهه) نیامده است عکاس اینجا را خواستیم با لباس رسمی چند قطعه عکس انداختیم قوام السلطنه نمونه کاغذ و قلم آورده بود خیلی خوب درست کرده بودند یکساعت از شب گذشته رفتیم به تیاتر جناب اشرف صدر اعظم و امیر بهادر جنگ

همراه آورده بود دو از ده قبضه خواستیم که از برای ما بفرستد مرخص شده رفتند قدری استراحت کردیم عصر برخاسته در بالکی جلو هتل قدری راه رفتیم امروز هوا ابرومه است و از صبح تا بحال می بارد خیلی هوای خفه بدی است موثق الدوله و مهندس الممالک و امین حضرت و ناصر خاقان در حضور بودند و با آنها صحبت از هر قبیل میداشتیم بعد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار شرفیاب شدند قدری به آنها فرمایشات شد ساعت نه بعد از ظهر يك حقه بازی را حاضر کردند که حقه بازی کنند بعد از شام رفتیم بگالری باین یکساعتی تماشای حقه باز را کردیم چندان تعریفی نداشت بعد از اتمام بازی آمدیم بالا ناصر خاقان و ناصر هایون و ناصر الممالک در حضور بودند بصحبت با آنها مشغول شدیم تا ساعت دوازده استراحت نمودیم

•—• ﴿ ۱۸۷ ﴾ (روز دو شنبه هفتم جمادی الاولی) (۱۸۷۰) •—•

از امروز بسلامتی شروع بخوردن آب ماریم بعد کردیم ساعت شش و نیم بیدار شده رفتیم باین برای خوردن آب دو گلاس آب خورده راه زیادی رفتیم خیلی آب بد طعمی دارد و قدری شور است آب کنستراکسو خوش طعم تر بود بعد از راه رفتن آمدیم منزل قدری کاعذ نویسی کردیم قالب گیر پارسی که صورت مارا برای قالب مجسمه می ساخت و تمام نکرده بود آمد قدری صورت مارا ساخت و رفت ناصر السلطنه هم اسم مارا بقلم بسیار جلی نوشت دادیم زیر مجسمه حک نمایند بعد از نهار قدری خوابیدیم ساعت چهار بعد از ظهر کالسکه خبر کرده سوار شدیم رفتیم قدری تیر اندازی کردیم و تیرهای خوب انداختیم شخص طبانچه ساز طبانچه هارا آورد دوازده قبضه خریدیم تا دو ماه دیگر تمام طبانچه هارا خواهند داد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم چند تیر خوب انداختند بعد آمدیم منزل ساعت هفت رفتیم به تیار بازی چینهای را در آوردند خیلی خوب بازی کردند تیار کنستراکسویل خیلی بزرگتر و مفصل تر بود ولی تیار اینجا بسیار قشنگ است دو پرده بازی کردند جمعیت زیادی هم بود ساعت نه آمدیم منزل شام خورده استراحت کردیم

•—• ﴿ ۱۸۸ ﴾ (روز سه شنبه هشتم جمادی الاولی) (۱۸۷۰) •—•

صبح برخاستیم چون در اینجا جمعیت برای خوردن آب زیاد است جایش برای راه رفتن ما مناسب نیست لهذا مقدار خوراک آب مارا برداشتند در کالسکه نشسته رفتیم بچنگل جناب اشرف صدر اعظم و جمعی دیگر از نوکرها بودند رفتیم بجای مسطحی که در آنجا مشق و لوسپید می کنند یکی دو نفر هم سوار و لوسپید بودند و حرکت میکردند امین حضرت را فرمودیم سوار

(شد)

است میوه دارد مثل مرجان که از مرجانهائی که در طهران دیده میشود بزرگتر است این جنگل مال پرنس (مترنیخ) از اولاد پرنس (مترنیخ) اول است که او واقف بر اولاد ارشد کرده است این جنگل را دستی عمل آورده اند و بسیار جنگل معتبری است رفتیم بطرف بالای جنگل جای مسطحی بود از کالسکه پیاده شده قدری پیاده گردش کردیم و با جناب اشرف صدر اعظم صحبت داشتیم بعد سوار کالسکه شده از همان راهی که رفته بودیم مراجعت نمودیم دو ساعت بغروب مانده وارد منزل شده جای صرف کردیم و قدری در بالکن گردش نمودیم جمعیت زیادی جلو عمارت ایستاده بودند چراغان خیلی خوبی هم کرده بودند امشب در اینجا عروسی بود و مهمانی مفصلی در همین هتل منزل ما کرده بودند ازدهام غربی بود و ما تماشای صنع خدا را میکردیم ساعت نه شام صرف شد بعد از شام هم تاسه ساعت بیدار بودیم و با امیر بهادر جنگ و بعضی دیگر از پیشخدمتها صحبت میداشتیم بعد استراحت نمودیم

❦ — ❦ (روز یکشنبه ششم جمادی الاولی) ❦ — ❦

صبح از خواب برخاسته رفتیم بحمام هتل منزل ما تا حمام دو بست قدم مسافت دارد سوار کالسکه شده رفتیم خیلی حمام با کیزه خوبی بود ولی قدری سرد بود یعنی ما نمیدانستیم چه طور باید گرم کرد از حمام که بیرون آمدیم طریق گرم کردن آنرا ملتفت شدیم که دیگر کار از کار گذشته بود بمنزل آمدیم و چون هوا سرد بود و ما هم حمام بیرون آمده بودیم قدری احتیاط کرده دیگر بیرونها نرفتیم تمام روز را در منزل بودیم نهار صرف شد بعد از نهار مؤید السلطنه وزیر مختار ما قونسولهای ما را که در نقاط خاك المان هستند بحضور آورده معرفی نمود قونسولها بك تلمبة الكتريك که بعضی مجسمه ها از طلا و نقره داشت که صورت رستم و رودابه و سام و زریمان را ساخته بودند و بسیار تلمبة ممتازی است بحضور آوردند این تلمبه را حاضر کرده بودند که وقتی ما به برلن میرویم تقدیم نمایند چون رفتن ما با آنجا موقوف شد لهذا اینجا بحضور آورده پیشکش کردند و ما هم قبول نموده بهمه اظهار التفات کردیم بعد از آن رئیس کارخانه اسلحه سازی المان که برای قورخانه دولتی همه وقت کار میکند بتوسط مؤید السلطنه بحضور آمد و دوقبضه طپانچه آورده بود که یکی از آن دو مال خود مان بود که عیب کرده بود داده بودیم درست کنند اتفاقاً همان شخصی هم که مخترع این نمره طپانچه شده بود رئیس همراه خود آورده بود خیلی فرمایشات با آنها نمودیم و از اختراعات تازه المان پرسیدیم معلوم شد هنوز این قسم طپانچه را بادست می سازند ولی تا یکماه دیگر ماشینی اختراع کرده اند که دایر خواهد شد و بعد از آن با همان ماشین خواهند ساخت از آن قسم طپانچه که

بودند مرخص کردیم رفتند برای صرف نهار بعد از نهار قدری کتاب احوال حضرت سید سجاد علیه السلام را خواندیم امروز همه جا از جنگلها و سبزه زارهای خوب می گذشتیم بعضی اشیاء مردم به قرقون بار کرده میبردند عالم خیلی خوشی داشت اغلب راه از پلهای خیلی معتبر گذشتیم و از شهرها و آبادیهای زیاد نیز عبور شد قدری استراحت کردیم و بعد که بیدار شدیم يك تونل داخل شدیم چراغهای واگون روشن بود سه دقیقه تقریباً طول کشید تا از تونل گذشتیم ساعتی بعد به تونل دیگری رسیدیم که آنهم تقریباً همان قدرها طول داشت باز برای گذراندن وقت رفتیم به اطاق جناب اشرف صدر اعظم قدری صحبت داشتیم دو تلگراف بود دادند خواندیم ساعت هشت وارد گار (ماریم باد) شدیم گابسیار منقحی است قوام السلطنه وزیر مختار مادر گار حاضر بود (پالیاكوف) قونسول ماهم که در مسکواست و برای خوردن آب بما ریم باد آمده نیز حاضر بود حاکم شهر ماریم باد و کد خدا و غیره و موزیک نظامی هم برای پذیرائی ما حاضر شده بودند بهمه اظهار التفات شد بکالسکه سوار شده بطرف منزل رانندیم از اینجا تا هوتلی که برای منزل ما معین شده ده دقیقه راه بود و این هوتل بسیار خوب هوتلی است شب به تشریفات ورود ما تمام شهر را چراغان کرده بودند و جمعیت زیادی در اطراف معابر و خیابانها ایستاده هورا می کشیدند و یک دسته پلیس سر نیزهای خود را فانوس زده باموزیک خوش آهنگی از جلو ما دفیله کردند

•—•—• (روز شنبه پنجم جمادی الاولی) —•—•—

صبح بسلامت از خواب برخاسته اول روز قدری کاغذ و دستخط بطهران و تبریز نوشتیم بعد در بالکن تا وقت نهار گردش میکردیم جمعیت زیادی از زن و مرد در جلو هوتل برای دیدن ما جمع شده بودند ما هم آنها را که اشخاص مختلف و بوضعهای مختلف بودند تماشا مینمودیم نهار صرف شد ظهیر الدوله بعضی اسباب عاج بحضور آورده بود خریدیم بعضی اسباب قشنگ هم از خرازی اتباع شد یکی دو حلقه انگشتری الماس هم خریدیم و بنوکرها هر يك يك یادگاری از ماریم باد خریده دادیم بعد از نهار قدری استراحت کردیم چهار ساعت بعد از ظهر کالسکه خبر کردیم سوار شده رفتیم بجنگل اینجا گردش کردیم جنگل خیلی معتبر با صفای خوبی است ما و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در يك کالسکه بودیم سایر نوکرها هم در کالسکه های دیگر ملتزم رکاب بودند اشجار جنگل بتفاوت است پاره را تازه کاشته اند پاره درخت پنج ساله و ده ساله و بعضی سی ساله و پنجاه ساله است مخصوصاً از آن درختی که شبیه بمرجان است و در بروکسل و هلاند دیدیم در اینجا هم فراوان است خیلی درخت خوبی

بعد از ظهر رفتم بگزار راه آهن اطراف خیابانی جمعیت زیادی بود و همه اظهار مهر بانی میکردند در گار هم تمام وزرا و صاحبمنصبان هلاند حاضر بودند باهمه خدا حافظ کرده حرکت نمودیم افواج نظام و موزیک هم همه جا حاضر بود الان از همان راهی که دیروز بدیدن ملکه رفتیم میگذریم صحرا از سبزه مثل يك قطعه زمرد است و گاوهای ابلق و گله های گوسفند و خوک در چرا هستند عالم غربی دارد از شهرهائی که امروز گذشتیم (ون هاك) (آرن هم) (امریخ) بود پل رود خانه (لیل) که از آن گذشتیم تقریباً دوست ذرع طول داشت شش ساعت از ظهر گذشته بسرحد المان وارد شدیم میرزا رضاخان مؤید السلطنه ترق حاضر کرده بود از ترن هلاند به ترن المان سوار شدیم جنرال و مهماندار های هلاند مرخص شدند اطاق ماهان اطاق ترن فرانسه است ولی مابقی مال المان است و اکنون که در خاک المان میرویم تمام صحرا باز جنگل و سبزو خرم است و در راه با پیشخدمتها بصحبت مشغولیم نظر آقای عین السلطنه هم مرخص شده بیاریس مراجعت نمود الان نزدیک بغروب است و خیلی هوای صاف خوبی است هوای ایران میباید امشب ترن تماش در حرکت است و شب بحمد الله بما خیلی خوش گذشت تا نصف شب بیدار بودیم از پاره شهرها که عبور میکردیم از کثرت چراغ مثل این بود که چراغان کرده باشند آقا سید حسین هم چون شب جمعه بود روضه خیلی خوبی خواند بعد از استماع روضه حالت روحانیتی مخصوص برای ما دست داد بعد خوابیدیم اگر چه بواسطه حرکت ترن شکسته شکسته خوابیدیم ولی باز خوب خواب کردیم از شهرها و آبادیهای که عبور کردیم اسمی آنها از اینقرار است (وزل) (اوبرهرون) (مولهایم روهر) (اسن) (یخوم) (وی تن) (شورته) (فراودن برک) (پست ویک) (طویل بورك) (سمانه طویل بست ویل) (کاسل) (بیرا) (ایرن تاخ) (ماسین کن) (کوبوا)

— ﴿ روز جمعه چهارم جمادی الاولی ﴾ —

صبح وقتی که از خواب برخاستیم هوا ابرومه و مثل هوای زمستان بود در این بین داخل يك تونل بسیار طولانی شدیم که تقریباً ربع ساعت طول کشید تا از آن گذشتیم بعد از گذشتن از تونل قدری سردم شد دوباره خوابیدم از خواب که بیدار شدیم جای خواسته بعد از صرف جای رفتم باطاق جناب اشرف صدر اعظم با ایشان قدری صحبت داشتم بعد آمدم باطاق خود مان قدری عکس اطراف را انداختیم از این راه که عبور میکنیم میتوانم بگویم در امتداد یکفرسخ ایرانی بیست پارچه ده و کارخانه است که همه بهم وصل است این صفحه آبادی غربی دارد نهار آوردند در راه آهن صرف شد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم که در حضور

فوايد عامه و (اندر لندن) وزير عدليه بودند اعليحضرت ملکه سلامت مانوشيدند ماهم سلامت ايشان جام شربت خورديم در سر شام صحبت از مجلس صلح عمومي وشكار وغيره شد بعد از شام رفتيم باطاق ديگر ساير نو کرهای خود مان را که از عقب آمده بودند بلکه معرفي نموديم از يکطرف ملکه و از طرف ديگر والده ايشان بايک يك از نو کرهای ما تعارف واحوال برسي و اظهار مهرباني کردند مخصوصاً با همه حرف زدند مترجم ما بين آنها وزير دربار بود و خيلي خوب فرمايشات ملکه و عرايض نو کرهای ما را تبليغ و ادا نمود از آنجا رفتيم بيک اطاق قدری استراحت کرديم و ساعتی که گذشت آمديم پيش ملکه باهم رفتيم باطاقی که اول شب آنجا بوديم قدری با ايشان صحبت داشتيم نو کرها و ملترمين ما قبل از ما رفتند بگزار ماهم ساعت نه و نيم رفتيم بگزار سوار ترن شده مراجعت نموديم وقت رفتن با آنجا سه ساعته رفتيم ولی در مراجعت دو ساعت آمديم بطوري ترن تند ميرفت که احوال مرا برهم زد مجبور شدم زنگ آلارم را کشيدم ترن ايستاد سفارش کرديم قدری آهسته تر ببرند خاك هالاند يکپارچه سبز است هيچ قطعه را باين خضارت و طراوت ندیده بوديم ساعت يازده بعد از ظهر وارد منزل شديم قدری با ناصر خاقان و ناصر الممالك فرمايش و صحبت نموده بعد استراحت کرديم در اين بين امير بهادر جنگ آمد پرسيديم چرا با آنجا نيامده بود از قرار يکه عرض کرد سر درد گرفته نتوانسته بود بيايد

(پنجشنبه سوم جمادی الاولی)

صبح از خواب برخاسته نماز خوانديم بعد از نماز هر چه خواستيم دوباره بخوابيم ديگر خوابمان نبرد بعد امير بهادر جنگ آمد قدری بصحبت ما را مشغول داشت برخاستيم قدری آب کشتي کسويل خورده رفتيم در يارک گردش کرديم ابن يارک الحق خيلي باصفا و منقح است گلهای الوان زياد دارد چند قسم نخم گل از باغبان آنجا گرفتيم عکاسي يک دور بين عکاسي باناز بالي تازه آورده بود خريديم و چند قطعه عکس از آن انداختيم چند قطعه عکس هم ما از صدر اعظم و نو کرها انداختيم يکدرخت باتو و تبادر يارک ديديم آنقدر عظيم و سايه گستر بود که تقريباً يکصد نفر آدم در سايه آن ميتوانستند جای بگيرند بعد آمديم بالانهار خورديم بعد از نهار چند پارچه از منسوجات ايراني از قبيل قالیچه و گلدوزی کار کرمان از برای اعليحضرت ملکه و والده ايشان بتوسط جنرال مهماندار هديه فرستاديم بک انفيه دان الماس هم بوزير دربار ايشان داديم نشانهائی که برای همراهان و خدام ما حاضر کرده بودند ديروز با آنها دادند ماهم نشانهائی که با يستی با ايشان و رجال دربار هالاند بدهيم ديشب داديم دو ساعت

محضور آمدند با آنها قدری صحبت داشتیم مرخص شده رفتند بعد سوار کالسکه شده رفتیم
 بمشای جنگل جنگل اینجا خیلی باصفاست و تقریباً شبیه بچنگل بروکسل است از آنجا
 رفتیم بکنار دریا کنار درپای اینجا هم مثل اوستاند است جمعیت زیادی در راه بود عمارات
 شهر لاهه از دو طبقه الی سه طبقه زیاد تر نیست خیلی کوچه های باروح و عمارت های خوشو وضع
 قشنگی دارد و در خانه های اینجا و بروکسل از هم سوأ است مثلاً اگر شخص بخواهد منزلی
 اجاره کند باید يك آبار تمان تنها کرایه کند و اینوضع خیلی خوب است زیر امثل سایر شهر
 های فرنگ نیست که از درخانه هر کسی هزار نفر داخل و خارج میشود و من از وضع عمارت های
 اینجا خوشترم از سایر جاها میآید بعد از گردش آمدیم منزل نهار خوردیم دوساعت بعد از
 ظهر رفتیم بکنار راه آهن سوار ترن شده رفتیم بشهر (گودا) و شهر (اوترش) شهر
 اولی هجده هزار نفر جمعیت و شهر دومی یکصد و هشتاد هزار نفر سکنه دارد اطراف راه
 و صحرا همه جاسز و خرم و گاهای قرمز خیلی قشنگ روئیده بود از آنجا رفتیم بقصر
 اعلیحضرت ملکه که اسم آن (موزدیک) است قصر ملکه واقماً مثل دسته گل بود پارك بسیار
 خوب و عمارتی عالی و مزین دارد اعلیحضرت ملکه با والدۀ ایشان اعلیحضرت (اما) تادم پله
 مارا استقبال کردند هر دو ملبس بلباس سفید بودند و زراهم همراه ایشان بودند با کمال گرمی
 و مهر بانی پذیرائی نمودند با اعلیحضرت ملکه و والدۀ ایشان دست دادیم ملکه دام دنورهای
 خودشان را معرفی کردند ما هم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار را بایشان معرفی نمودیم
 بعد از آن ما و ملکه و والدۀ ایشان و وزیر دربار هالاند و بمن السلطنه رفتیم باطاق مخصوص
 نشسته بقدر یکساعت صحبت داشتیم بعد جای آوردند خوردیم از آنجا برخاسته من و جناب
 اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موثق الملك و امین حضرت و مهندس المالك رفتیم باطاق
 دیگر از آنجا راهی پارك بود رفتیم قدری در پارك گردش کردیم کوزه های نارنج زیادی
 بود مخصوصاً بکثرت نارنج دیدیم که برگش مثل برگ مورد بود پرسیدیم که این قسم
 نارنج در کجاست گفتند از یکنگی دنیا آوردند سایر نوکرها و ملتزمین ما هم که مدعو بودند
 باترن دیگر یکساعت بعد از ما وارد آنجا شدند نیمساعت بغروب مانده رفتیم سرشام يك
 میز شام مخصوص بمن و ملکه و والدۀ ایشان بود و میزی دیگر برای نوکرهای ما که جناب
 اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و ناصر الملك و موثق الدوله و ظهیر الدوله و وزیر هایون و بمن
 السلطنه و سایرین باو زرای هالاند در سر آن میز بودند از وزرای هالاند (پی پرسون) رئیس
 الوزرا و (وود خور) وزیر امور خارجه و کومن بور کنسترتویس (وزیر داخله) و (جنرال
 الاند) و وزیر جنگ و (امیرال رودال) و وزیر بحریه و (کرمس) و وزیر کلنی و (اسلی) و وزیر

نمونه آنها را نیز آوردند ملاحظه شد بسیار خوب بود بعد از آنجا مراجعت بمنزل شد شب را وزیر دربار و بعضی دیگر در حضور بودند قدری با آنها صحبت کرده شام خورده استراحت نمودیم

(۰) — (۰) ﴿ روز سه شنبه غره شهر جمادی الاولی ﴾: ﴿ — (۰) —

امروز باید (هالاند) برویم صبح چند نفر از فرنگها بحضور آمدند که از جمله آنها رئیس کارخانه جات تفنگ سازی دولتی بود و یک قبضه تفنگ هم پیشکش آورده بود بعد از رفتن آنها آب کنتر کسویل که تازه میخوریم خورده قدری در اطاق حرکت کردیم بعد از آن (بارونی درب) وزیر مختار سابق بلجیک که در ایران بود بحضور آمد در عمل قند سازی و بلور سازی ایران خیلی مذاکره کرد بالاخره قرار شد که برای اتمام این نفقات در طهران مذاکره شود بعد نهار خورده بگدار راه آهن رفتیم تمام اطراف راه سواره و سرباز نظامی زیادی ایستاده کمال تعظیفات و تشریفات را بعمل آوردند از وقت حرکت ما از عمارت تا ورود بگدار هم توپ زیادی انداختند و رسم پذیرائی را بکمال رسانیدند سوار ترن شده حرکت کردیم پنج ساعت تمام در راه بودیم راه همه جاسبز و مصفی بود بسیاری از جاها دریا را خشک گانیده زمین کرده و سبزو مشجر نموده اند ترن بخار هم بسیار خوب حرکت میکرد وارد سرحد هالاند شدیم مهمانداران هالاند که از طرف دولت مامور شده بودند در سرحد رسیده ما را پذیرفتند و مهماندارهای بلجیک مرخص شده رفتند بقدر ساعتی هم در خاک هالاند طی راه نموده همه جا آبادی و سبزه بهم پیوسته و در کمال خرمی و صفا بود در ورود بگدار شهر (لاسه) و زرا دولت هالاند در گدار حاضر بودند و رسم پذیرائی بجا آوردند خود اعلیحضرت ملکه و پلهمینا بیلاق رفته در شهر ندارند ما بعمارت دولتی رفتیم عمارت دولتی اینجا بسیار منقح و خوب است امروز از شهرها و آبادیهای معتبریکه گذشتیم از اینقرار است ابتدا از شهر (آنورس) عبور کردیم که از شهرهای معتبر بلجیک و داری سیصد و پنجاه هزار نفر جمعیت است بعد از گدار شهر (روتردام) گذشتیم گدار روتردام سیصد متر طول دارد و بعد شهر (دلفت) دیده شد از یک پل بزرگی گذشتیم که دوهزار و هشتصد متر طول دارد آب این رود خانه از دو رود خانه (موز) و (رن) تشکیل می یابد عبور از سبزه ها و اشجار کنار رود خانه (موز) شد که خیلی باطراوت و صفا بود جمعیت شهر (روتردام) سن هزار نفر است و این شهر بندر بسیار معتبری از مملکت هالاند است

— ﴿ روز چهارشنبه دوم جمادی الاولی ﴾ —

صبح رفیقیم بحمام از حمام که بیرونی آمدیم جناب اشرف صدر اعظم باوزرای درباری هالاند (بحضور)

— ﴿ روز يكشنبه بيست ونهم ربیع الثاني ﴾ —

صبح از خواب برخاسته رفتم باین در گلكخانه سفارت قدری گردش كردیم موثق الدوله و ظهير الدوله در حضور بودند چند عكس آنها را انداختیم بعد آمدیم بالا شخص جواهری آمده بود قدری جواهر از او خریدیم پس از آن نهار خورده ساعتی استراحت كردیم بعد مدیر مالیة بلجيك بادو نفر دیگر بحضور آمدند سعد الدوله آنها را معرفی نمود قدری صحبت كردیم و مرخص شدند عصر رفتم به هوتل دوئل شهر خیلی عمارت بزرگ عالی است تقريباً بيست تالار بزرگ هشتاد اتاق دیگر دارد ومیلى كه جلو عمارت بالا برده اند يكصد وده ذرع ارتفاع آن است از دويست سال قبل این عمارت بنا شده كه اغايى از پرده های آنجا كه قالى است و شبیه بقالى كار كوبلن است از كارخانه خود بلجيك است و اكثر آنها دويست سال است بافته شده و اينجا گذارده اند خیلی چیزهای نفیسی است بكي بكي اما كن ومبل واسباب این عمارت را (بورك مستر) بما نشان داد (هوتل دوئل) منزل حكومت شهر ومتعلق بدولت است بعد از آنجا بیرون آمده بگردش شهر رفتم طرفین راه و خیابانها جمعیت زیادی كه تقريباً ده پانزده هزار نفر میشدند بجهت تماشا و دیدن ما جمع شده بودند بعد از قدری گردش مراجعت بمنزل نموده شام خورده استراحت كردیم

— ﴿ روز دو شنبه سابع ربیع الثاني ﴾ —

امروز صبح كه برخاسته نماز خواندیم خواستیم بنشینیم دیدیم قدری زود است دوباره خوابیدیم و قدری استراحت كرده برخاستیم آمدیم باین در گلكخانه و گركخانه سفارت گردشی كردیم بسیار گلكخانه كوچك فشنگی است امروز برادر اعلی حضرت پادشاه بلژيك كه ولیمهد ایشان هستند وبقدر پنجاه سال مجاوز از سنشان گذشته وثقل سامعه دارند بدیدن ما آمدند پسر ایشان هم كه در حقیقت ولیمهد آینده است همراه ایشان بود خود نواب ولیمهد گوششان هیچ نمیشنود مگر از فجوای كلام چیزی ملتفت شده وجواب بدهند ولی پسر ایشان كه ولیمهد آینده خواهند بود بسیار باهوش وفطانت وعافل وبامنائت هستند وخیلی خوب وفهمیده حرف میزنند خلاصه بعد از رفتن ایشان نهار خورده برحسب قراريكه داده بودیم بضرابخانه شهر بروكسل رفتم دربدو ورود مارئیس ضرابخانه نطقی مفصل كرد كه سعدالدوله ترجمه نمود ما هم جوابيكه لازم بود دادیم در تمام ضرابخانه گردش كردیم مسكوك نيكل كه برای ایران سكه میكنند در همین ضرابخانه مشغول سكه كردن بودند آوردند بدیدیم بعضی ماشین آلات واسباب دارالضرب هم كه وزیر دربار سفارش داده است برای تكمیل نواقص ضرابخانه ایران بسازند

(روز شنبه بدست وهشتم ربیع الثاني) — ۰ — ()

امروز صبح که از خواب برخاستیم در منزل خود مان مشغول کار شده نوشتجات واحکام بطهران و ولایات ایران مرقوم و صادر فرمودیم این عمارت سفارتخانه بسیار خوب عمارتی است و از قراریکه میگویند شخصی از متمولین اروپا این عمارت را مخصوص این ساخته که با معشوقه خودش در اینجا عیش بکند و مدتی هم در این عمارت تعیش کرده است بعد شخصی میثاء آنها را برهم زده معشوقه او را از دستش بیرون کرده است او هم دیگر باین عمارت نیامده و بدوستی که در این شهر داشته گفته است بهر قسم باشد اسباب او را هراج نموده و عمارت او را بفروشد این است که بقیمت نازلی فروخته اند و حالا سفارت ایران اجاره کرده و سعد الدوله اینجا منزل دارد عمارت عالی مزینتی است پرده های نقاشی خوب و مبل اعلی دارد سعدالدوله هم از قالیهایی نفیس ایران و غیره مبل خوبی بر اینجا افزوده است گاهخانه و گرجخانه کوچک قشنگی دارد خلاصه بعد وزیر هایون را خواستیم که روز نامه امروز را بگوئیم بنویسد قدری طول کشید تا آمده جهت را پرسیدیم معلوم شد ملتزمین ما را در هتل (هلو) که نزدیک عمارت دولتی است منزل داده اند و از آنجا تا اینجا مسافتی است چون در سفارت دیگر جای نیست فرمودیم هتل نزدیکتری پیدا کرده باناصر خاقان بیابند آنجا منزل نمایند که نزدیک ما باشند رفت و تغییر منزل داده بهوتل (بریتانیک) آمد و تعریف میکرد که بسیار جای خوبی است خلاصه نهار خورده بعد از نهار سوار شده رفتیم بگردش شهر حقیقه برو کسل بسیار شهر قشنگی است کمال نظافت و پاکیزگی را دارد اگرچه عمارات خیلی عظیم ندارد اما در جای خود خیلی خوب شهری است از خیابان معروفی که موسوم به (دولاسوا) است گذشته داخل (بولوار ازان) شدیم در وسط بولوار میدانی است که در میان آن مجسمه حاکم سابق شهر برو کسل که این خیابان را او بنا کرده است نصب نموده اند از آنجا داخل خیابان (لوئیز) که بهترین خیابان های برو کسل است شدیم این خیابان منتهی بچنگل بیرون شهر میشود و بوضع (بود و بولان) پاریس ساخته اند خیلی طرح و وضع قشنگ خوبی دارد بنظر ما باصفا تر از آنجا آمد درختهای بلند و خیا بانها و گلکاریهای زیاد در باندی و پستی حالت خاصی پیدا کرده که ناظرین را فرح و انبساطی مخصوص می بخشد مرد وزن و دختر و پسر بلباسهای الوان قشنگ با درشکه و کالسکه متصل در اینجا گردش و عبور و مرور میکنند در اطراف خیا بانها قهوه خانها با موزیکچایهای زمانی مشغول بسرودن و تمام مردم در کار عیش و نشاطند در بین گردش باران گرفت سر کالسکه را باند کردیم و قدری دیگر در چنگل گردش کرده در مراجعت بموزه حیوانات رفتیم و پس از تماشای آنجا بمنزل آمدیم

(روز)

بودیم بهر حال عازم حرکت شده بعد از نهار لباس رسمی پوشیده یکساعت ونیم بعد از ظهر
براه آهن رفتیم ادالی شهر از زن و مرد جمعیت زیادی سر راه ما جمع شده و اظهار مهربانی
میکردند و فریاد میزدند (شاه زنده باد) الحق نهایت مراسم محبت و مهربانی را اینجا آوردند ترن
حرکت کرد و در راه آهن با وزیر هایون و ناصر السلطنه بصحبت مشغول شدیم از وکیل
الملك قدری صحبت شد و جای او را خالی کردیم بفاصله چهار ساعت که تقریباً پنجساعت بعد از
ظهر بود وارد شهر برو کسل شدیم صحرای امروز تماماً جنگل و سبز و خورم و با صفا بود
شهر برو کسل اگرچه کوچک است اما قشنگ و نظیف و پاکیزه است در گیار راه آهن اعلی
حضرت پادشاه بلجیک با صاحب منصبان نظامی و بعضی از وزرا خود شان حاضر بودند همینکه
پیاده شدیم با پادشاه دست داد از جلو صفوف نظامی که در گیار بودند گذشتیم بعد از پله
های گیار بالا رفته از طرف دیگر بیرون آمدیم کالسکه های درباری حاضر بود با اعلی
حضرت پادشاه در یک کالسکه سوار شدیم سایر همراهان هم در کالسکه های دیگر سوار شده
رفتیم تا بعمارت دولتی رسیدیم بسیار عمارت قشنگ خوبی است در یک اطاق مخصوصی قدری
راحت کردیم در ساعت شش ونیم بعد از ظهر رفتیم بسرشام که در تالار بزرگی حاضر بود
در تالار جلو آن هم تمام نوکرهای ما و وزرای دولت بلژیک و سفرای خارجه که در دربار این
دولت اقامت دارند حتی سفیر پاپ ایستاده و حاضر بودند وارد آنجا که شدیم ابتدا اعلیحضرت
پادشاه تمام سفرای دول و وزرا خودشان را با ما معرفی کردند بعد ما هم نوکرهای خودمان را
معرفی کردیم و رفتیم سرشام در او آخر شام اعلیحضرت پادشاه نطق مفصلی در دوستی و
یکجتهی خودشان با دولت ایران نمودند و بیاله خود را نوشیدند ما هم بعد از آن نطقی مبنی بر
کمال و داد اتحاد خودمان با پادشاه نموده جام شربتی بسلامت ایشان خوردیم اعلیحضرت
پادشاه اظهار امتنان کرده دست ما را گرفته فشاری از روی مهر دادند شام که تمام شد باطاق
دیگر رفته قدری استراحت کردیم تا کالسکه حاضر شد آمدیم سوار شویم اعلیحضرت پادشاه
تادم کالسکه ما را مشایعت نمودند و مکرر اظهار تأسف از رفتن خودشان از شهر پای تخت و
حرمان از ملاقات ما نموده وداع کردند و نظر باینکه پادشاه بر حسب قرار داد خودشان
بجهت سیاحت بدریا میروند و ما چند روز میل داریم در برو کسل بمانیم قرار داده ایم در
سفارت خودمان منزل کنیم و ملتزمین هم در هونتهای اعلی که نزدیک ماست توقف خواهند
نمود خلاصه بمنزل که سفارت خانه ایران است وارد شده لباس رسمی را در آورده
استراحت کردیم

گذشت خبر آوردند که اعلیحضرت پادشاه بلجیک می آیند ما نشانی و حمایل دوات بلجیک را که از زمان ولیعهدی داشتیم انداختیم و تاجلو پله باستقبال ایشان رفتیم همینکه رسیدند دست دادیم و مراسم کمال و داد و اتحاد بعمل آمد بعد باتفاق وارد اطاق شده نشستیم و بصحبت مشغول شدیم اعلیحضرت پادشاه مردی هستند بلند قامت باریش بلند سفید و آثار کمال نجات و بزرگی و حسن اخلاق و محبت از سیاهی ایشان پیداست چندین زبان خارجه را در کمال خوبی حرف میزنند بقدر ساعتی توقف نمودند وقتی که برخاستند ما جناب اشرف صدر اعظم و سایر وزراء و خدام خود مان را که حاضر بودند مثل وزیر دربار و موق الدوله و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و ناصر الملك و ناصر السلطنه و امین حضرت بایشان معرفی کردیم و تادم پله ایشان را نمودیم بمنزل رفتند بعد از ساعتی ما به باز دید ایشان رفتیم در همان عمارتی که ملاقات دخترا ایشان رفته بودیم اعلیحضرت پادشاه را ملاقات کردیم در این مجلس اغلب صحبت و گفتگو از فرش و قالی بود و ما چند تخته قالیچه که همراه داشتیم بایشان اهدا نمودیم و عرض و طول اطاق مخصوص این عمارت را که نشسته بودیم گفتیم معین نمودند تا باندازه این اطاق فرمایش بدهیم از ایران فرش قالی بافته بیاورند بعد از ساعتی مراجعت بمنزل شد و اعلیحضرت پادشاه در کمال محبت ما را مشایعت نمودند بعد قدری در کوچه های اوستاند گردش کردیم این شهر بقدر سی و پنج هزار نفر سکنه اصلی دائمی دارد ولی چون در کنار دریا و ویلاق و تفرج گاهالی اروپا است گاهی تا پنجاه شصت هزار نفر هم جمعیت خارجی در اینجا جمع میشوند عمارات معتبر شهر تمام بطرف دریا نگاه میکنند تا هفت مرتبه ساخته شده جلو عمارات را بطرف دریا خیابان بندی نموده و زمین را مسطح کرده با سنگ فرش و آجر تراش در نهایت قشنگی ساخته اند تا سرپلی که با تخته بندی بوسط دریا راه درست کرده اند رفتیم گردش کردیم بعد مراجعت بمنزل نموده شام خوردیم همراهان و ملتزمین رکاب ما امشب در منزل سلطان محمدخان نواده آقاخان بشام دعوت شده اند بعد از شام وزیر هایون آمد در حضور روز نامه را فرمودیم نوشت و قدری در بالکن راه رفته بصحبت مشغول شدیم و امشب چون شب آخر توقف اینجا است قدری دیرتر خوابیدیم

— ﴿ روز جمعه بیست و هفتم ربیع الثانی ﴾ —

امروز باید بشهر (بروکسل) پای تخت بلجیک رسماً وارد شویم چون بواسطه چند روزه توقف در اوستاند باینجا و اهالی اینجا انس و الفتی هم رسانیده بودیم امروز که میخواستیم حرکت کنیم مثل روز حرکت از کنترکسویل مفارقت از اینجا صعب مینمود و قدری ملول (بودیم)

ماکلا نروریش سفیدان و اجزای (کور بوراسیون) شهر لندن با کمال احترام ورود موکب هایونی را با ین مملکت تهنیت عرض میکنیم
 مابسمت نمایندگان اهالی پای تخت انگلیس دوسرنبه به افتخار پذیرائی شاد شهید نایل گشتیم
 و در آن مواقع اعلیحضرت شاهنشاه مبرور اظهار فرمودند که جهت عمده مسافرت ایشان
 بمغرب کسب اطلاع از وضع ادوات مملکت انگلیس است که از قدیم با مملکت ایران مربوط
 و متحد بوده است

مسروریم از اینکه اعلیحضرت هایون شاهنشاهی هم همان مقصود را در نظر داشته تشریف
 فرمائی ایشان به این مملکت موجب ازدیاد و استحکام روابط تجارقی ما بین مملکت ایران و انگلیس
 گردد همه وقت سلامت وجود مبارک اعلیحضرت شاهنشاه هیرا طالبیم ۱۲ ماه اوت ۱۹۰۰
 عصر باز پائین رفته تیراندازی کردیم و شب را در ساعت نه بعد از ظهر رفتیم بشهر اوستاندور
 عمارت هونل دوئل که محل توقف حکومت است چراغان کرده بودند در وسط شهر جلو این
 عمارت میدانی است که دو هزار نفر سرباز در آنجا حاضر کرده بودند و هر کدام از سربازها یک مشعل
 روشن کرده برنگهای مختلف در دست داشتند که تمام میدان را روشن کرده بود اطراف میدان
 هم جمعیت زیادی برای تماشا ایستاده بودند و موزیکانچها در وسط میدان ایستاده موزیک
 میزدند بعد سربازها با همان مشعلها آمده از جلو ما دفیله کرده گذشته خیلی منظم و مرتب
 بودند بعد مردم در اطرافها جمع شده ما بتالار بزرگتری که صندلی گذاشته و صندلی مارا روی
 تخت قشنگی معین کرده بودند رفتیم نشستیم بقدر یکساعت بال بود زن و مرد میرقصیدند
 جناب اشرف صدر اعظم امشب مهمان بودند و در این چراغان حاضر نبودند وزیر دربار طرف
 راست ما بود سلطان محمد خان نواده مرحوم آقاخان هم بود وزیر هایون هم پشت سر ما ایستاده
 بود تا ساعت نه و نیم آنجا بودیم بعد بمنزل آمده استراحت نمودیم

(*) — روز پنجشنبه بیست و ششم ربیع الثانی) — (ه)

صبح بر حسب معمول رفتیم پائین در کنار دریا گردشی کردیم چون آب خیلی بالا آمده و
 کشتیها و قایقها بماندند بود دیگر تیراندازی نکردیم تماشای دریا و کشتیها را میکردیم که در
 این اثنا یک کشتی بزرگی پیدا شد که از طرف فرانسه می آمد گفتند در این کشتی اعلیحضرت
 پادشاه بلژیک است که بدین مامی آیند و در منزل دختر خودشان پیاده میشوند در این بین
 دیدیم که دختر اعلیحضرت پادشاه از جلو دریا با کمال عجله میروند که در منزل خود حاضر و
 منتظر ورود پادشاه باشند قدری که گذشت آمدیم بالا نهار خوردیم سه ساعت که از نهار

بلجيك صحبت داشتيم بسيار مرد عاقل فهميده دانشمندی بنظر آمد بعد از مرخصی او مادام مشارالیه (کنتس دواسمت دونایر) نیز بحضور آمد قدری هم با او صحبت داشتیم الحق زوجه وزیر هم زن فهميده باهوشی است او هم مرخص شده رفت بعد کالسکه خواسته سوار شده رفتم در جنگل کنار دریا که آنجا را پاك قشنگی ساخته اند گردش کردیم بعضی جاهای آن شبیه باسکوی آذر بایجان است که در آنجا بشكار میرفتیم جناب اشرف صدر اعظم و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون همراه ما بودند مدت طولانی با کالسکه رفتیم جمعیت زن و مردی که در راه میدیدیم همه بما تعظیم و تعارف مینمودند وزیر دربار هم که قبل از وقت مرخصی گرفته برگردش رفته بود مارا در راه دیده اما چون بالباس غیر رسمی بوده ما اورا نشاخته بودیم از چند جا عبور کردیم که راه آهن از زیر پای ما میگذشت کشتی زیادی هم از بادی و بخاری در اسگله دریا دیدیم خلاصه گردش کاملی کرده مراجعت بمنزل نمودیم شب بعد از صرف شام خودمان را بصحبت مشغول داشته تا آخر شب استراحت نمودیم

— ﴿ روز چهار شنبه بیست و پنجم ربیع الشانی ﴾ —

صبح باز از عمارت رفتم پائین در جلو دریا قدری تیر اندازی کردیم آب خیلی پیش آمده بود چند بطری روی آب انداخته آنها را زدیم با اینکه روی موج حرکت میکرد و زدن آنها خیلی مشکل بود اما تیر ما خطا نکرد بعد از تیر اندازی رفتم به اطاق سالو ما نثره (تالار غذاخوری) هتل دو نفو فرنگی سر میز بیلارد بازی میکردند اندکی در آنجا توقف و تماشا می نمودم آمدیم بالا نهار خوردیم غلام السلطنه وزیر مختار ما از لندن آمده بعضی تقدیمات از قبیل عصای طلای مرصع و قه و غیره آورده بود مقبول افتاد جمعه طلای خیلی مزینتی که صورت مارا هم در نهایت خوبی روی آن نصب نموده و برای ورود ما به لندن اهل سیطه حاضر کرده بودند و خطابه مفصلی در نهایت ورود ما انشاء نموده بودند حالا که مسافرت ما با انگلستان بجهت فوت پسر دویم اعلیحضرت ملکه موقوف شد آن خطابه را تغییر داده خطابه دیگری در اظهار و مهربانی و خلوص و تاسف از عدم ورود ما بخاك انگلیس اهل سیطه نوشته در جوف آن جمعه بیاد گار برای ما فرستاده بودند خیلی ممنون محبت و حسن نیت آنها شدیم و ترجمه خطابه مزبوره از اینقرار است

— (۰) ﴿ سواد خطابه ﴾ — (۰) —

بخاک پای اعلیحضرت شاهنشاه ایران شرف اندوز گردد

(ما کلا)

شكستن پل اكسپوزيسپون را در شب عيد كه جناب رئيس جمهوري با كسپوزيسپون رفته بودند و قريب يكصد نفر زخمى شده بودند و ساير حوادث و واقعات پاریس را عرض كرد آخر شب رعد و برق شد و باران شدیدی بارید آقا سید حسین پسر آقای بحرینی روضه خواند بعد استراحت کردیم

﴿ روز دو شنبه پست و سوم ﴾

امروز هوا تیره و تار است و باران میبارد صبح رفتم بحمام بعد از حمام جای خورده قدری کاغذ نوشتیم و بملاحظه نوشتجات مشغول شدیم بعد قدری روی بالکن راه رفته با وزیر هایون صحبت داشتیم بعد وزیر دربار آمد با او هم قدری صحبت داشتیم پس از آن نهار خورده و مختصر خوابی کرده برخاستیم رفتم پائین تیراندازی زیادی کردیم پولهای نقره و طلا بهوا انداختند زدیم و بعضی از فرنگها مثل جنرال مهماندار و غیره بیادگار دادیم بعد آمدیم بالا بعد از شام خبر کردند كه آتشبازی است در جلو درب اطاق خود مان كه بفضای جلو عمارت نگاه میکند رفتم تماشا کردیم آتشبازی بسیار خوبی کردند بعد از آتشبازی رفتم پائین امشب بال ورقص بود رفتم بتماشای مجلس بال جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیر هایون و جنرال مهماندار همراه ما بودند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و نظر آقای عین السلطنه و قوام السلطنه از طرف چپ ما و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و وکیل الدوله و امین حضرت طرف راست ما نشسته بودند مردها و زنهای فرنگی بالباسهای مزین قشنگ می آمدند رقص میکردند در اواخر مجلس برخاسته آمدیم باطاق خود مان در بالکن جلو عمارت نامدنی گردش کردیم يك كشتی بزرگی از دریای آمد كه بقدر دو پست چراغ الكتريسته در آن روشن بود خیلی جلوه و تماشا داشت دو ساعت و نیم از نصف شب گذشته خوابیدیم

﴿ روز سه شنبه پست و چهارم ربیع الثاني ﴾ — (۰)

صبح رفتم پائین قدری تیر اندازی کردیم و چند قطعه عكس انداختیم بعد از آن آمدیم جلو بالکن قدری راه رفتم صبح قدری باران آمده هوا خیلی خوش و باطراوت شده بود بعد وزیر هایون را خواسته روز نامه عقب مانده را فرمودیم نوشت نهار صرف کردیم چند فقره بار مشتمل بر بعضی اشیاء دكتر (ادكاك) برای ما از لندن خواسته آورده بودند باز کردند ملاحظه نمودیم سه ساعت بعد از ظهر وزیر اول دولت بلجيك (كنت دواسمت دونابر) بحضور آمد جناب اشرف صدر اعظم و سمد الدوله وزیر مختار ما هم بودند قدری با وزیر

شط ساخته شده خیلی خوش منظر و جالب نظر است وضع آن عمارات و ساختمان آنها در کنار آب بطوری است که هر سال عکاسها و نقاشهای معتبر برای برداشتن دور نماهای آنجا از راههای دور با آنجا سفر مینمایند بعد از آن از کوچه کاترین عبور کرده یکی از عمارات بزرگان شهر بروژ که تعمیر کرده بودند و از ابنیه عالیه است از خارج مشاهده شد طرز و وضع بنا و صنعت معماری که در ساختمانی آن عمارت بکار برده بودند خیلی مورد تعریف و تحسین بود همانطور از کنار شط که آب آن از پاهای عمارات میگذرد عبور شد وضع و شکل ساختمان خانها در آب شباهت زیادی بشهر (ونیز) دارد و اعلیحضرت پادشاه ایتالیه که چندین قبل به (بروژ) آمده بودند به آن نقطه که رسیده بی اختیار فریاد زده بودند ونیز ونیز ونیز از آنجا به (فرانکندو بروژ) رفته صنعتهای نقاش معروف (لاسلوبلاندر) را که در یکی از اطاقهای آن محل است تماشا کردیم از جمله چیزهای خوبی که مشاهده شد بخاری آن اطاق بود که بسیار بزرگ و از فولاد منبت است در روی و اطراف بخاری از چوب صورت (شارلکن) و (شارل تمر) را با چند نفر از شاهزادگان در آورده بودند این دو پادشاه در مائنه شانزدهم از سلاطین مقتدر اروپا بوده حوزه سلطنت آنها مملکت اتریش و المان و بلژیک و هلند را فرا گرفته قطعه از امریکا که بواسطه اسپانیولها انکشاف شده بود نیز در تحت سلطنت آنها در آمد متصرفات و مستعمرات زیاد داشتند چنانکه (شارل کن) در وسعت خاک خود گفته بود که افتاب عالم تاب در ممالك من غروب نمیکند برده های نقاشی چند ورود اجزای دارالشورای قدیم را و محل نشیمن آنها در همان اطاق مینمود (شارل کن) معاصر با (فرانسوای) اول پادشاه فرانسه بوده رقابت و عداوت این دو پادشاه باهم در تواریخ مسطور و ضرب المثل است و معروف است که (شارل کن) بعد از فراغت از تربیت امور ملک و مصالح مملکت در حیات خود جنازه خود را تشییع کرده ترك دنیا و سلطنت نمود و پادشاهی را باولاد خود تفویض کرد اصل شهر بروژ سیاه سوخته است و مثل این است که قدماً سوزانیده باشند و از قراریکه گفتند اینجا مرکز جنگهای قدیم فرانسویها بوده است خلاصه بعد از فراغت از تماشای نقاشیها و غیره بدارالحکومه رفته در بالکن عمارت قدری نشستیم و رفع خستگی کردیم زوجه حاکم (مادام لارون رزت) که مبتلا بمرض فالج است بحضور آمده معرفی شد شربت و شیرینی صرف نموده در ساعت پنج ونیم بعد از ظهر بگزار راه آهن آمده مراجعت بمنزل کردیم اول شب قدری راه رفته و صحبت داشتیم تا وقت شام رسید شام صرف کردیم وزیر هابون که تازه از پاریس آمده بود از گرمی هوای پاریس و رفتن مردم شهر بیبلاق عرض میکرد و میگفت شهر پاریس خیلی خلوت شده است و دیگر شرح حادثه (شکستن)

اعظم در طرف چپ ماوسعد الدوله وزير مختار بلژيك و (بارن رزت) حاكم ايالت در مقابل نشسته ساير ملتزمين هم در كالسكه هاى ديگر وارد شهر شديم كالسكه ما از جلو كليساى (سنت سوونير) كه از بناهاى معتبر اين شهر قديم است عبور كرده وارد مريضخانه (سنت ژان) گرديد در اين مريضخانه در اطابق نقاشيها و پرده هاى كار (مملكت) را كه از نقاشيهاي معروف مائه پانزدهم است گذاشته اند مدتي بتماشاي صورت شكار (سنت اورسل) و عبادت سه گانه ماژها و عروسي سري حضرت مريم عليها السلام و سر بریدن حضرت يحيى كه نقاش مزبور در چند پرده نقش كرده بود مشغول شديم الحق در خور كمال تحسین و تمجید بود شكار (سنت اورسل) را نقاش مزبور در منومانی كه شبیه عمارت باشد صورت بسته در صندوق بلورین گذاشته بود كه از هر طرف نمایان بود از حسن نقاشی و صنعت منبتی كه در آن شبیه عمارت بكار رفته بود عقل هر صاحب صنعتی متحیر میشد و از قرارى كه رئیس موزه عرض كرد سابقاً تا سه مليون فرانك مشتری برای آن منومان پیدا شده بود و فروخته اند بعد از فراغت از تماشای موزه سوار شده از جلو كليساى (نزدام) عبور كرديم اين كليسا بسيار بزرگ است بنای باشكوهی دارد و طول مناره وسط آن هشتاد و هفت ذرع است و مقبره (شارل تمر) و دخترش كه از سلاطين (بوركن) بوده است در آنجا است مملكت بوركن كه الحال جزو فرانسه و بكي از ايالات آن محسوب ميشود سابق بر اين در تحت حكومت اين سلطان بوده و چندی در آن مملكت حكمرانی نموده است در بين گردش نیز بدیدن و تماشای كوان (سنت و نسان) كه مكتب ايتام و اطفال صغير است رقيتم در اين كوان دختر (بارون درب) وزير مختار سابق بلژيك در ايران كه فعلاً بسمت مهمانداری از طرف دولت بلژيك مأمور است مشغول تدریس و خدمت اطفال است و ترك دنيا گفته (سرد و شار تليه) شده است بعد از ملاحظه وضع مدرس و معرفی دختر بارون درب كه سابقاً با پدرش در ايران بوده است رقيتم در بانچه كوان كه صندلی گذاشته بودند نشستيم

دختران كوان كه نود نفر و همه مشغول تحصیل هستند با و از ملتی چندین شعر خوانده ما را دعا گفتند مبلغ دوهزار فرانك برسم اعانت و كمك تربيت اطفال با آنها انعام داديم اظهار عاطفت و مهربانی ما را مسيو بارن رزت حاكم بروز زبان فرانسه نطقی كرده بدختران تارك دنيا و متعلمين حالى نمود بعد از تماشای كوان (سنت و نسان) از كنار شط بروز كه سابقاً محل عبور و مرور و تجارت عمده آن بلد بوده است گذشته پل ممتاز را كه روی شط ساخته بودند مشاهده كرديم و در كنار شط برج بسيار مرتفعی كه در قرن چهاردهم ميلادي برای دفاع از ورود كشتیهای دشمن ساخته بودند هنوز موجود است دور نمای اينه و عمارات شهر كه در كنار

بود بقدر پنجاه کالسکه همینطور بهقطار و نظام در حرکت بود موزيك ميزندند جمعيت و ازدحام غریبی شده بود و این کالسکه ها که بمحاذی ما میرسید دسته های گل بود که بی در پی بطرف ما می انداختند ما هم بطرف آنها گل می انداختیم بی اغراق بقدر يك خروار گل بطرف ما انداخته بودند که جلو ما يك خرمنی از گل شده بود ما هم بقدر يك خروار گل بكالسکه های آنها انداختیم در فرنگستان این ترتیب را عید گل و جنگ گل میگویند و معمول دارند و بسیار تماشا داشت خیلی خوش گذشت اسبهای کالسکه هم همه خوب و ممتاز و تماماً غرق گل بودند خیلی خوب آنها را زینت داده بودند که فی الواقع قابل تماشا بود از آنجا وقت عصر بود که مراجعت بمنزل کردیم جمعی از زر دشتیها را بحضور آوردند شکل و هیئتی مخصوص داشتند سلطان محمد خان نواده مرحوم آقا خان محلاتی هم شرفیاب شد باواظهار مرحمت فرموده سرداری شمسه مرصع و نشانی تمثال مرصع خود مان را باو التفات نمودیم زر دشتیها هم خطابه مبنی بر تشکر و دعا و ثنا نوشته بحضور آورده بودند در صندوقخانه ضبط شد هنگام عصر قدری در بالکن عمارت راه رفته تماشای دریا را نمودیم و جای صرف شد بعد از آن میرزا ملکمخان نظام الدوله و سعد الدوله شرفیاب شدند قدری با آنها صحبت و فرمایش فرمودیم بعد جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند با ایشاق قدری صحبت کردیم معلوم شد از جنگ گل خیلی خسته شده و در منزل رفع خستگی نموده اند بعد رفتیم سرشام بعد از صرف شام میرزا محمود خان مستشار سفارت برو کسل برادر مفخم الدوله بحضور رسید قدری از وضع مصر و احوال آنحدود از او پرسیدیم و جواب عرض کرد و بیان نمود

— ﴿ روز یکشنبه بیست و دوم ربیع الثانی ﴾ —

صبح قدری در بالکن جلو عمارت راه رفته بعد رفتیم پائین کنار دریا باز برای رفتن مشغول شدیم وزیر دربار و موثق الدوله و ناصر السلطنه هم بودند دوسه تالییوی ترش آورده بودند چند بطری هم فرمودیم حاضر کردند لیموها را سربطری گذارده نشانه تفنگ قرار دادیم و سه بطری را با گلوله زدیم بعد باز قدری صحبت داشته و راه رفته آمدیم بالا سه ساعت بعد از ظهر رفتیم بگدار راه آهن و سوار ترن شده رفتیم بشهر (بروژ) که حاکم نشین ایالت (فلاندر) غربی است بفاصله نیمساعت وارد گار بروژ گردیدیم حاکم ایالت فلاندر (بارن وزت) با (بورکستر) و بزرگان شهر در گار منتظر ورود ما بودند و هر يك معرفی شدند اهالی شهر هم که در داخل و خارج گار مجتمع بودند بفریاد (زنده باد شاهنشاه ایران) و آواز های شادمانی مقدم مارا تبریک نمودند بكالسکه حکومتی سوار شده جناب اشرف صدر اعظم)

آورده بود ملاحظه کردیم خیلی خوب ساعتی است و بهمان شکلی است که دستور العمل داده بودیم بنای حدس شد که بنیم این ساعت را بچند ابتیاع کرده است جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سلطان محمدخان حدس بانصد لیره زدند ما گفتیم باید بصد لیره خریده باشد علا السلطنه عرض کرد به نود لیره ابتیاع شده است حدس و تخمین ما که خیلی نزدیک بحقیقت بود اسباب تعجب شد سلطان محمد خان مرخص شده رفت تا یکربع بعد از ظهر مشغول باره کارهای شخصی بودیم امروز نهار را در منزل حاکم اوستاند دعوت داریم که در هتل دوویل است یکربع بعد از ظهر با جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار به کالسکه نشسته رفتیم سابر ملتزمین هم که دعوت داشتند آمدند مجلس مفصلی بود بعد از آنکه نهار خورده شد آمدیم در بالکن عمارت که نگاه بنجیابان میکرد قدری ایستادیم مردم از باین هورا می کشیدند و تعارف میکردند ما هم جواب میدادیم بعد از ساعتی سوار شده آمدیم منزل امروز هوا خیلی گرم است اسمعیل خان و آقا سید حسین را فرستادیم کنار دریا قدری گوش ماهی جمع کردند آوردند دادیم قاب عکس درست کنند تا غروب در بالکن گردش میکردیم شخصی چند دور بین آورده بود ابتیاع نمائیم فرمودیم نگاهدارد تا از مهمانی برگشته دیدیم دور بینهای بدی نبود یکی را پیشکش کرد و یکی هم ابتیاع نمودیم یکزن نقاشی آمده طرح صورت مارا کشید و قرار شد که چند روز عصرها بیاید بقدر نیمساعتی صورت مارا بکشد نیمساعت از شب گذشته دوباره در بالکن قدری گردش کردیم ساعت هشت بعد از ظهر شام صرف کرده استراحت کردیم

— ❦ () () روز شنبه بیست و یکم ربیع الثانی () ❦ —

صبح برخاسته رفتیم باین کنار دریا چند بطری خالی آوردند نشانه گذاشتیم و با گلوله مشغول تیراندازی شدیم عجب این است که هرچه تیر انداختیم به نشانه نخورد آخر کلاه اسمعیل خان را روی بطری گذاشته تفنگ انداختیم خورد بتیر اول کلاه را زدیم و بتیر دیگر بطری را بعد وزیر دربار و سایرین هم تفنگ انداختند و جناب اشرف صدر اعظم هم يك بطری روی آب انداخته با تفنگ زدند بعد آمدیم منزل نهار خوردیم و قدري خوابیده از خواب که برخاستیم عرض کردند امروز عید گل است و مارا دعوت بتماشا نمودند رفتیم بتماشا جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم در رکاب بودند بسیار عید با تماشائی بود تمام کالسکه ها را با گل مزین کرده و نوی کالسکه ها و چرخها را بر از گل نموده بودند که کالسکه ها پیدا نبود و خانها سوار کالسکه ها شده با دسته های گل در جلو ماعبور میکردند و عکاسباشی هم مشغول عکس سینمو و فتگراف اندازی

رلس کوترا) بود خیلی خوب میخواند بعد از اتمام رقص و آواز رفتیم بتماشای آتشبازی آتشبازی خیلی خوب بود شیر و خورشید و تهیت ورود مارا با کمال قشنگی در آتشبازی نوشته بودند بعد از اتمام آتشبازی آمدیم بمنزل تا نصف شب بیدار بودیم بعد استراحت نمودیم در مرتبه بالای منزل ماشخصی منزل دارد و متصل پیا نو میزند مارا سر درد میدهد

— ﴿ روز پنجشنبه نوزدهم ﴾ —

صبح بعد از صرف جای رفتیم پائین قدری گردش کردیم از قراریکه عرض کردند جناب اشرف صدر اعظم با ایشان درد میکرده صبح در آب گرم گذاشته بودند بعد از گردش آمدیم بالا علاء السلطنه چند قبضه تفنگ و چاقو و ساعت که بر حسب فرمایش ما از لندن آورده بود بحضور آورد ملاحظه کردیم پنج قبضه تفنگ و ده بازده چاقو خریدیم چند قطعه عکس انداختیم بعد نهار صرف شد و دو سه ساعتی خوابیدیم بعد از خواب نماز خوانده چون پنج ساعت بعد از ظهر خبر کرده بودیم که بکشتی برویم سوار کالسکه شده از شهر رفتیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در کالسکه ما بودند سایر نو کرها هم همراه بودند باسگله رسیده داخل کشتی شدیم کشتی بسیار خوبی بود اطاقهای خیلی قشنگ داشت يك فرسخی رفتیم چون دریا قدری موج و تلاطم بود قدری حال ما بهم خورد فرمودیم کشتی را برگردانند رو بهمرفته سه ساعت در کشتی بودیم از کشتی پیاده شده آمدیم بمنزل خیلی کسل بودیم خودمان را بصحبت باناصر خاقان و ناصرهایون مشغول نمودیم بعد نماز خواندیم امشب در سالون هتل مجلس بال بود بعد از نماز رفتیم پائین بمجلس بال وارد شدیم خیلی خوش گذشت بعد از اتمام بال آمدیم بالا در ساعت دوازده که نصف شب بود خوابیدیم

— ﴿ روز جمعه بیستم ربیع الثانی ﴾ —

صبح از خواب برخاسته رفتیم بحمام از حمام که در آمدیم عرض کردند سلطان محمد خان نواده مرحوم آقاخان محلاتی معروف از لندن آمده میخواهد بحضور ما بیاید مرخص فرمودیم باتفاق جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمد خیلی جوان و مقول نجیبی است تقریباً یکساعت با او صحبت داشتیم از وضع هندوستان و آب و هوا و احوال بلاد آن مملکت يك يك جوایمی شدیم و عرض میکرد بعد از اتمام صحبت رفتیم باطاق دیگر سلطان محمد خان باره اسباب و اشیاء از قبیل ساعت و غیره از لندن برای ما ارمغان و پیشکش آورده بود از او پذیرفتیم بعلا السلطنه ساعتی مجلسی دستور العمل داده بودیم از لندن برای ما بیاورد که ساعت تمام ممالك را دارا باشد

سه چهار دفعه اسب دوانیدند دفعه اول مسابقه کنندگان آمدند جلو ما پیاده شده روی میز سیگار آتش زدند بعد سوار شده رفته هر کدام زودتر بمحل میعاد میرسید برده بود دفعه دوم رخت پوشیدند و سوار شدند تعجیل در حرکت و رخت پوشیدن آنها خیلی مضحك بود دو دفعه هم روی تخته اسم ما را نوشتند و اسب دوانیدند دفعه آخر خیلی مضحك و با تماشا بود چند رأس الاغ مثل خرهای بار کش ایران همه رنگ سوار شده خردوانی غریبی کردند گاهی هم زمین میخورند خیلی خنده داشت بعد برای بردن بیرق و جایزه مسابقین پاره اسباب و اشیاء از قبیل شمعدان و بعضی مجسمه های برنز و قوتی سیگار و گلدان متفاوت با آنها قسمت کردند پس از اتمام اسب دوانی رفتیم دیدن دختر پادشاه باژیک (پرنسس کلیمان تین) جناب اشرف صدر اعظم و سعادالدوله هم همراه ما بودند از پله های عمارت بالا رفتیم يك گالری در جلو بود از گالری گذشته بتالاری وارد شدیم که منظر بدریا داشت و اطاق پذیرائی بود از آنجا داخل گالری دیگر شدیم و از آنجا باز باطاق دیگر رفتیم که يك سمت آن گاهخانه و سمت دیگر جای نشیمن بود پرنسس در آنجا ملاقات شدند با ایشان دست داده نشستیم قدری صحبت داشته ساعتی بعد برخاسته آمدیم منزل مهندس الممالك امروز از پاریس آمده بحضور رسید کارها و فرمایشات ما را خوب انجام داده است دکتر شنیدر هم آمد ذره بینی که خواسته بودیم مهندس الممالك آورده بود ملاحظه شد موقع شام رسید صرف شام نموده استراحت کردیم

— (روز چهارشنبه هیجدهم ربیع الثانی) —

صبح بحمد الله با کمال سلامت از خواب برخاستیم هوای اینجا همه روز کمال خوشی و سلامت را دارد رئیس تلگرافخانه کپانی انگلیس بحضور آمد قدری با او صحبت داشتیم بعد از رفتن او رفتیم باین کنار دریا تفرج و گردش نمودیم لندوی اتومبیل که سابقاً فرمایش داده بودیم از بروکسل بیاورند امروز عماش را تمام کردیم که ابتیاع کرده بیاورند قدری از کنار دریا گوش ماهی و صدف فرمودیم جمع کردند بعد آمدیم بالانهار صرف شد رفتیم بمحل تیراندازی چند تیر انداختیم مقداری کبوتر زدیم پس از اتمام تیراندازی سوار شده آمدیم منزل دوباره رفتیم کنار دریا آب آمده بود تا بجائی که صبح ماراه میرفتیم خیلی با صفا بود علاءالسلطنه وزیر مختار ما از لندن آمده بود بحضور رسید تفنگ و بعضی اسباب دیگر از او خواسته بودیم آورده بود قدری با او صحبت داشتیم ساعت هفت بعد از ظهر رفتیم به (کازی نو) محلی است هشت ستون دارد و طول و عرض آن تقریباً هفتاد هشتاد ذرع میشود دو مرتبه دارد تقریباً بقدر دو هزار نفر جمعیت برای تماشا جمع شده بودند و قص و آواز در کار بود زنی که اسمش (مادام

لدى الورود بمنزل رفتیم به تالار مزبور چای خوردیم چراغهای این تالار را در آن واحد روشن کردند ناصر هایون قدری در آنجا بیانوزد بعد از آن آمدیم بالا خانه روضه خوانی شد بعد شام خورده استراحت کردیم

﴿ روز دو شنبه شانزدهم ربیع الثانی ﴾

صبح بسلامت از خواب برخاسته بعد از صرف چای درایوان جلو عمارت یکدوساعت گردش کردیم هوا و دریا در نهایت سلامت و صفا و بسیار مفرح بود در آن بین جناب اشرف صدر اعظم آمدند و جنرال (گردون) و رئیس بانگ شاهنشاهی ایران هم اینجا بحضور رسیدند قدری با آنها صحبت داشته و اظهار التفات کردیم بعد قدری بانو کرها صحبت داشته نه صرف کردیم سه ساعت بعد از ظهر به اسب دوانی رفتیم محل اسب دوانی تا اینجا تقریباً هزار قدم است در اسب دوانی جمعیت زیادی بودند خیلی اسب دوانی خوبی بود وزیر دربار همان ساعت از پاریس وارد شده و چون فهمیده بود ما با اسب دوانی رفته ایم در آنجا حاضر شده بود بعد از آمدن ما دوشب در پاریس از برای بعضی کارها مانده بود از وزیر هایون جو یا شدیم وزیر دربار عرض کرد فردا خواهد آمد باری من و جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار سیصد و بیست و پنج فرانک دوسر اسب شرط بندی کردیم و بردیم پنج فرانک آنرا بجهت یادگار نگاه داشتیم و مابقی را بفقرای آنجا بذل نمودیم خیلی روز خوشی گذشت بعد از اتمام اسب دوانی بمنزل آمده چای خوردیم مردم از هر قبیل بودند و تماشا میکردیم شب را تا مدتی با امیر بهادر جنگ و سایر نوکرها به صحبت مشغول بودیم یکساعت و نیم از نصف شب گذشته استراحت کردیم

﴿ روز سه شنبه هفدهم ﴾ — ۰ —

صبح که از خواب بیدار شدیم چای صرف نموده قدری در بالکن گردش کردیم ناصر الملک بحضور آمد با او مشغول صحبت شدیم در این بین جناب اشرف صدر اعظم آمدند و ناصر الملک رفت پائین با ایشان قدری صحبت داشتیم بعد گفتند مختار پاشا می خواهد بحضور بیاید او را خواستیم این همان مختار پاشا است که در جنگ عثمانی و روس به ابروان آمده بود خیلی آدم فهم معقولی است شصت و سه سال دارد و حالا در مصر می باشد سه هفته مرخصی گرفته از برای تغییر آب و هوا باینجا آمده است بعد بمصر مراجعت خواهد کرد مدتی با او صحبت داشتیم مرخص شده رفت بعد نهار خوردیم تا سه ساعت بعد از ظهر مشغول حساب نویسی و مشق حساب بودیم بعد رفتیم بمحل دیروز برای تماشای اسب دوانی در همان جای روز قبل نشستیم

فرانسه است و نیم ساعت بعد رسیدیم به (من) که اول خاك بلجيك است سعد الدوله وزير مختار ماو صاحب منصبان بلجيك در اینجا بحضور رسیدند و اكن مخصوص اعلیحضرت پادشاه باژيك را آورده به ترن ما بستند بان و اكن نشستیم و ترن حرکت کرد بعد از دو ساعت وارد شهر (اوستاند) شدیم شهر اوستاند تقریباً بقدر شهر (اپی نال) میشود ولیکن شکل و وضع خانه ها و کوچه های این شهر خیلی شبیه بشهر ورشوی است و درکنار دریای (مانش) واقع است و هوتلی که از برای منزل ما معین شده تا ساحل دریا صد قدم مسافت دارد حالا که این روز نامه را مینویسیم یک ربع از مغرب گذشته است و کشتیها يك يك روی دریا حرکت می کنند هوا و دریا بسیار باصفاست و بطوری هواخوش و سالم و بی جریان است که بیرقهای بالای عمارت ما هیچ حرکت ندارد این هتل سیصد و پنجاه اتاق و خانه مخصوص دارد و دور تا دور عمارت بالکن و ایوان دارد که بدریا نگاه میکند امشب جلو ایوان هتل و تمام این شهر را برای تشریفات ورود ما چراغانی کرده اند و خیلی با تماشا است چهار اتاق مخصوص از برای ما معین کرده اند در این ایوان که راه میرویم زمینش بلور است و در زیر آن رستوران است و از چراغهای بالا پائین روشن شده تماشای غریب و عجیبی دارد اول شب را به صحبت با پید خدمتها و نوکرها گذارنده بعد شام خوردیم و خوابیدیم

— ﴿ روز یکشنبه پانزدهم ربیع الثانی ﴾ —

صبح با حالت خوشی از خواب بیدار شدیم هوا و صفای دریا کیفیت غریبی داشت و آب دریا تا زیر عمارت ما آمده بود از صبح تا چهار ساعت بغروب مانده در بالا خانه و ایوان جلو هتل که بدریا نگاه میکنند گردش میکردیم و از لطف هوا و صفای دریا لذت میبردیم و بانو کرها که همه حاضر بودند صحبت میداشتیم قدری هم کاغذ نوشتیم بعد از نهار خوابیده از خواب که بیدار شدیم جمیت زیادی جلوی دریا برای دیدن ما آمده بودند عصر فرمودیم کالسکه حاضر کردند سوار شده رفتیم شهر را گردش کردیم جناب اشرف صدراعظم و سعد الدوله در کالسکه ما بودند حاکم شهر هم ولو سید سوار بود و همراه ما میآمد جمعیت زیادی از مرد و زن در کناره دریا و دوطرف معبر ما ایستاده بودند در شهر اوستاند زنهای صاحب حسن و جمال بسیار دارد در گردش امروز عمارات و جاهای خیلی خوب با صفا و جنگلهای با خضارت و طراوت و دریاچه های متعدد دیدیم يك عمارتی دیده شد برج مانند که هفت طبقه داشت و در تمام این طبقات زن زیادی برای تماشا ایستاده بودند نزدیک غروب مراجعت بمنزل کردیم سالون بزرگی در این هتل است که تالار بال است این تالار صد ذرع طول و ده ذرع عرض دارد

و هر دقیقه آب بواسطه نور مختلف الالون چراغ الکتریک برنگ های مختلف میشد تماشای غربی داشت بعد آمدم بتماشای آتشبازی از اکسپوزیسیون خارج شده باکالسکه بقدر دو سه دقیقه راه طی کرده آمدم بکنار رودخانه سن رفتم دریک بالاخانه نشستیم تمام سطح رودخانه را مفروش کرده بودند از کرجیهای الوان و چراغهای مختلف الوان و کشتیهایی خیلی مزین قشنگ و در کشتیا آتشبازی میکردند بقدری مصفی و باتماشا بود که تخریر و تقریر نماید برج ایفل از یک طرف ملولاز چراغ که از پای برج تا سر آن از کثرت چراغ مانند برج آتش بود از اول اکسپوزیسیون تا آخر که تقریباً سه چهار هزار ذرع میشود تمام عمارات از پائین تا بالا ملول از چراغ بود فقط برفواره ها و آبشار دوازده هزار چراغ از معمول هر شب افزوده بودند دیگر سابر جاها را از این روی باید قیاس کرد که چه قدر افزوده شده است در یکی از کشتیها که خیلی زینت کرده بودند زنی لباسی از زربفت پوشیده بود که تا یکوجب بالای زانوبش مکشوف و تقریباً تمام تن او پیدا بود در سطحه کشتی دو دست خودش را باز کرده بشکل و هیئت غربی ایستاده بود و حالت خوشی برای او دست داده هر وجب بدن او را یکرنگ چراغ آویخته بودند چیز غربی بود جناب اشرف صدر اعظم و ناصر السلطنه و سایر نوکرها تا آخری گفتند مجسمه است برخود ماهم اول مشته شد که این آدم است یا مجسمه در جلو این دختر جمعی و بلون میزدند بعد بادوربین که نگاه کردم دیدم دست و پای او حرکت کرد و فهمیدم که آدم است ساعت یازده مراجعت بمنزل نمودیم امشب خیلی خوش گذشت تا ساعت دو بعد از نصف شب بیدار بودیم بعد خوابیدیم

(—••—) (روز شنبه چهار دهم شهر ربیع الثانی) (••—••) —••—

در ساعت نه صبح جناب رئیس جمهوری و همه صاحبمنصبان فرانسه بمنزل ما آمدند از آنجا باتفاق رئیس جمهوری آمدم بگزار راه آهن امروز از پاریس حرکت میکنیم بطرف (اوستاند) وزیر دربار و وزیر هابونی در پاریس ماندند که فردا بیایند در کنار راه آهن با جناب مسیولو به رئیس وداع نمودیم ایشان رفتند و ما حرکت کردیم در بین راه با امیر بهادر جنگ و امین حضرت و ناصر السلطنه و ناصر خاقان مشغول صحبت شدیم نهار را هم در بین راه خوردیم و همه جا آمدم تاده دقیقه بسرحد خاك فرانسه مانده (جنرال پاران) و سایر مهمانداران بحضور آمده مرخص شدند يك حلقه انگشتری الماس که یاقوت هم داشت بزوجه جنرال پاران بیادگار دادیم بعد آنها رفتند و ما وارد سرحد باجیک شدیم از بعضی شهرهای خاك فرانسه گذشتیم که اسامی آنها از این قرار است (لو بکوان) (لیل) (سرکران) تا رسیدیم به (هالوئین) که آخر خاك (فرانسه)

وامیر بهادر جنگ و جنرال مهماندار در کالسکه پیش ما نشسته بودند سایر نوکرها هم از عقب آمدند ناصر السلطنه هم با اتومبیل از عقب رسید گردش زیادی کردیم مردم مختلف از هر قبیل از زن و مرد دیده شد در این بین ترشح بارانی شد و بعد هوا طراوتی هم رسانید مردم هم بواسطه بارنگی کمتر از منازل خودشان بیرون آمده بودند ناصر السلطنه قدری کالسکه دوانی کرد اتومبیل بارکشی که فرموده بودیم برای ما بنحرنه یک دستگاه آورده بودند قدری آنرا حرکت دادند تماشا کردیم بعد منزل مراجعت نمودیم چون شب جمعه بود آفا سید حسین آمده روضه خوبی خواند بواسطه خستگی زود تر شام خورده استراحت نمودیم

••—•• (روز جمعه سیزدهم) —••••

امروز در ساعت نه صبح رفتم به اکسیوزیسیون بتماشای ساکیون آم (یعنی بازار تفنگ و اسلحه جنگ فروشی) اول رفتم به دکا کین بلجیکها چهار پنج قبضه تفنگ خریدیم بعد رفتم بکارخانه توپ سازی انواع توپها دیده شد توپ بود باندازه تفنگ و توپ بود که طول لوله آن ده ذرع بود یک برجی در وسط ساخته و این توپ باین عظمت را روی آن کار گذاشته بودند و یک نفر آدم متصل آنرا حرکت میداد خیلی تماشائی بود دو نفر خادم داشت که یکی بر میکرد و یکی خالی سه فرسنگ گلوله این توپ دو کال خوبی میبرد سایر توپها را هم دیدیم جای و شربت حاضر کرده بودند قدری نشسته شربت صرف شد از آنجا رفتم بدکان (لوباز) که تفنگ ساز قدیم خود مان بود آنجا هم چند قبضه تفنگ خریدیم و آمدیم بمنزل نهار صرف کرده چون در خانه جناب رئیس جمهوری مدعو بودیم ساعت پنج بعد از ظهر بگاران پارطی که اسم آن مهمانی است با آنجا رفتم در عمارت الیزه بقدر دو سه هزار نفر جمعیت بود تیاری حاضر کرده بودند رفتم در جلو نشستیم خیلی تماشائی دیدنی بود یک دفعه پرده بالا رفت و چندین نفر حوری بیرون آمدند که هر یکی از یکی دیگر بهتر بودند مشغول رقص شدند و بسیار خوب رقصیدند دو نفر از آنها از رقاصهای کمتر کسویل بودند که دوسه شب در آنجا دیده شدند از قراریکه شنیدیم حق القدم اینها شش سه هزار فرانک است در این بین باران گرفت رقص تمام شد و سه پرده خیلی خوب بازی کردند برخاسته آمدیم در اطاق چای صرف شد و مراجعت بمنزل کردیم وقت شام شد شام صرف نموده ساعت نه بعد از ظهر رفتم به اکسیوزیسیون که امشب برای تشریفات ما تهیه آتش بازی و چراغان مفصلی کرده بودند اول رفتم به آبشار و فواره های الوان که یازده دستگاه فواره بود و هر یکی ده فواره جریان داشت بالوان مختلفه و آبشار هم تقریباً بیست سنگ آب بود که از مکان مرتفعی که تقریباً بیست ذرع ارتفاع داشت مرتبه به مرتبه میریخت

وحیوانات غریبه دیگر در آنجا بسیار است و از همه غرب تر (اسکات یانس) دیدیم که تقریباً چهارده پازره ذرع طول آن بود و فکین آن بقدری وسعت داشت که دو نفر میتوانستند ما بین آن روی هم بایستند و قریب هفت هشت نفر میتوانستند در جوف فکین او بنشینند انواع میوه ها و حیوانات مختلف دیگر که بشمار نمی آمد دیده شد که خیلی غراب تماشا داشت از جمله (اورانکوتان) بسیار بود که آمبمه کرده بودند خیلی جالب نظر و تماشائی بود بعد رفتم توی باغ جیت زیادی بود گردشی کرده از آنجا رفتم بجای دیگر که (هیپوپوتام) (یعنی اسب دریائی) زنده بود تعجب کردیم که چه چیز این حیوان باسب شبیه است که در فارسی اسم آنرا اسب دریائی گذاشته اند هیچ وجه شباهت باسب بری ندارد در این تفکر بودیم که یکدفعه صدا کرد دیدیم صدای آن شبیه باسب است معلوم شد بمناسبت صدا اسم او را اسب آبی گذاشته اند باری از آنجا گذشته فیل بزرگی دیدیم که در قفس بود یعنی محلی را محجری از آهن کشیده اند مثل قفس که در خورد فیل است این فیل بقدر فیل وسطی ماده خودمان بود که در طهران است دندانهای او را بریده بودند دستهای خود را میگذاشت روی زده ها و بلند میشد برای لقمه نانی که باو میدادند در حینی که ما پای زده ایستاده بودیم یکدفعه فیل بلند شده روی زده ایستاد احتیاط کردیم که شاید زده بشکند و محل خطر است از آنجا رد شده رفتم بطرف حیوانات دیگر از قبیل طیور مرغهای مختلف بسیار تماشا نموده بعد رفتم بطرف قفس شیر و جای سباع چهار پنج شیر یال دار افریق بود مرغهای خیلی بزرگ داشتند سباع دیگر هم از قبیل بیر و خرس سیاه و غیره بود چون در کارخانه کوبان خیلی راه رفته و اینجا هم خیلی پیاده گردش کردیم خسته شده بودیم کالسکه آوردند سوار شده مراجعت بمنزل کردیم شام خورده و نماز خوانده رفتم به اوپرا (یعنی تماشاخانه) اما در آنجا کمال خستگی را داشتیم ساعت دوازده که نصف شب بود بمنزل برگشته استراحت کردیم

(*) — روز پنجشنبه دوازدهم —

صبح از خواب بیدار شده رفتم بمعمارت پائین سفیر کبیر انگلیس بحضور آمد يك (آرشیوك) هم از اهل مصر بحضور آمد که زبان عربی فصیح حجازی را باندازه خوب حرف میزد که ما با کمال خوبی حرفهای او را می فهمیدیم قدری دعا و ثنا کرد باو هم اظهار تقد و الثفات نمودیم رفت بعد از آن بعضی اسبابها فرمایش داده بودیم ابتیاع نمایند آنها را آوردند ملاحظه کردیم ساعتی بعد نهار خورده رفتم بالاخانه قدری استراحت کردیم ساعت پنج بعد از ظهر کالسکه خبر کردیم آوردند سوار شده رفتم به (بوادوبولن) و (کاکساد) موثق الدوله (وامیر)

مشکلی بلکه غیر ممکن مینمود یکنفر سوار دیگر هم که از عقب آنها آمده خود را به آب انداخت خیلی شبیه به محمود خان خواجه ما بود قد کوتاه و شکم خیلی بزرگی داشت که از گم الاستیک برای او درست کرده بودند که وقتی توی آب افتاد اسب از یکطرف رفت و خودش باشکم گنده روی آب مانده بود بحالت خفه شدن خیلی تماشا داشت خلاصه بعد از اتمام بازی میرک آمدیم منزل خیلی از تماشای امشب لذت بردیم

— ﴿ روز چهارشنبه یازدهم ﴾ —

امروز صبح وقتیم بجهت تماشای تلمبه چیان و عمل جاتی که بجهت اطفاء حریق حاضرند این عمارت سه طبقه است يك طبقه طویل و کاسکله خانه است و دو طبقه بالا منزل عمل جات است از چیز های غریب این است که از زیر عمارت ببالا يك میل آهنی است که از طبقه اعلی بیائین متصل است تا ما با آنجا رسیدیم فوراً میل رانکان دادند دیدیم یکنفر افتاد پائین یقین کردیم که از صدمه این افتادن مرد بعد یکی دیگر و ایضاً یکی دیگر پشت سر هم از میل پائین آمدند که در یک دقیقه و نیم سی چهل نفر از عمل جات پائین آمدند و اتو مبیل ها راه افتاد هر اتو مبیلی دارای تلمبه است که با قوت بخار هم آب را خارج میکند و هم خودش راه میرود و عقب آن اتو مبیل دیگری است که توی آن آب زیار است دولوله با آن وصل میکنند فوراً آب در پیست ذرع ارتفاع بهر جا میخواهند میرسد و نزد بانی هم که قابلمه شده است و توپ هم رفته است روی اتو مبیل بار کردند که بهر کجا رسیدند فوراً باز کرده تا پانزده ذرع ارتفاع را بالا میرود و این اختراع اتو مبیل جدید است گاریهای زیاد هم حاضر است که با اسب حرکت میکند و عجب این است که در هر طویل که اسب موجود است تا درب طویل را باز میکنند فوراً خود اسبها را تا دو تا بیرون آمده میروند بهلوی راق خه دشان که بدبو آرزو است و سرشان را نوبی گردنی راق کرده می ایستند و حاضر حرکت میشوند عمل جات چنان بسرعت و عجله حاضر و دست بکار میشوند که هر جا حریق روی دهد فوراً خاموش میکنند از آنجا آمدیم بمنزل نهار خورده بعد از نهار رفتیم بکار خانه (کوبلن) در کوبلن از قالیهای ایران چهار تخته قالی ممتاز دیدیم یکی ابریشمی و سه تخته پشمی قالی ابریشمی تازه بود اما قالیهای یشمی خیلی کهنه بود می گفتند از زمان شاه عباس صفوی است ولی تاریخ نداشت یکی کار جوشقان و یکی کار کاشان یکی هم کار کرمان بنظر آمد اعلی کوبلن تصدیق کردند که اینها بهتر از سایر قالیها است بعد رفتیم بباغ وحش و نباتات در این باغ يك تالاری است که عرض و طول آن یکصد ذرع میشود و انواع حیوانات آبجی شده از قبیل فیل و نهنگ و میمون و خرس و پلنگ

شد بهمنطور او را روی دست گرفته از پله های نزد بان بالا رفت و از طرف دیگر پله ها پائین آمد بدون اینکه برادرش از روی دست او بیفتد یا به آن هیئت وارونه که ایستاده است حرکت و اعوجاجی هم برساند تماشای غربی بود انواع و اقسام دیگر نیز او را بلند میکرد غرابت داشت دو برادر دیگر هم آمدند که یک نفر طفل دو از ده ساله نیز با آنها بود اول این دو نفر سوار اسب بودند و می تاخستند و در ناخت اسب مکرر معاق میزدند و بزمین نمی افتادند بعد یکی از دو برادر روی اسب ایستاد و برادر دیگر آمده روی او ایستاد و اسب بتاخت میرفت بعد آن طفل هم آمد روی این دو نفر پای خود را بکله آنها گذارده ایستاد که سه نفر بر بالای هم روی اسب ایستاده بودند و اسب مدتها بتاخت میرفت و محض احتیاط اینکه طفل زمین نخورد از سقف سیرك طنابی بکمر او بسته بودند که اگر پرت شود طناب او را نگاهداری نماید بازی دیگر این بود که سگهای زیادی از كوچك و بزرگ آوردند که جست و خیز میکردند از روی يك تخته که کم کم بلند میکردند و از فاصله زیادی اینها میجستند بعد شبیه شکار گراز انگلیسها را در آوردند باین وضع که ابتدا چند تخته آورده زیر دالانی که ما بودیم گذارند که مرتفع شد و بهمنطور طرف مقابل هم چند تخته انداختند و يك قایق كوچك هم آوردند آنجا گذارند بعد دیدیم زمین سیركی که جلو ما بازی میکردند کم کم فرو میرود و از لای تخته ها آب بالایی آید و از سقف سیرك زیر چهلچراغ هم باران می بارد کم کم از بارش بالا و زایش آب از زیر زمین سیرك حوض بزرگی شد مملو از آب و قایق هم روی آن بحر کت آمد و چند گر از از دالان مقابل ما وارد شد و سگ زیادی باهفت هشت نفر سوار آنها را تعاقب کرده بودند که سواران انگلیسی بودند زن و مرد بالباسهای قرمز خوش رنگ میخواستند گر از هارا شکار کنند که یکمرتبه گر از ها خود را توی این حوض که تقریباً مثل دریاچه بود انداختند سگها هم بلا فاصله از عقب آنها خود را به آب انداختند تقریباً از آن بالا تا سطح آب حوض سه چهار ذرع ارتفاع بود که این حیوانات خود را در آب پرت میکردند بعد سوارها هم که بلب حوض رسیدند از آن باندی اسب خود را نهیب داده تمام این هفت هشت نفر با اسب خود را با آب انداختند بقدری حوض عمیق بود که هر کدام فرو میرفتند تا مدنی اسب و سوار پیدا نبود بعد بالایی آمدند بالباس تر که از سرور و ورختشان آب میریخت و گر از ها از طرف دیگر حوض فرار کرده از آب بیرون آمده در رفتند سگها هم همانطور بیرون آمده از عقب آنها رفتند سوارها هم که روی آب بودند باز بهمانطور از طرف دیگر حوض بیرون جسته رفتند تعجب ما بیشتر از این بود که وقت افتادن سواران بحوض از این سه چهار ذرع ارتفاع چندان نقلی ندارد اما وقت بیرون رفتن و بالا جستن اسبها از این قدر ارتفاع خیلی

شهر مسکو و کوهها و صحراها و شهرهای سیبری تا شهر بکن پای تخت چین تماماً از نظر انسان میگذرد مثل اینکه شخص در راه آهن حرکت میکنند و در مملکت سیبری سفر مینماید خیلی تماشا دارد بعد به بالاخانه رفتیم که پانورامای راه ایران را ساخته اند در حقیقت مجسم کرده مثل آنست که خود ما از راه باد کوبه به گیلان تا قزوین و طهران آمده داخل در وازه شدیم و رفتیم از جلو باغ وزیر دربار و خانه وزیر بقایا گذشته تا داخل عمارت سلطنتی خودمان و وارد تالار موزه شدیم تمام این پانورا مارا شخص نقاشی که با جنرال کورا باتکین بطهران آمده بود کشیده است ما از راه گیلان که سفر نکرده ایم اما از قزوین بطهران و پای تخت خودمان را که دیده ایم الحاق بسیار بسیار خوب ساخته است در واقع امروز ما در ظرف دوساعت تمام جزیره ماداکاسگار و صحرای سیبری را سیر نموده و تا طهران و تالار موزه خودمان مسافت کرده مراجعت بیاری نمودیم تا انسان برای العین نبیند نمیداند چه کیفیتی است وضع خانهای ماداکاسگار شبیه به کومه های شاهسونی است که در مغان دیده بودیم بعد رفتیم به ساکسیون ترانسوال وضع طلاشوئی آنجا و وضع خانهای (کروزر) رئیس جمهوری ترانسوال و غیره را تماشا کردیم بناهای اینجام شبیه همان وضع خانهای شاهسونی بود وضع طلاشوئی ترانسوالها خیلی تفصیل دارد يك چیز است شبیه بمیز بزرگی که روی آن اسطوانه مانند چیزی می غلطد سنگهای طلارا میریزند زیر این اسطوانه خورد می کند و میریزد و آبی که با آن می شویند طلا و خاک را از هم جدا میکنند زیاده توقف نمود از آنجا مراجعت بمنزل کرده نهار خوردیم بعد از نهار بضرابخانه رفتیم و دو طرف راه زن و مرد زیادی ایستاده هورا می کشیدند و اظهار مهربانی میکردند ما هم با آنها تعارف مینمودیم وضع بضرابخانه اینجا بضرابخانه پطر زبورغ چندان فرق و تفاوتی ندارد يك مدل صورت مارا بیادگار سکه کردند بعد از قدری گردش مراجعت بمنزل شد شب را بعد از شام به سیرك رفتیم اسم این سیرك (نوو سیرك) است یعنی سیرك جدید در سیرك کارهای غریب کردند از جمله این چند فقره بود که از همه غریب تر است یکنفر امریکائی که انداز آمد که سوار اسب بود و کهندي که طناب باندی بود در دست داشت و قتیکه سوار طرف مقابل می آمد بفاصله ده پانزده ذرع که وسعت سیرك بود که می انداخت هر موضع بدن و هر عضوی از اعضای اسب یا سوار را از پوزه و دم و سرو گردن و دست و پا که اراده میکرد فوراً با کفد می گرفت بازی دیگر این بود که میزی آوردند بشکل مربع مستطیل با ارتفاع چهار ذرع و طرفین میز نزد بانی داشت که يك سر نزد بان بزمین و سر دیگر روی میز بود و نفر آمدند که برادر بودند یکی از آن دود دیگری را بلند کرده سر او را در کف دست خود گذارد و پاهایش بطرف هوا بلند

و موزه شوش را هم دیدیم سرستون خیلی بزرگی آنجا بود يك پرده نقاشی هم كال الملك كشيده بود كه واقعاً هیچ فرقی با اصل آن نداشت خیلی ممتاز و خوب ساخته است بعد از تماشا مراجعت بمنزله نهار خورده قدری خوابیدیم شب را بجهت شام در منزل جناب مسیولو رئیس جمهوری دعوت داشتیم و بانجا رفتیم در سر شام وزرا فرانسه بازنها یشان و بعضی از نوکرهای مابودند بجهت سواره هم سفرأ دول و بعضی از اعیان فرانسه آمدند بعد از شام رفتیم بمحل آتشیازی تماشا کردیم پس از آن رفتیم به تالاری که کنسرت (ساز و آواز) بود سرشام هم ساز ایرانی که بنوای ایرانی میزدند خیلی خوب بود بعد سفیر کبیر عثمانی آمد پیش ما اظهار خوشوقتی نمود از اینکه در این قضیه بحمد الله بما آسیبی نرسید ما هم باو اظهار تلافیف کردیم بعد بمنزله مراجعت نموده استراحت نمودیم

(روز سه شنبه دهم) — ۰ —

صبح با کسپو زیسیون رفتیم اول به سا کسیون کفی مادا کاسگار رفتیم در مرتبه اول موزیکانچهای مادا کاسگار را دیدیم که چهار نفر بودند و نفر آنها کمانچه های بوضع مخصوص مادا کاسگار که از نی بام بو بود میزدند خیلی خوب و خوشنوا و یکنفر دیگر باصوت دهن خودش نی میزد که بسیار مطبوع بود یکی دیگر هم سازی داشت شبیه به سنتور میزد بعد بمرتبه دوم رفتیم وضع جزیره مادا کاسگار را مجسم کرده بودند که دورش آب بود و درخت و جنگل آنجا بخوبی دیده میشد دوتا کرکدیل هم در آنجا زنده توی آب بود یکی از آند و خیلی بزرگ بود و متصل دهن خود را باز کرده برهم میگذاشت بطوریکه دندانهایش صدا میکرد یکی دیگر خیلی کثیف بود و هرچه باچوب او را تکان دادند از جای خود هیچ حرکت نمیکرد مرتبه سوم دور نمای شهر مادا کاسگار بود بطوری خوب و مجسم ساخته بودند که ابدأ با اصل آن نمی شد فرق گذاشت تمام شهر و خانها و درختها حتی حرکت برگهای درخت که از توج هوا حاصل میشود بطوری مشابه و محسوس بود که شخص تصور میکرد که در خود شهر مادا کاسگار در عمارت ملکه نشسته است و تماشا می کند حتی رود خانه و جریان آب را محسوس نموده بود خلاصه از سا کسیون مادا کاسگار و دور نمای آنجا خیلی لذت برده و تعجب کردیم بعد رفتیم به سا کسیون روس اول رفتیم امتعه روسیه را تماشا نموده امتعه بخارا و طرف ترکستان را هم در جزو آنها دیدیم مجسمه زنهای سیبری هم در آنجا بود خیلی شبیه به چینها هستند بعد رفتیم براه آهن سیبری توی ترنهای حقیقی که در آنجا گذارده اند نشستیم در این ترنها همه چیز حتی حمام و رستوران و غیره هست داخل آنجا که میشوند بعد دور نمای

بواسطه شرارت و اعمال خلاف قاعده که از اوسرزده حبس و تأدیب شده است بعد از انقضای مدت حبس داخل خدمت عسکریه گردیده و پس از انقضای مدت از سر بازی و خدمت نظامی آزاد شده بپاریس می آید در شهر (لوری) با شخصی نزاع کرده او را با کارد ضربت میزند بسبب این جنایت مدت هشت ماه حبس میشود در این دفعه که مقصرو گرفتار شده است حالا مشغول انجام تحقیقات حال و اعمال او هستند و عما قریب بمجازات سخت خواهد رسید خلاصه بعد از نهار چون عرایض و نوشتهجات زیادی جمع شده بود با وکیل الدوله همه را خوانده احکام کتبی و تلگرافی زیاد بطهران و دربار ایران صادر کردیم و نزد جناب اشرف صدر اعظم فرستادیم که مخبره نمایند شام را هم در منزل خوردیم امروز يك قطعه نشان تمثال خود مان را برای جناب مسیو (لویه) رئیس جمهوری بهدیه فرستادیم بواسطه فوت پسر اعلی حضرت ملکه که ایشان عزادار شده اند مسافرت مایلندن موقوف شد و قرار شده است سفر دیگری که انشاء الله به اروپا بیایم مخصوصاً با انگلستان رفته سیاحت کامل بنمائیم و عجله در عوض رفتن بلندن بر حسب دعوت جناب رئیس جمهوری از طرف دولت و ملت فرانسه قرار شد که تا روز دوشنبه آینده در پاریس توقف شود که مدت عزاداری فرانسه هم بجهت فوت پادشاه ایتالیا منقضی گردد تا بتوانیم بهمانیهای رسمی دولت فرانسه و جشن اکسپوزیسیون حاضر شویم و همینطور جناب اشرف صدراعظم قرار دادیم که پروگرام جدیدی برای وضع باقیانده مسافرت ما نوشته شود تا تغییرات درست معلوم باشد و از همان قرار رفتار کنیم میرزا محمد خان کمال الملک نقاشباشی خود مان را که مدتی است بفرنگ فرستاده ایم که تکمیل صنعت خود را بنماید این دوروزه در پاریس دیده شد الحق خیلی خوب کار کرده است

(۰) — ﴿﴾: (روز دو شنبه نهم شهر ربیع الثانی): ﴿﴾ — (۰)

امروز از ساعت ده صبح بتماشای موزه (لوور) رفته يك ضام عمارت لوور را گردش کردیم وقتی که از جلو باغ (تویلری) میگذشتیم دیدیم خیلی جای خوبی است ولی حیف از عمارتهای اینجا که کهنها خراب کرده اند از ناصر الملک پرسیدیم که سابقاً اصل عمارت تویلری را دیده بودی او اجمالاً تعریف و توصیف این عمارت را میکرد حالا که جای آنها باغ شده است که چه قدر بزرگ و مفصل بوده است جای عمارات قدیم آن بقدر باغ سلطنتی خودمان که در شهر طهران است بنظر آمد بعد بموزه لوور رفتیم طول گالری لوور دو یست و پنجاه ذرع است يك ظرفی در آنجا بود قطر دایره آن بقدر سه ذرع میشد معلوم نبود از زیر آن آدم کجا رفته است که وقتی توی آن حرف میزدند جواب میداد بعد رفتیم تمام پرده های نقاشی لوور را تماشا کردیم

های بابیریق و غیره نمودار میشد که بر سر همه باران طلا می بارید در این بین (بر سعی که در اروپا معمول است که در این گونه مجالس در موقع تحسین و خوش آمدن دست میزنند) شروع کردیم بدست زدن و بر رئیس ا کسپوز یسیون که نزد ما بود فرمودیم معمار این بنا را حاضر کرد اورا خیلی تحسین و تمجید کرده نشانی هم گفتیم باو بدهند بعد از آن برخاسته بمنزل آمده استراحت کردیم

— ❦ (روز یکشنبه هشتم ربیع الثانی) ❦ —

امروز را تماماً در منزل بودیم بعضی اسبابها که خریده بودیم و در اطاقهای پائین موثق المملک مشغول بستن بود تماشا میکردیم بعضی جواهرها آمدند پاره جواهر آلات خریده شد بعد نهار خوردیم در سر نهار ندیم السلطان روز نامه میخواند در آن بین عین السلطنه آمده را پورت تحقیقات پلیس را در حالات شخصی که سو قصد درباره ما کرده بود بحضور آورد مختصر آن این است که ذیلا نوشته میشود همانطو که سابقاً نوشتیم اسم ابن جوان فرانسوا سالسن است و در چهارم ماه (فوریه) سنه ۱۸۷۶ مسیحی که بیست و چهار سال تمام میشود در شهر (سن ل) فرانسه متولد شده است تا بحال دو مرتبه دیگر هم محبوس گردیده است لباس اورا که کاوش کردند يك خنجر هم که دسته آن روی تیغه خوابیده بود در جیب او یافته اند که خیال داشته است اگر با طباچه کاری از پیش او زفت با خنجر مقصود خود را حاصل کند چنانکه وقتی که بطرف ما آمد یک دست او طباچه بود و دست دیگرش در جیب شلوارش که میخواست خنجر را بیرون بیاورد این بود که فضل خدا شامل گشته زبردستی و اقدام وزیر دربار نگذاشت او بمقصود خود برسد خانه او را هم که کاوش نمودند يك خنجر دیگر در منزل او بوده که آنرا دسته چتر قرار داده و خودش ساخته است که تیغش خیلی تیز و تند بوده است هر چه پلیس از او تحقیق و استنتاج می کنند که چرا اقدام با سکار کرده است چیزی بروز نمیدهد بیست عدد فشنگ و چند طغرا روز نامه هم در منزل او بوده است از ماه اکتبر گذشته این جوان بایک زنی رفاقت داشته است مسماة به (مادام اکوستین) که زنی بسیار فربه و سی و پنج سال داشته که یازده سال از (سالسن) بزرگتر بوده و در یکی از مهمانخانههای کوچک شهر پاریس مشغول آتشیزی بوده است این زن را هم پلیس پیدا کرده از احوال (سالسن) تحقیقات مینماید معلوم میشود در نزد آن زن هم از عقاید و نیات خود اظهار می کرده است مدتی در شهر (لیون) حرفه نان قندی و کلوچه پزی آموخته است بعد سبک و سیره الواطی و رذالت پیش گرفته چند در (ماریسل) ساکن بوده بعد پیاده بیاریس آمده است در هانوقت یکمرتبه (بواسطه)

واقعاً بنای عالی است چائی است به بزرگی دوتکیه دولت وهانطور مدور و بابلور منقش مسقف است و اطراف آن دومرتبه صندلیهای مخمل قرمز است که برای جلوس اشخاص ساخته و پرداخته شده در این تالار (سینموفتگراف) نشان میدهند پرده بسیار بزرگی در وسط تالار بلند کردند و تمام چراغهای الکتریک را خاموش و تاریک نموده عکس سینموفتگراف را باقی پرده بزرگ انداختند خیلی تماشا دادند من جمله مسافرن افریقا و عربستان را که در صحرائ افریقا با شتر راه می پیمایند نمودند که خیلی دیدنی بود دیگر اکیسیوزیسیون و کوچه متحرک ورود خانه من و رفتن کشتی در رودخانه و شناوری و آب بازی مردم و انواع چیزهای دیگر دیده شد که خیلی تماشا داشت به عکاسبائی دستورالعمل داده ایم همه قسم آنها را خریده بطهران بیاورند که انشاء الله هانجا درست کرده بنو کرهای خود مان نشان بدهیم بقدرسی پرده امشب تماشا کرده پس از تماشای تالار جشن بعمارت (ایلوزیسن) رفتیم تماشای اینجا دیگر بیشتر از آنجا بود یک تالار آئینه کاری است که سه ضلع دارد و از روی هندسه و علم طوری ساخته شده که این اضلاع در همدیگر منعکس گردیده بطوریکه چندین تالار تو درتوالی غیرالزحایه دیده میشود که ابتدا و انتهای این عمارات منعکس در مد نظر معلوم و محدود نیست بعد از ورود باین تالار که بدو آخیلی چراغ بود یکدفعه بکلی تاریک کردند بطوریکه همدیگر را نمی دیدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موثق الدوله و وزیر هایون و ناصر خانان نزدیک ما بودند در همین حال که اطاق تاریک بود یکمرتبه سه چاه هر کدام در مقابل یک ضلع اطاق باز شد و سه دختر بری روی باباس فرشتگان از جاه بیرون آمده بطرف هوا بلند شدند و طوری از بالا چراغ برق را محاذی آنها انداخته بودند که فقط بانها روشنائی میرسید و دیگر تمام فضای اطاق تاریک بود و حضرات فرشتگان درمیانه هوا و زمین بنای رقاصی را گذاردند به قسمی که شخصی از مشاهده آن مات و متحیر میشد بلی رقص تاریکی را شنیده اما تا امشب ندیده بودیم بعد از آن یک تختی از زربفت در وسط تالار دیده شد که باز روشنائی از بالا باقی تافته و نمودار بود که جمعی رقاصهای تیاتر که همه اولین نمره و خیلی زیبا و رعنا بودند در روی آن تخت بنای رقص گذاردند و از سقف تالار برف و باران طلا که از زر ورق ساخته بودند بر سر آنها و تمام اهل مجلس میریخت که این ذرات طلا در روشنائی معاینه برفی بود که از هوا بر سر ما و سایرین ببارد در این بین تمام چراغها را روشن کرده و از هر ضلعی یکدختر ماه صورت بیرون آمده درمیانه ستونهای بلور مجوف که در وسط آنها چراغ برق بود خودشان را با اهل مجلس نشان دادند که هر دختری بیکدست بیرق شیر و خورشید ایران و در دست دیگر بیرق دولت فخریه فرانسه داشت و این وضع مجلس در تمام اضلاع منعکس شده چندین هزار رقص با تخت و دختر

و صرف نهار شد در آخر نهار وزیر جنگ فرانسه برخاسته نطق بسیار مفصلی کرد خلاصه مضمون نطق او این بود که از طرف خودش و تمام قشون دولت فرانسه تشکر و اظهار خوشوقتی نمود که الحمد لله از قضیه دیروز بما صدمه و آسیبی نرسید و شرحی از طرف رئیس جمهوری و خودش و صاحب منصبان نظامی تمجید از قوت قلب ما نمود که در این قضیه و خطر عظیم خود را نباختیم و آثار چین و ترس هیچ وجه از ما بروز نکرده بدعوت و رسایل و مانور قشون حاضر شدیم و در ضمن اتحاد فرانسه را با ایران که از عهد قدیم بوده است ذکر و بیان کرد و در آخر استیکان خود را که در دست داشت بسلامت ما نوشید مادی که او سخن میگفت ما و تمام اهل سر میز ایستاده گوش میدادیم و بعد مهندس الممالک که پشت سر ما بجهت ترجمه ایستاده بود نطق وزیر جنگ را بفارسی برای ما ترجمه نمود ما هم اظهار امتنانی کرده نشستیم و همه نشستند بقدر دو دقیقه فاصله ما برخاسته بفارسی نطق مفصلی کردیم که مضمون آن از این قرار است (کمال مسرت و خوشوقتی را دارم که علاوه بر اینکه در این سفر کسالت مزاج من رفع شد در خاک فرانسه از هر جهت بمادر کمال خوشی گذشت و خصوصاً از این خطری که دیروز از من گذشت شکر خدا را بجا می آورم که از این مهلکه خلاصی حاصل شد و در خاک دولتی که دوستی دولت ایران با او قدیمی است صدمه بمن نرسید قدیماً با هم دوست بوده ایم و در این سفر هم دوستی و محبت خود را محکم تر نمودیم و خصوصاً بسلامت رئیس جمهوری و ملت نجیب فرانسه و وزیر جنگ و قشون با غیرت فرانسه مینوشیم (و جام شربتی که در دست داشتیم خوردیم و مهندس الممالک این نطق ما را بفرانسه خیلی خوب ترجمه کرد که محل کمال تحسین واقع شد بعد از نهار مراجعت بمنزل نمودیم در اطراف راه مثل وقت رفتن جمعیت زیادی از مرد و زن بود و هورا می کشیدند و ما هم جواب تعارفات آنها را میدادیم امشب را بواسطه اینکه دستم درد میکرد و خسته بودم در منزل مانده زود تر استراحت کردیم

— ﴿﴾ () ﴿﴾ روز شنبه هفتم ربیع الثانی ﴿﴾ () ﴿﴾ —

امروز چون دستان قدری درد میکرد و خستگی دیروز هم باقی بود در منزل بجائی رفتم با اینکه قرار داده بودیم به (اکیوزیسیون) و (تروکادرو) بعد بکارخانه (کوبلن) برویم ولی در ساعت نه بعد از ظهر به اکیوزیسیون و تالار جشن رفتم که در آنجا (سینموتوگراف) که عکس مجسم و متحرک است نشان میدهند و بعد هم بعمارت (ایلوزیسن) رفتم که تفصیل آن از این قرار است ابتدا وارد درب مخصوص این عمارت شدیم وقت مغرب و چراغهای اکیوزیسیون روشن بود اول ورود بتالار جشن که نمودیم خیلی در نظر ما جلوه کرد و (واقعا)

ایستاده و باید از جلو این عمارت دخیله کنند در آنجا نشستیم وزیر جنگ دولت فرانسه هم بهلولی ما بود ابتدا پیاده نظام گذشتند مردم برخاسته دست زدند و هورا کشیدند بعد توپخانه و بعد سواره گذشتند هر دسته که میگذشتند سلام میدادند و ما هم جواب داده تمجید میکردیم زنها دست میزدند مردم ولوله غریبی میکردند هر قدر توصیف و تعریف این قشون را بنمائیم کم است الحق سپاه پیاده و سوار از این آراسته تر و منظم تر نمیشود بعد توپها را در جلو کشیده شلیک کردند در هر دقیقه از هر توپ سی تیر می انداختند و از صدای شلیک زمین این بالکان بزلزله و حرکت میآمد سواره بتوپخانه حمله نموده توپها دفاع میکردند چون ما خود مان از علم نظامی و فنون حربیه اطلاع داریم از هیچ چیز بقدر تماشای نظام و حرکات قشونی لذت نمیبریم خلاصه توپخانه در کمال سرعت و چابکی تیر اندازی میکردند اما آخر سوارها بتاخت آمده توپخانه را تصرف کردند و جلادت خوبی نمودند ما و سایرین دست زده تمجیدات کردیم و واقعاً نهایت تمجید و تحسین را هم داشت بعد از اتمام مشق صاحبمنصبان از جنرالها و کلنلها و غیر هم سواره آمدند جلو ما ایستادند اظهار رضایت و مسرت و تحسینات خود ما را از این سان قشون بتوسط وزیر جنگ با آنها القا نمودیم قشونی که امروز سان دادند از این قرار بود (پیاده نظام دو دیویزیون) (سواره سه فوج) (توپخانه دو فوج)

بعد آمدیم پائین سوار کالسکه شده با وزیر جنگ بکار خانه فشنگ سازی رفتم خیلی مفصل و ممتاز بود هر روزی دوست و پنجاه هزار فشنگ از این کار خانه بیرون می آید با قوت آب و الکتریکی کار میکنند عمه جات اینجا تماماً زن هستند تمام نقاط این کار خانه را گردش و تماشا کردیم بعد رفتم به انبار توپخانه که از هر قسم توپهای بزرگ و کوچک با گلوله های آنها در آنجا چیده شده است خیلی انبار مرتب و توپهای ممتاز معتبری است چون خود ما اطلاعات کامل از توپ و توپخانه داریم قدری با جنرالها صحبت از وضع توپ و تیر اندازی کرده از آنجا آمدیم بقلعه نظامی که منزل سر باز آن است در وسط قلعه عمارت مخصوصی است که متعلق بحاکم نظامی و جنرال فرمانده کل است که آنجا منزل دارد از پله ها بالا رفته وارد تالار مخصوص شدیم که مبل آنجا از چهلچراغ و ریوار کوبها و غیره تماماً از اسلحه و آلات حرب ساخته شده و بوضع بسیار قشنگی تعبیه و تزئین کرده اند مثلاً اصل چهلچراغ از قداره و شمعی و شمعدانهای آن از طایفه است آنجا میزها را گذاشته بودند در وسط میز روی صندلی نشستیم بکطرف ما جنرال (آندره) وزیر جنگ فرانسه و طرف دیگر جنرال (فلورانترین) و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر ددبار و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و ظهیر الدوله و وزیر هایون و سایر صاحبمنصبان نظامی که امروز در قشون بودند همه سر میز حاضر بودند

فرانسه که از جنرالهای معمر و مردم محترم بااطلاع است در ساعت هفت صبح حاضر شده بود که باتفاق او بموقع سان برویم ساعت هفت و نیم آمدم باین سوار کالسکه شدیم جنرال (آندره) وزیر جنگ و جناب اشرف صدر اعظم و جنرال مهماندار در کالسکه ما بودند وزیر دربار و ناصر الملك و وزیر هایون و مهندس الممالک و یمن الساطنه هم در کالسکه های دیگر حرکت کردیم سواره ژاندارم زیادی هم که تقریباً دوست نفر بودند از اطراف کالسکه ما را احاطه کرده کمال احترام و مواظبت را داشتند اطراف کوچه ها و خیابانها بقدری جمعیت بود که حساب نداشت و تمام آنها از سلامت ما اظهار خوشوقتی و بشاشت نموده و از اینکه دیروز چنین خطر عظیمی لله الحمد بخیار از ما گذشته و با کمال قوت قلب بیرون آمده دعوتهای رسمی را ترك نموده و ترس و اندیشه در خاطر نداریم اظهار تعجب مینمودند و صدای هورا و زنده باد شاه ایران و مملکت ایران از همه بلند بود ابتدا از خیابان بواد و بولان گذشته از کنار آرک تربیوتف داخل خیابان شانز الیزه شده بعد از کوچه های دیگر و گران بولوار عبور کردیم حقیقه شهر باین عظمت و نظافت و قشنگی و زیبایی دیگر در دنیا نیست تمام این راه که میرفتیم از دو طرف جمعیت مرد و زن ایستاده متصل هورا میکشیدند و اظهار مسرت و خوشوقتی از دیدن ما مینمودند ما هم متصل بادست و سر جواب تعارفات آنها را داده اظهار امتنان میکردیم انصافاً دوات و ملت نجیب فرانسه منتهای مهربانی و پذیرائی را از ما بجا آورده ذره فرو گذار نمیکشند و هیچوقت این حسن پذیرائی و مراسم مهربانی فراموش نخواهد شد خلاصه متجاوز از سه ساعت طول کشید تا ما از طرف دیگر شهر پاریس بیرون رفتیم یعنی در حقیقت تمام طول شهر پاریس را طی کرده از دروازه خارج شدیم شهر پاریس خندقی بسیار معتبر منظمی دارد که اطراف آن قلعه جات نظامی است و از شهر که خارج میشود بلافاصله جنگل و چمن است و عمارات تك تك باز در میان جنگل دیده میشود بقدر نیم ساعت هم که از خارج شهر را طی کردیم رسیدیم بزمین مسطحی که افواج پیاده و سواره و توپخانه در کمال نظم و آراستگی صف بسته ایستاده بودند ما و همراهان همانطور که سوار کالسکه بودیم بدو از جلو صف پیاده نظام گذشتیم این قشون موجود که امروز سان میدهد در تحت فرماندهی جنرال (فلوران تین) حاکم نظامی شهر پاریس است جنرالها و صاحب منصبان هر دسته در جلو باطالیان خود ایستاده سلام احترام دادند و موزیک بنوای ایران میزدند بعد از جلو توپخانه و سواره گذشتیم و مراجعت نموده آمدم درب عمارتی پیاده شدیم از پله ها بالا رفته داخل بالکانی شدیم که مرد و زن زیادی از نجباء و محترمین فرانسه در آنجا بودند این عمارت را تمام از چوب و تخته در نهایت قشنگی ساخته اند و نگاه بهمین میدان و عرصه میکند که قشون

بعد از گردش کامل مراجعت بشهر پاریس کرده بمنزل خود مان آمدم جناب مسیو لوبه رئیس جمهوری که از قضیه امروز آگاه شده بودند لدی الورود بدیدن ما آمده از صحت و سلامت ما که بحمد الله تعالی در مملکت فرانسه آسیبی نرسیده و رفع چنین خطری عظیم از ما شده است خیلی اظهار خوشوقتی کردند و از قوت قلاب ما که ترك مسافرت خود را بوسائل نکرديم خیلی تمجید و اظهار مسرت نمودند ما هم شکر و حمد الهی را بجا آوردیم و از مهربانی ایشان اظهار امتنان کردیم پس از ساعتی معودت نمودند بعد از وزیر هایون و ناصر خاقان جو یا شدیم که امروز بجا هستند عرض کردند که آنها صبح وقت سواری مادر منزل خودشان مشغول بآه نویسی روز نامه سفر بوده و بعد که تفصیل این واقعه را شنیده متوحشاً از عقب ما بوسائل آمده و هنوز بر نگشته اند در بین این صحبت بودیم که هر دو از راه رسیده بحضور آمدند و از قراریکه وزیر هایون عرض کرد بعد از شنیدن واقعه سراسیمه باراه آهن بوسائل رفته و وقتی با آنجا رسیده اند که مانیم ساعت قبل از آن مراجعت بشهر کرده بودیم دوباره باراه آهن برگشته و اینک بحضور رسیده اند در این اثنا روز نامه های امروز که از چاپ در آمده بود رسید ندیم السلطان را فرمودیم ترجمه کرد از حالات این خیبت شرحی نوشته بودند معلوم شد بعد از آنکه ما بطرف و رسائل رفته ایم و او را دستگیر کرده به محبس برده اند و در آنجا استنطاقات و تحقیقات لازمه از او نموده معلوم شد اسمش (فرانسو اسالن) و از اهل فرانسه و از فرقه آثار شیست است و جوانی است بسن بیست و چهار سال عکس او را هم آورده بودند و دیدیم خیلی رؤیت کشیف منحوسی دارد و از قراریکه گفتند حالت جنونی در او مشاهده میشود و هرچه از او تحقیقات مینابند که چرا مرتکب این عمل شده است جواب درستی نمیدهد و تا حالا علت باطنی را بروز نداده به یمین السلطنه سپردیم هرچه تحقیقات پالیس درباره او شد را پورت آنرا بیاورند که در روز نامه خودمان درج کنیم بعد از آن وزیر دربار را خواسته قدری با او صحبت داشتیم و تمام مجلس امشب مذاکره از واقعات امروز بود و همه را بشکر و حمد باری تعالی گذرانیدیم شب آقا سید حسین روضه خوبی خواند بعد نماز خوانده شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ روز جمعه ششم ربیع الثانی ﴾ —

امروز صبح که از خواب برخاستیم دستم قدری درد میکرد از قراریکه خبر رسید پسر کوچک اعلی حضرت مایکه انگلیس فوت شده است قبل از وقت قرار داده بودیم که به (وانسن) که در خارج شهر پاریس است برای سان قشون برویم جسرنال (آندزه) وزیر جنگ دولت

وسردار مكرم وناصر الملك وموثق الدوله ومهندس الممالك ومشير الملك بودند رفتم بكار خانه (سور) گردش كاملى كرده وضع ساختن ظروف چينى وبختن گل آنها وربختن وقالب كردن آنرا تماشا نموديم ذو ظرف ممتاز قشنگ هم بجهت يادگار آمدن ما باينجا رئيس كار خانه تقديم نمود در اينجا خمر چينى ديديم ساخته بودند بقدرى بزرگ كه چهار نفر آدم توي آن ميتوانستند بنشينند از وضع كارخانه وترتيب ساختن ظروف وغيره كه الحاق كمال صنعت وحسن تدبير را بكار برده اند ومنتهى تحسين را دارد بسيار خوشمان آمد بعد از آن بيرون آمده سوار كالسگه شده بطرف ورسايل رفتم در جلو عمارت ورسايل دسته از فوج مهندسين باموزيك منتظر ورود ما بودند وبجهت شيع واقعه هولناك امروز در پاریس كه خبر باينجا هم رسیده بود پاييس وعمله جات اداره بلديه كمال مواظبت ومراقبت را داشتند كه مبادا دوباره چنين اتفاقي رخ دهد خلاصه وارد عمارت ورسايل شدیم این عمارت از ابنیه وآثار سلاطین قدیم فرانسه است مثل (لوی تریز) و (لوی کاتریز) وغيره وغيره كه هر کدام چيزی بر اينجا افزوده اند والحق بسيار عمارات عالی خوبی است حوضها وفواره های زياد دارد این عمارات هميشه خاصه بسلطنت ودربار سلطنتی بوده ولی از وقتيكه بساط سلطنت از فرانسه برچيده شده وبناى دولت جمهوري شده است این عمارت هم عمومى گردیده ودر حقيقت تفرج گاه عامه است وبدين سبب از آن رونق وصفای اول افتاده اما خيلي چيزهای خوب دارد كه تماشاى و دیدنى است مثل پرده های صورت سلاطین وملوكها ومعشوقه های سلاطین وبعضى تصاویر جنگهای عمده كه در آن عهد واقع شده است بعد از ورود بعمارث مخصوص كه نهار حاضر كرده بودند در سر ميز نشستيم مسيو دلکاسه وزير امور خارجه وجناب اشرف صدر اعظم ووزير دربار ودكتور ادكالك وبعضى ديگر از ملتزمين در سر نهار ما بودند بعد از نهار بجناب اشرف صدر اعظم فرموديم كه بواسطه تلگرافات عديده بطهران وسایر بلاد ايران اطلاع بدهند كه امروز چنين قضيه روداده والحمد لله تعالى بحسن خدمت وزير دربار بخير گذشت رفتند باطاق ديگر بامهندس الممالك ومشير الملك تلگرافات لازمه را نوشتند ودادند كه مخابره نمابند بعد از آن بگردش وتماشاى اطاقها مشغول شدیم خيلي تا بلوهای گرانبهای و پرده های نفيس انظلى ديديم بعد پائين آمده در باغ گردش كرديم گلکاریهای خوب شده ودرختهای كاج را كه در دو طرف خيابانها غرس شده است همه را بشكل پيراميد (يعنى مخروطی) وبصورت گنبد سبزي بريده وتريت كرده اند وفواره های حوضها هريك بار تفاع بيست وپنج الى بيست وهشت ذرع جستن ميكرد با كالسگه تمام باغ را گردش كرديم ولله الحمد خيلي خوش گذشت وهروقت قضيه امروز را بخاطر می آوردیم كمال شكر گذار برا مينموديم خلاصه

دربار را با او دیده و طبانچه رولور ده لوله را در دست او دیدند که در نهایت جلالت و رشادت از سرده گرفته و از شدت خوشحالی و سرور طبانچه را تکان میدهد اسباب هیجان غریبی در میانه مردم شده یکدفعه فریاد آنها بلند شد که ویولوشاه و یولوشاه (زنده باد پادشاه ایران) و بنا کردند فریاد خوشوقتی و شادمانی کردن و جماعتی رو بطرف این خبیث هجوم آوردند که او را از دست پاپس گرفته بکشند و همین جا قطعه قطعه نمایند اما چون در این گونه موارد باید پاپس بدقت تحقیقات تفتیشات نماید که این شخص کیست و قصدش چیست آیا همدستی هم دارد یا منحصر بخود اوست و آیا تحریک کسی بوده است یا خیر که مبادا عقبه داشته باشد و من بعد هم فساد می نمایند لهذا پاپس بزودی او را از چشم مردم غایب کرده بردند در عمارت ما حبس کنند تا بعد چه شود و خود مادر حالتی که از این مهالکه و خطر باین بزرگی بفضل خداوند تعالی سلامت مستخلص شده بجای اینکه ضعف حال یا پریشانی خیالی هم رسانیده تا تصور مراجعت بمنزل نمایم بکالسه که چی فرمودیم بدون معطلی رو بور سایل برود و راندیم ولی باید دانست که تمام مدت این واقعه آنقدر طولی نکشید و این مرد که چنان بعجله آمد که هیچکس ملفت نشد جز وزیر دربار که الحق نان و نمک و حقوق تربیت ما حلاش باد بکمال جلالت و جابجی دست او را رد کرده خود را بطرف ما انداخت و حایل میانه او و ما شد و بعد مکرر آق خبیث خواست حال که دستش بمانیرسد خود وزیر دربار را بزند و در حقیقت وزیر دربار در این مقام از جان گذشته خود را فدای ما کرده بود ولی خداوند تعالی که همیشه امید ما بفضل و عنایت اوست هم ما و هم وزیر دربار را حفظ فرمود دیگر معلوم است در این حال چه خرمی و نشاطی از سلامت ما برای همه حاصل است جناب اشرف صدر اعظم هم که با ماست این واقعه را دیده معلوم است که ابتدا چه قدر متوحش شده و حالا تاچه درجه خوشوقت و مسرورند و شکر گذاری بدرگاه خدا می کنند که در شهر پاریس و اینهمه بعد مسافت بخاک ایران و مملکت خود مان الله الحمد هیچ آسیبی بماروی نداد جنرال مهماندار که دیگر از شدت وجد و شغف خود داری نمی نمود و معلوم است در حالی که ما در مملکت فرانسه بمهمانی آمده ایم و مقصود دولت و ملت فرانسه همه تکریم ما و تهیه اسباب خوشی و راحت و سلامت ماست در پای تخت آنها چنین خطر عظیمی از ما گذشته و اسباب تأسف و ندامت برای آنها رخ نداد چه قدر شا کر و مسرور میشوند خاصه این شخص که خودش مهماندار ماست و بسیار مرد خوبی است خلاصه رفیقیم بکنار رود خانه سن آجیا کشتی حاضر کرده بودند سوار کشتی شدیم اشخاصی که در کشتی با ما بودند جناب اشرف صدر اعظم و (مسیو دلکاسه وزیر امور خارجه فرانسه) و وزیر دربار و جنرال پارانی مهماندار و نظر آقای یمن السلطنه

پهلوی وزیر دربار بود سایر نوکرها هم در کالسکه های دیگر عقب سر ماسوار شده آمدند چون سابقاً بسمه الدوله وزیر مختار خودمان که در بلجیک اقامت دارد سپرده و فرمایش داده بودیم که چند قسم اتومبیل پیدا کرده بیاورد ابتیاع شود در این اثنا دم کالسکه آمده عرض کرد اتومبیلها حاضر است پرسیدیم کجاست عرض کرد در بیرون باغ جلو خیابان نگاه داشته از در باغچه که بیرون آمدیم توی کوچه برسم معمول زنی و مرد زیاد بجهت دیدن ما ایستاده بودند و هورا کشیدند ما هم جواب دادیم قدری که آمدیم خیابان دیگری است که می بینید بطرف بوادبولن برود از پشت همین باغچه که عمارت منزل ما در آنجاست هنوز زیاده از صد قدم دور نشده بودیم که دیدیم یکطرف خیابان اتومبیلها را نگاهداشته اند چشم بطرف آنها انداخته تماشا میکردیم یکدفعه دیدیم صدای وزیر دربار بلند شده باشخصی گلو آویز گردیده است نگاه باینطرف نموده دیدیم شخص شقی خبیثی پهلوی کالسکه ما ایستاده یکدستش را بدم کالسکه ما که سرش باز بود گرفته و در دست دیگر طپانچه دارد و سرطپانچه را روی سینه ما گذارده میخواهد آتش بزند وزیر دربار در کمال جلالت و قوت بند دست او را گرفته فشار سخت داده دست این خبیث را از روی سینه ما رد کرده سرطپانچه را بهوا نگاه داشت و خودش هم برخاسته میانۀ ما و او حایل شد که اگر خدای نخواستۀ تیر رها شود بما آسیبی نرسیده خودش هدف تیر شود و آن خبیث بد ذات هر چه زور آورده و بادست دیگرش دست وزیر دربار را بستختی می فشرد که بلکه دست او را ول کند وزیر دربار در نهایت قوت قلب مانند شخص از جان گذشته دست او را از ما رد کرده مانع اقدام او بود این خبیث از سؤ قصدی که برای ما داشت چون مأیوس شد طپانچه را طوری کشید که محاذی چانه وزیر دربار رسید و خواست آتش بدهد ولی حسن اتفاق این بود که در همان وهله اول وزیر دربار انگشت خودش را پشت پاشنه چقماق طپانچه انداخته بود که هر چه پاشنه را این خبیث می کشید و فشار میداد تیر در غیرت آخر پس از کشمکش و تقلا ی زیاد وزیر دربار طوری دست او را بقوت فشار داد که طپانچه را ول کرده بدست وزیر دربار آمد و از عقب پلسمها که ولوسپید سوار بودند و مخصوص مواظبت حال ما هم روزه همراهند و در این معرکه یکی از آنها خواسته بود بمجله برسد از ولوسپید زمین خورده بود خود را رسانیده از عقب یقه مرد که را گرفته کشید و او را بر زمین انداخته گرفت و نگاهداشت و ما با کمال قوت قاب که بفضل خدا داشتیم ابدایم و وحشت نکردیم اما جناب اشرف صدراعظم و جنرال مهماندار از بابت حال ما خیلی مضطرب و متوحش شده بودند مردم شهر وزن و مرد تماشاچی هم که از اول دیده بودند این مرد از میانۀ صف جده شده بطرف ما می آید خیال کرده بود ندکه دستۀ گلی یا عریضه میخواهد بماندهد و قتی که کشمکش و در آویختن وزیر

حضرت همراه بودند تماشا خانه بسیار خوبی است مثل این تماشا خانه هیچ جا ندیده بودیم در اغلب پرده ها شبیه سحر و جادو بود که انسان از مشاهده آن مات و متحیر میاند در اطاق بزرگی که از نوى سن پیدا بود و تگه میگردیم یکمرتبه دیدیم تمام اناث الیت و مبل آن اطاق از میز و صندلی و گلدانهای بزرگ چینی که هر یک باندازه خمره ایست و ظروف و غیره هر چه بود بحرکت آمد مثل اینکه راه برود و باطراف آمد و شد مینمود در پرده دیگر شبیه دیو و انواع جانورهای عجیب درست کرده بودند که همه جاندار بودند و از یکطرف اطاق آمده بطرف دیگر میرفتند که کمال وحشت برای بیننده دست میداد بعد پرده دیگر بالا رفت باغ و بستانی دیده شد که مجسمه های زیادی پیاده و سواره نوى باغ ثابت و بی حرکت ایستاده و جمعی در باغ بازی میکردند بقدر یکساعت طول کشید تا آنها که در باغ بودند در اطراف فواره بلندی که بارفعا هشت نه ذرع میجست و متصل رنگ آب تغییر کرده گاهی قرمز و گاهی زرد و سبز و الوان مختلف دیگر میشد بازی کردند یکبار دیدیم تمام آن مجسمه ها که از سنگ مرمر سفید تراشیده و نصب کرده بودند بحرکت آمده راه افتادند و آدم شدند بلباسهای سفید و هان رنگ مجسمه و مقدار زیادی راه رفته بهیأتی دیگر ایستادند و باز مجسمه بی روح شدند دوباره بحرکت آمده در سر جای اول و بصورت اول خود مجسمه شدند که یک موی آنها دیگر حرکت نمیکرد بعد پرده افتاد رفتیم در اطاق دیگر بستنی و شیرینی خورده مراجعت کردیم این دفعه که پرده بالا رفت تمام فضای سن عمارت و باغی بنظر آمد مثل بهشت و عمارت بلوری دیده شد که پله های زیاد داشت و تمام پله عمارت با چراغ الکتریک از زیر روشن بود و از بالای سن متصل ملائکه نازل میشدند که همه دخترهای خوشگل باد و بال قشنگ بودند که از آسمان زیر آمده روی پله های بلور می ایستادند تا تمام پله ها را گرفته بعد از آن رئیس آنها که از همه خوشگلتر و خوش لباس تر بود آمد بالای سر آنها ایستاد و تمام این فرشتگان گاهی روی پله های بلور و گاهی در وسط هوا میرقصیدند خلاصه هر چه از تفصیل این تیاتر و مناظر غریبی که مینمودند بنویسیم کم است بازی که تمام شده بمنزل آمد استراحت کردیم

— ﴿ روز پنجشنبه پنجم ربیع الثانی ﴾ —

امروز که ششم توقف ما در پاریس است واقعه عجیب غریبی روداد که فضل خداوند تعالی شامل حال ما شده بخوشی برگذار نمودیم امروز مسیو (دلکاسه) وزیر خارجه فرانسه مارا به (و رسایل) دعوت کرده است و باید با آنجا برویم صبح عکاسی آمده چند قسم عکس مارا انداخت بعد خبر کردند کالسکه حاضر است آمدیم بائین سوار کالسکه شدیم در کالسکه جناب اشرف صدر اعظم پهلوی ما نشسته و وزیر دربار رو بروی ما و جنرال مهماندار رو بروی صدر اعظم

به هر يك على قدر مرتبه تعارف نموده و صحبت داشتيم بعد از رفتن سفرأ با جناب اشرف صدر اعظم هم مدتی صحبت داشته بعد آمديم پائين وزير هايون را بجهت دیدن انواع اتومبيل ها فرستاديم که بعض اقسام آن را خريداري کنيم رفت و بعد از ساعتی آمده تفصيل را عرض کرد کالسه که حاضر کردند سوار شده با جناب اشرف صدر اعظم و جنرال پاران و بعضی دیگر از همراهان رفتيم به (انواليد) که مقبره ناپليون اول در آنجاست وارد اين محوطه که شديم صاحب منصبان و سر بازان پير و از کار مانده فرانسه که يا بعلت پيري يا بواسطه آسبي که در جنگهای قديم بانها رسیده از کار مانده و در حقيقت ناقص شده اند در سر قبر ناپليون مجاورت دارند و دولت فرانسه با آنها وظيفه ميدهد و آنها بمنزله متولی و خدمه مقبره ميشانند چند نفر کشيش هم در آنجا هستند که جلو آمده بودند مقبره ناپليون که گنبد طلاي مرزقی دارد در وسط اين محوطه واقع است وارد آنجا که شديم از چند پله پائين رفته داخل زیر زمين ماندي شديم که قبر در آنجاست و پارچه سنگ ملخيت بسيار بزرگی که چندین ذرع عرض و طول و قطر آي می شود و الکساندر دوم امپراطور روسيه برای قبر ناپليون فرستاده است روی قبر او نصب کرده اند از عظمت سنگ کمال تعجب است که چگونه آنرا از روسيه تا اینجا حمل و نقل نموده اند در مقابل سنگ هم مجسمه خود ناپليون اول است که لباس نظامی پوشیده و ايستاده است و از قراریکه عرض کردند کلاه و لباسی که مجسمه پوشیده است همان لباس و کلاه خود خود ناپليون است نزديک آن رفته درست بدقت تماشا کرديم و چون قدری آنجا تاريک است صاحب منصبان و سر بازان متوقف آنجا چراغها در دست داشتند و خوب با نشان دادند از حالت اين مجسمه و آثار اين مقبره بخوبی پيدا است که ناپليون بسيار پادشاه بزرگ و مرد زشيدي بوده و مثل اين است که هنوز زنده باشد قدری از حالات آن پادشاه در آنجا مذاکره و صحبت نموده فاتحه خوانده مراجعت ببالا و توی کلیسا کرديم و از طرف دیگر بيرون آمده رفتيم بجانب اکسپو زيسيون با کالسه که وارد اکسپو زيسيون شده تادم گالری ماشين رفتيم پياده شده آنجا قدری گردش کرديم پليس مخفی و پليس رسمی اطراف مارا احاطه کرده بودند اباب عکاسی و بعضی ماشين آلات و دوربین و غيره خريداري کرده مراجعت بمنزل نموديم بقدری در آنجا هوا گرم و خفه بود که وقتی بيرون آميم نفسی راحت کشيده سوار کالسه که شده تا براه افتاديم که فرياد هورای مردم بلند شد بقدری فرياد کرده و اظهار مهربانی نمودند که حد نداشت در مراجعت بمنزل گردش کاهلی در خيابانهای پاریس نموديم در ساعت هشت و نیم بعد از ظهر که شام خورده بوديم به تماشا خانه (شانله) رفتيم جناب اشرف صدر اعظم و وزير دربار و موقوف الدوله و امير بهادر جنگ و ناصر الملک و وزير هايون و وکیل الدوله و امين

ارگهای خیلی بزرگ بجهت کلبه‌ها ساخته و بمرض فروش گذاشته اند بناصر هایون فرمودیم آن ارگها رازد صدای خیلی بلندی دارد بعد مراجعت بمنزل نمودیم الحمد لله خیلی خوش گذشت بعد از شام به (هیپودرم) رفتم جای غربی است يك محوطه بسیار وسیعی است که سقف زده اند و اتقدر بزرگ است که عمده جات بازی اینجا از قراریکه گفتند بقدر شصت نفر میشوند و سوار با اسب حرکت میکنند کالسکه و دور شگه هم بمناسبت بازی که بیرون می آورند داخل شده دور اینجا گردش مینماید و در وسط تختگاه بزرگی ساخته اند که بعضی از اجزاء بازی اینجا راه میروند و دور تادور این محوطه را مرتبه بندی کرده صندلیهای زیاد گذاشته اند که تماشاگران می نشینند از جمله بازی که امشب شد یکبار این تختگاه باین عظمت که تخمیناً بیست ذرع در بیست ذرع عرض و طول آنست از جا بلند شده بهوارفت و از زیر زمین تختی دیگر همان عرض و طول بیرون آمد که روی آن افلا پنجاه نفر مرد وزن رقص میکردند و بازی مینمودند بالای سر آنها هم چادر پوشی بود که قوالان و بازیگران زیر آن چادر بودند تخت ثانی آمد بجای تخت اول فرار گرفت و مدتی بازی کردند بعد دوباره این تخت بزمین فرو رفته تختگاه اولی از هوا پائین آمده بجای خود قرار گرفت قسمی که انسان کمال تعجب و حیرت را مینمود بعد شبیه حالات قیصره قدیم رم را در آوردند که سلاطین آن عهد بالباسهای قدیم بپیدان جنگ آمده و با مبارز خودشان با همان اسلحه و آلات حرب قدیم جنگها کردند و فتوحات نمودند و رفتند بعد سلاطین فرانسه از زمانی که فرانسه را گل می نایند تا ناپلیون اول با سردارها و رؤسای همان قسم ملبوس قدیم دسته بدسته پشت سرهم آمده میگذاشتند که همه شبیه بخود آنها بودند و حضار مجلس دست میزدند و هورا می کشیدند خلاصه خیلی مجلس عالی و تماشای غریب و عجیبی بود در آخر مجلس مراجعت بمنزل کرده استراحت نمودیم

— (روز چهارشنبه چهارم ربیع الثانی) —

امروز صبح که برخاستیم بعد از صرف جای و غیره باطاق دیگر رفتیم مسیو (کالازوفسکی) طبیب معروف چشم که بایران هم سفر کرده و بسیار طبیب خوبی است خواسته بودیم بحضور آمد از يك چشم ما قدری آب میامد گفتیم با آبدزدك دواى مختصری بچشم زد رفع شد و گفت الحمد لله تعالی چشم شما هیچ مرضی ندارد و در کمال سلامت است با او قدری صحبت داشتیم و مرخص شده رفت بعد همان دند انسانز صاحب خانه آمد دندناهای ما را اصلاح نمود و رفت پس از آن رفتیم پائین عکسهای متعدد انداختیم نهار را هم پائین خوردیم دو ساعت و نیم بعد از ظهر تمام سفرای خارجه مقیم پاریس بتوسط جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند

این قضیه فوت پادشاه ایتالیا مسافرت ما هم بحدك ایتالی موقوف خواهد شد و تغییرات کلی در ترتیب مسافرت ما روی میدهد تا چه پس آید بعد را چون خبر کرده بودیم که بباغ وحش پاریس برویم کالسکه حاضر کردند سوار شده رفتم بباغ وحش ناصر الملک و وزیر هایون و بمن السلطنه و امین حضرت هم ملنزم رکاب بودند در جلو در رئیس باغ حاضر بود از کالسکه پیاده شده اغلب حیوانات دیدنی را تماشا کردیم من جمله سیرحوضی رفتم که شش هفت شیر دریائی در آنجا بود کله خیلی بزرگ گردی دارد و دندانهای بزرگ دست و پای عجیب و غریب دم آنها مثل ماهی است وقتی میدوند خیلی بدهیولا هستند بعد از آنجا بطویله اسبهای کوچک رفتم خود ما قدیم از این نوع اسبها داشتیم که مرحوم میرزا عبدالوهابخان نصیر الدوله برای ما فرستاده بود طویله اسبها را خیلی خوب و پاکیزه ساخته و اسبهای کوچک را در کمال قشنگی سر آخورها بسته اند يك شتر مرغی دیدیم که بکالسکه کوچکی بسته بودند و دو نفر زن سوار آن بودند و میرفتند بعد سر قفس طیور رفتم مرغهای خوش رنگ قشنگ خوبی دیدیم که از همین جنس در باغ وحش کلون هم دیده بودیم بعد سر قفس کبوترها رفتم انواع و اقسام کبوترها دیده شد و از زن نوعها که معیر المملک بطهران آورده بود نیز در اینجا زیاد است بعد سوار کالسکه شدیم زوال پاران و ناصر الملک و وزیر هایون هم در کالسکه ما بودند تمام خیابانهای بوادو بولن و کاسکاد اطراف آنجا را گردش کرده از خیابان (آکاسیا) مراجعت بشهر نمودیم دیگر امشب بجائی نرفته در منزل شام خورده استراحت کردیم

(۰ — ۰) : (روز سه شنبه سوم ربیع الثانی) : (۰ — ۰)

امروز صبح چندین نفر عکاس آمده بقدریست قسم عکس از ما انداختند من جمله آن عکاس ریش سفید اسباب عکس (سینموتگراف) را آورده بود در بین راه رفتن ما با همراهان اقسام مختلف عکس انداخت بعد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سایر نوکرها که بودند در حال بیرون آمدن از دالان عمارت عکس انداختند بعد از آن رفتم بسفارت ایران که منزل بمن السلطنه است نهار را آنجا خوردیم بعد از نهار مراجعت بمنزل نموده پنج ساعت بعد از ظهر به گالری ماشین رفتم از بس جای مفصلی است شرح این گالری بنوشتن نمی آید اگر بخواهیم توضیح و تشریح آنرا بنهائیم (متوی هفاد من کاغذ شود) قدری اسباب مختلفه و دور بین و بعضی ماشینهای خوب خریدیم جمعیت بقدری بود که نمی شد نفس کشید ولی پلس زیادی که همراه بود راه را بجهت عبور و حرکت ما باز میکردند بجائی رفتم که

نمود و ترجمه کردند ماهم جوابی که لازم بود دادیم و اظهار خوشوقتی از دیدن اکسپوزیسیون نمودیم آنوقت براه افتاد: وارد گنبدی شدیم که گفتند جای کورس است که اسب دوانی میشود ارتفاع گنبد پنجاه ذرع تمام است که از بلور سقف زره اند و از قراریکه عرض کردند در زیر گنبد جای چهار صد اسب است و انواع و اقسام مجسمه ها در آنجا دیدیم بعد رفتیم به گالری که اسباب آنذیکه (عتیقه) و اشیای قدیمه در آنجاست از قبیل بعضی مجسمه های کهنه و پاره اسبابهای کلبسای قدیم و جای استخوان مرده های مقدسین از آنجا به ساکسیون ایران رفتیم (ساکسیون محلی است که یک قسمتی از امتعه را می چینند) مسیو کتباچی خان مباشر آنجاست و امتعه ایران را خوب ترتیب داده است نطق مفصلی عرض کرد که مهندس الممالک ترجمه نمود در مرتبه اول و دوم آنجا گردش کردیم فیروزه و قالیچه زیادی از امتعه ایران در آنجاست بعد از آنجا رفتیم بکنار رودخانه سن که از میاق اکسپوزیسیون میگذرد و از آنجا رفتیم زیر برج ایفل این اول دفعه ایست که از نزدیک این برج معروف را دیده و از زیر آن میگذریم حقیقه بنای غربی است تماماً از آهن ساخته شده است و در زیر برج چمن و گلکاری خوبی کرده اند و صندلیهای زیاد در آنجاست که مردم می نشینند و دو آسانسور است که از دو طرف برج بالا میرود و متصل در کار است مردم را بالا برده و پائین می آورد از آنجا رفتیم بطرف کوچه متحرک که دور اکسپوزیسیون ساخته اند باید دانست که در اطراف و محوطه اکسپوزیسیون همه جاده ها کوچه ای است که مردم سوار شده حرکت مینمایند و گردش میکنند در بالای خط راه آهن هم یک کوچه متحرکی تعبیه کرده اند که زمین آن از تخته است و شخص که روی آن تخته رفت خود تخته متصل میرود و انسان بی زحمت قدم طی راه میکند تا بهر نقطه که رسید و خواست از کوچه خارج شود میلیهای چوبی است که دست خود را با آن محکم گرفته از کوچه متحرک پای خود را بیرون میگذارد و میرود کوچه متحرک هم دو تا پهلوی یکدیگر است که یکی حرکتش سریع تر و یکی بطی تر و آرام تر است که شخص هر کدام بخواهد داخل میشود یکدوره اکسپوزیسیون را بکوچه متحرک گشتیم فرمودیم عکسی در آنجا عکاسباشی از ما برداشت بعد از آن بمنزل مراجعت نمودیم جناب اشرف صدر اعظم عرض کردند مسیو (دلاکاسه) وزیر امور خارجه فرانسه آمده است ما را ملاقات نماید گفتیم بحضور آمدند و رسماً خبر فوت پادشاه ایتالیا را بمادادند ماهم خیلی اظهار تأسف نمودیم و بدین ملاحظه چند روزی دولت فرانسه عزادار است و مهمانیهای رسمی ماهم موکول ببعد از انقضای این عزاداره سفرای دول هم که میبایستی بحضور ما بیایند موقوف ببعد شد ماهم همینطور قبول کردیم و مسیو (دلاکاسه) رفتند حالا بواسطه

المساق که این دو ایالت بتصرف آن دولت در آمده است پارچه طور سیاه بر روی آن دو انداخته تا امروز که متجاوز از سی سال گذشته است بحالت عزاداری آنها بنظر مردم میرسانند چون این میدان تقریباً در وسط شهر پاریس واقع شده اغلب مردم ناچار همه روزه باید از اینجا مکرر عبور و مرور نمایند و این حالت را ملاحظه کنند که هیچ وقت فراموش ننمایند و دیگر بقدری چراغ در سطح این میدان نصب کرده اند که شب هم مثل روز روشن است این میدان در ابتدای خیابان شانزلیزه واقع است و خیابان مزبور مذهبی به (آرك تریونف) میشود و در مناره سنگی مصر تفصیل فتوحات ناپلیون اول را مرقوم و منقور نموده اند خلاصه بعد از این گردش مفصل که دفع خستگی مسافرت را مینمود مراجعت بمنزل کرده شب را شام خورده استراحت نمودیم

— ﴿ روز دو شنبه دویم ربیع الثانی ﴾ —

امروز صبح از خواب برخاسته جای ونهار غلیانی صرف نموده به بالکن عمارت خود مان که بطرف بواد و بولان نگاه میکشند آمده راه میرفتیم و تماشا میکردیم ندیم السلطان هم روزنامه میخواند و ترجمه میکرد در این بین مسیو (لمر) که او را بجهت دستورالعمل پیانو وارگها خواسته بودیم بحضور آمده عرض کرده تازه واقعه شده است برسیدیم چیست عرض کرد که پادشاه ایتالیا را کشته اند خیلی اسباب تعجب شد که چه واقعه شده است جناب اشرف صدر اعظم را بامیرزا ملکمخان نظام الدوله خواستیم بحضور آمدند مطالب را تحقیق نمودیم معلوم شد صدق است و تفصیل واقعه این بوده است که اغایحضرت هومبرت پادشاه ایتالیا در موقعی که شاگردهای مدارس را بحضور خواسته است یکنفر از آنها بواسطه خیانت فطرت باطبا بجه مرتکب این کار زشت ناپسند گردیده است فوراً فرمودیم نظام الدوله از طرف ما بسفارت ایتالیا رفته تبلیغ تسلیت تعزیت نماید بعد از آن کلنل فرانسه را که مأمور شده است بچین رود و رئیس گارد مخصوص ماست خواستیم بحضور آمد بعضی تحقیقات در باب چین و جغرافی آنجاها نمودیم و مرخص شد بعد مسیو (سیمون) باغبان باشی خود ما را که بپاریس آمده است خواسته سفارش دادیم بعضی تخم نمونه گلها را بایران بیاورد آنوقت نهار خورده بعد از نهار گفتیم کالسکه حاضر نمودند سوار شده با کسپو زیسیون رفتیم در بزرگ اکسپوزیسیون که رسیدیم وزیر تجارت و وزیر مالیه فرانسه و رئیس اکسپوزیسیون حاضر بودند کالسکه ما از آنها رد شد بعد جنرال پاران رئیس مهماندار ها بکالسکه پی گفت برگشت بطرف آنها رئیس اکسپو زیسیون نطق مفصلی در تهنیت ورود ما به اکسپو زیسیون

قدری گردش کردیم چند نفر عکاس که بنوسط صنایع السلطنه آمده بودند عکس ما را انداختند این باغچه اگرچه کوچک است اما بسیار ممتاز و مصفی است بعد مراجعت باطاقها نموده يك نفر جواهری آمده بود بعضی جواهرات از او ابداع کردیم بعد نهار خورده در سر نهار ندیم السلطان روز ناجات پاریس را برای میخواند و ترجمه آنرا بعرض میرسائید پس از نهار قصد گردش در شهر و کوچهها و خیابانها را داشتیم فرستادیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیر هایون و عین السلطنه و ژنرال مهماندار را حاضر کردند باتفاق آنها سوار شده رفتیم بگردش از طرف بواد و بوان و جاده (سورن) که دریاچه های طبیعی نمای خرب در آنجا درست کرده و اطرافرا گلیکارهای ممتاز نموده اند گذشتیم و بطرف (کاسکاد) که آبشار طبیعی نما در آنجا ساخته اند رفته از کنار قهوه خانه آنجا عبور کردیم که بنائی است در نهایت ظرافت و خوشگلی و عصرها یکدسته مطرب و سازنده مجارستانی در جلو آنجا ساز میزنند و مردم وزن با کالسیکه و درشکه از شهر پاریس باین قهوه خانه آمده گردش کرده انواع مشروبات صرف نموده میروند و تفرج مینمایند بعد از پارك (نسی) گذشتیم این پارك قدیمی و متصل بشهر پاریس و جای بسیار خوب و باصفاست انواع و اقسام گلها دارد و اطفال خورد سال با مادرها و دایه ها یشان باینجا آمده روی چنهای سبز باغ میدوند و گردش میکنند اما بطوری منظم است که دست يك شاخه گل نمیزنند صندوقهای زیاد در اینجا هست که هر کس روی آنها نشسته بعضی زنها پارچه در دست دارند میدوزند بعضی دیگر بارفقای خود نشسته صحبت میدارند وضع آزادی و عالم خوشی دارند از اینجا رفتیم بطرف (آرك تربیونف) و خیابان (مالازر) و میدان (مادلان) و (پاله روبل) و (پلاس دولان کرد) که میدانی بسیار وسیع و تقریباً دو برابر میدان توبخانه طهران است و در وسط آن میلی است از يك پارچه سنگ خیلی مرتفع و چهار پهلوی که ناپلیون اول بعد از فتح مصر از آنجا بیاریس آورده و در اینجا نصب کرده است و آنوقت که راه آهن واسباب سهولت حمل و نقل تا این درجه نبوده تعجب است که چه گونه این سنگ باین عظمت را تا اینجا باین سلامت رسانیده اند دیگر حوضها و فواره ها در این میدان است که تمام فواره های وسط حوضها بحسبه انسان و حیوانات از قبیل اسب و شیر و غیره و غیره است باندازه جسم یا بزرگتر به اشکال و هیئتهای مختلف که آب از دهن یا گوش و چشم آنها فوران نموده بحوضها میریزد و در اطراف این میدان یعنی دورا دور این میل یا مناره فتح مصر بحسبه های انسان است که روی پایهای سنگ بزرگ نصب کرده اند و هر بحسبه باسم یکی از ایالات دولت فرانسه نامیده میشود و دو بحسبه از این مجسمات که بنام دویالات (الزاس) و (لرن) بوده است بعد از فتح دولت

خیلی عاقل و ملایم و پخته هستند بعد از صرف جای وعصرانه با اتفاق جناب رئیس جمهوری به اتاق مادام لوبه (زوجه ایشان) رفته ایشانرا ملاقات کردیم خیلی زن محترم مهربانی هستند بعد از مقداری صحبت از کنتر کسوپل و خوبی آب آنجا که بمس منفعت کرده و اینکه در خاک فرانسه از هر جهت بما خوش گذشته است برخاستیم و با ایشان وداع کرده جناب رئیس جمهوری تا پای پله مارا مشایعت نمودند مراجعت بمنزل کردیم و برای دفع خستگی دیگر امروز بجای تفریح بعد از غروب با وزیر دربار و میرزا ابراهیمخان دکترا پسر مرحوم میرزا ابوالحسن حکیمباشی (که سابقاً نوشتیم در پاریس مشغول تحصیل علم طب و خیلی خوب ترقی کرده است) گردش مختصری نموده مراجعت بمنزل کردیم وزیر همیون را خواسته روز نامه امروز را فرمودیم نوشت بعد شام خورده استراحت کردیم

— (روز یکشنبه غره شهر ربیع الثانی) —

امروز صبح که خواب برخاستیم در اطاقهای عمارت قدری راه رفته گردش کرده بجلو بالکن عمارت که منظر آن بنجایان بوادو بولان است آمدیم بسیار منظر خوبی دارد در خیابان متصل کالسکه و درسگه و اتومبیل در حرکت است دیشب باران کاملی بارید امروز هوا خیلی خروشت عین السلطه عرض میکرد در این چند روز گذشته بطوری هوای پاریس گرم شده بود که پانصد اسب از گرما در کرچه ها تلف شد و خیلی مردم از گرما صدمه وارد آمد امروز الحمد لله تعالی هوا یکدفعه خوب و خنک شده است این عمارت که منزل ماست عمارت کوچکیست سه مرتبه در وسط باغ کوچکی واقعست و شخص دند انسانزی که پدر او دند انسانز ناپایون سوم بوده است بنا کرده و خیلی بوضع فشنک و مقبول ساخته شده است راه پله آن تماماً از سنگهای الوان و دیوار اطاقها از پارچه های ابریشمی لیوئی و چهره خیلی ممتاز است که هر طاقی بارنگ پرده و مبیل آن یک رنگست و دولت فرانسه اینجا برای ا کسپو زیسیون از دند انسانز صاحب آجاره نموده که هر پادشاهی جهت دیدن ا کسپو زیسیون بیاید و مهمان دولت فرانسه باشد در اینجا منزل میدهند چنانکه چند روز قبل از این هم اعلا حضرت پادشاه سود و زروژ در اینجا منزل داشته اند و بعد از رفتن ایشان ما آمده ایم شخص دند انسانز را هم بجهت اصلاح دندانهای ما فردا بیاورند ملاقات شود در این عمارت فقط وزیر دربار و امین حضرت و موثق الملك و بعضی از پیشخدمتها منزل دارند جناب اشرف صدر اعظم و سایر وزرا و نوکرهای ما در عمارت دیگری که پهلوی این باغ و یک کوچه فاصله است منزل داده اند و درب کوچکی از این باغ به آن کرچه است که راه آمد و شد آنها نزدیک است از بالا پائین آمده توی باغچه (قدری)

بالا هم منازل و مساکن مردم است که یا ملکی یا کرایه ایست ولی غالباً اجاره میشود و از هر
 طاقی یکی دو در بکوچه است وضع عمارات فرنگستان برخلاف ایران است فضای هر خانه و
 عمارت منحصر بکوچه و خیابان است در داخله منازل محل تفرج و تفریحی ندارد مگر متمولین
 که پارك و باغ و حیاط مخصوص هم از خود دارند خلاصه از میدان (شاتادون) گذشته به
 کوجه (به پین بر) رسیدیم و از آنجا به (بولوار هوسان) که خیابان بزرگ معروفی در
 پاریس است رسیده عبور کردیم و با جناب رئیس جمهوری صحبت میداشتیم زنها از اطراف
 معابر بشادمانی ورود ما متصل دستمالها تکان داده دسته های گل بکالسکه ما میریختند و ما
 مراسم مهربانی و تنهت آنها را جواب میدادیم و اظهار خشنودی میکردیم همه جا بهمین طور
 رفته تا از پهلوی (آرك تریونف) گذشتیم که بنائی بسیار عالی و عبارت از دروازه نصرتی
 است که ناپلیون اول امپراطور فرانسه بنا کرده با قشون فاتح خود از آن دروازه وارد شهر
 پاریس شده است بعد از آن داخل خیابان (بود و بولان) شده نزدیک بمنزلی که بجهت مامعین
 نموده اند رسیدیم اینجا از دحام غربی بود و یکدسته موزیک سلام ایرانی مینواخت و مردم
 فریاد میکردند (زنده باد پادشاه ایران و ملت ایران و مملکت فرانسه) حقیقه بقدری دوات و
 ملت فرانسه خوب و از روی مهربانی و شوق خاطر امروز از ما پذیرائی کردند که هیچوقت
 فراموش نخواهد شد باتفاق جناب رئیس جمهوری وارد باغچه عمارت منزلگاه گردیده از
 آنجا داخل اطاقها شدیم جناب رئیس تابالای پله آمده اطاق و منزل مخصوص ما را معرفی کرده
 و با ما وداع نموده بمنزل خوشان مراجعت کردند قدری از خستگی حرکت و گرمای راه
 استراحت نموده بعد از نیم ساعت مصمم باز دید جناب رئیس جمهوری شدیم کالسکه خواسته
 سوار شدیم جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و ژنرال پاون مهماندار و سردار کل و
 و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و وزیر هایون و سردار مکرم و مهندس الممالک
 هم در رکاب بودند از خیابان (بود و بولان) (وشانز الیزه) معروف گذشتیم هر قدر از صفا
 و پاکیزگی اینجاها بنویسیم کم است وارد عمارت دولتی (الیزه) شدیم که این خیابان باسم این
 عمارت مرسوم است یکفوج پیاده نظام در کمال آراستگی با دسته موزیک خود شان در
 جلو عمارت ایستاده سلام ایرانی زدند بعضی از صاحبمنصبان جلو عمارت باستقبال آمده بودند
 جناب رئیس جمهوری هم خود شان با بعضی دیگر در سر پله حاضر بودند با ایشان دست داده
 وارد سالن بزرگی شدیم عمارت الیزه قدیمی است و بسیار منقح و ممتاز ساخته شده است
 قدری نشسته با رئیس جمهوری صحبت و مذاکره زیادی از مهر بانیها و پذیرایشهای امروز که
 خود شان و دولت و ملت فرانسه نسبت بمانموده بودند داشتیم مسیو (لوبه) مردی معمر و

اشرف صدر اعظم و بعد وزیر دربار و سایرین را معرفی کردیم ایشان هم با هر يك از وزرا و ملتزمین مادت داده تعارف کردند و زرای مختار ما هم مثل میرزا ملکم خان نظام الدوله و وزیر مختار مقیم رم و قوام السلطنه و وزیر مختار وین و فریدون خان پسر نظام الدوله و مسیو کتایچی خان که سابقاً در ایران بود و حالا رئیس ا کسپو زیسون قسمت ایرانی است در گیار بحضور رسیدند بعد از آن باتفاق جناب رئیس جمهوری به سالون مخصوص گار آمده قدری نشستیم هوا خیلی گرم بود برخاسته بیرون آمدیم کالسکه های دولتی حاضر بود ما و رئیس جمهوری در يك کالسکه روبازی سوار شدیم یکدسته سواره نظامی زره پوش خیلی مجلل اطراف کالسکه ما را احاطه کرده و برآه نهادیم سایر همراهان و ملتزمین هم در کالسکه های دیگر از عقب سر ما می آمدند در فضای خیابان و معبر بقدری جمعیت بود که حساب نداشت و متصل صدای ویولوشاه (و بولو پرس) (یعنی زنده باد شاه و زنده باد ایران) از زن و مرد بگوش ما میرسید و کلاه های خود را برداشته تعارف میکردند و ما هم جواب میدادیم در و دیوار متن و حواشی ممبر ما مملوا از جمعیت تماشاچی بود اما شهر پاریس الحق بسیار شهر مزین قشنگی است عمارات غالباً شش و هفت الی هشت مرتبه است و جاها عمارات از پائین تا بالا همه با سنگ تراش ساخته شده رنگ سنگها خاکستری مایل بسفیدی است و در سردرها و ستونها و بالای عمارات حجاریهای خوب از اشکال انسان و حیوان و گل و بوته بوضعیهای خوب و خوش نموده اند زمین کوچه و خیابان بر سه قسمت است وسط خیابان که کالسکه رواست زمین را با تخته فرش کرده و روی آنرا قبر اند و نموده اند که هم سخت و هم ملایم است که صدای کالسکه اذیت نمیکند و راحت می رود و طرف کوچه هم پیاده رواست با سنگهای تراشیده خیلی صاف فرش نموده اند که در نهایت خوشی و راحت مردم عبور و مرور مینمایند و فاصله مابین خیابان وسط و راهروهای طرفین را از دو جانب درختهای چنار سایه افکن کاشته اند که در دو چیز با جنس چنارهای ایران قدری فرق دارد یکی شاخه این چنارها سیاه رنگ و دیگر برگش از برگ چنارهای ایران کوچک تر است و در فاصله مابین اشجار چراغهای گداز و الکتریک نصب کرده اند که شبها روشن میشود در مرتبه اول عمارات که مساوی سطح کوچه و خیابان است تماماً دکان و مخازن است یا قهوه خانه یا ستوران یا هوتل که درها و پنجره های آن بخوابان باز میشود و آئینه های بی حیوة یکبارچه خیلی بزرگ گذارده اند نظوری که از داخل خارج را و از خارج داخل را در نهایت خوبی میتوان دید منتها هر دکان یا هوتلی که نخواهند از بیرون دیده شود از داخل تور سفیدی چنانکه در ایران هم تازه رسم شده است روی شیشه های آویزند که از داخل خارج را می بینند اما از خارج داخل دیده نمی شود مرتبه

رکف ربه قونسول فرانسه مقیم وزارت خارجه (بارون رژو) از طرف وزارت خارجه بحضور آمدند بمن السلطنه وزیر مختار ما آنها را معرفی کرد و نسبت به یریک اظهار التفات فرمودیم ژنرال (پاران از طرف دولت فرانسه و ریاست جمهوری بتریک ورود ما را تبلیغ و اظهار نمود و ما از ترنی که بکرایه داشتیم نقل و تحویل به ترق مخصوصی که دولت فرانسه فرستاده است نمودیم نهار را در اینجا صرف کرده در واگون مخصوص ریاست جمهوری سوار شدیم و ترن با کمال سرعت حرکت کرد تا امروز حرکت ترن راه آهن را باین سرعت ندیده بودیم چون تا بحال بمیل و اختیار ما حرکت میکرد و امروز باید در ساعت معین مخصوص وارد پاریس بشویم این است که بمجلسه میرود تقریباً ساعتی دوازده الی چهارده فرسنگ طی مسافت میشود خاک فرانسه هم مثل خاک المانی و بلژیک خیلی معور و سبز و خرم اما هوا امروز قدری گرمتر است بشهر پاریس که قدری نزدیک شدیم برج ایفل از دور نمایان شد که در نهایت عظمت و ارتفاع از مسافتی بعید پدیدار است در واگون مخصوص ما جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و سردار کل و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و سردار مکرم و وزیر هایون و وکیل الدوله و مهندس الممالک و ناصر السلطنه بودند بابتدای آبادی شهر پاریس که رسیدیم از دور عمارات مرتفع باشکوه زیادی دیده شد که علامت عظمت شهر بود و راه آهن گاهی از زیر و بالا میگذاشت و اهالی شهر در و پنجره عمارات و مناظر راهها را باز کرده دستمال تکان میدادند و ما هم از پنجره های واگون با اشاره و حرکت دست تعارفات آنها را جواب میدادیم و ترن در اینوقت قدری آهسته میرفت در سر سه ساعت و ربع بعد از ظهر رسیدیم بگزار شهر پاریس که خیلی گدار بزرگ طولانی است در وسط گدار جناب مسیولو به رئیس جمهوری دولت فرانسه با سایر وزرا و رؤسای ادارات دولتی ایستاده ورود ما را منتظر بودند ترن که بمحاذی ایشان رسید ایستاد و ما از واگون پیاده شده جلوی پله ترن که پابزمین گذاردیم جناب رئیس جمهوری جلو آمده دست دادند و از ورود ما اظهار بشاشت نمودند ما از ملاقات ایشان و ورود بیای تحت دولت فرانسه اظهار خوش وقتی و مسرت نمودیم جناب رئیس وزرا و رجال دولت فرانسه را که اسامی ایشان از قرار ذیل است بما معرفی کردند و ما نسبت بهر کدام علی قدر مراتبهم تعارف نمودیم (مسیو والا روسو رئیس دارالشوری و وزرا) (مسیو لکسه وزیر امور خارجه) (ژرال داود شانسلیه بزرگ لژیون دوزر) (جنرال اندره وزیر جنگ) (مسیو کروزیو وزیر تشریفات) (مسیو والک وزیر علوم) (مسیو سولار رئیس برتوکر) (جنرال بروزه حاکم شهر پاریس) (مسیو کم باریو سکرتر ژنرال رئیس جمهوری) (مسیو کاورار رئیس نظمیه) (مسیو لین رئیس پلیس) بعد از معرفی ایشان ما هم ابتدا جناب

بنظر مان زیادتر آمد میتوان گفت که خانه بخانه و آبادی به آبادی متصل است و چون تمام اهل این مملکت صنعتگر و پیشه ور هستند این است که کار خانجات صنایع خیلی زیاد است و يك كف زمین بی حاصل دیده نمیشود نزدیک غروب رسیدیم بشهر (شارل روا) در این ایالت سیصد هزار نفر عمه کار میکنند و جمعیت سکنه شهر پست و پنجهزار نفر است روزی چهارصد ترق راه آهن از این شهر می گذرد که دویست ترن تجارتی است که اقشه و امتعه حمل و نقل می کنند و دویست ترق حمل مسافر مینماید ما که بگاری راه آهن وارد شدیم حاکم بلدی و حاکم نظامی شهر با تمام کدخدایان و اشراف و اعیان شهر و دو فوج سرباز و دودسته موزیگانچی و جمعیت زیادی از مردم متفرقه در گار حاضر بودند و کمال توقیر و احترام را بجا آوردند از طرف ماهم نسبت بهريك بمنترجمی ناصرالملک اظهار التفات شد از احوال اعلی حضرت پادشاه بلژیک پرسیدیم و از خبر سلامت ایشان مشعوف شدیم قشوق بلژیک را خیلی آراسته و منظم دیدیم و بعد از یکساعت توقف در گار حرکت کرده بطرف سرحد فرانسه عزیمت نمودیم يك ساعت و نیم از شب گذشته قریب بنقطه سرحدی بلژیک و فرانسه رسیده متوقف شدیم باران شدیدی می بارید در همانجا شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ روز شنبه سلخ ربیع الاول ﴾ —

امروز صبح که از خواب برخاستیم هوا صاف و آفتاب و خیلی باطراوت بود برخلاف دیشب که متصل رعد و برق و باران شدید در کار بود هنوز ترن ایستاده بود و درخاک بلژیک بودیم دیشب جناب اشرف صدر اعظم باتلگراف به یمین السلطنه و مهماندارهای فرانسه که در سرحد فرانسه آمده اند اطلاع داده بودند که امروز قبل از ظهر ما وارد خاک فرانسه میشویم و آنها هم در نقطه سرحدی منتظر ورود ما بودند ما لباس رسمی پوشیده نشان و حمایل (اژیون دونور) را بپوشیدیم همراهان هم لباس رسمی پوشیده حاضر حرکت شدیم ترق براه افتاد بقدر نیمساعت فاصله به (ژومون) که اول خاک فرانسه است رسیدیم مسیو (سوهار) وزیر مختار فرانسه در طهران که سابقاً در کنتر کسویل آمده بحضور رسید حالا با مهماندارهای فرانسه باینجا آمده با سایر مهمانداران که اسامی آنها از اینقرار است حاضر بودند (ژرال یاران) سر کرده دسته شانزدهم پیاده نظام رئیس مهمانداران (دکتر شنیدر طیب معروف هم که سابقاً در طهران بود و حالا جزو مهماندارها آمده است) (کلنل سیلوست اجودان جناب مسیولو به رئیس جمهوری) (کاندان لقای اجودان وزیر جنگ) (کاپیتان) (برم هم) از دسته اول سواره آهن پوشان (کاپتن سوره از دسته شصت و پنجم پیاده نظام) (مسیو

بعد سوار کالسکه شده بمنزل آمدیم برسم معمول اول شب شام خورده تاملاتی هم از جلو بالکن تماشای شهر و جمعیت مردم را می کردیم بعد استراحت نمودیم

— ﴿ روز جمعه بیست و نهم شهر ربیع الاول ﴾ —

امروز صبح که از خواب برخاستیم باز فرمودیم کالسکه حاضر نمایند برویم شهر را گردش کنیم چرا که بعد از ظهر باید حرکت نمود و رفت و حیف است که این شهر را کاملاً سیاحت نکرده باشیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موق الدوله و وزیر هایون و مؤید السلطنه همراه ما بودند مدتی با کالسکه رقتیم تا از شهر خارج شدیم نزدیک باستانی توپهای زیادی دیدیم که خارج شهر گذاشته اند دولت المان استحکامات و قلعه جات معتبر نظامی در این شهر دارد باقشون مستعد قابلی که هر وقت لازم شود فوراً حاضر حرکت هستند بعد از گردش کامل بد کافی آمده قدری ساعت و غیره خریدیم بعد بمنزل آمده نهار خود داریم امروز هم حالت جناب اشرف صدر اعظم کسالت دارد چونی باید برویم ناچار حاضر حرکت شدیم و یکساعت بوقت مانده برای تماشای کلیسای بزرگ که قبل از وقت خبر کرده بودیم به آنجا رقتیم الحق بنای خیلی عظیمی است کشیش بزرگ و سایر کشیشانی که خدمه و معتکفین این کلیسا هستند همه دم در با آداب احترام حاضر بودند تمام کلیسا را گردش کردیم قبور معارف و معتبرین زیاد از سلاطین و رؤسای مذهب و غیر هم در این کلیسا است که مجسمه آنها را بهیئت خوابیده بسانگ مرمر در نهایت امتیاز ساخته روی قبر آنها خوابانیده اند ارتفاع سقف این کلیسا بقدری است که اگر شخص بخواهد طاق آنرا نگاه کند قطعاً کلاه از سرش می افتد بعد از گردش کامل بیرون آمده بگمار راه آهن که خیلی نزدیک باینجاست رقتیم بهمان ترن خود مان که تا اینجا سوار بودیم نشسته منتظر حرکت شدیم دو ساعت بعد از ظهر براه افتاده از صحراهای سبز و خرم و جنگلهای سرو و کاج و آبادیهای بزرگ عبور کردیم خیلی گذشتیم المان بسیار مملکت آبادی است چند ساعت که رقتیم رسیدیم بخاك بازيك چونكه بايد از يك گوشه خاك بازيك عبور کرده داخل خاك فرانسه شویم در سر حد بازيك بانكه غير رسمى وارد شدیم معهدايك مقدارى سر باز و يكده سته موزيك نظامى باحکومت بلديه جهت احترام ورود مادر سرحد حاضر کرده بودند در آنجا توقف زيادى نشد همينقدر اظهار التفاتى با آنها نموده روانه شدیم چندین ساعت در خاك بازيك راه می پیمودیم که تماماً یا معدنی زغال سنگ یا معدنی آهن و کارخانهای خیلی بزرگ پهلوی هر معدنی است که بسهولت آهن را از معدن استخراج مینمایند آبادی مملکت بازيك از سایر ممالك فرنگ که تا اینجا دیده ایم

دربای عمارت حاضر شده موزیک بزنند خلاصه با کالسکه رفته ابتدا از زیر پل راه آهنها گذشتیم در کنار رود خانه (رن) سیروسیاحت کامل نموده از طرف دیگر که بباغ وحش می رود با نجا رسید پیاده شدیم و در باغ وحش گردش مفصلی کرده و حوش و طیوری که دیدیم اجمالا از اینقرار است (شتر مرغهای زیاد) (موش بزرگ که از طرف استرالیا می آورند و بقدر گربه کوچک است) (خرس سفید) (دوشامپا زده) که یکنوع میمون خیلی بزرگی است که از طرف هند وستان آورده اند (مرغ های کوچک و بزرگ بانواع مختلف) (اقسام طوطها) (ارغالی) (یکنوع بزی دیدیم که به بزرگی الاغ بود) (پلنگ سیاه که تا امروز ندیده بودیم و خیلی تماشا داشت از جنس پلنگهای معمولی قدری کوچکتر است و جز سیاهی رنگی در بدنش نیست) (یک نوع مرغی دیدیم از جنس طوطی بود و نکی داشت که بقدر یکوجب بود) در بین گردش و تماشا یکدفعه ملتفت شدیم که وزیر دربار متوحش است و اطراف مارا با وزیر هایون و د کتر خلیل خان مواظبت دارند و یک مرد کوتاه قد بد ترکیب کشینی در اطراف ما مواظب است که خود را بما نزدیک کند و یکدستش هم متصل در جیب شلوارش پنهان است مثل اینکه میخواهد حربه بیرون بیاورد خیلی مرد بد قیافه منحوس بنظر مان آمد بجانب اشرف صدر اعظم گفتیم پلیس و غیره را ملتفت کردند از اطراف ما حراست و مواظبت نمودند و ما زیاده توقف ننموده رو بطرف بیرون روانه شدیم وزیر دربار با وزیر هایون متصل دو طرف مارا گرفته بودند و این مرد که از زیر دست آنها میخواست خودش را بما نزدیک نماید این بود که فضل خدا شامل شده زودتر از در باغ بیرون رفتیم و خود مان را بکالسکه رسانیده با جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار سوار شده بکالسکه چي گفتیم زودتر برود از طرف بالای شهر سیاحت و گردش کنیم از خیابان بزرگی که خیلی طولانی است با کالسکه عبور کردیم طرفین خیابان درختهای چنار خیلی قوی داشت که موزون و منظم کاشته بودند در اینجا ولو سید بار کشی دیدیم که شخصی سوار آن بود و بار حمل می کرد در خط این خیابان سه مجسمه خیلی بزرگ دیدیم که یکی از آنها مجسمه (فردر یک کبیر) و دیگری مجسمه (کیلیوم اول) فاتح فرانسه جسد اعلیحضرت امپراطور حالیه المان است و یکی هم مجسمه (فردر یک دوم) که از زیر پای آن آشناری درست کرده بودند که وضع طبیعی آب از آنجا میریخت حقیقه تاحال هیچ شهری بقشنگی و پاکیزگی و نظافت شهر کلون ندیده بودیم بسیار خوشمان آمد دو ساعت بغروب مانده بدرب دکانی رسیدیم که اسباب و دوشو و غیره داشت آنجا پیاده شده قدری اسباب خوب خریدیم اینجا حالت جناب اشرف صدر اعظم قدری کسالت هم رسانید مرخص شده بمنزل رفتند ما هم نیمساعت

سیصد و پنجاه هزار نفر جمعیت این شهر است

— ﴿ روز پنجشنبه بیست و هشتم ﴾ —

ساعت هفت خواستیم از ترن پیاده شویم چون قرار داده ایم يك شب در شهر کلون بمانیم و فردا بعد از ظهر بطرف فرانسه حرکت کنیم تحقیق کردیم کالسکه حاضر بود جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم آمدند مؤید السلطنه وزیر مختار هم حاضر شد قونسول ایران مقیم شهر کلون موسوم به (مسیو کارل آشتل درك) هم که از مردمان معتبر معمول اینجاست و از جانب مؤید السلطنه ترتیبات منزل و غیره را داده است بلباس رسمی در جلو ترن حاضر بود ما و جناب اشرف صدر اعظم از ترن پیاده شدیم و از گار خارج گردیده به کالسکه نشسته داخل شهر شدیم از جلو کلیسای بزرگ معروف این شهر گذشتیم که قریب ششصد سال مشغول بنای آن بوده اند تا تقریباً سی سال قبل با تمام رسیده است میگویند یکصد و پنجاه و دومه متر ارتفاع بنای آن است خیلی کلیسای عظیمی است از جلو کلیسا گذشته بمیدانی رسیدیم که در یکطرف آن هتل منزل ماست قبل از ورود به هتل با جناب اشرف صدر اعظم قدری شهر کلون را گردش و تماشا کرده مراجعت به هتل نمودیم عمارت هتل بسیار عالی است مخصوصاً سالن منزل مادر نهایت قشنگی و خوبی است همچنین نالارغذخوری عمومی آن که حالا برای همراهان مادر آنجا نهار حاضر کرده اند همه را رفته گردش کردیم بعد باطاق خودمان آمده صرف نهار نمودیم منظر عمارت ما بمیدانی وسیعی است که یکطرف آن همین کلیسای بزرگ واقع است جمعیت زیادی از اهل شهر برای دیدن ابرایشها جلو عمارت ایستاده نگاه می کنند و هر وقت ما بجای پنجره میرویم بزبان المانی میگویند (ه ه) یعنی زنده باد طرف عصر گفتیم کالسکه حاضر کردند با جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار سوار کالسکه شده رفتم بگردش وزیر هایون و ناصر السلطنه و دکترا دك و غیره هم همراه بودند و مؤید السلطنه و قونسول کلون هم در کالسکه جاو ما بودند و ما از عقب آنها میرفتیم اگر چه رسماً باینجا وارد نشده ایم و شب هم که دین شهر مانده بخروج خودمان هستیم که همین قونسول برای ما هتل و شام و نهار و کالسکه و غیره تهیه کرده است ولی برای محافظت از حکومت بلدی چند نفر پلیس سواره و پیاده خواسته ایم که همراهند وزیر دربار اعلیحضرت امپراطور المان هم تلسگرافی نموده بود که اگر چه اعلیحضرت امپراطور در بیلاقات خارج شهرند و شما هم رسماً نمیخواهید در کلون توقف نمائید ولی هر مطلبی باشد بحکومت بلدی سفارش شده است که در انجام آن حاضر و مطیع باشد یکدسته مرزیک ارکست هم برای تشریفات ما گفته اند وقت شام و نهار

حضور داشته باشند و هوا هم مساعد شود تا خوش بگذرد باینجهت حالا من غیر رسم از المان عبور میشود از صبح تا وقت نهار را گاهی بصحبت باجناب اشرف صدراعظم مشغول بودیم و قدری باصنایع الدوله که برای کارهای خود از طهران بفرنگستان آمده و از دیروز تا بحال همراه است صحبت میداشتیم و از حالات طهران میرسیدیم بعد وزیر دربار آمد با او قدری مذاکرات شد وقت ظهر نهار ما و همراهان را در ترن دادند بعد از نهار هم باز از آبادیهای معتبر و شهرهای حوب المان گذشتیم شش ساعت بعد از ظهر ترن راه آهن بابتدای آبادی شهر برلن رسید و سواد عظیمی از دور نمودار شد شهر برلن در وسط جامگه مسطح بزرگی واقع است و جنگل کاج و غیره اتصال بشهر دارد خلاصه همینطور آمده از وسط کوچه ها و عمارات خیلی مرتفع گذشتیم هوا بسیار خفه و در نهایت گرمی بود ترن آمد در گار بزرگ برلن بقدر یک ربع ساعت مکث کرد اینجا معرکه غربی است نامدنی که در گار بودیم هر دقیقه یکی دو ترن می آمد و میرفت عرض این گار نود و دو متر و طول آن دویست هفتاد متر است خیلی بنای مرتفع عظیمی است اما در ایندت توقف در گار از گرمی و بدی هوا و عفونت دود زغال سنگ ماشینهای لکوموتیف هیچ نفهیدیم و آخر فرستادیم بعجله ترن را حرکت داند بسر مؤید السلطنه و بسر والی و بسر میرزا طاهر مدیر اخترا هم که در برلن تحصیل میکنند مؤید السلطنه در گار راه آهن بحضور آورد خیلی جوانهای هوشی هستند و خوب کار میکنند ترن که حرکت کرد از روی يك پل طولانی عبور نمودیم که بشهر برلن مشرف است و عمارات شهر زیر دست می افتد و این پل تقریباً يك فرسنگ طول دارد از زیر پل هم خط راه آهن است و متصل ترن بخایه است که از زیر و بالا در حرکت و ایاب و ذهاب است صادر و وارد این شهر نسبت بهیچ جا ندارد در راه آهن که میرفتیم اغلب کوچه ها و عمارات و خیابانهای شهر پیدا بود عمارات دولتی و پارلمنت و مناره فتح راهم که دولت المان بعد از جنگ با فرانسه بیاد گار آن فتح بنا کرده است دیدیم مانه اشخاصی که در حضور بودند مثل ناصر الملک و وزیر هایون و ناصر السلطنه اختلاف شد که آنا شهر باریس معظم تره بهتر است یا برلن اگر چه ما برلن را با حجاب دیدیم و در هر سه روز به یس چند روز به یس و رد میقوم اجاره بدیده تقریباً رفع اختلاف آنها را بنهائیم خلاصه خیلی طول کشید تا ترن از این شهر بزرگ عبور کرد گارهای راه آهن متعدد دیدیم و گذشتیم ترن با کمال سرعت میرفت و باز از شهرهای عذبده عبور کردیم تا شب شد ساعت نه بعد از ظهر شام خورده خوابیدیم امشب ترن خیلی اذیت کرد متصل تکان میداد صبح که برخاستیم دیدیم ترن در شهر (کلون) ایستاده است که از شهرهای معروف المان است و (اود کلون) عطر معروف از این شهر بتمام دنیا میرود و

که رسیدیم دیدیم میرزا رضا خان مؤید السلطنه وزیر مختار برلن حاضرات صنیع الدوله هم که از طهران بجهت کارهای خودش ببرلن آمده است اینجا دیده شد از ترن روسیه پیاده شدیم امیرال (آرسنیف) و مسیو (کاخانفسکی) و کلنل (ژنکوویچ) و (بلنگارد) مهمانداران روس لباس رسمی پوشیده مارا تا ترن فرانسه ها که وقت آمدن سوار آن شده اینجا آمده بودیم و نگاه داشتیم تا مراجعت کنیم مشایعت نمودند سرباز احترام و تشریفات کامله باز درگزار حاضر بود داخل ترن فرانسه شدیم و امیرال را خواستیم آمد بالا چون از زحمت او کمال رضایت را در این سفر داشتیم يك آلبوم عکس خود مان و شکارگاههای خود مان را بیادگار باو دادیم و گفتیم اظهار امتنانی مارا باعلیحضرت امپراطور تبلیغ نماید مسیو (کاخانفسکی) هم که خیلی زحمت کشیده بود از او نیز اظهار رضایت شد آنها مرخص شدند و ترن مادر ساعت هشت حرکت کرد باز ساعتی خود مان را درست کردیم زیرا که ساعت روسیه با المان يك ساعت فرق و تفاوت دارد خلاصه بعد از پنج دقیقه از خاک روسیه خارج شده بسرحد المان رسیدیم دوباره وضع خاک و هوا و مردم تغییر کرد و معلوم بود که از روسیه خارج شده ایم شب در ساعت یازده بشهر (کونیگس برگ) المان رسیدیم شام خوردیم و با وزیر هایون صحبت از کنتراکسویل میداشتیم خیلی خوش گذشت شب که ترن از شهرها و آبادیها میگذشت که چراغهای زیاد داشت خیلی قشنگ و با تماشا بود

— ﴿ روز چهارشنبه بیست هفتم ربیع الاول ﴾ —

امروز صبح شش ساعت از دسته گذشته ترن از (کونیگس برگ) حرکت کرد حاکمان الحمد لله تعالی خوب بود تمام صحرا و اطراف راه تا هر کجا بنظر میرسید آبادی و جنگل و زراعت بود فرق که با سابق دارد این است که در چهل روز قبل که به کنتراکسویل میرفتیم و از خاک المان گذشتیم زراعتها سبز و فصل بهار بود اما حالا قلب الاسد است و محصولات را چیده و درو کرده در صحرا خرم نموده اند زراعت سیب زمینی و چقندر در این صحرا خیلی زیاد است و چنانکه سابقاً نگاشتیم يك تجارت عمده دولت المان از الکل سیب زمینی و شکر قند است که از چقندر حاصل میشود فرسنگها میگذریم که زراعت سیب زمینی گل کرده و کال صفارا دارد از این قطعه خاک المان بار سوم است که عبور و سیاحت مینمایم اما این خط راه سوای خط سابق است در واقع جنوب غربی المان است و امروز از وسط شهر برلن عبور خواهد شد چون اعلی حضرت امپراطور المان بیلاق سوڈ و نروژ رفته اند و تا چندی دیگر مراجعت خواهند نمود و هوای برلن هم حالا گرم است لهذا دعوت مارا برای یکماه دیگر قرار داده اند که خودشان

آهن است برخاستیم باعلیحضرت امیرا طریس و گراندو شهادت داده وداع کردیم و باتفاق
اعلیحضرت امیرا طور از نالار های بزرگ گذشته از پله پائین آمدیم بکالسکه نشسته آمدیم
بگزار راه آهن اطراف راه هممه جا جمعیت بود و در هنگام عبور ما هورا میکشیدند و ما با سرو
دست جواب میدادیم دویست نفر سوار قزاق و کمال آراستگی از جلو و عقب کالسکه ما
میا آمدند تا رسیدیم بگزار راه آهن تمام گراندو کها و جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و
سایر نوکرهای ماقبل از مابه گزار آمده در اطاق جلو ایستاده بودند ما که با اعلیحضرت امیرا
طور وارد شدیم جلو آمدند با تمام گراندو کها دست داده وداع کردیم اعلیحضرت امیرا طور
و گراندو کها و (کنت لا مسدروف) مدیر وزارت خارجه و جنرال (کوراپاتکین) وزیر جنگ
تا جلو ترن آمده ایستاده آنجا بامدیر وزارت خارجه و وزیر جنگ هم دست داده خدا حافظ
کردیم بعد با اعلیحضرت امیرا طور در کمال تأسف و نألم وداع نموده دست دادیم و اظهار
امتنان از مهر بانیهای ایشان کردیم و داخل ترن شدیم اعلیحضرت امیرا طور و گراندو کها
و وزرای ایشان ایستاده بسلام دادند ما هم در جلو ایستادیم و جواب سلام داده منتظر حرکت
ترن بودیم که یکدفعه موزیک بنوای ایرانی متران شده سلام داد و ترن ب حرکت آمده ما تا ممکن
بود از بنجره ترن تعارف میکردیم و میرفتیم تا از گزار خارج شدیم واقعاً درین چند روزه
توقف بطرز بورغ بسیار خوش گذشت و نهایت پذیرائی و مهربانی را نسبت بمانمودند که هیچ
وقت فراموش نخواهد شد خلاصه رفتیم تا شب را به شهر (دوینسکی) رسیدیم این شهر هفت
هزار نفر جمعیت دارد در اینجا شام خوردیم از ترن پائین آمده باطاق شام ملتزمین که در
رستوران بود رفته گردش کردیم و مصاحبت به کرده اسراحت نمودیم

(*) — ﴿﴾ : (روز سه شنبه بیست و ششم ربیع الاول) : ﴿﴾ — (*)

دیشب ترن (دو یسکی) توقف نموده صبح ساعت پنج بعد از نصف شب حرکت کرد و قوت
 ظهر به (ویلنا) رسیدیم نهار در اینجا خورده شد مادر ترن و همراهان در گار راه آهن حاکم
 اینجا بحضور آمد زن و دختر حاکم را هم امیرال بحضور آورده معرفی نمود دختر بسیار خوش
 صورت با کمالی است هفت زبان را حرف میزند وضع پذیرائی روسها بهمان رسم و سبک همیشه
 است که نوشته ایم و چون این خط که میرویم همان خط آمدن است که شرح آنرا وقت آمدن
 به پترزبورگ نوشته ایم دیگر تکرار نمیکنیم بعد از نهار اندکی خوابیده و بیدار شدیم با امیر
 بهادر جنگ و ناصر خاقان و دیگران بصحبت مشغول بودیم شش ساعت بعد از ظهر به (ورژ
 بولوو) رسیدیم که سرحد روس است و وقت آمدن هم اینجا بترن روسها داخل شدیم اینجا
 (که)

کرده اند يك يك گذشتیم و الحق بسیار عمارات عالی مزین است اطاق باطاق در بناها با لباسهای ممتاز ایستاده راهنائی کردند تابه تالار بزرگی که میزهای نهار بود داخل شدیم و از در دیگر آن تالار بیرون رفته باطاق مخصوص اعلیحضرت امپراطور رسیدیم امپراطور تا بیرون درمارا استقبال نمودند و دست هم را گرفته وارد اطاق شدیم اعلیحضرت امپراطریس والدۀ امپراطور حاضر نبودند و در بطرهوف هستند عکس مارا بیاد گار خواسته بودند عکس خود ما را امضا نموده با مختصر نامه نوشته بودیم که سواد آن از اینقرار است باعلیحضرت امپراطور دادیم که بایشان برسانند و از طرف ما وداع کنند

اعلیحضرت تا امروز که از پترزبورغ میروم باین کاغذ اعلیحضرت شمارا وداع نموده و از مهر بانیهی اعلیحضرت امپراطور اظهار امتنان مینمایم و خوشبختی و سعادت آن اعلیحضرت و خانواده سلطنت امپراطوری را از خدای تعالی همیشه مسئلت مینمایم عکس خودم را هم که آن اعلیحضرت از راه مهربانی و محبت خواسته بودند فرستادیم ۲۵ ربیع الاول ۱۳۱۸ از عمارت زمستانی از پترزبورغ

بعد شمشیر جواهری هم حاضر کرده بودیم برسم یاد گار باعلیحضرت امپراطور دادیم انرا هم بانهایت محبت قبول کردند و جعبۀ آنرا باز نموده تماشا و تمجید کردند و سایر شاهزادها هم آمده دیدند بعد يك عکس خودمان را هم چون اعلیحضرت امپراطریس حالیه خواسته بودند باسم خود نوشته بایشان دادیم يك عکس خودمان را هم باعلیحضرت امپراطور داده بعد و امپراطور و امپراطریس هم عکسهای خودشان را که امضا کرده بودند بیاد گار بماداندیک قطعه نشان عقاب مرصع هم برای ولیعهد ما دادند که بتبریز فرستاده شود ما هم سابقا بنواب ولیعهد ایشان نشان خود را داده بودیم و همچنین نشان آفتاب و حمایل آنرا هم در بطرهوف باعلیحضرت امپراطریس بیاد گار داده بودیم به گرانددو کها و وزرا روس نیز نشان تمثال خودمان را داده بسایرین هم علی قدر مراتبهم از نشان شیرو خورشید خارجه و حمایل سبز بامدال طلا و نقره ایران داده شد خلاصه باعلیا حضرت امپراطریس دست داده رفتیم باطاق نهار در این تالار بزرگ چندین میز نهار که همه گرد و مدور است چیده اند که جوقه جوقه هر کدام باهمشانهای خود نهار میخوردند میز خانواده سلطنت در اول اطاق بود آنجا نشستیم دست راست ما امپراطریس و روبروی ما امپراطور بودند و غیر از ولیعهد و ملکه یونان و محترمین خانواده سلطنت دیگر کسی دور میز ما نبود وزراء و نوکرهای ما هم در سر میزهای دیگر بودند بعد از نهار باطاق اولی معاودت کرده قدری که صحبت داشتیم نواب ولیعهد آمده گفتند وقت حرکت ترن راه

دو گوسفند قربانی که در حکایت ذبح اسمعیل معروف است با عاج ساخته اند بقدری خوب و بوضع و هیئت طبیعی است که انسان از دیدن آن کمال حیرت را مینماید دیگر گلدان بزرگی است از نقره که چهارده بوت نقره دارد و مجسمه چهار شیر با زنجیر در زیر آن بجای پایه ساخته اند و دو نفر ملک در دوطرف این گلدان است و سایر جاهای گلدان با برگ و خوشه انگور و گاههای مختلفه منبت کاری شده که در نهایت امتیاز است دیگر هدایایی که از انگلیس برای روسیه فرستاده اند همه را دیدیم بعد باطاقها و تالارهای بزرگ دیگر که پرده های نقاشی خیلی ممتاز در آنجا هاست رفتیم از کار استادان قدیم ایتالیا و رومن و سایر جاها هست بقدری خوب ساخته اند که انسان یکسال وقت میخواهد که فقط تماشای پرده های نقاشی را بنماید دیگر گلدان سنگ شمشیر بزرگی است با ارتفاع دو ذرع که در نهایت جلا و صفا ساخته اند دیگر میزهای سنگ ملخیت که سنگ سیراست و اشیاء نفیسه دیگر فراوان است که با کمی وقت مجال دقت و تحقیق نبود بقدری خسته شدیم و چون فردا هم باید از بطرز بورغ برویم بمنزل برگشته استراحت کردیم وزیر هایون و ناصر خاقان شب را بجزایر طرف دریای بطرز بورغ رفته بودند از آنجا خیلی تعریف میکردند که باصفاست ولی مادرشهر بطرز بورغ - زخظ راه آهن که مکرر رفتیم و برگشتیم دیگر مجال نکردیم هیچ جا را به بینم و سیاحت کامل بکنم ناصر هایون هم بتماشای باغ حیوانات رفته و آمده بود عرض میکرد مرغی دیدم که دو پا و دو دست دارد خیلی اسباب تعجب شد بعد که تحقیق بعمل آمد معلوم شد دوتا پا داشته اما دمش همان بالا بوده که پر نداشته است

❦ (روز دو شنبه بدست و پنجم ربیع الاول) ❦ —

امروز روز حرکت از بطرز بورغ است صبح لباس رسمی پوشیده حاضر شدیم که در ساعت حرکت دیگر معطلی نداشته باشیم وزیر دربار امپراطور که اسمش (بارون فریدرکس) است چون این چند روزه ناخوش بود او را درست ندیده بودیم و تمثال خود ما را برای او فرستادیم امروز بهتر شده برای تشکر و دیدن ما آمده بود بحضور رسید و آلبومی از صورت تاج گذاریها آورده بود تقدیم نمود و مطبوع شد مرد بلند قد لاغر اندامی است سبیل زرد نازک بلندی دارد بنظر ما مرد لایق باهوشی آمد قـدري صحبت کردیم و رفت پسر مرحوم بهمن میرزا هم بحضور آمد او را دیده اظهار نفقت کردیم و رفت بعد وقت حرکت شد چون باید از ارمنستان بعمارت زمستانی که منزل اعلیحضرت امپراطور است برویم و آنجا با ایشاق نهار خورده وداع نمایم و این عمارت هر دو متصل بیکدیگر است از همین اطاقها که در هارا باز

— ﴿ روز یکشنبه بیست و چهارم ربیع الاول ﴾ —

امروز قرار بود با کشتی به (کرنشتاد) برویم قلعه جات نظامی آنجا را تماشا کرده شام هم آنجا بخوریم بجهت کسالت مزاحی که داشتیم به (امیرال آرسنیف) گفتیم باعالی حضرت امپرا طور تنگرافاً کسالت مارا اطلاع بدهد و عذر بخواهد که امروز رفتن با آنجا موقوف و توقف در منزل شود باعالی حضرت امپرا طور هم قبول کرده بودند باین جهت امروز را در منزل توقف کردیم از حسن اتفاق امروز دریا هم منقلب بود و باعالی حضرت امپرا طور به (آرسنیف) تنگراف کرده بودند که خود من هم بواسطه انقلاب دریا رفتن با آنجا را موقوف کردم امروز (مسیو منلیکف) و (مسیو بوتسف) که وزیر مختارهای سابق طهران بودند هر دو بحضور آمدند آنها را دیدیم و احوال بررسی کردیم از ملاقات آنها خوشوقت شدیم از واقعات امروز این است که یک شیشه در نالار بزرگ جاو اطاق ماشکسته بود و باد میآمد یک نفر پیشخدمت اطاق که دستش را بدرب بزرگ گذاشته و ایستاده بود باد زد انگه دیگر در بضر و شدت تمام باین لنگه که دست او بود خورد و دو بند انگشت او را فوراً قطع کرد که بی حال شده افتاد او را بمریضخانه بردند که زخمی را ممالجه کنند خیلی اوقات ما از این فقره تلخ شد فرمودیم باو مدال و انعام بدهند نهار هم امروز در منزل خوردیم زکام اذیت کرد عصری بموزه (ارمی تاز) رفته گردش کردیم چیزهای دیدنی خیلی دارد چون شاه شهید نور الله مضجعه در سفر نامه های خود از این موزه فقط یاد داشتی فرموده اند ما مختصراً آنچه دیده ایم مینویسیم مجسمه بطر کبیر را در یک دالان گذاشته اند با تمام آلات و اسبابیکه او در زمان حیات خودش با آنها نجاری و کشتی سازی و غیره و غیره می نموده است صندلی نشیمن او که خودش ساخته است و اندازه قد او را که با چوب بلندی گرفته اند آنجا بود نشان دادند بوزیر هایون فرمودیم آرا ذرع کرد بقدر دو ذرع و دو گره بود دیگر مجسمه های کوچک که بطر کبیر بدست خودش ساخته و مثبت کاری کرده است در آنجا زیاد دیده شد که خیلی محل دقت نظر بود از کارها و آثار اعمال و تاریخ او پیدا است که پادشاه خیلی بزرگی بوده است هدایای ایران را که خاقان مغفور و غیره فرستاده اند در یک محل مخصوصی گذاشته اند که همه دیده شد بعضی اسباب و اسلحه ناپایون اول که در جنگ با روسیه در مسکو گذاشته و رفته است روسها جمع آوری نموده در اینجا ضبط کرده اند دیدنی است چندین قبضه شمشیر مرصع بجواهر و پاره چیزهای دیگر است که خیلی نفیس است یک جامه اسبابهای مایه سابق فرانسه ماری آنطوان است که خریده و نگاه داشته اند دیگر مجسمه حضرت ابراهیم و اسمعیل علیهما السلام و کار

کسی مهمان داشته باشد و نخواهد نوکر داخل اطاق نشود که صحبت و سخنان آنها را بشنود و بشنود ممکن است هر قسم خوراك و غذا که بخواهد بکاغذی نوشته روی میز گذارد و زنك بزند میز باطاق تختانی فرورفته بعد از پنج دقیقه همان خوراکیها که خواسته است روی میز چیده شده با بشقاب های خالی بر میگردد بجای خودش و طوری قرار میگیرد که احدی مانع نمی شود که میز از سطح اطاق خارج است مخصوصاً برای امتحان ما و گراندوك پہلوی میز ایستادیم و زنك زدیم میز پائین رفت بعد از چند دقیقه بالا آمد با کارد و چنگال و يك تفت بزرگ هلو و شلیل و انگور و غیره که همه میوه جات خوب بود در چهار طرف میز هم بشقابها و دستمالهای سفید منظم گذارده بودند همیشه بجای خود آمد قرار گرفت و ما از آن میوه جات برداشته خوردیم دوباره پائین رفت و میز را پاك کرده معاودت دادند بدون اینکه خدمتگاری دیده شود انشاء الله در طهران يك چنین میز و اطاقی درست میکنیم بعد از آنجا سوار کالسکه شده به مارت بزرگ (سار سکو سلو) رفتیم از کالسکه پیاده شده با (گراندوك) و (امیرال) از پله ها بالا رفتیم همراهان ما هم بودند پرنس (دامورسکی) وزیر تشریفات و پیشخدمت باشی اعلیحضرت امپراطور هم مخصوصاً اینجا آمده برای ما عصرانه خوبی تهیه کرده بودند اول عمارات و اطاقهای اینجا را گردش و تماشا کردیم بسیار ممتاز و اعلی و قابل دیدن و توجه کامل است در هر اطاق يك مدتی باید ماند تا بدقت پردهای نقاشی و غیره آنرا ملاحظه و تماشا نمود افسوس که ما وقت نداشتم يك تالار خیلی بزرگ باروح مزین دیدیم که سقف آنهم يك پرده نقاشی صورت عیسی و مریم و ملائکه بود همینطور اطاق باطاق گردش و تماشا کرده در آخر تالاری بو مزین بنقاشیهای چنی که دیدنی بود بعد بمحوطه گلکاری و عمارات دیگر رفته بعدریکه فرصت بود گردش کردیم در جلو این عمارت فواره هائی بود که یازده ذرع فوران داشت از آنجا مراجعت کرده به اطاقی رفتیم که کهربای ممتاز مثل مزین (یعنی خاتم کاری از سنگ) ساخته اند این کهر باهرا فردريك کبیر پادشاه پروس بجهت کترین دویم هدیه فرستاده است و او هم باین اطاق نصب نموده بعد رفتیم باطاقی که عصرانه و جای حاضر بود صرف کرده چون دیر وقت بود زودتر مراجعت براه آهن نمودیم و باتفاق گراندوك پول بیطرز بورخ آمدیم ایشان از گاد راه آهن خدا حافظ کرده بمنزل رفتند و ما هم بممارت آمده استراحت کردیم گراندوك پول بسیار مهربان و خلیق و خوش صحبت و خیلی بلند قامت هستند امشب خیلی خسته و کسل بودیم آثار ز کام هم بروز کرده بود نماز کرده زودتر شام خورده خوابیدیم

ساعت یازده ونیم که نیمساعت بنصف شب مانده بود بمنزل رسیده استراحت کردیم

«—» (۱) (روز شنبه بیست وسوم) (۱) (۲۰) «—»

امروز باید نهار را بسفارتخانه خود مان برویم که برحسب دعوت واستدعای ارفع الدوله مهمان اوهستیم قبل از حرکت (کنت کلر) که زمان مسافرت شاه شهید جزو مهمان دارها بوده است وحالا جنرال شده وحکومت هم دارد بپاس مهربانیهای شاه شهید بدیدن ما آمده بود اورا دیده اظهار مهربانی والتفات کردیم ورفت بعد امیرال (سکریدلف) که بطرف چین میروود وفرمانده کشتیهای جنگی روسیه درطرف چین است بدیدن ما آمد اورا هم ملاقات کردیم ورفت بسیار مرد کافی بنظر آمد آنوقت کالسکه حاضر بود باجناب اشرف صدر اعظم ووزیر دربار وامیرال ارسیف کالسکه شده رفتیم بخانه ارفع الدوله که سفارت ایران است در بین راه مردم زیاد جمع شده سلام میدادند وهورا می کشیدند ما هم با آنها جواب میدادیم تابدربر سفارت رسیدیم ارفع الدوله با اجزای سفارت وتبعه ایران دم درحاضر بودند رفتیم داخل عمارت شدیم اطاقهای بسیار منقح خوبی درست کرده ومبله نموده است در اطاق دویم بعضی چیزها برسم تقدیم گذارده بودند از جمله صورت ما است که بالباس الماس ساخته اند اجزای سفارت وغیره را معرفی کردند صمد خانی ممتاز السلطنه مستشار سفارت جوان باهوشی است بابالیکف ها که قونسول ایران در بطر ومسکو هستند درباب راه شوسه دشت بظهران که ساخته اند بعضی سفارشات وفرمایشات کردیم بعد باطاق دیگر رفته نهار خوردیم علاوه بر اغذیه معمول آنجا غذاهای ایرانی خوبی هم حاضر کرده بودند ساز هم در کار بود بعد از نهار خوابیدیم چهار ساعت بعد از ظهر (گراندوک پول) عموی اعلیحضرت امپراطور آمدند که باتفاق بشهر (سارسکو سلو) برویم سوار کالسکه شده براه آهن رفتیم باراه آهن تا (سار سکو سلو) نیمساعت راه است در راه آهن با گراندوک صحبت می داشتیم تارسیدیم با آنجا بکالسکه سوار شدیم از ملتزمین ما وزیر دربار وناصر الملک ووزیر هایون ومهندس الممالک وامین حضرت همراه بودند ارفع الدوله هم مترجمی میکرد ابتدا که وارد پارک شدیم تامدتی با کالسکه اطراف پارک را گردش کردیم خیلی با صفاست درختهای بلند عظیم خیابانهای خیلی خوب که باجن سبز کرده اند فوارهای متعدد دارد امانه بقدر بطرهوف ابتدا بعمارت (کترین) ملکه قدیم روسیه رفتیم چیز تازه که آنجا دارد این است که بالاخانه آنجا میزی تعبیه کرده اند که درجای خودش برتبه زیر فرو میروود ودرپائین اقسام میوه جات ومشروبات وغذاها روی آن میچینند دوباره بالامی آید واین میز را بجهت این تعبیه کرده اند که اگر

خیلی مصفی و با تماشا بود سبزه و درخت ساحل تا بدریا متصل شده و آب دریا هم صاف و روشن و خنک بود يك كشتی تربیل هم با ما همراه کرده بودند بقدری تند حرکت میکرد که ما فوق نداشت باینکه كشتی ما هم خوب میرفت ولی آن كشتی مکرر دور كشتی ما طواف میکرد و آب دریا را میبرد خیلی تماشائی بود و تربیلی هم که از حیوانات بحری و مایل بمای است که در دریا از هر طرف با کمال سهولت و سرعت دور میزند و حرکت میکند اسم این كشتی را بجهت شباهت باو گذاشته اند خلاصه وارد اسکله باغ بطرهوف شدیم کالسکه زیادی در آنجا حاضر بود سوار کالسکه شده در باغ بطرهوف گردش طولانی کردیم انواع و اقسام فواره ها دیدیم که از تزیین و توصیف خارج است فواره بود که بقدر دوسنگ آب جستن میکرد بقطر فواره جلو عمارت موزه ما و بار تفریح ده ذرع میپزد باغ و بیلاق دیگر از این بهتر نمیشود آمدیم تار رسیدیم بعمارت آنجا پیاده شده بالارفتیم در همان اطاق مخصوص که دوروز قبل آمدیم مدتی توقف نموده راحت کردیم تا اعلیحضرت امپراطور و امپاتریس والده محترمه ایشان و امپراطریس حالیه و خانواده سلطنتی آمدند در کمال گرمی و مهربانی با ایشان ملاقات نموده دست دادیم بعد از قدری صحبت بسرشام رفتیم مدعوین سر میز امشب منحصر بخانواده سلطنت و در حقیقت شام فامیلای امپراطوری است احدی غیر از خانواده سلطنت در سر میز نبود و امتیاز بزرگی که داشت این بود که اعلیحضرت امپراطریس سابق والده اعلیحضرت امپراطور که عزادارند تا امشب در سر میز با مهمان خارجی شام نخورده بودند و امشب با مادر سر شام بودند بسیار شام خوبی صرف شد و خیلی خوش گذشت بعد از شام ما و اعلیحضرت امپراطریس حالیه و اعلیحضرت امپراطور با ملکه یونان سایر همراهان و نوکرهای ما که در جای دیگر بانو کرهای اعلیحضرت امپراطور شام خورده بودند بکالسکه ها سوار شده بنیاز بطرهوف بطرهوف رفتیم این تیاتر مخصوص امپراطور و رسمی است تمام وزرا و امرا روسیه و سفرای کبار خارجه باخانها یشاق حاضر بودند ما و اعلیحضرت امپراطور در آن مخصوص باخانواده سلطنتی نشستیم و نوکرهای ما هم در آن مخصوص دیگر نزدیک به سن (سن محلی است مسطح که در يك سمت تماشا خانه ساخته و در آنجا بازی در میاورند) نشسته بودند تیاتر کوچکی است اما خیلی قشنگ و پاکیزه است دوپرده بالارفت همه اش رقص بود در مابین دوپرده که پائین کردند بتالار سو په رفتیم آنجا سفرای خارجه هم بودند اعلیحضرت امپراطور بانها تعارف و اظهار محبت نمودند ما هم دست داده مهربانی کردیم بعد مراجعت به تیاتر نموده نشستیم تا برده آخر تمام شد با اعلیحضرت امپراطور وداع کرده براه آهن آمدیم نواب ولیعهد ناراه آهن مارا مشایعت نمودند و برگشتند (گراندوك الكسى) تا شهر با ما بودند شب در

رفتیم و با فرد فرد آنها احوالپرسی و اظهار مهربانی کرده همه را معرفی نمودند دوبار با طاق خود مان مراجعت کردیم (ه) (اسامی سفرا از اینقرار است)

(جنرال اجودان مارشال حسنی پاشا سفیر کبیر عثمانی) (مارکیزد مونطی بیلو سفیر کبیر فرانسه) (پرنس رادولین سفیر کبیر المان) (کنت موردو سفیر کبیر ایتالیا) (سرشارل اسکوت سفیر کبیر انگلیس) (کنت شارل د کمنسکی شارژ دافراطریش) (مسیو پرس شارژ دافرا نازونی آمریکا) (دوک دوو سطر موزا سفیر کبیر ا-پانیا) (بارون دو کاسیر وزیر مختار باویر) (جنرال کالار دو وزیر مختار مکسیک) (مسیولون هر وزیر مختار دانمارک) (مسیو تومار وسیلو شارژ دافر پرتوغال) (مسیورارطی تولیسکو وزیر مختار رومانی) (مسیو لوگی وزیر مختار بلژیک) (مسیولین بوا وزیر مختار برزیل) (مسیو قوزا شارژ دافر سیام) (کنت گلدایستولب وزیر مختار سوئد و نروژ) (مسیو وان ستال وزیر مختار هلاند) (مسیو کومرلر وزیر مختار ژاپون) (چین پوم لی وزیر مختار کره) (کلنل کریسیچ شارژ دافر سربستان) (مسیو طو مبارزی شارژ دافر یونان) (مسیو استانچیف آزان دیپلو ماتیک بلغارستان) بعد از رفتن سفراء در ساعت پنج بعد از ظهر کالسگه حاضر کردند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و امیرال آرسنیف در کالسگه ما و سایر همراهان در کالسگه های دیگر سوار شده رفتیم تا کنار رود خانه نواباسگله رسیدیم پیاده شده داخل کشتی شدیم امیرال کشتی که مرد معقول محترمی است حاضر از برای پذیرائی مابود وارد کشتی شدیم تا امروز بکشتی بزرگ سوار نشده بودیم اگر چه چندان بزرگ نبود اما خیلی قشنگ و پاکیزه بود ابتدا قدری در عرشه کشتی راه رفتیم صندلی های خوب داشت روی صندلی نشسته بعد با طاق زیر رفتیم که بسیار اطاق مزین مقبول و جای راحتی بود میزی چیده بودند که همه قسم شیرینی داشت اینجا جای خوردیم و باز عرشه کشتی آمدیم و کشتی بنری روی رود خانه نوامیرفت آنقدر رفتیم تا از شهر و آبادی بطرز پورغ خارج و دور گشته کشتی داخل خلیج (فنلاند) شد خیلی خوب و راحت میرفت ما هم وزیر دربار و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و وزیر هایون بصحبت مشغول بودیم کوههای فنلاند هم از دور پیدا بود و امیرال آرسنیف بمانشان میداد اگر قدری دور نبود خیلی میل داشتیم که يك شبی هم با آنجا رفته بمانیم چونکه غروب آفتاب در آنجا خیلی تماشا دارد در این ایام و اوقات سال در آنجا ها زیاده از دو ساعت فاصله از غروب تا طلوع آفتاب نیست قدری که بوسط دریا نزدیک شدیم کشتی حرکت مکروهی هم رسانید که قدری حالت مارا تغییر میداد در طول و عرض حرکت داشت اما چندان سخت نبود از اینجاها بطر هوف و عمارت آن پیدا بود کشتی روبا نظرف گردش کرد تا رسیدیم بنزدیک ساحل

امشب روضه خوبی خواند در هر حال متوسل بحضرت خامس آل عبا صلوات الله و سلامه علیه هستیم

—●— (روز جمعه بیست دوم ربیع الاول) ●—

امروز صبح از خواب برخاستیم الحمد لله حالمان خوب بود امروز بعد از ظهر باید کشتی از رودخانه نوابه بطرهوف برویم و شام را با علیحضرت امپراطور بخوریم صبح امیرال (آرسنیف) آمد عرض کرد اگر میل دارید بتماشای باغ نباتات که در بطرز بورع است بروید گفتیم چه ضرر دارد آمدیم باین کشتی کوچکی حاضر کرده بودند با موق الدوله و وزیر هایون و ناصر السلطنه و امین حضرت سوار کشتی شده رفتیم بطرف بالای شهر بطرز بورع وقت رفتن کشتی خیلی خوب رفت امیرال هم در کشتی ما بود بقدر نیم ساعت رفتیم تا در طرف مغرب رودخانه از کشتی پیاده شدیم وزیر زراعت روسیه آنجا بود او را معرفی کردند بعد داخل باغ شدیم باغبان اینجا جلو افتاده نباتات را معرفی میکرد اغلب گاهها که بنا نشان میداد تخم آنها را خواستیم که بایران بفرستند که کاشته شود باغ خیلی با صفا بود بگرخانه رفتیم که هوایش بگرمی هوای افریقا بود آنجا هم نباتات خیلی عجیب و غریب دیدیم در همان گرخانه يك حوضی ساخته اند که بعضی از نباتات که در آب سبز میشود در آن حوض تربیت میکنند من جمله (گل ویکتوریا) است که در زمان سابق قایم مقام شرح آن را برای ما عرض کرده بود که برگهای آن خیلی بزرگ است دیو آب پهن میشود و گل سفید خوشه بزرگ دارد و وقتی که گل باز میشود صدای طباچه میکند و ما بپور نمیکردیم امروز بچشم خود مان دیدیم که برگهای زیاد بر روی این حوض افتاده است بقدر مجموعه های دیوانی بزرگ و آب هم دارد اما گلش باز شده بود چیدند بنا دادند تماشا کردیم خیلی چیز غریبی است تخم آنرا سابقاً بایران خواسته بودیم آوردند نتوانستند عمل بیاورند جای آن باید خیلی گرم باشد انشاء الله بلکه بعد از این سفر بگوئیم از روی علم و اهتمام عمل بیاورند از تخم آن هم خواستیم که بفرستند این گرخانه مدور است و سقف آن مثل گنبد از بلور سفید زده شده که هم روشن است و هم آفتاب دارد حوض وسط آنها عمق زیاد ندارد شاید بقدر نیم ذرع باشد چوق خیلی گرم بود زیاد نماده برگشتیم بباغ خواستیم قدری راه برویم وزیر هایون عرض کرد بعد از ظهر سفرای خارجه شرفیاب میشوند عصر هم که بطرهوف باید رفت باین ملاحظه زیاده توقف نکرده مراجعت بکشتی نمودیم و بمنزل آمده نهار خوردیم سه ساعت بعد از ظهر سفرای خارجه بحضور آمدند ابتدا سفرای کبار دول عثمانی و المان و فرانسه و انگلیس را باطاق خود مافیك خواستیم و هر کدام بقدر دو دقیقه ماندند و رفتند بعد بتالار بزرگ که همه جمع بودند

(رفتیم)

شان سواره آمده باین جلو چادر ما ایستادند و تمام گراند و کها و جنرالها و صاحب منصبان نظامی در پشت سر ایشان صف کشیدند و بنای دفیله شد تمام آن قشونی که در صحرا دیده بودیم از جلو ما امپراطور بحرکت دفیله گذشتند الحق دیگر قشونی از این بهتر و خوش لباس تر و منظم تر نمی شود بسیار سان مجلل باشکوهی بود قریب سی و چهار هزار نفر سرباز و توپچی و سواره قزاق و هوسار و غیره در نهایت آراستگی از سان گذشتند و بسیار طول کشید هر دسته سربازی سوار که میگذشت اعلیحضرت امپراطور از آنها احوالبرسی میکردند و آنها همه يك آواز عرض تشکر مینمودند بعد از اتمام دفیله اعلیحضرت امپراطور رفتند بفاصله پانزده قدم در جلوما آنجا بکدسته سرباز و توپچی حاضر شده بود که بچین برود از سان گذشت آنوقت تمام رؤسای دسته جات قشونی سواره صف کشیده را پورتهای خود را با اعلیحضرت امپراطور دادند و ایشان اغلب را تمجید و تحسین کردند در حقیقت این قشونی که امروز در اینجا بماسان دادند قشون ساخلوی شهر بطرز بدوغ است که بریاست عموی امپراطور است جنرال (کورا پاتکین) هم که متجاوز از شش سال قبل بسفارت فوق العاده بطهران آمده بود و حالا وزیر جنگ دولت روس است حاضر بود و دیروز هم بدیدن ما آمده بود بسیار مرد خوبی است بعد اعلیحضرت امپراطور آمدند بالانام چادر ایشان را استقبال کردیم امپراطور در نظام درجه سرهنگی دارند و منصب اجودانی مرحوم الکساندر سوم پدر بزرگوار خود شان را نیز دارا هستند امروز لباس سرهنگی سواره هوسار را پوشیده بودند سن ایشان سی و یکسال است متوسط القامه و نازک اندام هستند و ریش زرد کمی دارند خیلی خوش رو و باخلاق جمیله و عادات حسنه که اگر انسان قدری با ایشان محشود باشد بد دیگر بیل بفارقت نمیکند از روز ورود مادر هر مجلس که ملاقات کرده ایم تمثال شاه شهید را با نشان و حایل اقدس که در ستر اخیر شاه شهید بایشان داده شده زده اند امروز از حالشان مابوم بود که خسته شده اند زیرا که بقدر سه ساعت متجاوز در میدان سان قشون بودند خلاصه بسرمیز نهار آمدند ما و علما حضرت امیرا طریس پهاوی همدیگر بودیم و اعلیحضرت امپراطور و برون نشسته بودند نواب وایهد و همشیره و دو عموی امپراطور و ملکه یونان هم در سر میز ما بودند و سایر وزرا و صاحب منصبان روسیه و وزرای مادر سرمیز دیگر که زیر دست این چادر است نهار خوردند بعد از نهار اعلیحضرت امپراطریس و ملکه یونان بامادست داده بالانفاق رفتند ما و اعلیحضرت امپراطور هم سوار کالسکه شده آمدیم براه آمن امپراطریس هم آنجا بودند با ایشان و امپراطور وداع کردیم آنها بطریف بطرهوف و ما بطرف شهر رفتیم در ساعت هفت بعد از ظهر بشهر رسیدیم چون امروز آفتاب زیاد و گرما خسته بودیم زودتر خوابیدیم آقا سید حسین

دار کل و ناصر الملک و سردار مکرم و وزیر هایون و ارفع الدوله و مهندس الممالک در حضور ما بودند امیرال ارسنیف و مسیو (کاخانفسکی) هم در ترن ما بودند سایر همراهان در ترنهای دیگر نشسته بودند رفیقیم نارسیدیم به (کراسنویسلو) باراه آهن نیم ساعت راه است وارد گار که شدیم اعلیحضرت امبراطور در گار منتظر ورود ما بودند از ترن پیاده شده با ایشان دست دادیم معلوم شد ایشان با اعلیحضرت امبراطور از (پترهوف) باهم بازاه آهن باینجا آمده اند امبراطور پس جلو تر رفته در سر قشون منتظرند و خود ایشان در گار مانده که باتفاق ما بسر قشون برویم سوار در شگنه سربازی شدیم و با اعلیحضرت امبراطور در بین راه خیلی صحبت داشتیم تا رسیدیم بصحرای مسطح سبزی که چادرهای اردوی نظامی در یکطرف صحرا پیدا بود و در دست بالا افواج پیاده و سواره توپخانه بوضع بسیار منظمی صف بسته ایستاده بودند اعلیحضرت امبراطور از دور هر چه پیدا بود بمانشان میدادند و معرفی می کردند تا نزدیک بصفوف نظام رسیده دیدیم اعلیحضرت امبراطور از کالسگه خوشان پیاده شده ایستاده منتظر ورد ما هستند ما از در شگنه امبراطور پیاده شده و باتفاق امبراطور سوار کالسگه ایشان شدیم که چهار اسبه بود و کالسگه چی ها هم سوار اسبها بودند اعلیحضرت امبراطور هم سوار اسب شده با تمام صاحبمنصبان نظامی از عقب کالسگه امبراطور بنا کردند با آمدن و با این وضع و هیئت داخل صفوف قشون شدیم دسته جات قشونی بوضع مربع ایستاده بودند ما و علیاحضرت امبراطور در کالسگه سرباز و اعلیحضرت امبراطور و همراهان سواره از جلو تمام دسته جات گذشتیم از جلو هر دسته که میگذشتیم سلام داده هورای کشیدند و ما با آنها جواب میدادیم و احوالبرسی میکردیم خیلی قشون آراسته منظم خوش لباس مرتبی بود بقدر یکساعت متجاوز طول کشید تا ما از جلو افواج سواره و پیاده بهمین وضع گذشتیم هوا هم در نهایت گرمی و آفتاب شدیدی بود اگر چه امبراطور از چتر کوچک خودشان گاهی بماسایه میدادند اما گرما خیلی اذیت میکرد بعد از آنکه تمام قشون را دیدیم آمدیم بطرف جادری که روی تپه مصنوعی زده بودند که این تپه بقدر ده ذرع از زمین ارتفاع داشت و دور آنرا سبز کرده گلکاری نموده بودند اینجا پیاده شده از یله های طبیعی که درست کرده بودند من و امبراطور رفیقیم بچادر جمعی خوانین محترمه مثل ملکه یونان که دختر عمو و زوجه دای اعلیحضرت امبراطورند و سایر (گراند و شسها) و (دام دنورها) و (دموازل دنورها) و بعضی نوکرهای معتبر دربار امبراطوری در چادر بودند وزرای ماهم که جناب اشرف صدر اعظم بودند و وزیر دربار و ناصر الملک و وزیر هایون و سردار مکرم در اینجا و سایر ملتزمین و همراهان ما با جنرالهای روس پائین تپه در جلو چادر بودند اعلیحضرت امبراطور هم خود

نشسته دست راست ایشان ما نشستیم و دست چپ اعلیحضرت امپراطور وزیر دست امپراطور
ملکه یونان و بعد بترتیب هرکسی درجای خودش نشست تالار شام خیلی بزرگ و مزین و
عالی بود چهار صد نفر مدعو بودند شام خیلی خوب صرف کردیم مهندس المالك پشت سر
ما ایستاده مترجمی میکرد در اواخر شام اعلیحضرت امپراطور بسلامت ما تسبیح کردند ما هم
بسلامت ایشان و علیاحضرت امپراطریس جام شربتی نوشیدیم موزیک نوای ایران و روس
هر دو را زدند خیلی مجلسی مجالش با شکوهی بود بعد از شام همانطور با علیاحضرت امپراطریس
به بالکن عمارت که بیارک نگاه میکنند رفتیم نشستیم هوای خوشی داشت بعد اعلیحضرت
امپراطور تمام وزرای خودشان و منتسبان خانواده امپراطور را که اسامی آنها از استقرار
است معرفی کردند

(کنت لا مسدوف مدیر وزارت خارجه) (کورا باتکین وزیر جنگ) (بارون فریدر کس
وزیر دربار) (مسیو و طی وزیر مالیه) (برنس خیلکوف وزیر طرق و شوارع) یرمولوف
وزیر زراعت و فلاحات مسیو مورا ویف وزیر عدلیه باگالوف وزیر علوم ویس
امیرال آوبلان معارف وزیر بحریه دور ناوو معاون وزیر داخله کنتز ولر ژنرال جنرل
لوپکو گراندوک میشل نیکولا بویچ گراندوک ولاد میر الکساندر و یچ گراندوک الکسی
الکساندر و یچ گراندوک پول الکساندر و یچ گراندوک ژرژ میخائیلویچ گراندوک
سرژ میخائیلویچ گراندوک میشل الکساندر و یچ گراندوک دمتری گراندوک نیکلا
برنس ژرژ لیخطن بورکبسی برنس پیرا ولد نبور غسکی برنس میکلا نبورک برنس
ناپلیون باهر کدام باندازه خودشان اظهار مهربانی کردیم بعد با اعلیحضرت امپراطور
وداع کرده باتفاق نواب ولیعهد سوار کالسکه شده براه آهن آمدیم در گار ایشان ماندند و
ما به بطرز بورغ مراجعت کردیم شب شام خورده استراحت کردیم شبهای بطرز بورغ حالا
پنج ساعت است و تا صبح هوا روشن است که کاغذ بدون چراغ خوانده میشود

— (روز پنجشنبه بیست و یکم ربیع الاول) —

امروز باید برویم بسان قشون که در خارج شهر بطرز بورغ در (کراسنوی سلو) حاضر
کرده اند صبح نواب (گراندوک الکسی الکساندر و یچ) عموی اعلیحضرت امپراطور که
امیر البحر دولت روس هستند بمنزل ما آمدند باتفاق ایشان رفتیم بگزار راه آهن کالسکه های
روسیه را اسبها خیلی تند میبرند و چون معتاد نیستیم قدری زحمت میدهد در گار به ترن
مخصوصی که آورده بودند با گراندوک سوار شده جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سر

در مقابل این عمارت حوض بزرگ طولانی ساخته اند که وسط و اطراف آن فواره های بلند میجهد و انتهای این حوض بدریا متصل میشود که در واقع دریا مثل حوض بزرگ در مقابل این عمارت پیداست و بعد در دوست ذرع فاصله دارد خیلی عالم خوش دارد خلاصه نواب ولیمهد در کالسکه با مابوند و از خیابانهای باصفای بطر هوف میگذشتیم تا رسیدیم بدرب عمارت سلطنتی آنجا پیاده شدیم اعلیحضرت امپراطور تا دم پله باستقبال آمده بودند بایشان دست داده باتفاق بالا رفتیم وارد تالار بزرگی شده از آنجا بچند اطاق دیگر رفتیم تا وارد اطاق علیا حضرت امپرا طریس والدۀ امپرا طور شدیم بایشان دست دادیم در نهایت محبت و مهربانی پذیرائی نمودند حقیقه بسیار زن نجیبه محترمه هستند در این اطاق سوای اعلیحضرت امپرا طور و امپرا طریس حالیه ممیّۀ به (الکساندر رافیر درونا) و ولیمهد و همشیره اعلی حضرت امپرا طور کسی دیگر نبود نشستم و باعلی حضرت امپرا طریس والدۀ امپرا طور مقدار مفصلی صحبت داشتیم خیلی اظهار خوشوقتی از این مسافرت من می نمودند و اظهار امتنان نیز از اینکه بسر مقبرۀ امپرا طور مرحوم رفته بودیم نمودند ما هم گفتیم در حقیقت با داشتن فرزندی مثل اعلیحضرت حالیه مثل این است که امپرا طور مرحوم نموده و زنده هستند بعد رسیدند از نوکرهای شاه شهید که در آن سفر آخر همراه بودند و آنها را دیده بودم چند نفر همراه خود تاق آورده اید گفتیم چهار نفر از نوکرهای مخصوص شاه شهید همراه ما هستند و اینجا حاضرند گفتند می خواهیم آنها را بنیم فرستادیم جناب اشرف صدر اعظم و ناصر الملک و وزیر هایون و مهندس الممالک را آوردند بایشان معرفی نمودیم دست دادند و احوال بررسی کردند بعد مرخص شدند هنوز علیا حضرت امپرا طریس سیاه پوشیده عزادار امپرا طور مرحومند بعد برای اینکه ما قدری راحت کرده بجهت شام حاضر شویم اعلیحضرت امپرا طور باعلی حضرت بن امپرا طریسها و ولیمهد برخاسته رفتند یائین بکالسکه نشسته بقسمت عمارت دیگر رفتند ما هم با طاقهای دیگر رفتیم که بجهت ما چای و عصرانه حاضر کرده بودند وزیر دیبار را خواسته با او قدری صحبت داشتیم نماز خواندیم در اطاقها گردش کردیم بقدری اطاقها قشنگ و مزین است که بوصف نماید و شرح اینجا ها همان امت که در اسفار سابقه شاه شهید در سفر نامه های خودشان مرقوم فرموده اند خلاصه قدری که گذشت وقت شام که هفت ساعت بعد از ظهر معین کرده اند رسید اعلیحضرت امپرا طور و امپرا طریس مجدداً اینجا که ما هستیم آمدند باتفاق رفتیم بتالار شام سر میز ابتدا ما و اعلیحضرت امپرا طریس بعد اعلیحضرت امپرا طور با ملکه یونان و بعد سایر گراندو کها و گراندو شهابه ترتیب آمدند از نوکرهای ما هم طبقه و زراً در سر میز امپرا طور حاضر بودند علیا حضرت امپرا طریس در وسط

(استرو) ورود ساعت سه و پنجاه و سه دقیقه حرکت چهار و سه دقیقه
 (بسکو) ورود ساعت پنج و بیست و پنج دقیقه حرکت پنج و سی و پنج دقیقه
 (بلایا) ورود ساعت هفت و بیست و سه دقیقه حرکت هفت و سی و هفت دقیقه
 (لوگا) ورود ساعت نه و بیست و سه دقیقه حرکت نه و سی و سه دقیقه
 (گاتچینا) ورود ساعت دوازده بعد از نصف شب حرکت يك ساعت و سی دقیقه بعد از ظهر
 (بطرن بورغ) ورود ساعت سه بعد از ظهر

— ❦ (روز چهار شنبه بیستم ربیع الاول) ❦ —

امروز صبح برخاسته رفتیم کنار رود خانه (نوا) که از وسط شهر بطرن بورغ میگذرد
 تقریباً عرض رود خانه سیصد ذرع میشود چندین پل هم روی رود خانه بسته اند هر پنج دقیقه
 يك کشتی از وسط رود خانه میگذرد خیلی منظر خوشی دارد این قصر (ارمی تاز) که منزل
 ماست عمارت خیلی عالی ممتاز است و بهمین رود خانه نگاه میکند سوار کشتی شده از روی
 رود خانه رفتیم تا رسیدیم باسگله کلیسایی که قبور سلاطین روس در آنجاست از اسگله تا آنجا
 دزیمت قدم راه است از آنجا پیاده بکلیسا رفتیم سرباز طرفین راه ایستاده بود وارد کلیسا
 شده بسر قبر مرحوم امپراطور الکساندر سوم رفتیم و تاج گلی بر سر قبر امپراطور گذاشتیم
 و سر قبور سایر امپراطوران ماضی فاتحه خوانده دسته گلی هم که شاه شهید مبرور نور الله
 مضجع بسر قبر مرحوم الکساندر دویم گذاشته بودند دیدیم قبور سلاطین قدیم روسیه را
 تا بطر کبیر همه را برای ما معرفی نمودند بعد رفتیم بضرابخانه دولتی گردش و تماشای کاملی
 کردیم مدالی هم در آنجا بباد گار ورود ماسکه کردند بنائ عالی و محلی دیدنی است بعد با
 کشتی مراجعت بمنزل نموده نهار خوردیم سه ساعت و نیم بعد از ظهر نواب ولیعهد بمنزل ما
 آمده ما را برداشته بانفاق رفتیم عکس انداختیم و آمدیم بگزار راه آهن سوار تران شده رفتیم
 به (پترهوف) در گزار راه آهن درشگه حاضر بود ما و نواب ولیعهد در يك درشگه
 سوار شدیم سایر ماترین هم در کالسگه های دیگر نشسته رفتیم تا بقصر دولتی پترهوف که
 بیلاق اعلیحضرت امپراطور است امروز بدیدن علیا حضرت امپراطریس والدۀ اعلیحضرت
 امپراطور آمده ایم حقیقه پارك و عمارات پترهوف بقدری پاکیزه و مصفی و ممتاز و مزین
 است که بحد وصف نیاید تمام زمین پارك سبزه و گل و درختهای بلند و کهن که تمام برگهای
 آنها مثل اینکه روغن خورده باشد براق و شفاف است هوا در نهایت خوشی و ملایمت و عمارات
 تك تك در وسط پارك خیلی است فواره های زیاد دارد که روبروي عمارات جستن میکنند و

که اعلیحضرت امپراطریس بسیار باهوش و با فراست و عاقله و کامله هستند صحبتهای مفصل از شکارهای ایران و هندوستان داشتیم اعلیحضرت امپراطور نشان و حمایل (سنت آندره) که اول درجه نشان روسیه است بدست خود شاقی بآدادند ما هم در نهایت امتنان قبول کردیم بعد از قهـدری توقف برخاسته با اعلیحضرت امپراطریس دست دادیم و مراجعت نمودیم اعلیحضرت امپراطور تادم آسانسر مارا مشایعت نمودند باز به آسانسر نشسته آمدیم پائین و با کالسکه مسافرت بمنزل نمودیم دو نفر غلام سیاه باباس مخصوص درب اطاق ما و امپراطریس هستند که در هارا باز کرده و می بندند و همیشه در پشت در متوقف می باشند

(لایحه اهالی شهر بطرزبورغ در شکرگذاری و تنهیت ورود معارض کرده اند که از قرار ذیل است) اهالی پای تخت دولت امپراطوری روسیه با کمال مسرت بحضور انور شاهنشاه مقتدر ممالک همسایه بعرض تبریک ورود مبادرت میورزند در زمانی که در اقصای شرق برای ترویج تمدن و تربیت خونهای گرانمای انسانی ریخته میشود ما هم همان غریز و شاهنشاه صالح دوست را استقبال کرده و من از طرف اهالی شهر بطرزبورغ بتقدیم مراتب انبساط و ادعیه صمیمی خود مان بحضور اعلیحضرت پادشاهی جسارت میورزم و از خداوند مسئلت میکنم که دولت علیه ایران در تحت فرمانگذاری حکیمانه آن اعلیحضرت بمنتهای درجه ترقی و سعادت برسد و طغرای نام هابیونی در بیرق ملت ایران شیر دلیر و خورشید حقیقت و صالح و ترقی ابدالدهر برقرار و پایدار بماند

امشب را چون خسته بودیم زودتر شام خورده استراحت نمودیم ساعات ورود و حرکت از شهرها و استاسیونها یککه امروز از (ویلنا) تا (بطرزبورغ) آمدیم از اینقرار است

(ویلنا) حرکت ساعت چهار بعد از ظهر روز سوم ماه ژولیه روسی مطابق شانزدهم ژولیه فرانسوی سنه ۱۹۰۰ میلادی

(سومسم) ورود ساعت پنج و چهل و پنج دقیقه حرکت ساعت شش (ویتسک) ورود ساعت هشت و هشت دقیقه حرکت ساعت ده و چهل دقیقه شام در اینجا خورده شد و در باغچه پهلوی راه آهن قدیمی گردش کردیم (آن-توبول) ورود ساعت دوازده و نوزده دقیقه حرکت دوازده و سی و دو دقیقه رودخانه (دی وی تا) در قرب اینجا است

(کرسوکا) ورود ساعت یک و پنجاه و شش دقیقه بعد از نصف شب حرکت دو ساعت و شش دقیقه در اینجا هم دوات روس قلمه جات نظامی دارد

سلطنت بحالت نظامی ایستاده منتظر ورود مابودند پیاده شده با ایشان دست داده با کمال گرمی و مهر بانی و خصوصیت ملاقات نمودیم و از دیدن ایشان خیلی محظوظ شدیم ایشان هم اظهار کمال بشاشت کردند بعد ولیعهد خودشان نواب (گراندوک میشل الکساندر رومیچ) و گرانند و کهای معظم را بما معرفی نمودند ما هم جناب اشرف صدر اعظم را معرفی کردیم تا آخر صف نظام رفته و برگشتیم با اعلا حضرت امپراطور در کالسگه روبرازی نشسته تا عمارت (ارمنیاز) که منزل ماست صحبت کنان آمدیم طرفین راه و خیابانی سرباز ایستاده در عبور ماهورا می کشیدند اهالی شهر بطرز بورغ هم که بی اختیار متصل هورا کشیده اظهار خوشوقتی مینمودند و من و اعلا حضرت امپراطور جواب میدادیم در ورود بعمارت با اعلا حضرت امپراطور از پله های (ارمنیاز) بالا رفتیم در سر سرای عمارت یکدسته سرباز گارد مخصوص امپراطوری باریشهای بلند و قباهای ماهوت آبی که لباس عجیبی بود و نمونه از قدیم است سلام احترام دادند داخل اطاقهای عمارت شدیم بسیار عمارت عالی متمتازی است اعلا حضرت امپراطور در اطاق مخصوصی که بیجهت ما معین کرده بودند بآدام دزرها و ماد موازلهها بودند با ایشان دست داده وارد اطاق شدیم گرانند و شسها که در اطاق بودند اعلا حضرت امپراطور را بما معرفی نمودند و در نهایت مهربانی تا اطاق خواب ما با اعلا حضرت امپراطور آمده بما نشان دادند مراجعت باطاق اول کردیم همراهان ما که در آنجا ایستاده بودند با اعلا حضرت امپراطور و امپراطور را بما معرفی نمودیم جناب اشرف صدر اعظم را چون در گار با اعلا حضرت امپراطور معرفی کرده بودیم در اینجا با اعلا حضرت امپراطور را معرفی نمودیم بعد وزیر دربار و موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و ناصر الملک و وزیر هایون را خودمان معرفی کردیم باقی را جناب اشرف صدر اعظم معرفی نمودند بعد اعلا حضرت امپراطور و امپراطور را بما دست داده رفتند بمنزل خودشان بعد از نیم ساعت ما سوار کالسگه شده رفتیم ببازدید اعلا حضرت امپراطور و امپراطور جناب اشرف صدر اعظم و امیرال ارستیف در کالسگه ما بودند کالسگه چهار اسبه بود و کالسگه چپها لباس مخصوصی داشتند رفتیم تا درب عمارت پیاده شده رفتیم توی دالان به آسانسور سوار شده بالا رفتیم تا امروز با آسانسور سوار نشده بودیم ببالا رسیدیم در را باز کردند از آسانسور بیرون آمدیم اعلا حضرت امپراطور دم آسانسور ایستاده بودند دست دادیم و باتفانی رفتیم باطاق اعلا حضرت امپراطور را متزین ما هم در اطاق جلوسف کشیده بودند ما و اعلا حضرت امپراطور داخل اطاق امپراطور شده با ایشان دست داده باطاق مخصوص رفته نشستیم در آنجا صحبتهای شکار و متفرقه بمیان آمد از فحواهی حال و طرز صحبت و مذاکرات معلوم میشود

شام همراهان متوقف است فرصتی برای گردش و تفرج داریم بعد رفتیم بجلوترن که لیکمونیف بسته اند قدری تماشای لیکمونیف را نموده آمدیم به واگن منزل خودمان شام خوردیم نوکر ها و همراهان هم رفتند به رستوران شام خوردند و از قراری که گفتند توی رستوران گرم بوده امیرال حکم کرده است میز شام را از اطاق خارج کرده در بیرون شام خورده اند بعد از شام ترن حرکت کرد و مادر ترن خوابیدیم

(ترجمه تلگراف اعلیحضرت امپراطور روس است که دیروز ورود ما بخاک روسیه نموده اند) خیلی خوشبختیم که اعلیحضرت هایونی تشریف فرمای مملکت من شده اند و امیدوارم که بوجود مبارک خوش بگذرد با کمال شغف در انتظار پذیرائی اعلیحضرت هایونی فردا در پای تخت خودم دلم را خوش دارم

(۰ — ۰۰ — ۰۰) : (روز سه شنبه نوزدهم ربیع الاول) : (۰۰ — ۰۰)

امروز بعد از ظهر انشاءالله وارد پترزبورگ میشویم دیشب درست خوابم نبرد مگر نزدیک صبح که قدری خوابیدم و قرار است که سه ساعت از ظهر گذشته بگزار راه آهن پترزبورگ برسیم وقت ظهر به (گات چینا) رسیدیم و مادر توی ترن نهار صرف نمودیم نوکرها رفتند در رستوران گار راه آهن نهار خوردند حاکم بلدیة شهر پترزبورگ و نایب ایشیک آقاسی باشی اعلیحضرت امپراطور و یک نفر صاحب منصب گارد امپراطوری باستقبال آمدند امیرال آرسنیف ایشانرا معرفی کرد و بانها نشانی مرحمت شد بخود امیرال آرسنیف هم در اینجا بجهت حسن خدمت و مراقبتی که در پذیرائی ما دارد نشان مرصع امیر تومانی دادیم در هنگامی که ترن ما ایستاده بود یک ترن مفصلی آمده مثل برق رد شد بطوری صدا میکرد که نایکساعت صدای آن در گوش ما بود بعد از نهار فی الجمله استراحت کرده میخواست خوابمان ببرد که ترن حرکت کرد فوراً برخاسته لباس رسمی پوشیده حاضر از برای ورود پترزبورگ شدیم نوکرها و همراهان هم تماماً لباس رسمی پوشیدند اشخاصی که در ترن ما بودند جناب اشرف صدر اعظم وزیر دربار ناصرالملک وزیرهایون امیرال آرسنیف و مهماندارها و نایب ایشیک آقاسی باشی و حاکم بلدیة پترزبورگ بودند در سه ساعت بعد از ظهر بدون یک دقیقه تخلف وارد گار شدیم اعلیحضرت امپراطور و نواب ولیعهد روسیه و تمام خانواده سلطنتی و گران دوکهای محترم حاضر بودند چون (کنت موراویف) وزیر خارجه روسیه همین چند روزه سکنه کرده و فوت شده است مسیو (لامسدورف) مدیر کل وزارت خارجه همراه اعلیحضرت امپراطور آمده و وقتاً کار وزارت خارجه با اوست تا وزیر خارجه معین شود از ترن که اعلیحضرت امپراطور را دیدیم خود شان با تمام شاهزادگان خانواده

(سلطنت)

در آنجا توقف شد تا همراهان و بارها از آن ترن باین ترن نقل نمودند امروز در حقیقت اول سفر رسمی ماست همراهانی همه بالباس رسمی وارد این ترن شدند ما هم لباس ساده که در کانتراکسویل داشتیم ترك کرده امروز لباس نظامی پوشیدیم خلاصه بعد از انجام کارها ترن حرکت کرد آمدیم تارسیدیم بشهر (ویلنا) اینجا باید همراهان از ترن پیاده شده در گار نهار بخورند ما در ترن نهار خوردیم درو رود بگار حاکم شهر و غیره با سر باز احترام حاضر بودند برسم و ترتیب معمول پیاده شده هریک را معرفی کردند واحوالپرسی نمودیم و از جلو صف سر باز گذشته بعد دفیله کردند اهل شهر هم بجهت دیدن ما آمده ایستاده هورا میکشیدند بعد مراجعت به ترن کردیم حاکم اینجا که اسمش (مسیو طروتسکی) است پیر مرد مجربی است و فرمانده یکصد و شصت هزار قشون است از قرائیکه مذاکره میشود بواسطه اینکه در چین شورش و بلوای عام برپا شده و شورشیان سفارتخانهای خارجه را در پکن محاصره نموده اند و همه روزه خبر میرسد که وزرای مختار دول را کشته اند حال دول اروپا در خیال تنبیه و انتقام چینیان هستند و گویا دولت المان خیال پیشدستی دارد دولت روس باین ملاحظه که مبدا اقدامات المان در چین مخالف صلاح روس باشد حکم کرده است قشون سرحد المان را از یاد نمایند مثلاً فوجی که در وقت صلح در سرحد ششصد نفر است در موقع جنگ باید هزار نفر باشد و حالا اینطور شده است یعنی تمام سرحدات عدد نفری افواج مطابق زمان جنگ گردیده است شهر (ویلنا) یکصد و شصت هزار نفر جمعیت دارد که هشتاد هزار نفر آنها یهودی و هشتاد هزار نفر مسیحی هستند در ایالت ویلنا یکصد و شصت هزار قشون متوقف است که فرمانده آنها همین پیر مرد است و این قسمت قشون روس ردیف دوم کک قشون سرحدات و در تمام سرحد المان و اطیش از قرائی که میگویند دولت روسیه امروز هشتصد هزار نفر قشون موجود دارد و در این چند روزه که در پتر زبورغ مذاکره جنگ با دولت چین بوده است دولت روس از روی دقت تحقیق قوای نظامی خود را سنجیده است که چه قدر قشون میتواند در موقع جنگ حاضر کند از قرائی که تحقیقاً معلوم و معین نموده و بتوسط کنت (مورا ویف) بنام سفراء اعلان کرده و بارفع الدوله هم اطلاع داده اند سه مایون و نیم بوده است که هفت کروور باشد خلاصه با ترن حرکت کرده رفیق نزدیک غروب رسیدیم بروود خانه (دی وی تا) پل طولانی داشت از دوتونل هم گذشتیم در اینجا هم دولت روس قلعه جات نظامی معتبر دارد ساعت نه و ربع کم بعد از ظهر رسیدیم به (ویتسک) از ترن پیاده شده با جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و موقت الدوله و بعضی دیگر از ملتزمین رفیق در باغچه پهلوی گار گردش کردیم امیرال هم آمد چون نزدیک سه ساعت ترن در اینجا بجهت خوردن

سبز و خرم و اطراف جنگل کاج و غیره بود ما هم در نوبی ترن با وزیر دربار و سایر عمه خلوت خودمان را بصحبت مشغول میداشتیم تا رسیدیم برودخانه (وبستول) و بل (ترن) خیلی بل طولانی بود بقدر دو دقیقه طول کشید تا ترن بخار از روی آن رد شد هوا در نهایت گرمی بود دود زغال سنگ هم اذیت میکرد نهارا در ترن خورده بعد از نهار قدری خوابیدیم بیدار که شدیم باز ترن میرفت از شهرها و آبادیهای زیاد و کارخانجات بسیار گذشتیم بقدری مملکت المان ابد است که حد و صف ندارد و متصل راه آهن و ترن بخار است که دو حرکت می باشد و اطراف راه آبادی و زراعت بهم پیوسته است انواع محصول بحد و فور عمل میاید خصوصاً چقدر قد و سیب زمینی که از شکل اعلی گرفته با آمریکا میبرند و مال التجاره عمده ایست که در خاک المانی منافع خطیره از آن میبرند وقت غروب ترن در استاسیون ایستاد پیاده شده رفیق قدری گردش کردیم و در کنار گار تماشای لکمونیتف هارا نمودیم دختری دسته گلی بماداد ما هم اشرفی صورت خودمان را بیادگار باو دادیم باز سوار ترن شده حرکت کردیم هشت ساعت بعد از ظهر شام را در ترن خوردیم امشب باید در نصف شب بسرحد روسیه برسیم یکساعت بعد از خوردن شان استراحت کردیم و ترق همانطور میرفت

— (روز دوشنبه هیجدهم ربیع الاول) —

امروز صبح درختخواب بودم که يك دفعه دیدم امین حضرت ما را بیدار میکنند وزیر هایون هم با لباس رسمی ایستاده عرض میکنند که اینجا (ورژ بولو و) سرحد روسیه است و امیرال آردنیف بانام مهمانداریها و سربازان قراول خاصه امپراطوری در گار ایستاده اند حاکم و تمام اهل شهر نیز حاضر و وساعت ورود است پرسیدیم جناب اشرف صدراعظم کجا هستند عرض کردند تازه بیدار شده بعجله رخت میپوشند ما هم زود برخاسته رخت پوشیده حاضر شدیم و بجناب اشرف صدراعظم اطلاع دادیم ایشان امیرال (آرسنیف) و سایر مهمانداران را که سابق هم بودند بحضور آوردند ارفع لدوله هم بود از ملاقات امیرال خوشوقت شدیم شرحی از قول اعلیحضرت امپراطور اظهار مهربانی و اشتیاق بملاقات ما پیغام آورده بود ما هم کمال شوق خودمان را بملاقات ایشان اظهار نمودیم بعد از ترن پیاده شدیم برسم معمول نان و نمک آوردند حاکم شهر (ورژ بولو و) هم بحضور آمد از او صاحب منصبان اینجا تماماً احوالپرسی شد بعد بطور معمول از قراول خاصه احوالپرسی شد و از جلو صف آنها گذشتیم بعد آنها در حضور دفیله نمودند پس از آن از این عمارت گذشته آنطرف ترن مخصوص اعلیحضرت امپراطور حاضر بود همان و آنگوهای سابق و بسیار خوب ایست داخل ترن شده بقدر دو ساعت

دیگر در نقطه سرحد شهر (ماچ-بن) بود که فرانسویها آنجا را هم بجهت تشریفات ورود ما آئین بسته بودند از ماچین تا شهر (مابس) که کرسی ایالت (لوزن) است اندکی راه است و ترن ما از خارج شهر متس گذشت المانها براستحکامات وقلاع اینجا خیلی افزوده اند و کارخانجات بسیار نیز در حوالی این شهر و سر راه دیده شد رود بزرگ (موزل) معروف از این شهر میگذرد و مسافتی طی کرده در شهر (کپ لنز) برود خانه معظم (زن) متصل میشود بعد از شهر متس بشهر (سار بودخ) رسیدیم شهر های معروف عرض راه (نون کرخ) (ش ذبدل) (مرکن فلا) (هایم باخ) (روین برخ) (اور شاین) (کیرن) (بین قرد که) (بین قن) بود امروز و امشب اغلب در ترن بانو کرها بصحبت کنسرت کسویل و مذاکره گذارشات آنجا مشغول بودیم خلاصه شب ترن ایستاد و استراحت کردیم

❦ (روز شنبه شانزدهم ربیع الاول) ❦

امروز در ساعت هشت ربیع کم بعد از نصف شب ترن راه افتاده از سر پائین گذشتیم که شهر نظامی در کنار راه واقع شده و قلعه جات متین دارد رود خایه (من) هم در این نقطه برود (رن) داخل میشود نزدیک (امس) و (ویس بادن) که از آبهای معدنی معروف المان است گذشتیم و بشهر (فران کفورت) رسیده بهمان گار بزرگ معروف که بزرگترین گار های راه آهن فرانکستانی است وارد شدیم بقدر نیمساعت توقف بود پیاده شده باجناب اشرف صدر اعظم و سایر همراهان در گار گردش کردیم اطاقی در اینجا مخصوص اعلیحضرت امپراطور المان است بسیار اطاق خوبی است در چهار گوشه اطاق ستونها دارد از آن اطاق در جلو شهر برای تماشای گرفته مراجعت کردیم بعد سوار ترن شده برای افتادیم و از شهر های (فولدا) و (ببرا) و (ایزناخ) و (گنا) و (ارفورت) و (ویمار) و (ناوم بودخ) و (لپزیگ) و (ایلن بودخ) و (فالکن بودخ) و (کت بوس) و (پوزان) پای تخت لهستان قسمت پروس و (اینورازلاو) و (تودن) قلعه سرحدیه المان نزدیک نقطه سرحدیه (آلکساندرف) روس و از آنجا که داخل خاک روس میشود از شهر های (س ر ه) و (یابلنو) و (دویچی ایلو) و (اس سان) و (کورن) گذشتیم در ساعت نه بعد از ظهر شام خورده و امشب را باز در ترن خوابیدیم و ترن نصف شب ایستاد تا درست استراحت نماییم

— ❦ (روز یکشنبه هفدهم ربیع الاول) ❦ —

امروز صبح ترن در ساعت شش و نیم از دسته گذشته حرکت کرد زمینها مثل دیروز همه جا

مان هم که اینجا بودند مثل میرزا ملکمخان نظام الدوله وقوام السلطنه از اینجا مرخص شده
 به پاریس رفتند و ترقی ما حرکت کرد موزیک بنا کردند نوای ایرانی را زدن و زن و مرد بنا کردند دستمالهای
 خود را تکان دادن و لوله و قلمه غربی از میان مردم برخاست و فریاد (ویولو شاه سولپرس)
 (زنده باد شاه در ایران) بلند شد اغلب مردم حالت گریه داشتند ما و همراهان هم از رفتن
 از اینجا محزون بودیم خلاصه ترن رفت از کوچه باغهای کنسرت کسویل که گذشتیم ماد میرازل
 (مارسین) سابق الذکر را دیدیم در سایه درخت گلی ایستاده چتر قرمزی بر سر داشت بطرف
 ترن گل میریخت و فریاد میکرد شاه زنده باد شاه زنده باد ما هم دستی بطرف او تکان دادیم
 و کم کم ترن تند شد و کنسرت کسویل از نظر غایب گردید ترن ما بطرف شمال غربی میروید باید برویم
 بسرحد فرانسه از اینجا داخل خاک المان شده بسرحد روس برسیم که آنجا مهمانداران دولت
 روس حاضر شده ما را پذیرفته به پتر زبورغ رسانند در حقیقت ابتدای سفر رسمی از اول
 خاک روسیه شروع خواهد شد اگرچه تاوسط فرنگستان آمده اما دوباره مراجعت بروسیه
 میکنیم که از آنجا شروع بسفر رسمی بنمائیم و جهت این است که خواستیم بهمان سبک و ترتیب
 سه سفر شاه شهید بفرنگستان رفتار کرده باشیم که ابتدا از دولت روسیه شروع کرده بسایر
 دول فرنگستان و پای تختهای معتبر برویم و از وتیره شاه شهید خارج نشده باشیم از ابتدا هم
 همینطور اعلان سفر را کرده بودیم خلاصه ترن با کمال خوبی میرفت و این ترن بهتر و راحت
 تر از ترنی است که ما را به کنسرت کسویل آورد قدری که رفیقم رعد و برق شنیدیدی شد باران
 هم با کمال شدت می بارید اما ما در راه آهن در کمال راحت میرفتیم يك صدای رعد غربی هم
 بلند شد که خیلی نزدیک بود بایستی برقی باطراف اینجاها زده باشد. بمن السلطنه و پسرهای
 او با برفه حاکم این محال و مسیو (شیدر) تاسرحد فرانسه با ما بودند از آنجا بمن السلطنه
 و پسرهای او مرخص شده به پاریس رفتند از اینجا که داخل خاک المان شدیم اگرچه ترقی ما
 از فرانسه است اما کارها بامؤید السلطنه وزیر مختار مقیم برلن است که دیشب در کنسرت کسویل
 وارد شده و همراه است میرزا ابراهیمخان دکتربارادر زاده وزیر دربار بسر مرحوم میرزا
 ابوالحسنخان حکیمباشی که در پاریس تحصیل علم طب می کند و خوب هم کار کرده و جوان
 بسیار معقولی است از روزیکه اطباء فرانسه را به کنسرت کسویل آورد بعد از رفتن آنها تا امروز
 پیش ما بود از اینجا مرخص شده به پاریس رفت تا او را دوباره آنجا ملاقات کنیم در حرکت
 از کنسرت کسویل شهرهائی که از خاک فرانسه دیده و از آنها گذشتیم یکی شهر (سرکورمن)
 ویل مانس که شهر بزرگی است نزدیک بسرحد المان و سر باز زیادی در گار سلام ایستاده
 بودند مجسمه (مسیو تیر) رئیس جمهوری را در میدان جلو خان ابن گار بپاداشته اند یکی
 (دیگر)

که هر دو مغنیه اند بحضور آمدند مسیو (لر) و ناصر هایون ساز زدند و آن دونفر آواز ایرانی که ناصر هایون بانها یاد داده بود خواندند خیلی خوب خواندند در اینوقت خدام ما ندیم السلطان وزیر هایون امین حضرت ناصر السلطان شاهزاده ناصر الممالک ناصر خاقان و ناصر هایون در حضور بودند بعد شاهزاده موقت الدوله هم وارد شد عصر باز بتیر اندازی رفتیم قدری تیر انداخت بعد بنا کردیم برای رفتن مردم در پارک جمعیت کردند از پارک خارج شدیم جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار هم رسیدند بقدر چهار هزار قدم راه رفته بعد مراجعت بپارک و منزل نمودیم امشب چراغانی بسیار خوبی کرده بودند شب رفتیم پائین صندلی گذاشتند بقدر یکساعت و نیم آنجا نشسته بعد رفتیم بتماشای آتشبازی محل آتشبازی همان جای تیر اندازی هر روز بود و در میان آتشبازی يك شیر و خورشید ارم ایران را ساخته بودند بسیار خوب بود بعد آمدیم منزل جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و وزیر هایون و بعضی دیگر از همراهان ما را مسیو (طالان) حاکم کنتر کسویل دعوت به سوپه کرده بود بمنزل آورفته و مراجعت کرده بودند

•—• (روز جمعه یازدهم ربیع الاول) —••

امروز روز حرکت از کنتر کسویل بطرف بطر زبورغ است صبح که از خواب برخاستیم اشخاصی که در اینمدت توقف کنتر کسویل بجهت آب خوردن و معالجه باینجا آمده و با ما آشنا شده بودند بدیدن ما آمده بودند اشخاصی هم که در اینمدت رود بخاک فرانسه واقامت در کنتر کسویل از حاکم صاحب منصبان نظامی و غیر هم خدمت کرده و زحمت کشیده اند دیروز عصر بفراخورشان هریک نشان و انگشتری و غیره داده بودیم امروز که بحضور آمدند نشانهای خود را زده بودند خانواده دکتر (دوبو) هم که طبیب کنتر کسویل است بحضور آمدند و رفتند در ساعت ده و ربع حرکت کرده از منزل به سر راه آهن آمدیم در بین راه اغلب اهالی کنتر کسویل در پارک و کوچه و خیابان جمع شده سلام میدادند و اظهار تأسف از رفتن ما میکردند و حالت خیلی محزونی داشتند در گار راه آهن هم جمعیت زیادی از آشنایان اینجا بودند من جمله (حكاك پاشا) که از معتبرین مصر و ارمنی است سابقاً داخل خدمت دولت بوده و حالا بازوجه خودش برای معالجه به کنتر کسویل آمده است در اینجا با ما آشنا شده و انس گرفته بود او هم برای مشایعت بگزار آمده و از مفارقت ماحالت گریه داشت پسر عموی خدیو مصر عمر توسین پاشاهم که جوانی است بلند قامت و باریک اندام و سیاه چرده و چشمهای سیاه كوچك و سبیل نازکی دارد و چنانكه از پیش اشاره کردیم برای معالجه باینجا آمده است و او نیز بمشایعت ما آمده بود ما بحكاك پاشا عكس خود ما را بیاء گزار دادیم و زرای مختار خود

(۰) — ﴿ روز سه شنبه دوازدهم ﴾ — (۰)

امروز دیگر آب نخوردیم روز راحت است نهار خورده عصری رفتیم بمحلی که سوارهای فرانسه حاضر شده تیراندازی میکردند چندین قسم تیراندازی نمودند اول نیزه بازی زیادی کردند بعد دوفیله نموده پس از آن سرهای کاغذی زیادی در میدان ریخته با نیزه برمی داشتند بعد حلقه زیادی آویخته بودند سوارهای می آمدند با نیزه بر میداشتند خیلی تماشا دادند جمعیت زیادی هم که تقریباً بقدر دو هزار نفر بود جمع شده بودند و تمام مردم می گفتند شاه ایران وقشون فرانسه زنده باد بعد آمدیم منزل و شب را به تیاتر رفتیم امشب دسته تازه در تماشاخانه بودند اینها بازبگرنهائی هستند که در شهر (ویتل) بازی میکنند و الحاق بد بازی میکردند ماد و پرده باقی بود که برخاسته آمدیم منزل

— ﴿ روز چهارشنبه سیزدهم ربیع الاول ﴾ —

امروز صبح از خواب برخاسته رفتیم باین قدری راه رفتیم بعد جلو عمارت نشستیم ساعت ده کالسکه حاضر شد با جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار سوار شدیم جمعی دیگر از همراهان هم ملتزم رکاب بودند رفتیم به (ویتل) نهار را آنجا خوردیم و بعد از نهار قدری خوابیدیم بیدار شده دربارك ویتل گردش کردیم سوای جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار اشخاصی که امروز در رکاب بودند امیر بهادر جنگ موثق الدوله امین حضرت ناصر الملک وزیر هایون ناصر خاقان بودند بعد رفتیم قدری تیراندازی کردیم حاکم اینجا مجسمه بیادگار تقدیم کرد بعد بدکانهای آنجا رفته گردش نمودیم و بعضی چیزهای مختصر خریدیم سه ساعت بغروب مانده مراجعت بمنزل نموده درباغچه (کنتر کسویل) بازگردشی کردیم و رفتیم بتیراندازی دختر انگلیسی در آنجا تیراندازی می کرد و هرچه تیری انداخت تمامرا به نشانی میزد همچو دختری که باین خوبی تیراندازی نماید ندیده بودیم بعد آمدیم منزل و شب به تیاتر رفتیم بسیار تیاتر خوبی بود تا آخر بازی مانده آمدیم منزل

— ﴿ روز پنجشنبه چهاردهم ربیع الاول ﴾ —

امروز روز آخر توقف در کنتر کسویل است صبح برخاستیم قدری گردش کرده بعد به تیراندازی رفتیم دختر انگلیسی که دیروز در سر تیراندازی بود و خیلی خوب تیری اندازد امروز هم آمد و چندین تیر انداخته همه را خوب زد ما هم تیر زیادی انداختیم و اغلب رازدیم بعد از تیراندازی آمدیم بالانهار خورده بعد از نهار ماد موازل (مارسین) و ماد موازل (سیلمان) (که)

خلاصه سه پرده تیاتر را ماندیم بعد برخاسته بمنزل آمده خوابیدیم

— ﴿ روز یکشنبه دهم ربیع الاول ﴾ —

امروز صبح برخاستیم رفتیم باین جهت خوردن آب بقدری هواسرد بود که هیچ میل بخوردن آب و راه رفتن در پارک نمی کردیم گیلاس اول را خورده قدری راه رفتیم باز آمده آب خوردیم دیدیم خیلی هواسرد است باینکه اول تابستان هوای اینجا مثل هوای اواسط پائیز تبریز است هر قدر راه رفتیم دیدیم گرم نمی شوم آخر رفتیم نوبی دکان آخری قدری با صاحب دکان صحبت داشتیم گرم شده آمدیم بیرون دیگر از شدت سرما گیلاس آخری آب را نخورده آمدیم بالا وقت نهار بود نهار خورده مختصر استراحتی کردم طرف عصری بعکاسباشی فرمودیم آن شخصی که بتوسط صنیع الساطنه از پاریس (سینمو فتگراف) و (لان ترماژیک) آورده است اسباب مزبور را حاضر کند که ملاحظه نمایم رفتند نزدیک غروب او را حاضر کردند رفتیم بمحلی که نزدیک مهمانخانه است که نوکرهای ما در آنجا شام و نهار می خورند نشستیم اطاق را تاریک کردند هر دو اسباب را تماشا کردیم بسیار چیز بدیع خوبی است اغلب امکانه (اکسپوزیسیون) را بطوری درعکس بشخص تماشا میدهد و مجسم مینماید که محل کمال تعجب و حیرت است اکثر دور نماها و عمارات (اکسپوزیسیون) و حالت باریدن باران و ورود خانه سن و غیره و غیره را در شهر پاریس دیدیم و بعکاسباشی فرمودیم که همه آن دستگاه ها را ابتیاع نماید بعد عرض کردند تیاتر حاضر است رفتیم به تیاتر همان بازیگرهای همیشگی بودند بازی خوب ممتازی نشان دادند حکایت دختر کشیشی بود که بکوه رفته پرت شد و بعضی انفاسات فوق العاده با او داده بود که تماماً در تیاتر نمودند خیلی تماشا داشت بعد از اتمام که مدتی از شب گذشته بود مراجعت بمنزل کرده شام خورده استراحت نمودیم امروز هم بعضی جواهرها از پاریس آمده بودند جواهر زیادی داشتند قدری از آنها خریدیم الماس و زمرد های مارا با تسبیهای مروارید دیدند خیلی تعریف و تمجید کردند

(*) — ﴿ روز دوشنبه یازدهم ﴾ —

صبح برخاسته آب خوردیم امروز مدت خوردن آب تمام است چهار نصف استیکان آب خوردیم الحمد لله تعالی این آب خیلی بمانفع کرده و الحقی دستور العمل و معالجات وزیر دربار بصلاح دید اطبای بزرگ خیلی نافع واقع شده است بعد از خوردن آب قدری راه رفته آمدیم بالا بعد از نهار خواب مختصری کرده عصر باز قدری گردش کردیم امشب دیگر بتیاتر نرفتیم بعد از شام با امیر بهادر جنگ و امین حضرت که در حضور بودند قدری صحبت داشتیم

هستند میرسد که قشون باید بهمان اوقات معینه حرکت نموده مکانهای خود را بگیرند

وضع جنگ

تدارك مهمات

به هر سربازی یازده فشنگ بی گلوله و به هر توپ بزرگی ده کیسه باروط و به هر توپ کوهستانی

بیست و پنج تیر فشنگ داده میشود

علامت

قسمت قشون حمله کنند که (آ) باشد بر روی کلاه پارچه سفیدی میگذارند و در صورتی که

مسافتهای موقع حرب بعد بهم برساند دستور العمای نانوی بجهت فرماندهان هر قسمت

فرستاده میشود پس از اتمام حرکت قشون حمله کننده و مدافع بزودی و چابکی آمده در جاده

راه آهن که شصت سائیم عرض دارد بطرف مغرب و بمقد است از نقطه زاویه خط راه جنگ

صف میکشند و فوج چهارم شاسر از پهلوی پل سنت (از این) می آیند

— ﴿ ۱۰۷ ﴾ (روز شنبه نهم ربیع الاول) ﴿ ۱۰۸ ﴾ —

امروز صبح برسم معمول برخاسته آب از چشمه خورده بنا کردیم براه رفتن در بین گردش

اشخاص زیاد از هر قبیل میدیدیم که راه میروند و آب میخورند و گردش میکنند و از دکانی

های امتعه خرید می نمایند بعد از مدتی گردش بعمارت منزل خودمان مراجعت کرده نهار

خورده خوابیدیم از خواب که برخاستیم سوار شده رفتیم بتیر اندازی کبوترها باران هم

بشدت می بارید به محل مزبور رسیده هفت هشت تیر انداختیم و تماماً رازدیم فرنگیها تعجب

نمودند بعد سوار شده مراجعت بمنزل کردیم آن شخصه که گاهی از او ذکر می نموده و حدس

زدیم که آواز دارد نایکه آمد و خواند ولی آواز فرنگی میخواند این دو روزه ارسلان خان

ناصرهایون و مسیو (لمر) از روی نوت آواز ایرانی و شعر فارسی باو آموخته بودند امروز عرض

کردند حاضر است که آواز ایرانی بخواند باطابق جلو تیار رفتیم در آنجا ایرانیهای خدام

ماو چند نفر از فرنگیها بودند ناصرهایون پیا نوزد و دختر مغنیه شروع کرد بخواندن آواز

ایرانی را بقدری خوب خواند که ما تعجب کردیم شعر فارسی را هم در کمال خوبی میخواند

ناصرهایون در ظرف دوسه روز خوب باو آموخته است بعد بمنزل آمده نماز خوانده شام

خوردیم و رفتیم به تیار امشب دسته تازه آمده بازی میکردند و نفر شان بدنبودند اگر چه

ماچندان خوششان نیامد اما دیگران خیلی تعریف و تحسین میکردند ولی آن زنیکه رئیس دسته

زنان باز بگر تیار است از اول تا بحال اینجاست و هر دسته می آیند او بر آنها رئیس است

(خلاصه)

سبزی آلات را خیلی منظم و پا کیزه کاشته بودند بعد رفتیم به پارک شهر که بیرون عمارت حکومتی بود گردش کردیم بقدری اطفال کوچک دور ما جمع شده بودند و یولوشاه (زنده بادشاه) میگفتند که نگذاشتند آسوده باشیم عاقبت پلیس آمده از آنها جلو گیری کرد متصل فریاد میکردند و باطراف میدویدند گویا تا بحال هیچ ایرانی ندیده بودند خلاصه وقت غروب بود که از آنجا سوار کالسکه شده آمدیم براه آهن این شهر رود خانه بسیار خوبی دارد که از وسط شهر میگذرد آب پاك باصفائی دارد و چندین سد در رود خانه بسته اند که آبشارها تشکیل یافته است این رود خانه ماهی قزل آلاهه دارد بجا کم گفتیم بگوید چند قطعه گرفته بجهت ما به کنترکسویل بفرستد بعد براه آهن سوار شده مراجعت به کنترکسویل کردیم یکساعت از شب رفته وارد منزل شدیم شام خورده چون خسته بودیم زود تر استراحت کردیم دستور العمل مانوری که امروز در (اینال) دادند از روی قواعد نظامی که رئیس کل نوشته بود و صورتی از آن بما داده از اینقرار است

(حرکت مشق جنگی در اینال)

حرکت مشق جنگی قشون ساخلوی در (اینال) در ششم ماه ژولیه یکهزار و نهصد و سی و پنج مطابق ربیع الاول یکهزار و سیصد و هیجده ۱۳۱۸ هجری

یک حرکت مشق جنگی از قشون ساخلو در روز جمعه ژولیه فرماندهی کنل مسیو (نیارد) در حضور اعلیحضرت شاهنشاه ایران مجری و معمول خواهد شد

آتشهای طرف مقابل (نشان دنوپل) بواسطه دسته جات توپخانه محاصره کننده که مصمم حمله کردن به قلعه (نشان) است خاموش میگردد قسمت قشون حمله کننده که (آ) باشد در تحت حکم سرهنگ مزبور که فرمانده فوج یکصد و چهل و نهم است مرکب از سه باطالیان صد و چهل و نهم و دو اسکادرون (شامریا) مخبران تیر انداز از فوج چهارم

قسمت قشون مدافع که (ب) (د) باشد در تحت حکم نایب سرهنگ (مسیو و نیبره) است و مرکب از چهار دسته که هر یک از آن دسته ها از یک باطالیان آمده و عبارت از دو یست و پنجاه نفر است و دسته دوازدهم سواره از فوج هشتم توپخانه

و دسته سوم توپخانه پیاده از فوج هشتم توپخانه

دو اسکادرون از فوج چهارم شاه

ترتیب حرکات دو قسمت لشکر

احکام مفصل بواسطه فرماندهان هر قسمت قشون به فرماندهان اسلحه سه گانه که مدافعین

و هر اطاقی سوراخ و منفذ مختصری ببالا دارد که روی آرا با سرپوش بسته و در موقع جنگ با سرپوش آهن محفوظ میدارند و بالفعل بقدری جا و منزل در زیر این تپه است که بقدر چهار هزار نفر در این زیر زمینها و بورتها منزل دارند و روی منازل آنها تپه خاکی است که سبز و خرم و جنگل است که ابداً گلوله توپ و تفنگ دشمن با آنها کارگر نمی شود انبار قورخانه و ذخیره و مخزن مهمات حربیه و لوازم این قشون نیز تماماً در زیر همین تپه ها موجود است بلکه در موقع جنگ بقدر کفایت هیجده هزار نفر قشون مهمات جنگ آماده دارند و از این قبیل قلعه ها در تمام سرحدات فرانسه متعدد بنا شده است بخصوص در اطراف شهر (نان سی) که بقدر هیجده قلعه نظامی بهمین وصف دارند که این طرفها را از قشون دشمن محفوظ میدارد امروز برای ملاحظه و تماشای ماتریب جنگ نظامی داده اند که قشونی بطرف این تپه حمله آورده میخواهد اینجا را فتح نماید و از قلعه سر بازها با توپ و تفنگ دفاع میکنند خلاصه آمدیم بالای تپه دور همان سر برش آهنی صندلی گذارده بودند ژنرال کل این قشون با سرهنگ و سایر صاحب منصبان خود و حاکم شهر (نان سی) بودند از همراهان ما هم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و وزیر همایون و یمن السلطنه و سایر ماترین حضور داشتند با دور بین تماشا میکردیم و الحاق خیلی هم تماشا داشت بسیار خوب طرحی بود اول سر بازها در اطراف تیر اندازی کردند بعد سوارهای زیاد آمده در این طرف سر بازها بوضع خوبی شلیک نمودند آخر فتح نصیب طرف مقابل شد خیلی تمجید و تحسین کردیم بعد آمدیم پائین روی تپه دیگر توپی بمایشان دادند که هشت سانتیمتری بود از روی قواعد نظامی که در توبخانه میدادیم بعضی اطلاعات اظهار کردیم که صاحب منصبان فرانسه تمجید و تحسین نمودند بعد رفتیم توپ دیگری که در یک دقیقه هشت تیر می انداخت دیدیم بسیار توپ خوبی بود پس از تماشا مراجعت کرده به ترن واد آهن نظامی آمدیم که بسیار قشنگ و کوچک و ظریف است سوار شده بشهر (ابی نال) رفتیم این قسم راه آهن برای شمیرانات طهران بسیار خوب است در نزدیک شهر کارخانه بود که صورت برای روز نجات و غیره چاپ میکردند رفتیم تماشا کردیم چرخها و ماشینها زیاد دارد که از هر کدام در ساعتی هزار ورق کتاب مصور و روزنامه مصور و غیره بیرون می آید از یکطرف روی یک چرخ کاغذ سفید میگذازند از طرف دیگر چاپ شده بیرون می آید و بایک چرخ کوچک دیگر جمع آوری و دسته می شود بطوریکه عقل حیرت مینماید از آنجا رفتیم بخانه و باغ حاکم زوجه او که زن بسیار نجیب محترمی است از ما و همراهان پذیرائی کرد جای وعصرانه خورده نماز خواندیم بعد رفتیم بباغچه بتازری (صیفی کاری) قدری گردش و تماشا کردیم خیلی خوب و باطراوت بود چندین قسم کاهوهای خوب داشت

بمنازل خودشان که در گار معین کرده بودند رفتند در واگون منزل ما جناب اشرف صدر اعظم وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و وزیر هایون و یمن السلطنه و مسیو (طالن) حاکم (اپی نال) و محال کنتر کسویل و ناصر السلطنه و امین حضرت بودند ترن حرکت کرد باران هم می بارید بقدری صحرای طراوت و صفا و سبز و خرم است که میتوان گفت اغلب از سال هوای فرنگستان بهار است تا بستاق ندارد از بعضی شهرها و آبادیها گذشتیم که اسامی آنها از این قرار است (بازوال) (همیون مانا نکور) (راسی کور) (ومیبر) بعد به (اپی نال) که شهر معتبری است رسیدیم در گار راه آهن پیاده شدیم با اینکه غیر رسمی آمده ایم و لباس ساده داریم مع هذا نایب الحکومه شهر و کد خدا و رئیس پلیس و غیره تماماً در گار راه آهن حاضر شده بودند نطق رسمی از طرف اعالی شهر در تشریفات ورود ما نمودند ما هم جوابی دادیم از گار بیرون آمده داخل شهر شدیم توی شهر جمعیت زیادی ایستاده بودند این شهر بقدری هزار نفر جمعیت دارد و بواسطه اینکه نزدیک سرحد المان است دولت فرانسه قلعه جات نظامی متعدد با تمام مهمات حربیه و لوازم قشونی در اطراف این شهر ساخته و پرداخته که در نهایت اعتبار و استحکام است و ما باید امروز بملاحظه و تماشای آنها برویم در جلو خیابان برای ما کالسکه حاضر بود سوار شده از کوچه های شهر گذشتیم زن و مرد زیادی در معابر جمع بودند و هورا می کشیدند گویا اهالی این شهر هیچ ایرانی ندیده اند رفتیم برای قلعه های نظامی از شهر تا آنجا با کالسکه بقدر یک ساعت راه بود از شهر خارج شده زمین همه جا جنگل و سبزه بسیار با صفا بود تار رسیدیم به بلندی و تپه سبزی که در این صحرا و جنگل از تمام زمینها بلند تر و مشرف باطراف است آنجا قلعه نظامی را باین وضع بنا کرده اند که زیر تپه و اسوراخ نموده راهی مانند دالان باز کرده اند که کالسکه تا وسط آن رفت بعد از طرف دیگر بیرون آمده پیاده شده تا سر تپه که مرتفع ترین نقاط است رفتیم آنجا سرپوشی از آهن درست کرده اند سه زیر آن دو توپ است که دهن توپها محاذی دو سوراخ زیر این سرپوش است و وقت تیر انداختن سرپوش با توپها حرکت میکنند و گلوله را به نشانه می اندازند و از قرار یک گفتند چون این توپها در زیر سرپوش است توپچی که مهندس است نشان گرفته توپ را بهر جا میخواهند می اندازد و بشانه می خورد اما اگر از دشمن گلوله توپ باینجا برسد بروی سرپوش خورده ابداً صدمه بتوپ و توپچی نخواهد رسید و نیز از قرار یک عرض کردند در زیر این سرپوش آئینه گذاشته اند که با آن آئینه مقیاس نشانه را صحیح کرده تیر را می اندازند و به نشانه میرسد ولی ما خودمان ندیدیم در اطراف این تپه همه جا زیر کوه را خالی کرده و اطاقها ساخته اند که در هر طاقی بیست نفر سرباز در کمال استراحت میگذرانند

بمادت هر روزه صبح زود و بلکه از روزهای دیگر قدری زودتر از خواب برخاستیم زیرا که هر روز ساعت هفت بعد از نصف شب میرفتیم به آب خوردن امروز صبح که برای نماز برخاستیم دیگر خوابمان نبرد همان ساعت شش رفتیم برای خوردن آب تمام مردم خواب بودند فرستادیم دکتر (ادکاک) را بیدار کردند مهندس المالك را هم احضار کردیم آب خورده مدتی راه رفتیم بعد جناب اشرف صدراعظم هم آمدند پس از آن آمدیم بالا نهار خورده خوابیدیم از خواب برخاسته رفتیم پائین وزیر هایون آمد گردش کنان بمحل تیر اندازی رفتیم تیر زیادی انداختیم ناصر السلطنه سوار و لوسپید شده قدری راه رفت تماشاش کردیم بعد از گردش آمدیم بالا وزیر هایون را خواستیم سفرنامه را فرمودیم نوشت دختر رئیس پاپس آنجا را که بسن نه سال خواستیم آمد قدری پیانوزد خوب میزند دختر كوچك خوبی است يك انگشتی هم باو مرحمت فرمودیم بعد رفتیم به تیاتر تماشای خوبی دادند خیلی خوش گذشت سه پرده بود اما ما زیاده از دو پرده را تماشا نکرده مراجعت بمنزل کردیم

صبح برخاستیم بر حسب معمول آب خورده قدری راه رفتیم بعد رفتم پذیر اندازی از ناصر السلطنه نذر بسته چندلوفی برویم بعد بامیر بهادر جنگ فرمودیم رفت ببازی اسب بازی بقدر یکصد فرانک باخت آمدیم ببالا خانۀ نهار خوردیم و خواب مختصری کرده عصر سوار کالسکه شده رفتیم بگردش جناب اشرف صدراعظم هم در کالسکه بامابودند وزیر دربار و موثق الدوله هم از عقب مامی آمدند از آنراهی که سربالا می رود و خیلی مصفی است رفته قدری گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم وزیرهایون بمحضور آمد از او جويا شدیم که امروز کجا بوده است معلوم شد در اطاق خلوت مشغول جمع آوری و نوشتن روزنامه های عقب مانده ایامی که به پاریس رفته بود بوده است شب بعد از صرف شام رفتیم به تیاتر امشب بازیگرهای تازه آمده بودند چند تن تعریفی نداشتند دورده مانده مراجعت بمنزل کرده خوابیدیم

امروز بعد از نهار باید برویم بشهر (اپی نال) صبح بر حسب معمول آب خورده قدری راه رفتیم و بمغازه رفته مختصر خریدی کردیم بعد آمدیم بالاخانه نهار خورده بیست دقیقه از ظهر گذشته سوار کاسکبه شده بگمار راه آهن رفتیم و از آنجا سوار ترق بخار شدیم همراهان ما (منازل)

کردیم امیر بهادر جنگ هم ضمناً مشغول گفتن حکایات بود که مارا مشغول بدارد دو ساعت از شب گذشته رعد و برق شدیدی شد و باران خوبی بارید

— ❦ (روز سه شنبه پنجم ربیع الاول) ❦ —

الحمد لله باحالی خیلی خوش از خواب بیدار شدیم و با کمال تردماغی موافق معمول پائین رفته مشغول خوردن آب شدیم باران هم اتصالاً می بارد و هوای خوبی است مدتی راه رفتیم جناب اشرف صدر انظم و وزیر دربار و سردار کل و ظهیرالدوله و امیر بهادر جنگ و جمعی دیگر از نوکرها حاضر بودند یکی از جنرال های معتبر فرانسه هم امروز شرفیاب شد باواظهار التفات فرمودیم و از طرف فوج ابوابجمعی خود عرض تشکر کرد نزدیک ظهر بود که بمنزل آمدیم باران هم بازمی آمد (دکتر (ادکاک) و دکتر (دوبو) و میرزا ابراهیمخان دکترا شرفیاب شده حالت مارا ملاحظه کردند بعد مشغول صرف نهار شدیم و استراحت کردیم عصر پائین آمده در جلو مغازه ها و گالری گردش نمودیم و بتیراندازی رفته قریب یکصد فرانک از ناصر السلطنه شرط بندی کرده بدیم يك زنی هم بود که خیلی خرب تیراندازی میکرد و چند تیر انداخت بعد ما تفنگ را گرفته گنجشگی در بین هوا زدیم و چند عدد بول هم در هوا زدیم اطراف مارا زیاد جمعیت کرده بودند مدتی در بالکن راه رفتیم وزیر دربار بشهر (نان سی) برای دیدن کار خانه جات رفته است شب مراجعت مینماید سه ساعت بغروب مانده است موثق الدوله و ظهیرالدوله و امیر بهادر جنگ و مصدق الملک در حضور هستند وکیل الدوله هم مشغول نوشتن سفرنامه است (آنتوان خان) پسر نظم الملک (کنت درمنت فرت) هم که در این سفر بسمت نیابت ایشیک خانه همراه ظهیرالدوله است حاضر بود چون خرب بیانومیزند فرمودیم قدری بیانوزد بعد از یکساعت وزیر هایون با ناصر خاقان از پاریس آمده شرفیاب شدند وزیر هایون شرح سفر خود و آنچه در (اکسپوزیسیون) پاریس دیده بود یکی یکی بعرض رسانید بعد رفتیم به (کنسر) برای استماع سازیک خانمی که خیلی خوشگل و موقرات و پوست رو به سفیدی در گردش بود و آواز خواند و بسیار خوب خواند معلوم میشود از نجباً است بعد ناصر هایون را فرمودیم بیانوزد خیلی خوب ز تمام فرنگیها تمجید کردند بعد (آنتوان خان) پسر (کنت) قدری بیانوزد وزیر دربار که بشهر (نان سی) رفته امشب را آنجا مانده است جناب اشرف صدر اعظم و علاء الملک و نظام الدوله و وزیر هایون و بمن السلطنه و دیگران بودند ساعتی بعد مراجعت بمنزل کردیم

هستیم دند انسانزیکه از پاریس خواسته بودیم آمده بود چند دانه دند انهای مارا اصلاح کرده دو سه تا هم مانده است که فردا اصلاح نماید حالا که هنگام عصر است بسیاری از زنها جلوی عمارت ما جمع شده اند عکس آنها را فرمودیم انداختند شب را به تیاتر رفتیم هوای آنجا بسیار گرم بود و بازی کمدی بود بسیار خرب بازی میکردند بعد از اتمام بمنزل مراجعت کرده صرف شام شد ماسه نفر پیشخدمت داریم که باید خدمت مارا بکنند آنکه ناصر هابون است تاخوش شده آنکه ناصر الممالک است سرش درد میکند و آنکه ناصر خاقان است بیاریس رفته امشب هیچ کدام از آنها حاضر نبودند امیر بهادر جنگ و سقا باشی و سه نفر فراش خلوت و آقا سید حسین حاضر شدند قدری به صحبت مشغول شده بعد استراحت کردیم

— (دو شنبه چهارم ربیع الاول) —

صبح از خراب بیدار شده الحمد لله حالتی خیلی خوب بود برای خوردن آب پائین رفته بعادت همه روزه مشغول خوردن آب و راه رفتن شدیم داخل مردم بودیم و وضع خوشی داشتیم و در میان مردم اشخاص مختلف از هر قبیل از مرد و زن دیده میشدند یک نفر فرنگی بود خیلی خوب تیرمی انداخت و در قراول رفتن دقت میکرد بسر دندان سازی پاریسی هم بود او هم چند تیر انداخت امین حضرت و ناصر السلطنه و وکیل الدوله و سایر عملة خلوت هم حاضر بودند ما چند تیر خوب انداخته نشانها را زدیم گرهائی که در هوا آویزان بود و میچرخید و بعضی که روی آب انداخته بودند همه را زدیم ناصر السلطنه هم چند تیر انداخته خلط مبحث کرد خلاصه چون خوردن آب تمام شده بود به بالا خانه آمدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار شرفیاب شدند بعد صرف نهار کرده ساعتی بعد استراحت نمودیم از خواب که بیدار شدیم دند انسانز حاضر شده باقی دند انهای مارا اصلاح کرد پس از آن نماز خوانده برای تفرج رفتیم پائین قدری راه رفتیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سایرین هم بودند امروز آن عکاس پیرمرد و رشوی سابق الذکر عکسهای مارا از ورشوی به (کنترکسویل) آورده بود یک هزار منات باو انعام دادیم حالا که یک ساعت بغروب مانده است در عمارت هستیم نوشتجات تبریز رسید و ملاحظه شد امروز اسبابی خریدیم که مسافت راهها را ز روی نقشه معین میکرد و مهندس الممالک تا نیم ساعت بغروب مانده مشغول تعیین و نوشتن آن بود تلگرافی از ولیمهد رسید از سلامت او و سایر بستگان خوشوقت شدیم امشب هم تیاتر است اما چون هوای آنجا گرم است تفرقیم ولی خبر دادیم که فردا شب در قهوه خانه جلوی عمارت (کنسر) تهیه نمایند و انشاء الله فردا شب (بکنسر) خواهیم رفت دو ساعت از شب گذشته شام خورده ساعتی بعد استراحت (کردیم)

و گردش داشتیم که در آن بین هوا شروع بباریدن کرد منصرف شدیم موثق الدوله و امین حضرت و ندیم السلطان و سعد الدوله وزیر مختار بلژیک هم که باینجا آمده است بحضور آمدند بعد جناب اشرف صدر اعظم هم آمدند و یک قوطی سیگار خیلی ممتازی پیشکش کردند سعد الدوله هم چند قطعه عکس قایل (مرکوریرا) بحضور آورد

— ﴿ روز یکشنبه سوم ﴾ —

امروز صبح از خواب بیدار شده بوقت هرروزه رفتیم توی پارک و آب خورده موافق معمول گردش کردیم وزیر دربار حاضر نبود او را احضار فرمودیم بعد از ساعتی بحضور آمد مشغول صحبت و راه رفتن بودیم امروز سه فنجان آب خوردیم جناب اشرف صدر اعظم هم نزدیک نهار بمعارف آمده شرفیاب شدند د کتر (ادکاک) و د کتر (دوبو) هم حاضر شده حالت مرا ملاحظه کرده و از ترتیب خواب استمزاج نموده رفتند مشغول نهار شدیم بعد از نهار میرزا ابراهیم خانی عکاسباشی را خواسته فرمودیم بیارایس برود و پاره دستورالعملهای باو داده شد که چند عدد دور بین عکاسی ابتیاع نماید ناصر خاقان هم استدعای رفتن پاریس را نمود مرخص کردیم که بیارایس رفته وزیر هایون را اگر بهتر شده است بیاورد امروز ظهر الدوله و موثق الدوله و مهندس الممالک و جمعی دیگر از سویت برای اسب دوانی رفته اند بعد از نهار استراحت کرده از خواب برخاستیم رفتیم پائین قدری تیر اندازی کردیم و چون امروز یکشنبه بود جمعیت و ازدحام زیادی شده بود و دور ما برای تماشا اجتماع کرده قدری اسباب زحمت شده بودند به پلیس اشاره کردیم بزبانی از آنها اعتذار نموده دور کردند ندیم السلطان و امیر بهادر جنگ و ناصر السلطنه و امین حضرت و آقا سید حسین و سایر نوکرها هم بودند بقدر یکمزار قدم راه رفته از باغ و منزل خودمان خارج شدیم بیرونی (کنتر کسویل) را هیچ روز مثل امروز ندیده بودیم خیلی باروح و صفا است و آن سمت راه آهن را که میدیدیم بعینه مثل اراضی بیرق و لیوان که از بیلاقات آذر بایجان است بود و افسوس داشتیم که اسب حاضر نبود که سوار شده شکار بلدر چین و غیره بکنیم جلو منزل ما چون درختهای بزرگ زیاد سایه انداخته است آن روح و صفای اطراف شهر را ندارد بیرون (کنتر کسویل) بسیار با صفا است بعد از ساعتی بمنزل مراجعت کردیم سعد الدوله عکس سرسکه هارا بحضور آورد وزیر دربار هم بود قدری صحبت کردیم حقیقه وزیر دربار در باب پول و سرسکه ایران خیلی خدمت کرده است چون امروز ناصر خاقان بیارایس رفته است رزنامه سفر را داده ایم وکیل الدوله مینویسد و حالا که یکساعت و نیم بغروب مانده است مشغول صحبت و تقریر مطالب و روزنامه

— (روز جمعه غرهٔ ربیع الاول) —

امروز صبح زود از خواب بیدار شدیم و برسم هر روزه رفتیم به آب خوردن امروز باز قدری آب را علاوه کردیم خیلی راه رفتیم و با نظام الدوله و علاء السلطنه وزیر مختار ما که تازه از لندن آمده است قدری صحبت کردیم مهندس الممالک هم روز نامه میخواند ناصر الممالک دیروز مرخصی گرفته رفت پاریس که بعضی لوازم خود را تهیه نموده بزودی مراجعت کند بعد از آب خوردن عرض کردند بعضی نوتهای آواز ایرانی را که ناصرهایون درست کرده و به ارکست ها داده بود مشغول زدن هستند رفتیم دیدیم خیلی خوب میزدند بین السلطنه و جمعی دیگر همراه بودند الحق ارسلان خان ناصرهایون هم خیلی خوب از عهدهٔ تعلیم آنها برآمده است بعد بمنزل آمده نهار خورده استراحت کردیم بعد از خواب بحمام رفته از حمام که بیرون آمدیم يك دسته موزيك نظامی از شهر پاریس آمده بود چند نوت خیلی خوب زدند و مرخص کردیم رفتند حالا که نزدیک غروب جمعه است مشغول خواندن سورة والصفات شدیم بین السلطنه را خواسته به او دستور العمل ساعت دادیم که چند دستگاه از پاریس بخواند علاء السلطنه را هم خواسته با دستور العمل چند قبضه تفنگ دادیم که سفارش بدهد از لندن برای ما حاضر نمایند دور بین عکاسی هم که از پاریس بتوسط صنایع السلطنه خواسته بودیم رسید از آن چند شیشه عکس انداخته بعکاسباشی دادیم که آنها را ظاهر کرده بحضور بیاورد نیم ساعت از شب گذشته رفتیم به تئاتر تیاتر بامزّه بود پرده سوم که تمام شد چون شام نخورده بودیم برخاسته آمدیم منزل وزیر دربار و امیر بهادر جنگ و ناصر خاقان و جمعی دیگر از نوکرها در حضور بودند و بصحبت مشغول بودیم بعد خوابیدیم

— (روز شنبهٔ دوم ربیع الاول) —

صبح سلامت از خواب برخاسته رفتیم بسر چشمه دوسه روز است باز چهار گیلان آب میخوریم الحمد لله این آب خیلی بجا سازگار شده است حالتم خیلی خوب است مهندس الممالک روز نامه میخواند و احوال چین و ژاپون را به عرض میرسانید قدری در گالری گردش کردیم ارکسها قدری موزيك ایرانی زدند و خیلی خوب میزدند تمام فرنگیها نوت ایرانی را پسندیده اند بعد آمدیم منزل نهار صرف کرده رفتیم بعکاش خانه بالباس رسمی عکس انداختیم بعد قدری استراحت کرده از خواب که برخاستیم دندانشازی آمدند آنها را اصلاح کرد تقریباً متجاوز از نیم ساعت طول کشید جای صرف شد يك کتابی که سیاحت نامهٔ شخص انگلیسی بایران بود و آنرا بفرانسه ترجمه کرده بودند ناصر السلطنه خریده پاش کش کرد بعد از خیال سواری (و گردش)

— ﴿ روز پنجشنبه سالخ صفر المظفر ﴾ —

صبح بعادت هر روز برخاسته رفتم باب خوردن گردش زیادی کردیم دروغانه های گالری
 بعضی اسبابها خریدیم از آنجا رفتم باسب دوانی جناب اشرف صدراعظم و نظام الدوله قدری
 پول گذاشتند و جزئی بردو باختی کردند قدری تماشا کرده از آنجا بتیراندازی رفتم بعد بمنزل
 آمده صرف نهار شد و قدری خوابیدیم چهار ساعت بعد از ظهر خبر کرده بودیم به (وتیل)
 برویم که یکی از دهات نزدیک اینجاست و از اینجا تا آن نقطه يك فرسنگ راه است آنجا هم
 يك قسم آب معدنی دارد که برای بعضی از امراض مفید است هزار نفر سکنه اصلی آنجاست
 ولی در موقع آب خیلی جمعیت از اطراف اینجا میروند رفتم بانجا جناب اشرف صدر اعظم و
 وزیر دربار و پاره از نوکرها در رکاب بودند پارك بسیار خوبی دارد دكا کین خیلی قشنگ
 و هماتختهای متعدد دو تیار بسیار مقبول خیلی جای مصفای خوبی است هوای خوشی هم
 داشت میرزا ابراهیم خان عکاسباشی فرمودیم که عکس همه آنجا را برادارد از قراریکه عرض
 کردند بیست سال است اینجا را احداث و آباد کرده اند جای مصنوعی تعبیه کرده بودند
 برای شکار گراز خیابانی ساخته بودند که طول آن چهل پنجاه قدم بود اطراف خیابان را بقدر
 يك ذرع خاک ریخته و بلند کرده و در آخر خیابان دو قراولخانه كوچك خوبی ساخته بودند
 گراز را از آن قراولخانه ول می کردند بعرض خیابان میدوید و شخص باید در بین دویدن او
 که تقریباً سه ذرع میروود او را بزند و بهر کجای تن او میخورد از آن قراولخانه ها چوبی بلند می
 کردند که نمره زدن او را نشان میداد ما چند تیر انداختیم همه را زدیم وزیر دربار هم خیلی
 خوب زد بهر جهت خیلی جای تماشائی و تیراندازی خوبی بود از آنجا رفتم بشکار کبوتر تقریباً
 مثل کبوتر زنی کنتر کسویل است تفاوتی که دارد جلو آن باز است و اطاق ندارد چند قطعه
 کبوتر زدیم از آنجا رفتم بدكا کین و هونلها قدری گردش کردیم در آنجا هم سه آب دارد
 تقریباً مثل آب کنتر کسویل است جمعیت زیادی از اطراف آمده بودند همان پسریکه چند روز
 قبل در اینجا عکس ما را بتفاوت برداشت معلوم شد خود او هم از اهل (وی تل) است خیلی تماشا
 کردیم بعکسخانه آنجا هم رفته چند قسم عکس انداختیم تقریباً نزدیک غروب مراجعت بمنزل
 نمودیم و قدری در باغ گردش کرده آمدیم بالاخانه بعد از شام امیر بهادر جنگ و ناصر همایون
 و ناصر خاقان در حضور بودند و خیلی صحبت داشتیم ساعت یازده خوابیدیم

رفتیم به آب خوردن و گردش در بین گردش يك زنی را معرفی کردند معلوم شد زوجه و وزیر دربار اعلیحضرت پادشاه باژيك واسمش (کنس دولترمون) است خیلی زنی نجیبه بود تقریباً پنجاه سال از عمرش میگذشت قدری با او صحبت داشتیم بعد از صرف چهار گیلان آب آمدیم بالا قدری هم در بالا بانو کرها به صحبت مشغول شدیم تا موقع نهار رسید نهار صرف کرده دو ساعتی خوابیدیم از خواب که برخاستیم عرض کردند پسر (مسیو کتاچی خان) از پاریس بایک اتوموبیل آمده و حاضر است رفتیم پائین اتوموبیل را دیدیم چهار ده ساعت از پاریس با آن آمده است میخواستیم بخریم چون بشکل بار کش بود نخریدیم جای چهار نفر دارد که می تواند بنشینند فرمودیم ندیم الساطان و امین حضرت سوار شده در جلو ما بقدری حرکت کردند بعد فرمودیم ناصر خان سوار شد و مسافت زیادی از پاریس او را بیرون بردند و مراجعت نمود عرض میکرد که خیلی خوب و راحت حرکت میکند امروز از صبح تا دو ساعت بغروب مانده اتصال می یابد باز قدری در جلو عمارت گردش کردیم عرض کردند (عمرتوسین پاشا) که عموزاده خدیو حالیه مصر است از برای معالجه و آنجور دن باینجا آمده است ولی ماهنوز او را ملاقات نکرده ایم شب بعد از صرف شام مدتی بانو کرها از هر قبیل صحبت و فرمایش میکردیم هوای (کنسیرکویل) منتهای خزشی و خوبی را دارد گاهی ابراست و میدارد بدوق رعد و برق و گاهی باز می شود غالب روزها هوا همین طور است و خیلی باصفامت از آمدن وزیر هایون جو یا شدیم ناصر خان عرض کرد که فردا خواهد آمد امشب تا ساعت یازده که یکساعت بنصف شب مانده بود بیدار بودیم و از هر جهت خوش گذشت ناصر هایون و مسیو (لمر) را که بیاریس فرستاده بودیم امروز آمده و فرمایشات ما را از بابت نوتهای موزیک بخوبی انجام داده اند

— (روز چهارشنبه بیست و نهم صفر) —

امروز صبح بموقع هر روزه از خواب بیدار شده رفتیم پائین از برای آب و سلامتی صرف نموده گردش زیاد کردیم باز به محل تیراندازی رفتیم همه نوکرها هم در حضور بودند و صحبت میداشتیم قدری تیراندازی کرده مراجعت بمنزل نمودیم و بعد از صرف نهار عبادت هر روزه قدری خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم آمدیم پائین اتوموبیلی که پسر مسیو کتاچی خان از پاریس آورده است حاضر بود امیر بهادر جنگ را فرمودیم با پسر کتاچی خان سوار آن شده ماهم کالسکه خواسته سوار شدیم رفتیم در جنگل گردش کردیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار هم در کالسکه مابودند و صحبت میداشتیم بعد از گردش مراجعت کرده ساعت هشت و نیم بعد از ظهر رفتیم به تیاتر ثبات خوبی بود در پرده دوم خسته شده برخاستیم آمدیم منزل

گیلاس آب خوردیم در گیلان دوم که راه میرفتیم (جنرال اغنائیف) را دیدیم ولی نزدیک نبود که صحبتی بداریم در بین راه رفتن با نظام الدوله و بین السلطنه و سایر سفرأ صحبت میداشتیم ناصر الملك هم روز نامه ترجمه میکرد عرض مینمود مردم هم باشکال مختلف گردش میکردند موزیک خیلی خوبی هم نزدیک ما میزدند بعد آمدیم منزل قدری هم در اطاق راه رفتیم جناب اشرف صدر اعظم مسیو (سووار) وزیر مختار فرانسه را که مأمور باقامت طهران است بحضور آوردند از جانب جناب رئیس جمهوری فرانسه مسیو (امیل لوبه) بعضی عرایض کرد ماهم اظهار ممنونیت فرمودیم بعد از رفتن او نهار صرف شد و بعد از هر روزه قدری خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم يك دسته موزیگانچی که از شهر (مرکور) آمده بودند حاضر شده چند نوت خیلی خوب زدند چون امروز یکشنبه است جمعیت زیادی از اطراف آمده و برای دیدن ما و اجتماع موزیک پای منزل ما مردم بشمار جمع شده بودند ماهم از بالا خانه تماشای آنها را میکردیم موزیگانچها که مرخص شدند پائین شخصی اتوموبیلی حاضر کرده بود فرمودیم ناصر خاقان پیش او نشسته قدری گردش کردند بعد آمدیم بالا خانه جای خوردیم از بالا خانه تماشای پائین را میکردیم در این بین دیدیم مهندس المالك از پاریس وارد شد فرمایشاتی که باو دستور العمل داده بودیم انجام داده و تمام کرده بود از او جوایب امیر بهادر جنگ شدیم عرض کرد باهم بودیم والا قی شرفیاب میشود بعد که شرفیاب شد قدری با او صحبت و فرمایش فرمودیم

— ﴿ روز دوشنبه بیست و هفتم صفر ﴾ —

صبح زود بعد از هر روزه از خواب بیدار شده از برای آب خوردن رفتیم پائین گردش زیادی کردیم ناصر الملك هم روز نامه میخواند چند نفر عکاس هم از اطراف عکس مارا بهیأتهاى مختلف بر میدارند واقعاً از دست عکاسهاى اینجا خسته شده ایم یکساعت نمیگذرانند آسوده باشیم بعد از مغازه های گالری قدیمی اسباب متفرقه خریده شد امیر بهادر جنگ و جمعی دیگر همراه بودند و صحبت متفرقه میداشتیم بعد از ساعتی آمدیم منزل نهار صرف شد قدری استراحت کردیم از خواب برخاسته نماز خواندیم و جای خورده رفتیم پائین قدری گردش کرده و در آن گالری که مغازه هاست راه رفتیم

— ﴿ روز سه شنبه بیست و هشتم ﴾ —

صبح بوقت هر روز از خواب بیدار شدیم باران می آمد هوای خیلی خوبی مایل بسردی بود

برخاسته آمدیم منزل نماز خوانده شام خوردیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار تا منزل همراه ما آمدند ولی دو باره به تیاتر رفته بودند

— (روز شنبه بیست پنجم صفر) —

دیشب خوابم نبرد صبح چو کسل بودم قدری خوابیدم بعد د کتر (ادکاک) آمد ما را بیدار کرد برخاسته رفتیم باین اول کسی را که دیدیم ناصرالملک بود کتانی در دست داشت نگاه میکرد از او پرسیدیم چه کتانی است عرض کرد مال زنی است که در چشمه گیلساهای آب را میدهد و خط قدیم فرانسه است رفتیم باب خوردن امروز دیگر از این آب جلو منزلان نخوردیم از همان آب معمول بقدرسه گیللاس و نیم خوردیم و راه زیادی رفتیم ناصرالملک هم روز نامه میخواند در وقت گردش جنرال (اعناتیف) را دیدیم با او قدری صحبت کردیم يك گل سرخ هم دستان بود باو دادیم بعد رفتیم بیکی از مغازه های اسباب و رشو قدری خریدیم و از آنجا بنمایش اسب دوانی رفتیم که همه روز معمول داشتیم مرد وزن زیادی جمع شده بازی می کردند و پول می گذاشتند در آنجا قدری توقف و تماشا کردیم وزیر دربار و علاءالملک هم قدری بازی کردند بعد از آنجا رفتیم به ثیراندازی تیر زیادی انداختیم آمدیم منزل نهار صرف شد بعد از نهار بمن السلطنه يك نایبی را که از جانب وزیر امور خارجه فرانسه آمده بود بحضور آورد اسمش مسیو (رو کفریه) است او را سابقاً در تبریز دیده بودیم خیلی از جانب مسیو (دلکاسه) وزیر امور خارجه اظهار تشکر و خوشوقتی از ورود ما بخاک فرانسه نمود ما هم آنچه لازمه مهربانی و اظهار خوشوقتی خودمان بود در جواب او فرمودیم قدری اسباب میخواستیم ابتیاع نمائیم نمونه آنها را به بمن السلطنه دادیم که برود بگیرد بعد از آن قدری کاغذ بطهران و تبریز نوشته با عکسهای خودمان فرستادیم ناصر خاقان را خواستیم آمد مشغول نوشتن روز نامه سفر شد از وزیر هایون تلگرافی رسید که درباریس قدری کسالت دارد بناصر خاقان هم نوشته بود باو تلگراف کردیم فوراً حرکت کرده بیاید حالا که دو ساعت بغروب مانده است موثق الدوله در حضور است و جهان نما تماشا میکنیم و حالتم الحمد لله بسیار خوب و مخصوصاً از دیروز خیلی بهتر است ناصرالملک هم بحضور آمد یکی دو فقره تلگراف بود فرمودیم بفرانسه نوشت و دستور العمل ابتیاع یاره اسبابها در تلگراف بمهندس الممالک که درباریس است دادیم يك قطعه عکس خردمان را هم دستخط کرده بناصر خاقان مرحمت فردیم

— (روز یکشنبه بیست ششم صفر) —

صبح زود از خواب بیدار شدیم د کتر (ادکاک) آمد رفتیم به آب خوردن امروز چهار (گیللاس)

اصل بوده است خلاصه شام آوردند در سر شام امین حضرت و ناصر السلطنه و ناصر خاقان حاضر بودند و صحبت میداشتیم بعد از شام دوساعتی نشسته نماز خوانده خوابیدیم

(—•••••): (روز جمعه بیست چهارم صفر): (•••••—•)

صبح زود از برای نماز بیدار شده خوانده دوباره خوابیدم بعد از خواب برخاسته دیدم هوای مترشح بسیار خوبی است و نم باران می آید رفتیم به آب خوردن آبی که در جلو است گویا مسهات دارد زیاد خوردن از این آب بمن اذیت میکرد و بتسمی شد که قدری سستی دست داد دکتر (دوبو) که طبیب کنتر کسویل است و باید بدستور العمل اورفتار کنیم تاکید کرد که دیگرما از این آب نخوریم بعد رفتیم بنقطه که آب معمول را باید بخوریم گیلان اول را خورده مشغول گردش شدیم قدری که راه رفتیم خسته شدیم رفتیم بنغازه شخصی که در بیخ گالری بود بقدر ربع ساعتی آنجا نشسته سه عدد قیچی نقره خریدیم در موقعی که دوباره آب میخوریم زنرال (اغنائیف) را دیدیم اول او را نمی شناختم مسیو (کاخوفسکی) او را معرفی کرد بعد از شناختن از او احوال بررسی کردیم از امیرال (آرسنیف) صحبت شد خیلی از او اظهار رضایت کردم زنرال (اغنائیف) خیلی آدم باشعور هوشمند خوش روئی است با او ایستاده قدری صحبت داشتیم بعد از آن باز گردش کرده دوباره خسته شدیم رفتیم بیک از مغازه ها توقیفی کرده بیرون آمده مراجعت بمنزل نمودیم جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار بحضور آمدند قدری صحبت شد بعد نهار خورده بقدر دوساعت خوابیدم از خواب که برخاستیم نماز خوانده رفتیم باین بنقطه که تیراندازی میکنند چند تیر انداخته چند تخم مرغ و سایر چیزها که نشانه گذاشته بودند زدیم پس از آن کالسکه خواسته سوار شدیم رفتیم به تیر اندازی کبوتر جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و موثق الدوله و امین السلطنه و علاءالملک و قوام السلطنه و ناصر السلطنه و امین حضرت در رکاب بودند و وکیل الدوله هم از پاریس آمده است بعد از مراجعت بمنزل ناصر خاقان را فرستادیم آمد مشغول بنوشتن روزنامه سفر شد و ما هم چون عصر جمعه بود مشغول بخواندن سوره و الصافات شدیم بعد ساعت سازی آمد چند دستگاه ساعت آورد بنسندیدیم پس برد پس از آن خیاطی که از پاریس خواسته بودیم و آورده بودند بحضور آمد چند دست لباس رسمی و غیر رسمی برای خودمان دستور العمل دادیم حاضر کنند بعدیک دستخطی بصدق الدوله نوشته بایکقطعه عکس خودمان بایست برای او فرستادیم اول شب هم رفتیم به تیاتر (اثر) خوبی از برای مادرست کرده بودند (لژرفه تماشا خانه است) بازی اول را تماشا کردیم در بازی دوم چون نماز بخوانده بودیم و شام هم صرف نشده بود

دربار آمد قدري هم با وصيت داشتيم در آن بين حاجی ناصر السلطنه وارد شد و قدري از وقايع سفر مکه خود عرض کرد خلاصه بعد نماز خوانده شام صرف شد و در سرشام جزا مين حضرت و ناصر خاقان ولوئی پيشخدمت سرميز کسی ديگر حاضر نبود

— ﴿ روز پنجشنبه بيست و سوم ﴾ —

امروز صبح زود از خواب بيدار شديم دكتر متوقف و دكتر كسويل كه طبيب دائمی انجاست گفته بود اول از چشمه كه جلوه تل منزل خودمان است قدري آب خورده بعد بمر چشمه بزرگ معمولی هر روزه برويم بر حسب دستور العمل او اول از چشمه كوچك جلوه تل گيلاس آب خورده بعد رفتهيم آب معمولی را از چشمه بزرگ خورديم و گردش كرديم در بين گردش دختری زيبا و خوشرو ديده شد برادری داشت از ما استدعا كرد كه عكس ما را ايند از د ماهم قبول كرديم و عكسی از ما برداشت امروز شخصی از اهل انگليس ديدم قدی خیلی بلند و ريشی بسيار طويل داشت سيلها را تراشیده شكل و صورت عجيب و غريبی هم رسانيده بود گيلاس دويم آب را كه خورديم باز مشغول گردش شديم آن دختر هم همه جا همراه بود و در گردش با ما همراهی مينمود بعلاء الملك فرموديم قدري با او صحبت كند و از موطن و اصل و نسبش جويا شود قدري كه با او صحبت و تكلم كرد معلوم شد از نجباي (اين نال) است كه يكي از شهرهای فرانسه و باره آهن تا آنجا يكساعت راه است برادر او هم كه عكس بود خیلی جوان خوشروئی بود بعلاء الملك فرموديم عكس او را بخواهد با كال ادب قبول كرد كه عكس خودش و برادرش را برای ما بفرستد يك مادر و خواهر و مادر بزرگ هم داشت كه اهل (مارسيل) بودند امروز عصر يك دسته موزيك (نظامی) از شهر (مارسيل) آمده بودند خیلی خوب زدند بعد از استماع موزيك رفتهيم بحمام اين حمام دوش داشت ديگر خزانه نداشت از حمام آمديم بيرون جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند قدري با ايشان صحبت داشتيم چای صرف شد عكس ما را كه اين چند روزه در اينجا انداخته بودند بتوسط عكاسباشی بحضور آوردند ملاحظه كرديم بعضی را برای طهران و بعضی را برای تبريز سوا كرديم كه بفرستيم باغ هم در اين وقت خلوت شده و باران می آيد هوا هم خیلی خوب است الان کسانیكه از عملة خلوت مادر حضور هستند [مصدق الملك] (ناصر خاقان) و (اسماعيل خان) است الحال كه يكساعت از شب ميگذرد تلگرافاً خبر رسيد كه وزير امور خارجه روس (كنت مورا و يف) غفلة فوت شده است و يكي از پادشاهزاد های چين خاقان و ملكة چين را كشته است در هر جای اروپا حقی دردهات كه خط تلگراف دارد از اين قبيل اخبار كه ميرسد فوراً نوشته بديوارها می چسبانند اما بعد كه معلوم شد خبر ثانی بی (اصل)

(وکیل الدوله) (آقا سید حسین) (ناصر هایون) (دکتر خلیل خان) وزیر هایون بجهت معالجه سؤ هضمی که داشت وصنیع السلطنه را هم بجهت فراهم آوردن اسباب گراور و جرخ طبع کتب و روز نامه وغیره فرستادیم که انشاء الله ابتیاع نموده حمل بایران نماید و سایرین هم هر یک بیک مهمی پاریس رفتند و بعد از چند روز مراجعت خواهند کرد خلاصه قدری خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم کاغذ های طهران و تبریز را بتوسط پست فرستادیم بعد رفقیم جلواطاق یک محلی است که گلوله بازی میکنند دخترهای مسیو (کاخافسکی) بازی میکردند ناصر خاقان را فرمودیم رفت با آنها تدری بازی کرد ساعتی بعد کالسکه حاضر کردند سوار شده رفقیم بتیر اندازی چهار پنج کبوتر زد و وضع ماشین و ترتیب کبوتر زنی آنجا خالی از تماشا نیست چند دستگاه از آن ماشینها فرمودیم بخرند بطهران بیاورند وزیر دربار هم چند قطعه کبوتر زد چند سکه هم که بهوا انداخته خوب زد ما هم چند بول بهوا انداختند بوضع خوب زدیم هوا بشدت گرم بود سوار کالسکه شده مراجعت بمنزل کردیم آمدیم بالاخانه حکیمی که اینجا متوقف است آمد ما را دید و قلب ما را گوش داد بحمد الله تعالی گفت هیچ علت و کسالتی ندارید و با لطف خداوند حال ما هم خوب است وزیر هایون چون پاریس رفته است ناصر خاقان نشسته روز نامه را تقریر میکنیم و مینویسد حالا هم عرایض و نوشتجات تبریز رسید عریضه حاجب الدوله را باز کرده خواندم و خیلی خوشوقت شدم تمام عرایض و نوشتجات را ملاحظه کردیم بحمد الله تعالی ولیعهد و اعتضاد سلطنه و همه بستگان و خدام ما سلامت بوده اند چون امشب شب کشیک ارسالان خان ناصر هایون بود و پاریس رفته است فرمودیم مصدق الملک بعوض او بیاید کشیک بدهد و مراقب خدمت ما باشد

« — ﴿ ﴾ (روز چهار شنبه یست و دویم صفر) ﴿ — »

صبح از خواب برخاسته رفقیم باب خوردن امروز سه گیلان آب خوردیم هوای امروز خیلی خوش است قدری گردش کرده در بین گردش رفقیم در یکی از دکانها خریدی بکنیم صاحب دکان سکه ایران را میخواست یک پنجهزاری صورت خود مان را داد و دادیم در حین گردش ناصر الملک و علاء الملک هم روزنامه برای ما میخواندند و ترجمه میکردند بعد از اتمام گردش آمدیم دوساعتی توقف کرده بعد نهار خوردیم و بقدر دوساعت خوابیدیم از خواب که بیدار شدیم رفقیم پائین فقط در جلو عمارت خود مان گردش کردیم بعد رفقیم با طاق بلیارد جناب اشرف صدراعظم هم حضور داشتند قدری تماشای بازی بلیارد نموده بعد با میرزا ملکمخان نظام الدوله و علاء الملک و بمن السلطنه قدری صحبت و فرمایش کردیم و آمدیم بیالاخانه وزیر

اجمالاً شنیدیم که آنها تصدیق بر سلامت مزاج ما کرده و گفته اند چندان علایق نیست خیلی اسباب خوشحالی ما و همراهان شد اما کتباً وضع معالجه و حالت ما را تماماً نوشته و امضا کرده اند نزد وزیر دربار است که بعد ترجمه کرده عرض خواهد نمود وضع معالجه سابق و لاحق وزیر دربار را هم همه کمال تحسین و تصدیق کرده اند که تا بحال بفضل خدا خوب معالجه و مراقبت نموده است بعد نهار خوردیم و استراحتی کرده برخاستیم دوباره اطباء برای مرخصی بحضور آمدند نسبت بانها خیلی اظهار التفات و بذل انعام و نشان و غیره نموده رفتند پاریس و قرار شد و یکماه در اینجا توقف شود و آب معدنی بخوریم در آخر هم اگر خواستیم و لزومی هم رسانید یکدفعه دیگر بیایند ما را ببینند آنها که رفتند دکتر (ادکاک) عرض کرد که باید آب بخورید رفتم سرچشمه آب خوردیم بعد جلوس آنها بنا کردیم راه رفتن جناب اشرف صدر اعظم و میرزا ملکه خان نظام الدوله و نظر آقای عین السلطنه و زبیرخان قوام السلطنه و زراً مختار خودمان هم حضور داشتند علاءالملک هم بعد آمد از نوکرهای ملتزمین رکاب نیز ناصرالملک و وزیرهایون و امیر بهادر جنگ بودند خیلی راه رفتم باز بدردکان آن دختر انگشتی فروش رفتم انگشتی زمردی داشت که قیمت آنرا دوهزار و هفتصد فرانک گفت علاءالملک خریده پیشکش کرد بعد از قدری گردش رفتیم بتماشای توب بازی و از آنجا رفتم بمحل تیراندازی قدری تیر انداختیم یک اسبابی در اینجا جاست که وزن اشخاص را می سنجند ما هم امروز روی آن رفتم ایستادم معلوم شد هشتاد کیلو گرم وزن ماست بعد آمدم منزل جای صرف کرده اول مغرب رفتم بتیارات خیلی قشنگ خوبی بود بازیهایش هم بد نبود حکایت (تروا مسکتر) (سه تفنگدار) بود که کتاب داستان آن معروف است حکایت شیرینی بود ما هم تا آخر بازی نشستیم بعد برخاسته آمدم منزل

امروز میرزا عبدالمطلب خان مستشار پست را که بنا به ویریت موقع جشن پستی بسویس میرود وزیرهایون بحضور آورده مرخص شد بانجا برود

••••• ﴿ روز سه شنبه بیست و یکم صفر ﴾ •••••

امروز صبح زود (دکتر ادکاک) آمده ما را بیدار کرد برخاستیم رفتیم به آب خوردن و مشغول گردش شدیم خیلی گردش کردیم و از یک مغازه هم یکدستگاه ساعت خریدیم بعد از اتمام گردش و آب خوردن رفتیم بتیراندازی بعد از تیراندازی موقع نهار شده نهار خوردیم بعد اشخاصی که از نوکرها و ملتزمین ما میخواستند پاریس بروند آنها را مرخص و روانه داشتیم که اسامی آنها از اینقرار است (امیر بهادر جنگ) (وزیرهایون) (صنیع السلطنه) (وکیل الدوله)

مراجعت بمنزل کرده نهار خورده ساعتی استراحت نمودیم و عصر سوار کالسکه شده رفتیم بدی که بر پروز وزیر هایون رفته گردش کرده و تعریف آنجا را میکرد اگر چه ده چندان دیدنی نبود اما راه خیلی باصفائی داشت گردش کرده مراجعت بمنزل نمودیم و چون شب اربعین و موقع تمزیه داری بود روضه خوانده شد اطبای معروف پاریس هم وقت غروب با مبرز ابراهیم خان دکتّر وارد شدند قرار شد فردا حالت مارا استفسار و معاینه نمایند اسامی آنها یکی (دکتّر ژاکوت) و دیگری (دکتّر ویالافوا) است که هر دو پروفیسر معتبر یعنی معلّم کل علم طب می باشند

— (روز دوشنبه بیستم صفر) —

امروز اربعین است اول صبح از خواب برخاستیم هوا را ابر غلیظ تیره فرو گرفته و تاریک بود بطوریکه چراغها را روشن کردند آسمان چند غرش شدیدی هم کرد چنانکه فردوسی گوید (جکک بر سر فیل زد شاه چین) (بفرید چون تندر فرو دین) مقصود از تندر فرو دین غرش خیلی سختی است که بیشتر در فصل بهار میشود باری وزیر در بار دکتّر (ژاکوت) و دکتّر (ویالافوا) و دکتّر (ادکاک) و دکتّر (شنیدر) و دکتّر (فایفر) المانی را بحضور آورد هنوز دخت نبوشیده منتظر ورود آنها بودیم درب دوشام بردن مابود دکتّر (فایفر) بهمان صورت است که سابقاً ازدا دیده بودیم همانطور خوش بنیه و چاق قرمز است دکتّر (ژاکوت) پیر مردیست قریب هفتاد سال دارد دکتّر (ویالافوا) پنجاه و پنج سال دارد خیلی اطبائی کامل حاذق هستند و چنانکه اشاره کردیم باصطلاح فرنگیان مقام پرو فیسری یعنی معلمی و استادی کل اطباء را دارند که هر کدام روزی سیصد الی چهار صد شاگرد را در پاریس درس میدهند و اگر کم نبخواهد آنها را برای معالجه و مداوا ملاقات کنند و بمنزل آنها برود حق هر دفعه ملاقات یکصد فرانک است مشروط بر اینکه بمنزل آنها برود و اگر نبخواهد آنها را دعوت نمایند باید دو یست فرانک که متجاوز از چهل تومان پول ایران است بدهند دکتّر ها که آمدند از ماسوالات و تحقیقات نمودند ما حالت خود مان را بالتام برای آنها تقریر و بیان کردیم و وزیر دربار و دکتّر (ادکاک) تقریرات مارا برای آنها ترجمه نمودند بعد مارا برهنه کرده با اسبابی که دارند همه جای بدن مارا گوش دادند بقلب و اطراف من دست میگذاشتند و هر کدام مکرر گوش میدادند وقتی که دیدن و تحقیقات و سخنان آنها تمام شد باطاق دیگر رفته در آنجا باحضور وزیر دربار مشاوره و مذاکره کامل از حالت و مزاج ما نمودند هنوز صورت دستور العمل و حاصل آراء و اقوال آنها را نیاورده اند که بنیم چه گفته و چه دستور العمل داده اند ولی همینقدر

باید شروع بخوردن آب معدنی کنید وقتی این عرض را کردند بپاشگل وسخت مینمود که امروز باید شروع کرد ولی بهر حال برخاسته جای نخورده آمدیم سر چشمه نیم استیکان آب خورده بنا کردیم براه رفتن وراه زیادی رفتیم امیر بهادر جنگ و بعضی دیگر از نوکرها هم آمده باماراه رفتند بعدیم استیکان دیگر آب خورده باز راه زیاد رفتیم در این بین آکتریشها (زنهای بازیگر) که دیشب در تیاتر دیده شدند واز دور بنظر خیلی خوب می آمدند باینجا آمدند حالا که از نزدیک آنها را دیدیم هیچ تعریفی نداشتند و حکایت همان است که گفته اند (شب گربه سمور میناید) دیشب که آن لباسها را پوشیده و تابش چراغهای برق را بانها انداخته بودند خیلی از دور خوب بنظر می آمد اما آمدند امروز که از نزدیک دیدیم هیچ خوب نبودند بعد باز یک نیم استیکان آب خورده بنای راه رفتن گذاشتیم و رفتیم تا جایی که محل تیراندازی است چند تیری هم ما انداخته تخم مرغ و غیره زدیم در آن بین جناب اشرف صدر اعظم آمدند زکام سختی شده و از این عارضه خیلی کسل بودند بعد آمدیم نهار خورده پس از نهار قدری استراحت کردیم عصر (دکترا دکا) آمد که باید باز آب بخورید رفتیم سر چشمه آبی خورده قدری راه رفتیم باز سر تیراندازی آمدیم وزیر دربار چند تیر انداخت و به نشانه زد ما هم چند تخم مرغ زدیم جناب اشرف صدر اعظم هم یکی زدند بعد سب و گوهاهی که روی آب می اندازند از آنها باتیر زدیم بعد آمدیم بجایی که در روی میزی بازی اسب میکنند مثل همان است که کوچک آنرا در طهران داریم قدری ایستاده تماشای بازی مردم را کردیم بعد مراجعت نموده باز آب خورده راه رفتیم پس از آن آمدیم بمنزل امشب در ساعت دو شام خورده خوابیدیم

— ❧ (روز یکشنبه نوزدهم صفر) ❧ —

امروز رفتیم بسر چشمه آب خورده ناصر الملک دوز نامه اروپ خواند منهم بامبرزا ملکمخان نظام الدوله صحبت میداشتم و راه میرفتیم وبا استیکان آب بسمت دکا کین صحبت کنان رفته در آنجا انگشتی و بعضی اشیاء منفرد خربداری شد جمعیت زیادی بود بعد از آن جناب اشرف صدر اعظم آمده دو سه تانگراف از طهران آوردند خواندیم بعد رفتیم سر بازی اسب تماشا کردیم و از آنجا بمنزل تیراندازی رفتیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر هابون و قوام السلطنه هم همراه ما بودند تخم مرغها و سر چیپوقها و مجسمه های کوچک را که نشانه گذاشته بودند زدیم و با هر يك از همراهان که نظر بسته بودیم بردیم يك فواره کوچکی که گلوله از فلز خیلی سبك نازك و محوف ساخته روي فواره انداخته اند که باحرکت آب بالا میرود و در سر فواره قرار میگردد گاهی هم باین و بالا میرود که زدن آن خیلی مشکل است آنرا هم مکرر زدیم

سازند. نماشا کردیم بسیار خوب عمارتی ساخته اند تقریباً یکصد و پنجاه نفر جمعیت میگیرد بعد رفیم بدکا کین سری زده بعضی خورده چیزها از قبیل انگشتریهای الماس کوچک و غیره خریدیم پس از آن آمدمیم ببالاخانه خود مان قدری دستخط و نوشتجات بطهران از ورود خود مان نوشتیم بعد شام خوره استراحت کردیم میرزا ملکمخان نظام الدوله وزیر مختار ایتالیا اینجا آمده است و دیشپ در سرگارا آه ن حاضر بود امروز بحضور آمد و با او قدری صحبت داشتیم

(.) — (.) ﴿﴾ : (جمعة هفدهم صفر) : ﴿﴾ — (.)

امروز صبح از خواب برخاسته از اطاق خواب بیرون آمدم نوکرها بحضور آمدند علاء الملك سفیر کبیر اسلامبول هم حالا از راه رسیده است و بحضور آمد بعد رفتیم بحمام وضع حمامهای اینجا اینطور است که دوسه دالان طولانی دارد که اطاقهای عدیده در هر دالان است و هر اطاقی دارای يك حوض فلزی است که دوشیر دارد یکی آب گرم یکی آب سرد که داخل حوض میشود باید لحظت شد و به آن حوض رفت شست و شو کرده بیرون آمد بعضی اطاقها بخاری هم دارد که اگر شخص بخواهد گرم شود آنرا روشن کرده گرم میشود از حمام که بیرون آمدم حلمان الحمد لله خوب بود بمنزل آمدم نهار خورده بعد از نهار مختصر خوابی کرده برخاستیم رفتیم توی باغچه گردش کردیم خبر نگار روزنامه (ایلوستراسیون) عکسی از ما انداخته بعد کالسکه حاضر کردند سوار شده از يك خیابان مستقیم می گذشتیم که اطراف آن خیلی سبز و خرم بود قدری که رفتیم زن دهقانی دیدیم دو عدد اشرفی صورت خودمان را باو دادیم وزیر دربار در کالسکه ما بود علاء الملك و نظر آقای عین السلطنه هم در کالسکه دیگر عقب ما بودند در آنجا قدری با آنها صحبت داشته مراجعت بمنزل کردیم هوای اینجا خیلی خوب است صبح اگرچه باران مختصری بارید اما عصر هوا باز شده آفتاب بود و هوا خشک و خوب مثل هوای صاحبقرانیه است بعد ندیم السلطان بحضور آمده روزنامه خواند و شرح ورود ما را به (کنستابل) که در روزنامه های پاریس نوشته بودند بعرض رسانید و ما چون غروب جمع بود سوره و الصافات را خوانده بعد جای خوردیم و شب را به تیاتر رفتیم چند برده بالا رفت اصل بازی حکایت رفتن سردار اسپانیول به پرتوغال بود که از ممالك پرتوغال ضمیمه اسپانیا نماید و آنروز عاشق شده است بمعشوقی که سرگذشت حال او را محسوس میداشتند و خیلی مؤثر بود بعد از قدری توقف و تماشا مراجعت بمنزل کردیم

— (روز شنبه هجدهم صفر) —

صبح هنوز در رختخواب بودیم که وزیر دربار و دکتر (ادکاک) آمده عرض کردند امروز

— ﴿ پنجشنبه شانزدهم صفر ﴾ —

امروز در (کنتر کسویل) راحت کردیم الحق در این سفر بزرگ که بحمد الله تعالى از هر جهت تا امروز برما خوش گذشته است از حسن خدمات جناب اشرف صدر اعظم در هر مورد و مقام چنانکه اظهار خوشنودی بفرمائیم جادارد و از روز عزیمت از طهران تا امروز که فی الحقیقه بنقطه مقصد رسیده ایم تمام دقایق زحمات و خدمات ایشان برما مکشوف بوده و نهایت رضایت را از مراقبات و خدمات ایشان داریم باری وقت ظهر نهار خوردیم و بعد از نهار میرزا ابراهیمخان پسر مرحوم حکیمباشی را که در یاریس تحصیل کرده و خوب از عهده بر آمده طبیب حاذق شده است وزیر دربار بحضور آورد قدری با او صحبت و فرمایش کردیم قرار شد فردا بیاریس برود که اطبای بزرگ را که (پروفیسر) هستند به (کنتر کسویل) بیاورد که در اینجا شروع بمعالجه شود بعد نماز خوانده رفتم توی پارک جلو عمارت گردش کردیم پارک باصفائی است اطراف پارک عمارات و هو تلهای عالی و دکا کین با کیزه قشنگ که جای فروش هر قبیل امتعه است دارد اینجا در حقیقت قریه ایست اما بواسطه این آبهای معدنی که محل رجوع و نزول اغلب اهالی بلاد است کم کم شهر میشود وسط این پارک باوینی است سر پوشیده مانند که پایه های آن آهن و سقف و دیوارش از بلور است و در وسط آنجا آبهای معدنی را از حوض بیرون آورده و فواره ها که آبش کج میریزد تعبیه کرده اند که بسمولت استیکان و بطری را زیر آنها نگاهداشته پرهی شود و در کنار و اطراف حوضها را هر و است که مردم میگردند و پای هر حوضی چندین دختر وزن است که از آبهای معدنی در گیلان ریخته بمردم مینهند و گیلان هر کسی علیحده است و نمره معین دارد که بتجویز اطباء از آن پر کرده میخورند و گیلان را در کنار حوض گذاشته خود شان در این محوطه راه میروند و بعد از مدتی برگشته باز آب میخورند و از صبح تا قبل از ظهر هم که موقع خوردن آب است یکدسته موزیک در وسط پارک جلو باوین ها مترنم است و در پهلو ی آنها چند دستگاه اسباب قمار مختلف از بازی اسب و رولت و غیره فراهم و موجود است که هر کس بخواهد میتواند خود را در آنها مشغول نماید و این سر پوشیده های بلور بد کا کین اطراف متصل است که هم مردم خرید میکنند هم آب میخورند و وقت نهار و شام هم در هونتها جمع شده شام و نهار صرف مینمایند و هانجاها میخوانند تا مدت و مرعد معین که آب خورد نشان تمام شد مراجعت بولایات و اوطان خود مینمایند خلاصه ما قدری در پارک گردش کردیم دکتر (شنیدر) با دختر وزنش در آنجا قدری چوگان بازی کردند تماشا کردیم بعد رفتم بعمارت نیتری که تازه در اینجا می

(سازند)

نهیجی است و در زمان ولیعهدی تمام رجوعات و کارهای مادر فرنگ با او بود و همه وقت نهایت در ستکاری و حسن خدمت از او مشاهده شده است خلاصه او را خواستیم در ترن بحضور ما آمد حالات (کنتر کسویل) و غیره را از او پرسیدیم و عرض کرد تا دو ساعت دیگر در خاک سویس هستیم بعد داخل خاک فرانسه شده پس از شش ساعت به (کنتر کسویل) خواهیم رسید نهار را در ترن خوردیم بعد از نهار هم از دو تونل طولانی که یکی از آنها سیصد ذرع طول داشت گذشتیم وقت غروب ظهر الدوله و دکنتر ادکاک بحضور آمدند امروز هم باران کاملی آمد و بر طراوت و صفای راه و صحرا افزود نزدیک غروب هم از دو تونل دیگر گذشتیم که امروز تقریباً از هیجده تونل عبور شد از طول راه و کثرت تونل ما و همه همراهان خسته شده ایم و نوکرها و ملاتزمین همه ساعتها در دست گرفته دقیقه می شمارند چونکه امشب باید در ساعت ده بعد از ظهر وارد کنتر کسویل بشویم و الحال متجاوز از دو ماه است که متصل در حرکت هستیم و راه می پیمائیم که باینجا برسیم در اینوقت متصل از بین السلطنه و مؤید السلطنه تحقیق و سؤال میشود که چقدر بمنزل مانده است و آنها عرض میکنند که حالا میرسیم و با وزیر دربار و وزیر هایون صحبت و فرمایش میکنیم که مشغول شویم ترن را هم باز تند کرده اند و بعجله میرود که زود تر بمنزل برسیم تا ساعت ده رسید و از دور چراغانی نمایان شد که جلو عمارات و خانههای شهر کرده اند تقریباً دو ساعت از شب رفته بگذار کنتر کسویل رسیدیم حاکم این قلمرو که معروف به (برفه) است با حاکم و کدخدای شهر و مقداری سرباز احترام و موزیک نظامی در جلو گار منتظر ورود ما بودند از ترن که پیاده شدیم مثل آن شب ورود به دلبزانس خسته شده بودیم حاکم نطق مفصلی در تبریک ورود ما از قبل رئیس جمهوری و اهل مملکت فرانسه نمود ما هم جوابی که مقتضی بود دادیم بعد با حاکم سوار کالسکه شده راندیم چراغان قشنگی کرده بودند همه جا آمده تا به منزل رسیدیم که در باغ قشنگ با صفائی و انعم است و تمام با چراغ برق روشن است و منزل ما هوتل خوبی است که خود ما با تمام نوکرها و ملاتزمین در اینجا منزل داریم قهرمان خان پسر بین السلطنه منازل را تقسیم میکرد و می آمد و میرفت بعد شام آوردند خورده استراحت کردیم

(اسامی شهرهائی که ازور شوی تا کنتر کسویل دیده و از آنها گذشتیم از این قرار است)
 (ودنر) (الکساندروف) (قلعه نظامی ترن) (پزن) (کونن) (کت بوس) (مالکین برگ)
 (لینیک) (وینار) (کنار) (ایز ناخ) (هانوو) (فرانکفورت) (دار مشتاد) (مانهایم)
 (هاید لبرگ) (کارامروه) (بال) (کنتر کویل)

وضعهای خوش منظر ساخته اند و قرص ماه از روی عمارت و جنگل و کوههای کوتاه که نزدیک بجاده است خود را نشان میداد بالجملة میرفتیم و با جناب اشرف صدر اعظم و وزیر هایون صحبت میداشتیم و سخن از صفای این راه و تماشای غروب و طلوع خورشید و ماه بود ناده دقیقه بعد بدی رسیدیم که چراغهای برق زیاد روشن کرده بودند آنجا زن در جلو گار قدری ایستاد شام خوردیم و زن در مقابل شهر (کارلروه) تا صبح توقف کرد و ما استراحت نمودیم

— (روز چهارشنبه یازدهم صفر) —

صبح از خواب برخاسته نماز کردیم بعد از نماز خواستیم دوباره بخواب نبرد بعد برخاسته بقرار معمول قدری قرآن خواندم قدری که گذشت نو کرها از خواب برخاسته يك يك بحضور آمدند و بعضی رفتند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیر هایون و مؤید السلطنه وزیر مختار بران در حضور بودند و ما حالات راه را می پرسیدیم امروز از خاك مملكت آباد میگذریم راه آهن در بلندی می رود و رود خانه (دن) که رود بسیار عظیم عمیق است که کشتی بخار در آن کار میکند و آب صاف گوارای پاکیزه دارد از زیر دست مافاصله پانصد ذرع از وسط صخرای حاصل خیز سبز خرمی مثل ماری پیچ و میبрод و از طرف دیگر ما کوه است که تمام دامنه آنرا تا بالای جاده درخت انگور عمل آورده اند با زراعت است که آب جواز آن عمل میابد تمام کوه و صخره جنگل نك نك است و در میانه اشجار درخت گیلاس زیاد که پراز گیلاس رسیده بود دیده شد گلستانهای خوب دهقانان تربیت کرده اند که همه نوع گل از گلهای سرخ و گل چای و گل مختلف دیگر دارد که بعنوان تجارت از اینجا بشهرها برده می فروشند امروز بقدری اطراف راه با صفاست که از حد توصیف و تعریف بیرون است قدری که آمدیم عرض کردند بتو ناها خواهیم رسید چراغها را قبل از وقت روشن کردند که دیگر مثل دیروز اسباب وحشت و خفگی قلب نشود در این بین به تونل اول رسیدیم که خیلی طولانی بود نوبت در عبور زن بخاریک هوای کشیف متعفن بدی هم میرساند که نمیتوان وصف کرد خیلی موذی و موحش و هولناک است از آن گذشته باز به سه تونل دیگر رسیدیم که قریب بهم بود هر وقت به تونل میرسیدیم مثل آن بود که يك دفعه شخص از هوا و فضای مثل بهشت داخل سوراخ جهنم شود و باز دفعه از تنگنای ظلمانی دوزخ بفضای روح افزای بهشت در آید باری رفتیم تا رسیدیم بشهر (بل) که خاك سوبس است نظر آقای یمین السلطنه که وزیر مختار مادر پاریس است آنجا دیده شد که در گار راه آهن ایستاده است اگر چه تا امروز او را ندیده بودیم ولی غایبانه می شناختیم که مرد درست معقول

ابتدا (مالسکین برگ) بعد (لپزیک) که شهر بسیار عظیم معتبری است و نابلیون اول در اینجا سختی کرده است بعد از (ویمار) و (کنار) و (ایزناخ) گذشته نهار خوردیم و خوابیدیم بعد از خواب بیدار شده آقا سید حسین و ناصر همایون و ناصر خاقان بحضور آمدند و ناصر خاقان مشغول خواندن شاه نامه بود که یکدفعه دیدیم روز روشن مبدل بشب تاریک ظلمانی شد مانند آنستیم که داخل تونل شده ایم از این ناویکی و ظلمت تا هنگام قلب ما خفه شد و حالت وحشی دست داد اسمعیل خان را آواز کردیم که کبریت روشن کن و هی فریاد میکردیم که کبریت بیاورند چراغها را روشن کنند کویا کسی صدای مارا نمی شنید در آن بین جناب اشرف صدر اعظم چون منزل اشاق نزدیک تر با بود صدای مارا شنیده کبریت دادند آوردند تا کبریت رسید از تونل بیرون آمدیم و روشن شد از وحشت خلاص شدیم وضع و حالت صحرا و آبادی خالک اینجاها خیلی باروسیه تغییر کرده است اینجا هم زراعت زیاد تر است و هم عمارت و ده و آبادی پیوسته بیکدیگر چنانکه یکجوب زمین بی زراعت یا جنگل دیده نمیشود و طرفین راه آهن را درخت پیوسته بهم کاشته و قدریکه بلند شده باقیچی زده چنان موزون و مرتب داشته اند که مثل یک دیوار کوتاه سبز قشنگی بنظر می آید که فرسنگها از دو طرف جاده کشیده است رفتم تا رسیدیم بشهر (فرانکفرت) ترن یکراست رفت تا داخل گار بزرگی شدیم که دویست متر طول و یکصد و هفت متر عرض دارد و تمام این فضا بسه طاق پوشیده شده است روزی چهار صد ترن از اینجا حرکت کرده بشهر های دیگر میرود گار بسیار عظیمی است و سقف مرتفعی دارد که انسان از دیدن آن حیرت میکنند پیاده شده قدری توی گار بانو کرها و ملتزمین راه رفته مراجعت به ترن کردیم و راه افتادیم الحق راه دیگر از این باصفا تر نمیشود و شهر (فرانکفرت) که راه آهن از وسط آن میگذرد شهر بسیار عظیمی است و در حال عبور ترن از میان شهر تماشای کوچهها و عمارات مرتفع قشنگ و عبور و مرور راهالی از کوچهها باد رشکه و کالسکه و اتو مبیل و غیره و باغچههای قشنگ موزون و گل کاریهای رنگارنگ بقدری لذت داشت که بحدوصف نمی آید و شخص نمیخواهد یک لحظه چشم از این مناظر بدیع و عمارات رفیع بردارد از روی یک رودخانه بزرگی که پل آهنی عظیمی بر روی آن کشیده بودند دو مرتبه عبور کرده بعد به صحرا و جنگل کاج و غیره رسیدیم نزدیک غروب آفتاب قرص خورشید خیلی تماشای داشت مثل یک طبق آتشی بود که به افق فرو رود خیلی دیدنی بود خاصه شب پانزدهم ماه هم بود که از طرفی دیگر قرص ماه مثل یک طبق نور طالع میشد طرف مغرب خورشید تمام سبزه و گل و جنگل کاج بود و سمت مطلع ماه یک رشته کوه طولانی کوتاه پای دامنه تماماً پوشیده از جنگل و زراعت بود و در میان سبزه و جنگل عمارتهای تک تک خوشگل که در دامنه ها ناسر کوه بطرحهای بدیع و

سفر آخر شام خورده بودند وزیرهایون هم امروز حالتش بهتر است و در حضور بود و تفصیل آن سفر را عرض میکرد میرزا رضاخان مؤید السلطنه وزیر مختار برلن هم ترن المان را باینجا آورده بود از اینجا باید به ترن المان که خود مان تا (کنتر کسویل) اجازه کرده و بخرج خودمان باینجا میرویم سوار شویم تا نهار خوردیم بارها واسبابها را حمل به ترن تازه نموده و همراهان نیز داخل آن شدند ما هم رفیق باینجا امیرال آرسنیزف و کلنل ژبکوویچ و مسیدو باگگارد از آنجا مرخص شده باتفاق ارفع الدوله وزیر مختار ما به پترزبورغ رفتند ما هم اظهار کمال خشنودی و رضا از زحمات و خدمات این مدت امیرال و سایر مهماندارها نمودیم مسیدو کا خانفسکی هم که با آنها بود چون ناخوشی کلیه دارد برای مبالغه به کنتر کسویل میاید عیال و سه اولاد خود را هم از تفلیس تا اینجا همراه آورده بود قرار دادیم از آنجا کنتر کسویل در ترن ما باشد در وقت خروج از سرحد روس تلگرافی از خروج خودمان باعلیحضرت امپراطور روسیه نمودم و جواب آن اعلیحضرت هم که از روی کمال مودت بود در راه بمن رسیده

خلاصه مهماندارها رفتند و ترن ما حرکت کرد بقدر ساعتی که گذشت از خاک روسیه خارج و داخل خاک المان شدیم قلعه نظامی که المانها بجهت استحکام و حراست حدود خودشان در سرحد روسیه ساخته اند از نزدیک دیدیم بسیار قلعه مستحکم خوبی است قشون زیادی از قرار مذکور در آنجا دارند بعد از آنجا گذشته از (کت بوس) عبور کردیم صحرا باز همانطور همه جاسبز و جنگل است اما اینجاها خیلی آباد تر از روسیه است ترن ما و همراهان خیلی خوب است اما قدری تند می رود و شب را چون کسالت داشتیم و سرعت حرکت ترن مانع استراحت بود قدری بدگذشت وزیر دربار آمد پیش ما و تا وقت خواب ما در حضور بود خیلی از مراقبات و خدمات اوراقی هستیم بعد فرستادیم میرزا حسین خان پسر مؤید السلطنه را که در المان تحصیل کرده است و اینجا بحضور رسید آوردند فرمودیم برود هر طور هست قرار بدهد ترن را نگاه دارند که امشب تا صبح متوقف بوده فردا حرکت کنند او رفت و همانطور کرد ولی از کسالت اول شب ترن که مثل زلزله مارا تکان میداد خیلی کسل شده بودیم و بدگذشت

— ﴿ روز سه شنبه چهار دهم صفر ﴾ —

امروز صبح که خواب برخاستیم الحمد لله تعالی حالم خوب بود جای خورده دمای هر روز را خواندیم ترن هم راه افتاده بود و میرفت خیلی راحت میرفتیم ابتدای ساعتی چهارده فرسنگ میرفت حالا قرار دادیم که هفت فرسنگ برود بعد جناب اشرف صدر اعظم و سایر نوکرها بحضور آمدند بعضی صحبت و فرمایشات شد و از صبح تا ظهر از این شهرهای المان گذشتیم (ابتدا)

آنها خنده داشت فرمودیم رفتند آنها را از راه معمول آوردند بعضی گلهای خیلی خوب در اینجا دیدیم باغبان آنجا که يك زنی بود چند شاخه گل باداد گردش كنان آمديم بمنزل نهار خوردیم آن عكاسی که برروز عكس ما را انداخت امروز عكس ها را حاضر کرده بود بتوسط صنيع السلطنة بحضور آورد الحق خیلی خوب عكس انداخته بود بعد بقدر دوساعت خوابیدیم ناصر خاقان را فرمودیم آمد قدري كتاب خواند و ما خیلی راحت خوابیدیم از خواب که برخاستیم امين حضرت آبدار باشی را خواستیم عرض کرد امشب بر حسب فرمایش دستور العمل ما يك چابلا و خورشی ايراني برای ما تهیه کرده است حقیقه خیلی خوب غذائی بود از مراقبت امين حضرت در خدمات راضی هستیم عصری دوباره آمديم پائين قدري گردش کردیم صبح که دربارك گردش میکردیم قویهای سیاه را که پیش ذکر آن شد دیدیم چهار قوی خیلی قشنگ بود عكسی از آنها برداشتیم جمعیت زیادی از اناث و ذکور در باغ برای تماشا و دیدن ما آمده بودند چند قطعه کارت پستال عكس ما را درست کرده بودند بحضور آوردند آنها را دستخط کردیم و بتبریر فرستادیم بعد نماز خوانده جای صرف کردیم يکربع بغروب مانده (پرنس) و (اميرال) آمده عرض کردند در خود همین يارک (لازنسکی) تياتری حاضر کرده و محض تشریفات ما جمعیت زیادی از محترمين و رشورا بجائان دعوت نموده اند باید بانجا برویم با اميرال و سایر ملتزمین خود مان چون نزدیک بهمارت ما بود پیاده رفتیم سه پرده تماشا دادند تمام این سه پرده رقص بود و حقیقه خیلی خوب رقصیدند تياتر که تمام شد آمديم منزل وزیرها يوفی دو روز است تب کرده و امروز بهتر شده در موقع شام حاضر بود با او فرمایش و صحبت داشتیم بعد از صرف شام استراحت کردیم

— ❦ (روز دوشنبه سیزدهم صفر) ❦ —

امروز صبح (اميرال) و پرنس (امپریسکی) فرمانفرمای اهلستان روس آمده عرض کردند کالسگه بجهت حرکت حاضر است سوار شده از قصر (لازنسکی) آمديم تا بگزار راه آهن باز اطراف راه مثل روز ورود جمیت ایستاده بودند قشون نیز همانطور با کمال نظم و آراستگی از کنار راه صف بسته بودند رسیدیم بگزار (پرنس) فرمانفرما که بسیار مرد نجیب عاقل درستی است و يك قطعه نشان شمال خود ما زاهم بایشان داده بودیم از اینجا مرخص شده رفت (اميرال) و سایر مهماندارها همراه بودند سوار ترن شده براه افتادیم تا رسیدیم به (الکساندر روف) که سرحد ما بین خاک روسیه و المان است آنجا ترن ایستاد روسیها نهارى حاضر کرده بودند از ترن بیرون آمده رفتیم ببالاخانه گزار راه آهن اینجاها نجاست که شاه شهید هم در

یاد داشت کردیم و از باغبان آنجا خواستیم که برای ما فرستد پیاده در باغ خیلی گردش کردیم بعد از ساعتی سوار کالسکه شده آمدیم منزل درهان پارك (لاز نسکی) که منزل داریم باز قدم گردش کردیم از غرابی که در این باغ دیدیم این است درختهای گل (رداندرم) که سیو (سیمون) هم در تبریز و هم در طهران در دو سفر خودش بفرنگ برای ما آورده بود و خیلی کوچک بود در اینجا بار تفاع چهار ذرع و کلفتی دوباز و بود یکدرخت نارنجی هم دیدیم تقریباً مثل درختهای نارنج معمولی طهران است گفتند ما تاریخ داریم که سیصد سال بیشتر عمر این درخت است دیگر درخت کافور دیدیم آنرا هم میگفتند سیصد سال عمر دارد آنهم شبیه بنارنجهای معمولی ایران است از قراریکه عرض کردند اینجا یکجفت (قوی) سیاه بزرگی است قوی سفید هم یکی دوتا در این پارك دیده شد عصری موثق الدوله و ناصر خاقان و جمعی دیگر را فرمودیم در کرجی نشسته روی دریا چه گردش کردند امیر بهادر جنگ هم بامیر زار صناخان مؤید السلطنه بکرجی دیگر نشستند بعد آمدیم در بالا خانه نماز خواندیم موثق الملك را فرستادیم از برای خرید بعضی اسبابها یکساعت بعد (امیرال) با (پرنس) فرما فرما آمدند که در ساعت هشت به تیاتر باید برویم جناب اشرف صدر اعظم باسب دوانی رفته بودند مابا امیرال و پرنس در کالسکه نشسته رفتیم به تیاتر این همان تیاتر دیشب است مادران پائین بطور غیر رسمی نشستیم خیلی خوب تیاتری در آوردند آوازه خوان ایتالیائی که اسمش (باسینی) است خیلی خوب خواند ورقصید انواع رقص کل و بازیهای خوب کردند بعد آمدیم منزل فوراً شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ روز یکشنبه دوازدهم ﴾ —

صبح از خواب بیدار شدیم جای صرف شد بعد در بالا خانه که منزل خودمان است نشسته قدری کاغذ نوشتیم پس از آن آمدیم پائین موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و سردار مکرم و ناصر خاقان و ناصر المالك حاضر بودند جوایای حال وزیر دربار شدیم گفتند قدری کسالت دارد محمدخان را فرمودیم رفت از جانب ما احوال وزیر دربار را پرسید بعد رفتیم بگردش و نفرح ناصر الملك به بیرونها رفته بود در این بین که ما گردش میکردیم با کالسکه رسید چون قدری خسته شده بودیم بناصر الملك فرمودیم پیاده شد مادر کالسکه او نشسته سواره گردش کردیم موثق الدوله و ناصر المالك را هم فرمودیم آمدند در کالسکه ما نشستند که صحبت بدادیم در آن بین ناصر خاقان و ناصر المالك که پیش ما بودند گم شدند بعد من که می آمدم آنها را دیدم در جائی گیر کرده اند که اطراف آن تاریخی آهن است تا ما را دیدند یکدفعه فریاد کردند که ما گم شده ایم خیلی حال (آنها)

— (روز جمعه دهم) —

صبح که از خواب بیدار شدیم (امیرال) آمده عرض کرد ترتیب مشق و مانوری در خارج شهر داده شده باید بانجا برویم (پرنس) فرمانفرما هم در آنجا برای پذیرائی حاضر است من و جناب اشرف صدر اعظم و (امیرال) و وزیر دربار در يك کالسگه نشسته حرکت کردیم بعضی از ملتزمین هم در وکاب بودند از این پارک تا آن نقطه که موقع مانور بود بدست دقیقه راه است وارد شدیم چادر بزرگ ممتاز قشنگی برای ما افرشته بودند نشستیم بنای سان قشون شد تقریباً ده الی پانزده هزار سوار و پیاده و یوبخانه سان دادند خیلی آراسته و منظم بود میرزا ابراهیمخان عکاسباشی را فرمودیم عکسی از آنها برداشت در موقع دفیله (گاندان) کل و (ژنرال) که مرد پیری بود پای اسب او روی جن لغزیده زمین سختی خورد قدری بهایش صدمه وارد آمد خیلی از این فقره متأسف شدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار رفتند او را دیدن و احوال پرسی کردند و قدري تسلیت خاطر دادند باري در اطراف ما چچی کثیر از هر قبیل ایستاده بودند دسته های سواره خیلی خوب تیر اندازی میکردند و روی اسب انواع و اقسام حرکات خوب مینمودند پادشاهزاده اسپانیا که اسمش پرنس (بور بون) و حالاجزو مستخدمین دولت روس است از ما اجازه خواست که در بالون نشسته بهوا صعود نماید اجازه دادیم ببالون نشسته بالا رفت خیلی تعریف میکرد که بالون نشستن کار خوبی است و تماشا دارد بعد از اتمام مانور ما با جناب اشرف صدر اعظم و (امیرال) سوار کالسگه شده بطرف منزل آمدیم و در بین راه بدر خانه (پرنس) فرمانفرما آمده کارت گذاشتیم و از آنجا گذشتیم آمدیم منزل عکاسی را که طبع السلطنه حاضر کرده بود که عکس ما را بپردازد چند قطعه عکس مرا برداشت تیمساعت بغروب مانده امیرال آمده عرض کرد که باید به تیار برویم کالسگه حاضر کردند رفتم چندین پرده از رقصهای خیلی خوب کردند که تماشا داشت در آخر تیار برخاسته بطرف منزل آمدیم و پس از ورود شام خورده استراحت کردیم

— (روز شنبه یازدهم صفر) —

امروز صبح که از خواب برخاستیم پس از صرف جای امیرال آمد عرض کرد که باید باغ (بوتانیک) که یکی از باغهای دولتی است برویم کالسگه حاضر کردند با جناب اشرف صدر اعظم و امیرال سوار شده رقیم باغ این باغ خیلی خوب و فشنگ است لیکن اغلب اشجار این باغ را من در جنگل قرا داغ دیده بودم بعضی را که از چین و ژاپون آورده بودند ندیده بودم و نازگی داشت درخت گلشن کمتر بود اما بعضی گلهای بدیع خوب داشت بعضی نخم گلهای

قشون و حاکم دادیم بعد حرکت شد تا مقداری از راه که رفتیم باز سر باز دو طرف راه بصف ایستاده بودند و هورامی کشیدند بمحاذی توپخانه نظامی که رسیدیم توپ زیادی بسلام احترام ما انداختند قلعه های نظامی که مثل باستیان طهران اطرافش خندق و خاکریز و باره دارد دیده شد که اغلب سربازان در آنجاها بودند این باستیانها را خیلی محکم ساخته اند و از دور وضع بنا و استحکام آنها معلوم بود همه جا مراسم احترامات و تعظیبات نظامی بجای آوردند تا آمدیم و گار راه آهن شهر ورشو رسیدیم پرنس فرمانفرمای لهستان روس که اسمش (امپراتور) است با جمیع صاحب منصبان نظامی مقیم ورشو در گار حاضر بودند سربازان و اهل نظام را تا آخر صف ملاحظه کردیم بعد که از جلو ما دخیله کردند من و جناب اشرف صدر اعظم و پرنس و امیرال دریک کالسکه نشسته سایر ملتزمین هم در کالسکه های دیگر بطرف شهر روانه شدیم در بین راه همه جا سر باز و سوار و توپچی در کنار خیابانها صف زده بودند و تماماً برای تهنیت و احترام ما هورامی کشیدند عموم مردم از ورود ما زیاده اظهار شغف مینمودند ما هم اظهار مهربانی میکردیم و بادستمال تعارف مینمودیم حقیقه خیلی خوب از ما زیرائی کردند از پل گذشتیم که بر روی رود خایه ورشو ساخته اند که تقریباً سیصد ذرع طول پل میشود خیلی پل غربی است دو کشتی بخاری هم روی رود خانه در حرکت بود بعد آمدیم بعمارت (لازنسکی) که از برای نزول ما حاضر کرده بودند این عمارت از بناهای سلاطین لهستان است باریک و عمارت غربی است دو دریاچه در جلو این عمارت واقع است که بقدر دریاچه سلطنت آباد می شود خیلی مصفی است درختهای مارونیه خیلی بزرگ دارد من خیلی مایل بودم بزرگ این درخت را بینم و در اینجا که دیدم بقدر درختهای نارون بزرگ ایران است درختی دیدم که تا امروز ندیده بودم برگهای قرمزی داشت برنگ آلوچه های قرمز ایران ناصر خاقان را گفتیم رفت شاخه از آن چیده آورد تماشا کردیم خیلی غرابت و تماشا داشت چون شب شد اطراف خیابان و دریاچه این باریک را چراغان الوان خیلی قشنگی کردند اسباب آتشبازی هم جلو این عمارت حاضر کرده بودند در آن بین رعد و برق شدیدی شد و باران سختی بارید باوجود این چراغان و آتشبازی خیلی جلوه و تماشا داشت مخصوصاً کرجیهای کوچک که در دریاچه انداخته و چراغان الوان کرده بودند و متصل روی آب در حرکت بود جلوه و تماشای غربی داشت در حالی که بتماشای چراغان و آتشبازی مشغول بودیم ناگاه رعد و برق شدیدی شد که از تابش برق تمام باریک مثل روز روشن گردید جمعیت زیادی از مرد و زن برای دیدن ما و تماشای چراغان ببارک آمده در اطراف گردش می کردند و اظهار بشاشت از ورود ما مینمودند الحمد لله از هر جهت خیلی خوش گذشت بعد از ساعتی شام خورده استراحت کردیم

است که هفتاد و پنج هزار و پانصد و پنجاه نفر پسر و دختر در آنجاها مشغول تحصیل میباشند

— • ﴿ ابنیه خیریه ﴾ — •

در شهر حاکم نشین دو باب مریضخانه است که یکصد و نود و پنج تخت خواب بجهت مرضی مهیا شده است و در شهر های دیگر هشت باب مریضخانه بجهت یکصد و نود و چهار مرضی و مریضخانهای دهات افتاد و یک باب بجهت چهار صد و چهار ده مرضی است در شهر حاکم نشین یازده باب خیرات خانه از برای یکصد و سی و شش نفر شکسته و پیر در شهر های محال و حدود نوزده باب خیرات خانه بجهت سیصد و پنجاه و یک نفر شکسته و فقیر دارد علاوه بر خیرات خانهای مزبور در همه محال حکومت ماغولف هشتاد و هشت باب خیرات خانه است که یک هزار و یکصد و چهار ده نفر علیل و شکسته و پیر و فقیر مسکن دارند

— • ﴿ عدد و محبوسین ﴾ — •

در اول ماه مای در محبس شهر ماغولف یکصد و نود و نه نفر و در حبس خانهای محال پانصد و بود و چهار نفر محبوس بوده است
واردات حکومت ماغولف از قبیل مالیات تجارنی و ضناعتی و مزارع و مرتع و غیره و غیره دو میلیون و سیصد و سی و شش هزار و ششصد و نود و هشت منات و چهل و چهار کپک میباشد

— • ﴿ روز پنجشنبه نهم صفر ﴾ — • *

الحمد لله تعالی بسلامت صبح از خواب برخاسته جای خوردیم موثق الدوله و ظهیر الدوله و آبدار باشی بحضور آمدند مشغول صحبت شدیم بعد وزیر هایون آمد بقیه روز نامه دیروز را فرمودیم نوشت در آن بین جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند مرخص فرمودیم نشستند مشغول صحبت و فرمایشات شدیم و ترن در حرکت بود رفتیم تارسیدیم به (برست) (ژرال کورچو) که فرمانده سی هزار قشون است با نوزده هزار نفر از قشون خود در جلو راه باستقبال آمده بودند و باقی توی قلعه جات بودند از یک نفر سنگ بگزار راه آهن مانده مرباز آمده دو طرف راه دو بسته ایستاده بودند و هورامی کشیدند و در هر دسته موزیک بنوای روسی میزدند خیلی وضع باشکوهی بود امیرال آرسنیف از توی واگون ترن از آنها احوال برسی میکرد تا بگزار راه آهن رسیدیم ترن ایستاد حاکم شهر و فرمانده کل قشون بحضور آمدند ما پیاده شده سر فوج رفتیم در مراجعت بترن نهار خوردیم بعد از نهار نشان بفرمانده

۱۱ كيك	گيروانكه	گوشت گداو
۳۴ كيك	پوت	عاف
۱۶ كيك	پوت	كياه

﴿ صنايع ﴾

در ایالت ماغلوف دوهزار وششصد و پنجاه وشش باب فابریکهای مختلفه است و سالی هفت ملیون و هشت هزار و یکصد و پنجاه و سه منات محصول این فابریکها میشود

راهها آمد و شد در حکومت ماغلوف در روی رود خانهای مفصله در ذیل کشتی رانی میشود (دنیپر) (شور و دردی) (بپردن) (اپونی) (بی سیدی) در روی رود خانهای دنیپر و شور و دردی کشتی بخار کار میکنند راههای خشکی اولاً راه آهن است که عبارت است از راه آهن (مسکوسکی برمیطاسکی) و (لباوومسکی) و (راسوآرلوسکی) و (پولیسکی) علاوه بر این راههای آهن امسال بساختن راه آهن (و طبسکی ژلانسکی) هم شروع شده است تانیاً راههای شوسه است که عبارت است از راه شوسه (کیو) و (بو بروی سکا) و (مسکو و سکی) (ورشو و سکی) و (آرلوسکی و بطبسکی) همه این راههای آباد و دایر میباشند بجهت حمل و نقل بسته و حرکت مسافرن در راههای شوسه پنجاه یکباب استاسیون و چهار صد و سی رأس اسب چابار خانه موجود است (کلیساهای واقعه در حکومت ماغلوف) (کلیسای سنگی ۱۷۸ باب) (کلیسای چوبی ۵۳۱ باب) (کلیسای تار کین دنیا ۱۵ باب) که جمعاً ۷۲۴ باب و تماماً متعلق بمذهب ارتودوکس میباشد علاوه بر این دو باب کلیسای لوطیران و سی و دو باب کلیسای کاتولیک است

﴿ ابنیه دولتی ﴾

از برای دیوانخانه ها و مدارس و پستخانها و مریضخانها و جیس خانها هشتاد و سه باب خانه سنگی و هشتاد و نه باب خانه چوبی با پول دولت بنا شده است

مدارس و مکتب خانها (دوباب کننازیه مردانه و دوباب کننازیه زنانه و یکباب معلمخانه رآل در حکومت ماغلوف موجود است) علاوه بر اینها یکباب مکتب زنانه است که در تحت نظارت و مراقبت اداره روحانی است (معلمخانه روحانی مسمی به (سمنازیه) یکباب) (معلمخانه روحانی چهار باب) (مدرسه شهری و مجانی ده باب) غیر از مدارس مزبوره مدارس دیگر نیز هست از قبیل مدرسه های علمی و مکاتب ابتدائیه و غیرها که بجهت اطفال و دخترهای فقیر ساخته اند بر روپهمرفته در حکومت ماغلوف بک هزار وششصد و نود و دو باب مدرسه و مکتب (است)

(٢٤٣٢)	(٦٠٦٤٦) (سکنه محترم)	(روحانین)
(٣٠١٩٣١)	(٣٣٨٥) (ملاک و صنعتگر)	(تجار)
(١١٧٥٢٤)	(١٣٤٤٨٦٥) (اشخاص متفرقه)	(دهاتیان)

١٨٠١٣٠٤

یک میلیون و هشتصد و یک هزار و سیصد و چهار نفر

(عساکر موجوده)

(٣٨٠٠٠٠)	(سپاه مستخدم در حکومت های مختلفه)	(پیاده نظام)
وساطین ١٧٠٢٣٢٣		(مقدار زمین) محل زراعت صیفی و شتوی
وساطین ٥٣٤٨٧٧		چمن و علفزار
وساطین ٨٧٤١٥٣		جنگل
وساطین ١٢١١٢٧		من جمله جنگل خالصه
وساطین ١١٣٠٥٦٢		باغات و مراتع و راهها و جاهای لم یزرع

٤٢٤١٩١٩

چهار میلیون و دویست و چهل و یک هزار و نهصد و نوزده و ساطین زمین دارد
و هر و ساطین عبارت است از چهار هزار و هشتصد ذرع که هفت هزار و دویست ذرع روسی است
آذوقه اهالی محصول زراعت امسال بنظر خوب می آید زراعت بهاره را همه جا
مشغول کاشتن هستند

چتورط ٢٧٧٥٠٥	در انبار های قری و دهات گندم موجود
چتورط ١٤١٤٦٧	گندم بهاره
منات ٤٥٧٥٠٧	تنخواه نقد بجهت خرید آذوقه از مال حکومت
منات ٩٤٥١١	تنخواه ایضاً متعلق بدهات

(قیمت مأكولات)

٦ منات ٧٧ کپک	نه بوت	آرد ارزن
١٠ منات ٥٧ کپک	هشت بوت	آرد گندم
٣ منات ٢٥ کپک	چتورط	جو

است در عالم تفکر سیر و تماشای قدرت خدا را میکردیم ولذت میبردیم بعد رسیدیم باستاسیونی که باید در آنجا صرف شام نموده بمانیم و آنوقت سه ربع ساعت بغروب مانده بود ترق راه نگاهداشتند چون چند روز بود که از ترن پیاده نشده بودیم اینجا پیاده شده در خط ترن قدری راه رفتیم و پجراغهای نفتی که قصد خریدن نوع آرا داریم نزدیک شده دیدیم خیلی خوب نوع چراغی است بعد رفتیم بتماشای لکمو تیف خیلی قشنگ و با تماشا بود بعد برگشته دیدیم وزیر دربار یکنفر یهودی پیدا کرده است که دوشاخ مرال دارد میخواهد از او بخرد او را بحضور آورد قیمت آنها را پرسیدیم گفت صد و پنجاه منات است اما من دیگر مشتری مثل شما گیرم نمی آید خوب است چیزی علاوه بن داده بخريد در صورتیکه پنجاه منات زیاد تر نمی ارزید ما دویست منات باو دادیم وقتی دویست منات را دید نزدیک بود از شدت خوشحالی و فرح دیوانه شود با حضور امیرال و حاکم پنجاه دفعه تعظیم کرد و بخاک افتاد و زمین را بوسید معلوم میشود جنس یهودی در تمام دنیا یکی است بعد برگشته بطرف باغچه کوچکی که مال رئیس استاسیون بود باوین کوچکی ارجوب سفید ساخته بودند رفتیم آنجا نشسته قدری صحبت داشتیم اما بشه و گرمای آنجا معر که است هوای آنجا شبیه بهوای تابستان میانه عشرت آباد و قصر قاجار است بعد رفتیم توی واگون نماز خوانده شام خوردیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیرهایون و سایر ملتزمین هم رفتند در استاسیون آنجا شام خوردند بعد از شام ترن را قدری عقب برده نگذاشتند استراحت کردیم

امروز غور ناطور ایالت (ماغلو قسکی) که برادر مسیو (زیناویف) وزیر مختار اسبق روسیه در طهران است عریضه و راپورتی از وضع حالت این ایالت عرض و نگارش نموده بحضور آورده بود مقرر فرمودیم ارفع الدوله آنرا ترجمه نموده و عین ترجمه آنرا در اینجا ثبت و مرقوم میداریم بعرض خاکبای هایونی میرسانم که حوزه حکومت سپرده بن هر جهت اسباب آسایش و امنیت فراهم است و با کمال خوشبختی مختصر اطلاع از وضع این حکومت در ضمن راپورت خود تقدیم خاکبای مبارک میدارم (سرتیب دوم قلمی کنسولی پروری زیناویف) ۲۴ ماه مای روسی سال ۱۹۰۰ مسیحی مطابق چهارشنبه هشتم شهر صفر المصفر سنه ۱۳۱۸

در حکومت ماغلو ف یازده شهر بزرگ دوشهر کوچک و هشتاد و چهار قصبه و چهار صد و هفتاد و یک ده بزرگ و پنجاهزار و پانصد و چهل ده کوچک دارد که جماعاً شش هزار و یکصد و هشت باب شهر و قصبه و قری میباشد

(عدد نفوس) (۱)

(۶۰۶۰)

(۱۸۴۶۱) (نجبای شخصی)

(نجبای خانواده)

(روحا)

— ﴿ روز چهارشنبه هشتم ﴾ —

صبح از خواب برخاستیم دست و روئی شسته و وضو ساخته نماز کردیم وزیر دربار و ناصرالملک و بعضی دیگر از ملتزمین آمده قدری در حضور بودند بعد جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم آمدند قدری با ایشان صحبت و فرمایش کردیم و رفتند باطاق خود شاق بعد وزیر دربار بحضور آمد بعضی کتابهای از طهران آورده بودیم باز کردیم کتاب خواجه حافظی همراه بود بوزیر همایونی دادیم برای این سفر ما تنال زد این غزل آمد که (مطالعش این است) «سحر چون خسرو خاور علم بر کوهسار از زد» بدست مرحمت یارم در امید واران زد «محل تعجب شد زیرا که در سنه ۱۳۰۸ که ده سال قبل باشد از همین خواجه درامورات خود مان یفال زده بودیم همین غزل آمده بود که بخط خود مان یاد داشت کرده بودیم باری طرفی طی راه میکرد تارسیدیم بجنگل زیادی از کاج که اشجار عظیم قوی داشت از قراریکه وزیر همایونی از روسیه تحقیق کرده بود این جنگل قدیمآ خالصه دولت بوده امپراطور قدیم روس تماماً را به بسکاوایج معروف بخشیده است و حالا مال پسر اوست و چون او ملاک معتبری شده است دیگر خدمتی در دولت ندارد این املاک و علاقه جات او نزدیک شهر (کمل) واقع است همانجا هم عمارت میلانی برای خود ساخته تا بستانها را آنجا پسر می برد و زمستانها در جاهای خوب و نقاط مطلوب اروپا سیر و سیاحت میکند قصر و کلیسای او هم کنار رود خانه معتبری پیدا بود و از دور دیدیم از پل رود خانه گذشته رسیدیم به استاسیون قصبه (کمل) در استاسیون جمعیت زیادی از اهالی بودند حاکم شهر و غیره بحضور رسیده مورد التفات شدند و نشان با آنها بذل نموده رفتند بعد نهار خوردیم و پس از نهار که ترن راه افتاد قدری خوابیدیم خواب و بیدار بودیم که باستاسیون اول رسیدیم بواسطه جمعیت مردم که متصل هورامیکشیدند درست خوابانی نبرد دو روز است در این واگون گرد و خاک و دود قدری اذیت میکنند مثل خیابان شمیران است در فصل تا بستان که مردم زیاد از آنجا عبور و مرور میکنند امروز تا دوسه استاسیون دیگر طرفین راه جنگل بود و چوب زیادی از جنگل بریده و دسته کرده کنار راه گذاشته بودند که محل بشهرهای روسیه نمایند و جنگل تماماً اشجار کاج کهن است که دوطرف راه را تامسافتی بعید فرو گرفته است در استاسیون آخری سردار کل و ظهیر و الدوله و مهندس الممالک درواگون ما بحضور رسیدند با آنها قدری فرمایش و صحبت داشتیم بمنازل خود شان رفتند تا قریب بغروب در راه آهن بتماشای جنگلهای اطراف و سبزه زمین و صفای هوا مشغول بودیم بعضی جنگلهای سوخته و بعضی سبز و خوب است زمینها اغلب سبز و بعضی جاها باتلاق

کف) گدار خار کف خیلی گدار بزرگی است و تازه ساخته اند جمیع امرا و رؤسا و صاحب منصبان شهر خار کف یا استقبال آمده بودند پیاده شده تا آخر صف سرباز رفتم و مراجعت کردم تمام اجزأ بلدی و پلایس شهر آمدند راپورت دادند تبعه ایران هم آمده بودند نان و نمک نیز برسم مهود آوردند الحمد لله آملی خوش گذشت بعد نهار آوردند خوردیم بعد از نهار آمدیم جلو در نشستیم قدری دستخط و نوشتجات بتمبریز و طهران نوشتیم و یکدوسه قطعه جواهر خیلی کوچك برای یادگار استاسیون خار کف خریده بطهران و تبریز فرستادیم بعد با وزیر هایون و امیر بهادر جنگ و آقا سید حسین بصحبت و فرمایشات مشغول شدیم طرفین راه باز همانطور یا جنگل یا زمین سبزه زار است زنها دسته گلهای خیلی خوب در راه آهن بما تعارف کردند ما هم گرفته اظهار خوشوقتی و امتنان نمودیم روز نامه نویس اینجا هم چند قطعه عکس مارا انداخته بود آورد يك قطعه نشان باو مرحمت کردیم چند قطعه نشان هم بحاکم و نایب الحکومه اینجا دیدم در راه باز با وزیر هایون و آبدار باش و ناصر خاقان بصحبت مشغول بودیم يك قطب نما و کشتی و لنگر کوچك موقت الملک رفته خریده بود بحضور آورد باغلب استاسیونها که میرسیدیم مردم کا پیش جمع بودند و متصل هورا میکشیدند الحق دولت روسیه و کلیه این مملکت در این سفر خیلی خوب از ما پزائی نمودند که اسباب کمال رضایت و خشوقتی خاطر ما شده است امروز در ترن راه آهن رفتم تا منزل جناب اشرف صدر اعظم قدری با ایشان صحبت و فرمایش کردیم و مراجعت نمودیم بعد رسیدیم باستاسیون باز جمعیتی از مرد وزن بود از اینجا گذشته آمدیم تا رسیدیم باستاسیون (ورج پا) در این استاسیون جمعیت زیادی نبود چراغهای نفتی بلند خوبی داشت که خیلی روشنائی میداد از این نوع چراغ انشاء الله چند عدد خواهیم خرید حاکم شهر و رئیس قزاق و غیره بحضور آمدند پس از رفتن آنها ما مشغول نماز شده بعد از نماز نشستیم دوسه کاغذ و دستخط بتمبریز و طهران نوشتیم بعد شام خوردیم تا ما اینجا بودیم دوترن آمد با عظمت و شکوه مثل دو کوه متحرک که چشمهای روشن داشته باشد و يك لک و تیف و آگون های پشما د از عقب خود می کشید و می آورد بوزیر دربار فرمودیم برو در آن چراغهای نفتی استاسیون را درست ملاحظه کرده شکل و وضع آنها را بذهن خود بسپارد که در موع خود از آنها بخریم بعد يك ترن حامل مسافر بسیار وارد شد معین التجار بوشهر هم از ایران آمده است بهار یس می رود امشب به ترن ما آمده بود بعد ترن مارا بقدری جلو تر بردند که از جمعیت مسافران دور باشد راستراحت کردیم ترن تا صبح متوقف بود

(خار کف) که پیشخدمت اعلیحضرت امپراطور است تا اینجا با استقبال آمده بود امپیرال بحضور آورد او قونسول ایران مقیم (خار کف) هم که داماد پالیا کوف و یهودی است بحضور آمد میرزا جعفرخان برادر حاجی سیاح هم که در مسکو میباشد اینجا آمده بحضور رسید شب در تنوی ترن شام خوردیم و بعد خواستیم بخوابیم تا مدتی صوت و صدای ترنهای مانع از خواب بود تا نزدیکهای صبح خوابمان برد

• — ﴿ روز سه شنبه هفتم صفر ﴾ — •

دیشب تا صبح ترن متوقف بود و صبح بطرف (خار کف) حرکت کرد امروز چند قطعه عکس از کلیسایی که امپراطور مرحوم الکساندر رسوم بنیادگذار و شکرانه اینکه از ترن پرت شده باسلامت جسته بودند بنا کرده اند برای ما آوردند و امروز هم از همان محل که امپراطور مرحوم زمین خورده بودند میگذریم و گفتیم هر وقت از مقابل کلیسای مزبور بگذریم ترن را آهسته ببرند که درست آنجا را تماشا کنیم و دیگر عکس اسبی را آوردند که دولت روس از انگلیسها بدو بست هزار مناجات خریده است و بکمپانی بیمه داده و سالی پانزده هزار منات بان کمپانی میدهد که هر وقت اسب مرد باید کمپانی دو بست هزار منات را بدو ات بدهد و حالا در محلی گذارده و از هر کس که اسب مزبور را برای مادیان خود بخواد یک هزار منات میگیرند و سالی چندین هزار منات هم از این باب مداخل می کنند باری این صحرا که حالا میرویم اغلب جنگل است رسیدیم بمحل زمین خوردن امپراطور که کلیسا ساخته اند اینجا دو کلیسا است یکی کوچک و یکی بزرگ و محلی که راه آهن ساخته اند در زمینی است که پهلوی خط آهن ده ذرع از سطح راه آهن گود تر است و بعبارت آخری دره عمیق پهلوی راه واقع شده که ترن امپراطور از خط راه باقی دره افتاده و خورد شده است فقط همان محل واگون که امپراطور و امپراتر پس نشسته بودند سالم مانده است و در همان موضع این کلیسای کوچک مطلقا ساخته اند و پنجاه ذرع فاصله با اینجا کلیسای بزرگ دیگر با مرصخانه بزرگی به یادگار این واقعه بنا کرده اند که عملیات پیر از کار مانده راه آهن در آنجا بخرج دولت زندگانی می نمایند میرزا ابراهیمخان عکاسباشی را فرمودیم عکسی از آن محل بردشت از آنجا گذشته قدری که رفتیم رسیدیم بجنگل کاج که همه را دستی کاشته اند بعد از آن بجنگلی طبیعی رسیدیم که خیلی انبوه و زیاد بود ولی ضیع السلطنه عرض می کرد که جنگلهای مازندران خیلی از اینجا بهتر و انبوه تر است وزیرهایون هم که عرض میکرد در رکاب شاه شهید مکرر مازندران دیده است تصدیق مینمود که جنگل صفحۀ مازندران بهتر از این صفحات است رسیدیم به (خار

و ناصر خاقان بود یکدفعه که از خواو برخاستم از موثق الدوله پرسیدیم چه قدر از دیشب تا بحال راه رفته ایم عرض کرد باید چهل بنجاه فرسنگ راه رفته باشیم بعد برخاسته نماز خوانده دوباره قدری در وخته خواب استراحت کردیم معلوم شد دیشب از خیلی جاها و استاسیونها گذشته ایم موثق الدوله عرض کرد حالا از یل و یک استاسیون عبور کردیم مردم جمع شده فریاد میزدند و هورا می کشیدند یک نفر که ترکی میدانست پیدا کرده باو حالی نمودم که شاه استراحت کرده اند بگویند قال و مقال نکنند او رفته مردم را ساکت کرد بعد ما برخاسته نشستیم باز صحرا همه جاسبز و خرم و باصفا بود تا رسیدیم برود خانه (دن) که از جاو شهر میگذرد بقدر پست دقیقه راه آهن از روی یل آنجا گذشت شهر (رستف) که از دور نمایان شد شهر خیلی قشنگ پاکیزه ایست رسیدیم به استاسیون شهر از اهالی شهر جمعیت کثیری در آنجا بود پیاده شدیم (امیرال) عرض کرد حاکم شهر (رستف) برای ملاقات (جنرال کورا پاتکین) وزیر جنگ روسیه که در این نزدیکی ها بجهت سرکشی آمده است رفته و حاضر نیست نایب و حاضر است بحضور آمد کلانتر و اجزای حکومت هم برسم معمول نان و نمک با سینی و رشو بحضور آوردند دستی بنان و نمک زدیم و با قونسولهای خارجه و تبعه ایران و غیرهم که در سر راه حاضر بودند اظهار تفقد و التفات فرموده بعد مراجعت براه آهن کردیم ترن بخار بته قری برگشت که بطرف شهر (تغان روق) برود دوباره از رود خانه (دن) عبور کردیم و حالا که میرویم راه از کنار رودخانه است جناب اشرف صدراعظم در حضور ایستاده و ما هم ایستاده بتمشای صحرا ورود خانه و صحبت و فرمایش با ایشان مشغول بودیم و میفرمودیم اگر اسب باشد گویا نمیتوان از این آب گذشت ایشان عرض کردند مشکل است فرمودیم حیف که اسب نیست امتحان کنیم اینجا هرچه می بینیم گله قاز و مرغابی است بعد با جناب اشرف صدر اعظم صحبت و رودخانه شاهرود را که انشاء الله بصفحه قزوین بیاوریم و آنجا را آباد کنیم و نهر (التان) را بصفحه مغان جاری سازیم که محال توقف ایل شاهسون آنجا آباد گردد می فرمودیم و راههای منافع طبیعی مملکت و دولت را که باید انشاء الله اقدام بان شود میفرمودیم و اغلب راه را با جناب اشرف صدر اعظم باین مذاکرات مشغول بودیم راه آهن حالا در زمین بلندی از کنار دریای (آروف) میگذرد و دریا در زبردست واقع است و روی دریا کشیهای متعدد در حرکت بود و ما بتمشای دریا و سفاوین و گاهی بصحبت مشغول بود تا رسیدیم بشهر (تغان روق) جمعیت زیادی از اهل شهر سر راه حاضر بودند از آنجا که می گذشتیم اغلب طرفین راه خیابان و درخت بود و اشجار خیابانها حایل و مانع تماشای صحرا میشد دود ترن هم میگرد مع هذا الحمد لله تعالی خیلی خوش گذشت تا آمدیم به استاسیونی که شب باید در آنجا بنهیم ترن ایستاد حاکم (خار کف)

امیر بهادر جنگ و آقا سید حسین هم دو حضور ملاحظه نمودند این نقطه راه که ترقی میبرد شبیه است بصاحبقرانیه و صحرائی زیر دست اینجا هم مشابه است بصحرائی شمیران و جلگه طهران که در فصل بهار سبز باشد و شخص از بالای قصر صاحبقرانیه نگاه بکنند الحقیق از آثار قدرت و بدایع صنع حضرت احدیت که در این آب و خاک مشاهده میشود شخص واله میگردد يك كوهی حالا در قرب راه دیده میشود شبیه بکوه (وند) که در شکارگاه باباباغی خودمان در آذر بایجان است اما تفاوت این دو کوه این است که این تماماً سبز و جنگل است و آن از سنگ صخره است هوا امروز غالباً صاف و آفتاب است و امروز اول روزیست که بعد از ابروای آفتاب دیده ایم امروز در وقت نهار رعد غریبی شد که صدای آن خیلی عظیم بود اینجاها قاز سفید زیاد دیده میشود رسیدیم بده دیگری که استاسیون است اشجار اقاقای زیاد که مثل خوشه های مروارید گل داشت دیدیم و در اطراف راه زنها و بچه ها زیر درختها ایستاده بودند رسیدیم بشهری دیگر (امیرال) آمده حاکم آنجا را بحضور آورد با و اظهار التفات شد بعد جناب اشرف صدر اعظم رفتند بیرون و برگشتند دیدیم کتا بچه جلد سبزی در دست دارند رسیدیم چیست عرض کردند چند ورق قرآن است یکی از صاحب منصبان روس پیدا کرده و جلد نموده بحضور آورده است این را خیلی بفالنیک گرفته باز کردیم که زیارت نمائیم این آیه مبارکه که در اول صفحه بود (حین لایکنون عن وجوههم النار ولا عن ظهورهم ولا هم ينصرون) تا مدتی ما در خیال این اوراق قرآن بودیم بعد احوالی شهر جلو راه آمده هورا کشیدند يك نشان به آورنده قرآن دادیم و از خداوند مسئلت کردیم که ما را توفیق دهد که نصرت دین احمدی را بطوریکه وظیفه سلطنت ماست بنمائیم که دین و دولت با هم توأم و مربوط و نظام و قوام هر يك بدیگری منوط است چنانکه فردوسی علیه الرحمه گفته است شعر (چنان دین و شاهی بیکدیگر بند) (نوگوئی که در زیرك جادروند) خلاصه براه افتادیم تمام صحرا باز سبز و چمن است و علفهای کهنه بار سال که بریده و جابجا در صحرا خرم کرده اند مثل گنبد از دور پیداست و حالا که از این نقطه میگذریم ظهیرالدوله و ندیم السلطان در حضور حاضرند و پای ندیم السلطان پیچیده دردمی کند حقیقه چشم از تماشای سبز و صفا و گلهای رنگارنگ صحرا سیر نمی شود بعد رسیدیم به قصه (ناکودا) و بعد از آن رسیدیم به (نیونیوسکی) که در آنجا توقف و صرف شا شد

— ﴿ روز دوشنبه ششم صفر ﴾ —

دیشب بعد از شام که دروا گرن خوابیدیم ابتدا بواسطه حرکت ترن راه آهن نایکساعتی خوابان نبرد بعد چنان خوابمان برد که دیگر تاصبح هیچ بیدار نشدیم امشب کشيك موثق الدوله

الملك و ناصر خاقان مهمان اسد الله خان پسر مرحوم میرزا محمد علی خان کاشانی که منصوب با معاون الدوله و وزیر هایون است بوده اند ارفع الدوله هم دعوت داشته است خیلی از طرز مهمانی و وضع مهربانی آنها کردند برای ما هم نساء خانم عیال مرحوم میرزا محمد علی خان شام ایرانی تهیه کرده فرستاده بود ما ساعت چهار در ترن راه آهن شام خوردیم و امشب تا صبح اینجا هستیم فردا در ساعت ده حرکت خواهد شد

(—) (روز یکشنبه پنجم صفر) (—)

بسلامت امروز صبح از خواب بیدار شدیم دست و رو شسته و وضو گرفته نماز خواندیم و قرآن و دعای معمول صبح را تلاوت کرده بعد منتظر حرکت ترن راه آهن شدیم و ترن در ساعت ده بعد از نصف شب حرکت میکرد از وقتیکه برخاستیم تا ساعت حرکت همه قسم اشخاص در سر راه آهن دیدیم بعد (جنرل زیلونی) که از سرحد جلفا تا اینجا همراه ما بود بحضور آمده مرخص شد بجنرال یک افیه دان مرصع و بیماون او یک درجه نشان شیر و خورشید مرحمت شد رئیس پست و تلگراف و لاد قفقاز و معاون او هم آمده مرخص شدند و ترن راه افتاد اما چه راهی و چه دشت تاشا گاهی از طرفین راه آهن تا هر جک ما مد نظر است صفحه زمین یکبارچه فرش زمردین بنظر می آید و سبب سبزی این صحرا این است که میانه دو دریا واقع است که یکی دریای خزر و دیگری قزاق انگیز باشد و شانزده رود خانه از این خاک میگذرد خیلی چمنهای با خضرت و صفا دارد که شخص باید بفرصت و مهلت درک لطف و لذت آنرا بنمایند ما که با راه آهن عبور میکنیم در بین راه دوهزار سوار قزاق با صاحب منصبان آنها جلوراه آمدند از آنها احوال پرسیدیم و تقدیر کردیم هورا کشیدند بعد به استاسیون (پراخلو) رسیده برای نهار توقف کردیم قراول احترام در استاسیون حاضر بود دفیله کردند حاکم و لاد قفقاز را یک قطعه نشان درجه اول شیر و خورشید خارجه و نایب او را یک قطعه نشان سرتیپی دوم داده از اینجا مرخص کردیم بعد نهار خوردیم ترن بجا حرکت کرد بقدری این راه سبز و خورم و با صفاست که هر چه در وصف آن بنویسیم کم است در استاسیون سوم زنهار که بکنار راه آمده بودند گل زیادی برای ترن ریخته و ما بادست بانها تعارف کردیم اغلب جاها در حوالی جاده بعضی جنگلهای تنک دیده میشود بعضی جاها اشجار اقایای سفید است که نازه گل کرده و برودت هوای این صفحات باین درجه است که هفتاد و پنج روز از عید نوروز گذشته و حالا موسم گل اقایای اینجا است یک ده آبادی هم امروز از دور دیدیم که تقریباً یک قصه ایست حالا که سه ساعت بغروب مانده است در توی واگون راه آهن چند عدد نیمکت را بهم وصل کرده و دو سه پشتی انداخته دراز کشیده و تکیه داده صحبت میداریم

شده حرکت کردیم در بین راه وزیر دربار و امیر بهادر جنگ در حضور بودند و صحبت میداشتیم و هر وقت به آن پرتگاهها میرسیدیم محض اینکه چشم ما بانجاها نیفتد وزیر دربار عرض میکرد اطراف را تماشا کنید و مارا بحرف و صحبت مشغول و منحصر میداشتند و امیر بهادر جنگ هم گاهی حدیث میگفت و شعر میخواند و راه را بشعر خواندن و صحبت داشتن طی کردیم میبایستی امروز یکسر بولاد قفقاز برویم ولی چون دور قبل یکصد و چهار ورس راه آمده بودیم امروز در کازیک منزل کردیم و چون جاوسعت نداشت اغلب همراهان را جلو فرستادیم و خودمان با چند نفر امشب اینجا ماندیم شب هم زود تر شام خورده خوابیدیم

— ﴿ روز شنبه چهارم صفر ﴾ —

امروز باید بولاد قفقاز برویم صبح برخاسته حاضر حرکت شدیم وزیر دربار در کالسکه ما بود باران هم میبارید راه همه سبز و جنگل و دره بسیار باصغای بود که چشم از مشاهده آن سیر نمی شد اما چندانکه صفا و طراوت داشت در مقابل هم فراز و نشیبهای موهش و مهیب و پرتگاههای غریب داشت که هر وقت چشم ما با آن می افتاد سرمان دوران میکرد و هر چه وزیر دربار بمانشاد میداد که فلان طرف و فلان جنگل را تماشا کنید ما از بیم اینکه مبادا سرمان گج بخورد نگاهرا بجاهای دور میکردیم خلاصه در استاسیون دیگر وزیر دربار و مسیو (کاخافسکی) در کالسکه با ما بودند و ما بصحبتحای مسیو (کاخافسکی) مشغول میشدیم و قتیکه از جاهای مهیب پرخطر گذشتیم (کاخافسکی) عرض کرد که سابقاً وقتی در فصل زمستان از اینجا گذاشته بود در حین عبور بهمن میان راه افتاده میانه کالسکه خودش وزن و دخترش فاصله شده بود که مدتی زحمت کشیده تا خود شانرا در اینجا بهمدیگر رسانیده بودند حادثه غریبی بوده است بازی آمدیم تا باوایل آبادی شهر ولاد قفقاز رسیدیم که کنار صحرای سبز بر جنگل واقع است بیرون شهر اردوی نظامی بود هنگام ورود ما سربازان جلو راه آمده سلام دادند و هورا کشیدند در ورود بشهر باز باران می آمد (امیرال آرسنیف) در کالسکه ما بود شهر ولاد قفقاز تازه آباد میشود مثل تفایس بناهای عظیم ندارد اما شهر قسنگ نظیفی است در ورود ترن راه آهن بعضی از ملتزمین که پیش از ما آمده بودند در گار دیده شدند بعد از جلو صف نظام گذشته ابرانیهای ساکن ولاد قفقاز و شیخ الاسلام اینجا هم در جلو گار حاضر شده بودند بهر يك اظهار التفاتی شد بعد به ترن راه آهن رفتیم وزیر هایون که در روز بود تب و کسالت سخت داشت امروز خالش بهتر شده اینجا بحضور رسید اما هنوز ضعف و نقاهت دارد روز نامه را فرمودیم نوشت شب وزیر دربار و ناصر الملك و وزیر هایون و مهندس

خیلی خسته شده و صبح فردا را هم باید خیلی زود حرکت کنیم دیگر بتمشای سایر بازیهای شعبده بازان نشسته رفیق خوابیدیم از قراریکه شنیدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سایرین تا او آخر بازی نشسته بودند و عرض میکردند بازیهای خوب در آوردند میرزا کریم خان سردار مکرم وزیر قورخانه هم که در این سفر جزو ماتزمین رکاب است و از راه گیلان بیاد کوبه آمده در تفلیس شرفیاب شد

— ﴿ روز پنجشنبه دوم صفر ﴾ —

مرکز از تفلیس حرکت کردیم بهمان ترتیب دیروز بگمار راه آهن آمده بواگنها سوار شدیم قونسل خودمان و اجزای او و نایب فرمانفرمای قفقاز جنرال فرزند صاحبمنصبان نظامی تفلیس هم از گمار مرخص شدند و ترن حرکت کرد دو طرف راه آهن تماماً جنگل و سبزه و گل و ریاحین و بقدری باصفا بود که هرچه بنویسیم شمه از صفای این راه نخواهد بود و از کنار رود خانه که میگذشتیم از جمله گلهائی که مسیو (سیمون) از پاریس بطهران آورده بود يك نوع گل زرد خوبی بود که اغلب کوههای اینجا را دیدیم از آن گل مفروش است تقریباً امروز یکصد ورس راه آمدیم سی ورس با راه آهن و مابقی با کالسکه چاباری و اغلب راه را وزیر دربار و امیر بهادر جنگ در کالسکه ملتزم حضور ما بودند و صحبت میداشتیم تمام این راه را از میان جنگل و سبزه با صفا عبور میکردیم راه را بطوری خوب ساخته اند که نشیب و فراز آن هیچ معلوم و محسوس نمی شد همه جا از کنار رود خانهای مختلف کوچک و بزرگ میگذشتیم در بین راه در قصبه (دوشیت) نهار خوریم و يك حلقه انگشتری الماس بزوجه رئیس قصبه مرحمت کردیم يك ساعت از شب گذشته وارد (مایت) شدیم که منزل امشب ماست خیلی استاسیون باصفائی است شب خیلی خسته بودیم قدری اسباب در تفلیس بعضی تعارف و پیشکش ما کرده بودند آنها را دادیم وزیر دربار در کتابچه مخصوص ثبت نموده تحویل موثق الملق صندوقدار فرمودیم چون هرچه اسباب در این سفر انشاء الله تعالی ابتیاع شود تحویل موثق الملق خواهد شد وزیر هایون چون امروز تب کرده و قدری کسل بود بناصر خاقان فرمودیم روز نامه این دو روزه را مسوده کرده بوزیر هایون بدهد که او بعد در کتابچه بنویسد آقا سید حسین امشب روضه خیلی خوبی خواند بعد شام خورده خوابیدیم امشب کشیک موثق الدوله و ناصر خاقان بود

— ﴿ روز جمعه سوم ﴾ —

امروز آمدیم به (کازیک) (قاضی بیک) که استاسیونی است در بین راه و لاد قفقاز سوار (شده)

مهماندار زوجه جنرال (شرمیتف) فرمانفرمای سابق تفلیس را که فوت شده و زوجه او زن محترمه مسنه ایست با (رنسس ملنیکف) که ملنیکف شوهر مشار الیها نیز سابقاً فرمانفرمای قفقاز بوده است هر دو را در اینجا با معرفتی کرد ماهم بامشار الیهما رسم آما ف واحوال پرسی بجا آوردیم زن و مرد زیادی از برای تماشا آمده در اطراف ما ایستاده بودند سواره در اگون مشق خیلی خوبی کردند همه آنها اظهار التفات واحوال پرسی کردیم در همان موقع مانور يك قطعه نشان ایران را بدست خودمان بجنرال فرزند نایب فرمانفرمای قفقاز دادیم بعد آمدیم سوار کالسکه شده حرکت کردیم سواره در اگون دو قسمت شده يك قسمت از جلو و يك قسمت از عقب سر ما همه با آهنگ مخصوصی میخواندند تا آمدیم بسر راه آهن سوار واگن شده وقت مغرب بگزار شهر رسیدیم از گار سوار کالسکه شده جناب اشرف صدر اعظم و (امیرال) وناب فرمانفرمای قفقاز هم با مادر کالسکه نشسته از کوچههای شهر می آمدیم چراغان مفصلی در کوچهها و خیابانها کرده بودند مخصوص در يك محل پل آهنی که از رود خانه عبور میکردیم قطعه روبروی انجارا خیلی خوب چراغان کرده بودند کجا حسن منظر و تماشا را داشت مردم هم در این وقت که ما تماشا کنان میرویم مثل باران بماعریضه میدادند و هر کس بزبانی مطلب واستدعائی داشت و ما هم بیک اندازه عرایض مردم مرا بطور مهربانی جواب میدادیم یکساعت از شب گذشته وارد شهر و منزل شدیم و بعد از ساعتی شام خورده (امیرال) امد عرض کرد چند نفر شعبده باز از اهل چین حاضر شده که شعبه بازی کنند انها را خواستیم آمدند و مشغول بازی شدند چهار پنج نفر آدم بودند تماماً گندم گون ولاغر و با چشمهای سر بالا و پنبهای پهن و گونهای برآمده چنانکه خلقت چیزیان است یکی از انها آمده چوب دستی بود گرفته حرکت داد يك رشته کاغذ بیرون آمد اول خیلی کم بوء عاقبت پنج ذرع طول پیدا کرد این کاغذ را گاهی دایره میکرد بطوریکه بقدر يك خطی تخاف نمیکرد بعضی اوقات بشکل مار میشد بانواع اقسام با آن رشته کاغذ بازی کرد و آنرا باشکال مختلفه در آورد بعد یک نفر دیگر آمده نعلبکی چینی کوچکی را گذاشت سر يك چوب باریکی حرکت داد و نعلبکی در سر چوب گردش میکرد و او دو آن بین انواع و پشتك وارو میزد و نعلبکی از سر چوب نمی افتاد و متصل در گردش بود خیلی غرابت داشت بعد یک نفر دیگر بازی دیگر در آورد و دونا چوب داشت بشکل چلیک که آب دران میریزند اما از دو طرف سوراخ بود یکی کوچک و دیگری بزرگ هر دو را از نوبی هم رد میکرد بعد لباس خودش را در حضور ما تکان داده گذاشت نوبی این دو چلیک دونا گلدان با گل بیرون آورد بعد يك کوزه کوچک چینی که آب داشت در آورد انواع واقسام چیزها از آن دو چلیک بیرون آورد این بازی که تمام شد چون صبح بباغ رفته و عصر هم بسر باز خانه سواره رفته بودیم

قدری فرمایشات باو فرمودیم و دستور العمل باره اسبابها دادیم که برای ما ابتیاع نموده بطهران بفرستد بعد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار را خواسته رفتم بباغ از نوی کوچها که میگذشتیم شهر تفلیس را خیلی خوب تماشا کردیم اغلب از کوچهای شهر قدیم عبور میکردیم این باغ در کله کوهی واقع است و در این کله کوه دره ایست که میگویند در آنجا سابقاً قلعه بوده باغ را در جای همان قلعه احداث کرده اند تقریباً ده سال است که این باغ احداث شده است حوض و دریاچه زیادی در این باغ است و فواره های جهد و انواع درختها در باغ غرس شده است اغلب از درختان انجرا که در ایران نیست خواستیم که انشاء الله اسامی آنها را به مسیو (سیمون) بدهیم بیاید خریده بطهران بیاورد کاشته شود وقت مراجعت از باغ از آن بالا نپائین را پیاده آمدیم و رفتم بقونسولخانه خودمان که خانه ابتیاعی ارفع الدوله است و حالا ناظم الملک جنرال قونسول تفلیس در آنجا می نشیند عکاس هم حاضر بود چند فقره عکس در آنجا برداشت بچار مسلمان و ارمنی که تبعه ما هستند تماماً در قونسولخانه حاضر بودند و بحضور رسیدند بعد آمدیم منزل وقت نهار یکدسته موزیگانچی را که از ایتم تفلیس هستند و لباس غریب قرمزی بانها پوشانیده بودند و طریهای قرا باغی را تماماً دادیم عکاسباشی عکس انداخت خودمان هم چند قطعه عکس انداختیم بعد از نهار چند ساعتی استراحت شد عصر که از خواب برخاستیم رفتم بعمارت حاکم تفلیس قدری گردش کردیم دو خرس سفید عظیم آیمه شده در آنجا بود هر يك اقواش سه ذرع و چبزی بالا و قطرش يك ذرع الی يك ذرع و نیم دو خرس كوچك هم بود که هر کدام يك بشقاب در دست داشتند سایر حیوانات هم از مرغهای مختلف و انواع جانورهای دیگر که تماماً را آیمه (عطر زدن بجنه حیوانات برای اینکه ضایع و فاسد نشود) کرده بودند دیده شد دو ببر خیلی بزرگ هم بود ساعتی بعد (امیرال) آمده عرض کرد که موقع رفتن بنو طفگگاه راه آهن است که از آنجا باید بترن بخار نشسته برویم بتماشا و ملاحظه مشق سواره دلاگون که تا آنجا دوفرسخ راه است با جناب اشرف صدر اعظم و (امیرال) همانندار در کالسگه نشسته رفتم بسر راه آهن بعضی از ملتزمین هم در رکاب بودند گار راه آهن را خیلی خوب زینت کرده بودند در گار پیاده شده بواگون نشستیم ترن حرکت کرد سه ربع ساعت که رفتم رسیدیم به محل مشق سوار در اگون کالسگه که از برای ما حاضر کرده بودند که از گار سوار آن شویم دواسب سیاه روسی بسیار قوی بان بسته بودند با جناب اشرف صدر اعظم و (امیرال آرسینف) و وزیر دربار در کالسگه نشسته رفتم سواران تماماً صف کشیده حاضر بودند کاندان جلو آمد راپورت آورد ما از تمام آنها احوال پرسى کردیم یکدفعه همگی هورا کشیدند و رفتم بچادر كوچك خیلی قشنگی که برای ما حاضر کرده بودند جای صرف نمودیم (امیرال)

در طرف مرعی و منظور بوده روز بروز تزايد و استمرار و استحکام يابد و بدین وسیله مرغوبه به اینکه مجرد دلهای مسلمانان بل دلهای جمیع خیر خواهان و دوستان دولتین عایتین را بر فرج و مسرور سازد و این وسیله مستحسنه را باعث قوام و دوام بنای سلطنت و رونق افزای ناج و تحت و منتج بتایج صلاح ملک و ملت هردو دولت قوی شوکت سازد آمین خداوند ذوالجلال و مهیمن متعال لایزال این سفر میمنت اثر هابون را میمونی و مبارک کرده ذات فایض البرکات گرانمای اعلیحضرت شاهنشاهی را از بلیات ناگهانی و نوازل آسمانی مصون و محفوظ و به عین عنایت خود منظور و ملحوظ فرماید و برای مصالح و منافع لاتعدو لانتحصای اهالی کثیره متوطنین بمالک و وسیع الفضای دولت عایه ایرانیه در غایت صحت و عافیت و نهایت مسرت باز بوطن مالوف و محل حکومت و مقر سلطنت برساند و جمله آنان را که چشم های ایشان در شاهراه انتظار و حسرت کش دیدار فایض الانوار اعلیحضرت شاهنشاهی هستند از انتظار و نگرانی خلاص و نجات عطا فرماید آمین

(خادم الملة والشريعة مفتی اهل السنة والجماعة در مملکت قفقازیه حسین افندی (غایبوف)

(یستم شهر محرم الحرام سنه ۱۳۱۸ مطابق سنه ۱۹۰۰ میلادی در تفلیس)

— ❦ — (روز سه شنبه یستم و نهم شهر محرم) ❦ —

مروزی در تفلیس توقف شد صبح رفتم بحمام عربلیانی در بین راه از دکان زیاد که ایرانیها برای تشریفات و روز ما بپارچه های نفیس و قالیهای ایرانی زینت داده بودند گذشتیم و از بسیاری از کوچههای قدیم شهر تفلیس عبور شد و زبردبار هم در کالسکه ملنزم حضور ما بود از هر معبر که میگذشتیم زن و مرد هورا می کشیدند ما هم همه تعارف و التفات میکردیم تا رسیدیم بحمام برهنه شده داخل حمام شدیم بسیار خوب حمامی است دو خزانه دارد یکی سرد و یکی گرم و از بالا آب گرم توی خزانه میریزد آب معدنی هم در این حمام هست از حمام بیرون آمده بر حسب دستور العمل و تاکید وزیر دربار تا بعد از ظهر بملاحظه اینکه مبادا سرما بخوریم در منزل مانده بجای رفتم بعد از ظهر به بالکن جاو عمارت رفتم دو بالون در جلو کوچه هوا کردند تماشا کرده بمنزل آمدم و شب رابه تیاتر رفتم چهار پرده بود آخر شب بمنزل مراجعت کرده خوابیدم

— ❦ — (روز چهارشنبه غره صفر المظفر) ❦ —

امروز هم در تفلیس هستیم صبح از خواب بیدار شده بعد از نماز جای خورده رفتم توی باغ کوچکی که در همین عمارت است قدری گردش کردیم برادر حاجی محمد باقر تاجر را خواسته

وبالعموم خداوند عزوجل درباب عدل و نیکوئی در قرآن منزل در سوره نحل فرماید (ان الله يأمر بالعدل والاحسان وابتأذى القرى وينهى عن الفحشاء والمنكر والبغى بمظلم لعلكم تذكرون) وجناب اقدس نبوی صلی الله علیه و آله (عدل سباعتی خیر من عبادت سبعین سنه) فرمودند پس الحمد لله والمنة زیور این سلطنت قاهره عادلانه عظمی و تشریف فالخره این حکومت کبری در این زمان سعادت اقتران در ممالک وسیعته ایران بوجود اقدس وانور شاهنشاه صاحبقران (مظفر الدین شاه قاجار) که زبده سلاطین داد کار و مفخر خواقین نامدار ایران است مزین و مشرف گشته است با این همه عظمت واجلال و اقتدار بالاستقلال مانند پدر مهربان قدم نازنین خود را ونجه کرده کلبه اولاد وطن را شرف بل در رفعت و شرافت معنوی رشک آبا علوی فرموده اند خداوند بحق مقربین درگاهت عمر وشوکت و عظمت و قدرت این شهریار خورشید کلاه را که متمسک بحبل المتین شرع احمدی صلی الله علیه و آله و زیور بخش تاج و تخت کیانی است مزید و مدید فرموده این سیروس یا حات اعلایش را مبارک و مسمود و منتج فواید عمومی ملت و دولت و موجب انتشار علوم و انواع معرفت فرما آمین

(شیخ الاسلام مملکت قافقاس خادم الملة والشریعه عبد السلام آخوند زاده)

﴿ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴾ « ﴿ ﴾ » نقش بدیع است ز کلمه قدیم ﴿ ﴾

بمحضور برنور شرافت دستور اعلیحضرت شاهنشاه دولت علیه ایران مظفر الدین شاه خلد الله ماله که عرض میشود که از تشریف شریف اقدس و از یمن قدوم میمنت لزوم مقدس اعلیحضرت شاهنشاهی خلد الله ماله و سلطنته مال و ادیان مختلفه این صفات بالعموم که بلا تفاوت بایکدیگر ابنای وطن و تبعه دولت بهیه روسیه و رعایای مخلص اعلیحضرت امپراطور افخم (نیکو لای الکساندر وویچ) میباشند فوق العاده مسرور و مفتخر و سرافراز گشتند و بالخصوص از این مژده دلپذیر مسرت مزید در گلزار دلهای مسلمانان این دیار گلهای رنگارنگ نشاط و شکوفه های گوناگون خرمی و انبساط شکفته گشته یکدیگر را چشم روشنی و مبارکبادی گفتند و به شکر گذاری این نعمت عظمی که اعظم نعمه و آلاء خداوند ذوالجلال است پرداخته از دیار عمر و اقبال و ترزاید شکوه و وطنه واجلال اعلیحضرت شاهنشاهی را با هزاران نیاز از درگاه خداوند بی نیاز مسئلت می نمایند و از اتحاد و یکجبهی که دائماً فیمابین دولتین علیتین محتاجتین روسیه و ایرانیه منظور و مرعی و ملحوظ است مسلمانان تبعه عایه روسیه فوق العاده دلشاد و مفتخر میباشند و از درگاه خداوند مسبب الاسباب رجا و چشمداشت آنکه توفیق و هدایت خود را ارزانی فرماید که اینطور اتحاد و صدق و صفادر مستقبلات نیز زیاده از سابق از هر (دو طرف)

امیرال آرسنیف و جنرال فرده نایب فرمانفرما در کالسگه مابودند از کوچه های تفلیس گذشتیم خیلی شهر قشنگ معتبری است و چنانکه اشاره کردیم توی دره واقع است در اطراف رود خانه کرابنه و عمارات عالی مفصل ساخته اند که ناروی کوه و نپه ها می رود چندین موضع هم در وسط شهر روی رود خانه کرپل اهنی خیلی معتبر بسته اند از روی پل هم عبور کردیم تمام اهل شهر در اطراف کوچه و در و پنجره ها و مناظر عمارات اطراف بتماشای ایستاده هورا می کشیدند و اظهار بشاشت از ورود ما میکردند روی پل رودخانه خیلی خوش منظر و با صفا و با تماشاست تمام شهر بیدار است چشم اندازی بهتر از این نمیشود عمارات تفلیس اغلب سه مرتبه است و نازه ساخته شده در دیوار اغلب کوچه ها را که ساکنین آنها ایرانی هستند باقالیها و قالیچه های ممتاز کار ایران و بیرقهای شیر و خورشید زینت کرده اند از کوچه های بسیار گذشتیم که مردم شهر از دو طرف ایستاده و پلیسها در جلو مردم بودند که هر يك بانظام و قاعده حرکت نمایند و خلاف نظمی سرزنش اهالی تفلیس مختلط از فرنگی و ایرانی و گرجی و ارمنی و روسی و غیره غیره هستند اطاقهای نصرت متعدد زده بودند که با بیرقهای روس و ایران زینت داده بودند هم بطور آمدم تار رسیدیم بجلو عمارت حکومتی و اینجا پیاده شدیم تمام صاحب منصبان شهر تفلیس بلکه کلیه ایالت قفقاز در جلو در ایستاده بودند سلام احترام دادند یکدسته سرباز احترام هم حاضر بود با آنها برسم معمول اظهار التفات کرده آمدم بداخل عمارت صاحب منصبان و رؤسای بلدیة شهر تفلیس و تمام جنرال قونسولهای خارجه هر يك بحضور آمده معرفی شدند قاضی و شیخ الاسلام مسلمانان شهر تفلیس که نامش عبد السلام و مرد بلند قامت حراف طلیق الانسان کاملی است بحضور آمده و خطابه مفصلی که بفارسی نوشته بود تقدیم کرد که سواد خطابه او از این قرار است

در محضر انور و اقدس شاهنشاه افخم ایران (مظفرالدین شاه قاجار) خلد الله ملکه محقق است که مقصود از ایجاد بنی نوع انسانی اصلاح معاش و معاد و محفوظی ایشان است از تعدی و فساد فلاجرم برای حفظ و حراست گوهر گرانمایه حیات بشری وجود سلطنت عادلۀ باذله و تحقق حکومت قاهره باهره عقلا و شرعاً واجب و اهم است چنانچه والی کشور و لایت علی العالی عایه الصلوٰه و السلام درباره سلاطین عدالت آئین چنین بشارت دادند که (لیس ثواب عند الله سبحانه اعظم من ثواب السلطان العادل و الرجل المحسن) و کذا امام همام موسی ابن جعفر علیهما السلام بما وصیت فرموده است (یا معشر الشیعه لا تذلو ارقابکم بترك طاعة سلطانکم فان کان عادلاً فاسئلوا الله ابغائه و ان کان جابراً فاسئلوا الله اصلاحه فان صلاحکم فی صلاح سلطانکم و ان السلطان العادل بمنزلة الوالد الرحیم فاحبوا الله ما تحبون لا نفسکم و اگر هو الله ما تکرهون لا نفسکم)

بمحضور آمد و قشون ساخلو و سرباز احترام و موزيك هم حاضر بود برسم معمول از آنها احوال
برسی و اظهار التفات شد اسرخان پسر مرحوم میرزا محمد علیخان کاشانی را وزیرهایون بمحضور
آورد جوان معقول خوبی است در مدارس عالیمة روسیه تحصیل کرده است ناظم الملك کار
بردار تفلیس هم بابهضی اجزأ قونسولگری خود اینجا آمده بودند بمحضور رسیدند شب را
شام خورده استراحت کردیم

— ❦ (١) ❦ (روز دوشنبه بیست و هشتم محرم) ❦ —

امروز باید بتفلیس برویم صبح زود درواگن از خواب برخاستیم ساعت هفت بعد از نصف
شب بود که واگن حرکت کرد و براه افتادیم چون معتاد بسواری راه اهن نبردیم ابتدای
سرمایه گیری میرفت و حالت ما بهم میخورد وزیردربار را خواستیم و خود ما را به صحبت با او مشغول
داشتیم صورت استاسیونهاییکه از آقسطفا تا تفلیس عبور میکنم درواگن بخط فارسی و روسی
نوشته بود همینطور آمدیم تا یک استاسیون بشهر تفلیس مانده از روی پل اهنی بزرگی که بر روی
رود خانه اند گذشته طرفین راه همه جا سبز و خرم بود در حقیقت از آقسطفا دره وسیعی
است که رود خانه کرازمیانی آن میگردد و راه اهن از کنار این دره و رود خانه سربالا میرود تا
نزدیک شهر تفلیس دره خیلی تنگ میشود و آبادی و عمارات شهر از توی دره و طرفین رود خانه
شروع شده تا بالای کوه خانه ساخته اند قبر شیخ صغان هم در بقاعه کوه پیدا است مثل مقابر اما
مزاده های طرف ایران گنبدی دارد و گنبدان سفیدی میزد تمام صحرا سبز و خرم و با صفاست
درخت های تک تک هم در صحرا و کنار زراعات دیده میشود و اینجا همان محل است که شاه شهید
آقا محمدخان مرحوم در جنگ تفلیس از اینجا عبور کرده است و کلام که باینجا رسید برای
وزیرهایون حکایت فتح آقا محمدخان مرحوم و وضع ایلاتان شهریار را باین حدود میفرمودیم
تا رسیدیم بگزار راه اهن تفلیس پرنس (کالد سین) فرمانفرمای قفقاز به چوق حالا در مقر حکومت
حاضر نیست و در بطرز بورغ میباشد جنرال (فرزه) نایب پرنس مشارالیه با تمام صاحب منصبان
نظامی و حاکم شهر تفلیس و نایب الحکومه و رئیس پلیس در گار حاضر بودند آمدند توی ترقی جناب
اشرف صدراعظم و امیرال ارسنیف آنها را معرفی کردند از آنها احوال برسی و نسبت بهم اظهار
التفات کردیم از ترقی پیاده شده سرباز احترام که حاضر بودند از حضور ما دفیله کردند بانها اظهار
مرحمت شد بعد از عمارت گار راه اهن گذشته انطرف که کوچه و خیابان است کالسکه های
متعدد برای ما و همراهان حاضر بود سوار شدیم یکدسته سواره قزاق برای احترام در جلو
و یکدسته سواره نظام بالاسهای خیلی مزین از عقب سرمای آمدند جناب اشرف صدراعظم و
(امیرال)

هیجده فرسنگ از صبح تاحال آمده ایم مارا خسته کرده است وقت مغرب بمنزل رسیدیم که نوی این دره و قریه دلیرانس معین کرده اند حین ورود امیرال آمد قشون ساخلو اینجا دخیله کردند نسبت با آنها تفقد واحوال بررسی شد در این ده که فی الحقیقه شهر کوچکی است در کمال صفا امشب چراغان کرده اند و منزل ما بالا خانه ایست که متعاق برئیس پست و تاسگرافی اینجا است منزل خوبی است ولی چون از جلو کوچه متصل کالسکه میگردد نمیکداشت راحت باشیم

— ﴿ ۵۰ ﴾ (روز یکشنبه بیست و هفتم محرم) ﴿ * ﴾ —

امروز باید از (دلیرانش) به (آقسطفا) برویم دیشب بواسطه آمدن راه زیاد خسته بودم و اطاقی که برای من معین کرده بودند چنانکه نوشتم بواسطه مجاورت کوچه و صدای کالسکه ممکن نبود در آنجا راحت بخوابم ناچار برخاسته باطاقهای عقب منزل خود مان رفتم در اطاقی که جای آسوده و بی صدا بود رختخواب انداختند خوابیدیم صبح ساعت هفت بعد از نصف شب که دو ساعت از آفتاب گذشته بود از خواب بیدار شدیم و برخاسته رخت پوشیده آمدیم باطاق دیگر حاکم ایروان که از سرحد جلفا تا اینجا همراه بود و خیلی زحمت کشید و مرد بسیار معقول نجیبی است بحضور آمد و مرخص شد که بایروان مراجعت کند اجزا حکومتش هم با او بودند یک حلقه انگشتی الماس باو مرحمت کردیم و مرخص شده رفتند بعد دختر صاحب این خانه را که منزل او هستیم بحضور آوردند دختر کم سن خیلی شیرینی است باره هم یک انگشتی النفات شد بعد امیرال آرسنیز آمد عرض کرد امروز روز عید جلوس اعلی حضرت امپراطور است بایشان تاسگراف تبریکی کردیم پس از آن کالسکه حاضر شد حرکت نمودیم در آستاسیون اول جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار در کالسکه با ما بودند و راه مثل دیروز همه جا با صفا و تمام کوهها پوشیده از جنگل و زمینها سبز و خرم بود و خط کالسکه در آستاسیون اول از بغله کوه و دره و کنار رودخانه که از آبهای اینجاها تشکیل یافته برودخانه کرد داخل میشود میگذاشت در آستاسیون دوم تاسرهار گاه وزیر دربار و وزیرهایون در کالسکه ما بودند اینجاها حاضر کرده بودند و نهار مارا در چادر قشنگ مقبولی که باقالی و قالیچه و پارچه های مختلف نفیس بطرزی خیلی خوب درست کرده بودند مهیا نموده بودند و چادر بزرگ دیگری هم جای نهار ملتزمین بود بعد از نهار خوابیدیم قدری که خوابان برداز صدای رعد و تابش برق بیدار شدیم دیگر هر چه کردیم خوابان نبرد کالسکه حاضر کردند سوار شدیم از اینجا که دو آستاسیون دیگر اسب عوض شد رسیدیم به آقسطفا اما اسبهای چاباری این آستاسیونها آخری بسیار خوب و ممتاز بود شب رادر آقسطفا توی ترن راه آهن که باید ما را به تفلیس برساند خوابیدیم در حالی که متوقف بود در وقت ورود حاکم آقسطفا

در آنجا ساخته و قدری درخت هم کاشته اند هوای این جزیره که تقریباً هزار ذرع دور آن میشود و يك تپه سبز کوچکی است که از وسط آب بیرون آمده بقدری سراسر است که قریب هفتاد روز از عید نوروز میگذرد و بیست روز به اول تابستان مانده هنوز درختهای آنجا مطلقاً برگ نکرده و تازه آثار شکوفه بروز کرده است عکس از آنجا خود مان برداشتم خلاصه همه جا مشغول تماشای دریاچه و سبزه و کلهای زیاد اطراف راه بودیم و کالسکه بسرعت میرفت دهات مالیکانها هم اطراف دریاچه است و عمارات تك تك خوبی دارند حاصلی زراعت اینجا باقی كوچك است و استعداد همه قسم آبادی و فواید نباتی در این مکان موجود است بیلای از این بهتر نمیشود نزدیک برگردنه راه از دریاچه دور میشود و دوسه پیچ خورده تا بالا میرود در آنجا استاسیونی است اسب عوض میشود اینجا بقدر پنج دقیقه توقف شد منتهای سردی را دارد پالتو پوست سیاه پوشیده بودیم قرستادیم پالتو خز حاضر کردند زنهای مالکانی که شبیه به قلنق و ترکمانند باز اینجا جمع شده میخوانند کلنل اجودان مهماندار که جوان شیرین بامزه ایست زنهارا وادار کرده بود در جلو راه بسبك مالکانها میرقصیدند آمدیم سوار کالسکه شده باز وزیر دیوار و وزیر هایون در کالسکه مابودند قدری باز همانطور سر بالا رفته بسرگرفته رسیدیم و از آنطرف سرازیر شدیم از پهلوی برفها گذشته آتروی کوه که ابتدای دره دلیژانس است یگمربته وضع و هیئت راه و کوه عوض میشود جنگل زیاد و سختان و برنگاه مهیب دارد که نفوذ بالله ولی راه را پیچ داده و بسیار خوب ساخته اند همه روی کوهها و جنگلهای غلطید و می آمد با اینکه راه همه جا سراسیم بود چنان در پیچ و خم کم کم نشیب داده و بطوری ساخته اند که کالسکه همه جانی خطر بسرعت برق باد میرفت هر جا پیچ میخوریم میفرمودیم آهسته تر برو اول کوه که جنگل بود از فرط سرما درختها هنوز برگ نداشت کم کم روبه نشیب که گذاشتیم برگ كوچك و شكوفه پیدا شد تا مسافتی که پائین آمدیم زمین و اشجار سبز و خرم بود باین وضع سبزه و جنگل و صفا و هوا ندیده بودیم مگر در اسكلو از محال قره داغ ایران که خیلی شبیه باینجاست و اینجا منتهای صفا را دارد بحدی که میتوانیم گفت پس از دیدن این روی کوه انسان خونی ولذت مشاهده آنطرف کوه را فراموش میکند در این کوهها هم باید توی جنگل مرال داشته باشد ابتدا حدس زدیم و بعد تحقیق کردیم معلوم شد مرال دارد و حدسمان صائب بوده است هر قدر تمجید و توصیف این راه را بنمائیم کم است توی این جنگلهای درکنار راه بعضی اطاقها و عمارات تك تك برای منزل اجزا و مستحفظین راه جنگل ساخته اند بقدری خوب و قشنگ که انسان میل میکند همیشه در آنجا بماند خلاصه ما و برهرا و کیه و جنگل را فرو گرفت و باران شدت کرد آفتاب غریب بغروب و هوا تاریک شده دوزی راه امروز که قریب

وقت اندك خرابی در راه بهمرسد فوراً بانجاریخته اصلاح نمایند الحق بسیار وضع منظمی در
 چابار خانهای اینجا ملاحظه میشود رود خانه زنگی جای در طرف دست چپ ماست که
 میرویم و راه را با این که سرا بالاست بطوری ساخته اند که نمیتوان فرق باره مسطح داد
 کالسکه خیلی راحت میرود و کوه های اینطرف تماماً نرمی است هرچه بالاتر میرویم زمینها
 سبز تر و هوامرد تر میشود در نزدیک ابروان زراعت جو و گندم خوشه کرده بود در این
 اراضی کم کم کوتاه تر میشود بطوریکه بعضی جاها هنوز هیچ خوشه نبسته است و در سرگردنه
 کوچکی که نزدیک بدریاچه رسیدیم دیدیم تازه بهاره کاری میکنند هوای اینجاها از سلطانیه
 و حاجی آقا و تکه داش خیلی سرد تر است باید بیست روز یکماه بانجاها تفاوت هوا داشته باشد
 قدری دیگر که آمدیم درختهای سبز برگ تمام شد و در یک ده کوچک چند درخت داشت که
 تازه میخواست شکوفه بکنند و هنوز اثری از برگ در آنها نبود رسیدیم به استاسیون (فونستانقا)
 اینجا نهار خوردیم و باز همانطور زنهار در جلو اطافهای استاسیون آمده خواندند به عکاسباشی
 فرمودیم عکسی از آنها برداشت بعد از نهار حرکت شد باز وزیر دربار و وزیر هایون در
 کالسکه ما بودند از اینجا کم کم نزدیک بکوه برف دار شدیم و راه امروز برخلاف روزهای
 سابق بطرف شمال میرود از طهران تا اینجا تماماً بطرف مغرب و شمال غربی میرفتیم امروز
 که از ابروان حرکت کردیم راه یکجبهت بطرف شمال شد چند ورس راه که آمدیم دریاچه
 کوچکی پیدا شد آبی است در کمال پاکی و صفادر میانه کوههای کوتاه برفی واقع است که سرکوها
 مثل يك دایره سفید برف دارد و از زیر برف شروع بسبزه شده تالب آب دریاچه تمام و منتهی
 بریگهای نرم ریزه میشود که در کنار آب واقع است و راه شوسه کاپیش از سی ذرع الی پنجاه
 ذرع فاصله بقدر چندین ورس از حوالی دریاچه میگذرد این دریاچه ماهیهایی خوب دارد که
 در این چندین منزلی که در خاک روسیه می آیم شب و روز در شام و نهار بامید هند خیلی خوشطعم
 و بامزه است هر قدر از صفای منظر و آنا حسن طبیعت که دست قدرت در این خاک و آب
 بروز داده و از لطایف صنع بودیعت نهاده است بنویسم کم است تمام راه را با وزیر دربار و وزیر
 هایون نوی کالسکه بتوصیف و تحسین این صفای طبیعی و قدرت کامله پروردگار مشغول بودیم
 که انسان از مشاهده آن حظ و لذت بی نهایت میبرد وزیر هایون عرض میکرد در سفر اخیر
 شاهنشاه شهید نور الله مضجعه که از اینجا گذشته اند در کالسکه و حضور مبارک شاه شهید
 بوده است و تفصیل آنوقت را بعرض میرسانید و صحبت فخر المالك را در باب جزیره وسط دریا
 چه کودچه و کشیش که در کلیسای آنجا متوقف است که بمحضور شاه شهید آمده بود معروض
 میداشت در آن بین جزیره و کلیسا پیدا شد که عمارتی بطرح جدید باشیروانی آهن هم تازه

کردند دست و پای خود را کج و چوله میکردند شکل تار آنها برخلاف تار ایران مثلاً است آواز هم خواندند تازگی داشت نت اورا گرفتیم که بموزیگانچیهای خودمان یاد بدهیم بعد باطاق شام وقتیم ناصرالملک را خواستیم بعضی تلگرافات فرانسه فرمودیم بطهران بنویسد

— ﴿ (*) ﴾ (روز شنبه بیست و ششم محرم) ﴿ () ﴾ —

امروز حرکت بطرف (دلیزانش) است از قراریکه خبر آوردند و بامیرال تلگراف شده است راه بادکوبه اصلاح شده اماره آهن از بادکوبه به ولاد قفقاز خراب است و مشکل است باین زودی اصلاح شود چون قرار بود از اینجا که میرویم در آقسطافه راه آهن سوار شده به بادکوبه و ولاد قفقاز برویم دیگر بتفلیس نرویم که از کوه بزرگ قفقاز که قاف معروف است عبور کنیم اما خرابی راه مارا مجبور کرد که به تفلیس رفته و از همان کره بزرگ گذشته انشاءالله به ولاد قفقاز و از آنجا بفرنگستان برویم خلاصه صبح زود سوار شدیم باز جمعیت مردم حاضر بودند اسبهای کالسکه چایی از اینجا بهتر شده است یک خیابان وسیع طولانی دایمی کردیم که از وسط شهر و جاو عمارت منزل ما بکراست بطرف کوه و همان جنگلهای دستی میرود و آخر شهر متصل بکوه است از اینجا راه سربالا میرود قدری که بالارفتیم شهر ایروان در زیر پای ماسبز و خرم و باصفا پیدا بود کوه آقری داغ هم از پشت شهر بر برف و بلند مثل کوه دماوند و قله اش در حجاب ابر در کمال قشنگی نمایان و روی هم رفته دورنمای خیلی خوش منظری مشهود نظر بود جناب اشرف صدراعظم وزیر دربار در کالسکه ما بودند و صحبت کنان میرفتیم هر قدر بالاتر میرفتیم سبزه و صفا و لطافت هوا زیاد تر بود و در تمام کوه چیزهای جز سبزه و گل دیده نمیشد در اوایل دامنه کوه روی تپه ها دوات روس سرباز خانهای بزرگ عالی ساخته که همه بر از قشون است و هنگام عبور همه جاو راه آمده سلام نظامی داده هورامی کشیدند یکدسته سواره قزاق توپخانه هم جاو ما آمده همینطور که در کالسکه میرفتیم مشق کردند و شلیک نمودند خیلی تمجید و تحسین داشت الحق سواره قزاق روسیه بسیار آراسته و منظم هستند بعد گذشته رسیدیم به استاسیون (ایلات) اینجا اسب عوض شد قدری راحت کردیم این استاسیون هم مثل سایر استاسیونها درو دیوارش باقالی مزین و مفروش شده است و اهالی اینجا مالا کانی روسیه هستند زنهای تماماً جاو اطاق مایع شده بزبان خودشان بوضع مخصوصی میخوانند توی آنها صورت خوب کمتر پیدا میشود جنس قالمها هستند بعد سوار کالسکه شده راندیم وزیر دربار و وزیر هایون در حضور ما بودند راه همه جا سربالاست و زمین بقدری سبز و مصفی است که بوصف نمی آید راه شوسه راجه قدر خوب ساخته اند تمام راه از نخجوان باینطرف را باصافه ده ذرع و بیست ذرع توده های سنگ ریخته اند که هر

ومسیو (کا خانفسکی) هم از منزل خود شان که در همین عمارت ماست آمدند جلو پله و خلیفه را استقبال نموده وارد اطاق ما کردند و همراهان او بعضی که بیرقها و عصا داشتند دم در ایستاده خود خلیفه نزدیک آمد و مترجم او هم پهلوئی او بود سه نفر کشیش محترم دیگر هم عقب سر او بودند از خلیفه احوال پرسی کردیم ارفع الدوله بفرانس مترجم او گفت او مترجم بزبان ارمنی بخاینه نبایع کرد این خلیفه بزرگ هیچ زبانی غیر از زبان ارمنی نمیداند خلیفه دعای مفصلی کرد و از خداوند سلامت و صحت ما را نامراجعت بمملکت ایران مسئلت نمود ما هم اظهار امتنان کردیم و نیت خود مان را در آسایش حال کلیه ارامنه ایران اظهار داشتیم او هم اظهار شکر گذاری نمود از اینکه همه ارامنه ایران در کمال آسودگی هستند و ما را دعوت کرد که در مراجعت از قزاقستان باوچ کلیسا برویم و قبول کردیم که انشاء الله پس از مراجعت همانطور که شاه شهید رحمة الله علیه بانجا تشریف بردند ما هم برویم بعد خلیفه و همراهان او رفتند اسم خلیفه اعظم (مگر دیچ) و مرد خوش روی محترمی است تقریباً هشتاد و پنج سال دارد بلند قامت و خوش بنیه و ریش بلند سفید و سیاه و لباسش با سایر کشیشان فرقی که دارد همان است که نوشتیم مال دیگران سیاه و از اورنگک بادنجانانی روشن است خیلی بامتانت حرف میزند * خلاصه امروز در اینجا پس اقبال السلطنه مرحوم که حاکم حالیه ما کواست بحضور آمد بعضی بنی اعمام او هم بودند جاجیم ابریشمی و بعضی اتمعه دیگر از ارمغان ما کو تقدیم کرد چون ناخوش است برای معالجه مرخصش کردیم که تا تفلیس و آنطرفها برود بعد جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمده عرض کردند امیرال و حاکم ایروان عرض میکنند که قشون ساخلوی ایروان میخواهند در جلو عمارت آمده همانطور که رسم دارند با علیحضرت امپراطور دعا میکنند در حضور ما بایشان و ما دعا کنند اجازه فرمودیم و در جلو راه پناه عمارت که بخیمابان نگاه میکرد صندلی گذاردند رفتم نشستیم جمیع تماشاگران هم از زنهای فرنگی و مردم متفرقه زیاد ایستاده بودند قزاقها که در جلو صف کشیده ایستاده بودند یک دفعه اجماعاً نلیک تفنگ کردند بعد و بما و اعلی حضرت امپراطور دعای بلند نموده هورا کشیدند با میرال فرمودیم از تمام آنها احوال پرسی نماید همینکه از جانب ما احوال پرسی کرد تمام قشون یکزبان هورا کشیده بعد از جاو ما دفیله کردند امیرال آرسنوف و کانل که اجودان حضور امپراطوری است نیز در جزو صاحب منصبان از جاو ما گذشتند بعداً سربازها و قزاقها گذشتند بعد تو بخانه سواره قزاق گذشت هر چه توپ در اینجا دیدیم هشت سانتیمتری است این قسم توپ مختص بسواره است بعد از اتمام دفیله آمدیم باطاق خودمان امیرال آمده عرض کرد که تار قدیم روسیه را چند نفر از قزاقها بلد هستند و میزنند اگر میل دارید بیایند بزنند فرمودیم چه ضرر دارد آمدند زدند و رقص عجیب و غریب مضحکی

میکردند اسبهای کالسکه رم کرده نزدیک بود کالسکه را بردارند خداوند تفضل کرد بخوشی و سلامت رد شدیم وضع حمام اینجا مثل حمامهای تبریز است که خزانه آب گرم و خزانه آب سرد دارد زمین حمام را هم از جاو فرش کرده بودند بد حمامی نبود دو ساعت بظهر مانده از حمام مراجعت بمنزل کردیم توی کوچه و معبر و جلو عمارات که پارك دولتی است باز اجماع مردم و صدای هورا در کار بود فرمودیم میرزا ابراهیمخان عکاسباشی عکسی از آنها برداشت بمنزل رسیده میخواستیم نهار بخوریم وزیر هایون مشغول نوشتن روز نامه و وکیل الدوله در کار نوشتن دستخط از جانب ما بطهران بود در آن بین آسمان را ابر فرو گرفته و کم کم میغرید بطوری هوا تاریک گردید که اطافها محتاج بجراغ شد یکمرتبه رعد و برق شدت کرده شروع بجاریدن باران و تگرگ نمود و تگرگ چنان شدت کرد که آمدیم دم پنجره تماشا کنیم دیدیم تگرگهای بسیار درشتی در کان شدت می بارد بطوریکه تمام درختهای باغچه را خزان کرد و سیلاب از اطراف کوچه و خیابان جاری شد وزیر دربار و سایر نوکرها جمع شدند فرمودیم چند دانه تگرگ برداشته آوردند بقدر گردوی کوچک و بزرگ محققاً زیاد داشت بقدر نیمساعت این تگرگ همین شدت بارید عقیده ما این است که در شهر ایروان و هر جا که باریده باشد سردزخی و حاصل زراعت را بکلی خراب کرده است مگر انشاء الله خدا رحم کرده رگ کوچکی باشد که همه جارا نگرفته باشد حقیقه هنگامه بر پا کرد تمام فضای باغچه و کوچه مملو از تگرگ شد مثل برف باریده باشد بعد که تگرگ قطع شد نهار خوردیم طرف عصر عرض کردند خلیفه اعظم ارامنه که در اوج کایسا منزل دارد میخواهد بملاقات ما بیاید اجازه فرمودیم قدری که گذشت هوا باز و آفتاب شد دوباره جمعیت مردم در خیابانها برای دیدن خلیفه جمع شدند از پشت پنجره تالار نگاه میکردیم دیدیم از کنار میدان ابتدا یکدرشکه می آید که دو نفر بالباس سبز نوی آن نشسته و دو بیرق در دست دارند و از عقب آنها درشکه دیگری است که یکنفر در آن نشسته بالباس و کلاه سیاه لباس معمولی کشیشان و یکمضای بلند مطلا در دست دارد که در مقابل سینه خود مستقیماً نگاه داشته است از عقب سرو کالسکه لاندو می آید که کشیش بزرگ با کلاه سیاه و لباس خارای بنفش در آن سوار است و پشت کالسکه او دو نفر بالباس سبز ایستاده و در حرکت هستند سه کالسکه دیگر هم از عقب سر او است که چند نفر کشیش دیگر سوارند و باین ترتیب و تشریفات یکدوره میدان و پارك راه طی کرده بطرف عمارت ما آمد خبر آوردند که باید یکنفر از نوکرهای محترم ما باستقبال او تا نزدیک در ورود برود وزیر هایون را فرمودیم کشیش اعظم را استقبال کنند در اطاق ما هم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و ارفع الدوله حاضر بودند آیرال (آرسنیف)

است و خیلی قدیمی است آئینه کاری و در و پنجره بوضع قدیم دارد و منظرش بباغچه کوچک باصفائی است بعد باطاق کوچکی که پهلوی این اطاق بود رفته خلوت کردیم و آقاسید حسین پسر آقای بحرینی را باز بمناسبت ماه محرم فرمودیم آمد آنجا روضه خواند و ذکر مصیبتی کرد. بعد از روضه کاغذ و دستخط زیادی بخط خودم بطهران نوشتم و تلگراف ورود خود مان را بولیهد و شعاع السلطنه و وزرا نموده بعد آمدیم بتالار بزرگ که نگاه بکوچه میکنند جلو منزل ما را چراغان قشنگی نموده اسباب آتشبازی هم فراهم کرده اند اما باران نمیگذارد مرتب باشد الحق برای تشریفات ورود ما از هیچ چیز فروگذار ننموده اند وقت ورود ما در جزو اعیان شهر علمای ایروان هم در پهلوی صاحبمنصبان ایستاده بودند از آنها هم احوال بررسی نموده و اظهار التفات مخصوص کردیم هنگام ورود بجلو عمارت اسبهای کالسکه ما از کثرت هورا و غوغای سلام و صراوات مسلمانها کم مانده بود دیوانه شده کالسکه را بردارند الحمد لله بخیر گذشت تشریفات ورود ما بایروان مثل شهرهای داخله خود مان خیلی مفصل بود و الحق شهر بسیار خوبی است يك تپه مرتفعی متصل بشهر است که از بالا تا پائین درخت کاشته جنگل کرده اند و کم کم همه این حدود را میخوانند دستی جنگل نمایند امروز وزیر هایوق همه جا مراقب و ملتزم حضور ما بود که از وقایع و حالات سفر درست بخاطرش سپرده تا در روز نامه بفرا ما بم بنویسد از ابتدای ورود ما تا حالا که دو ساعت از شب میگذرد هنوز جمعیت و ازدحام مردم در کوچه بهما بطور باقی است و میخوانند ما را به پیشند قدری که راحت شدیم رفتیم جلو دری که نگاه بکوچه میکنند پرده را بالا کردیم توی کوچه هم از چراغان منور بود و هم آتشبازی و مهتاب روشن میکردند همیشه مردم ما را دیدند یکدفعه بنای هورا گذاشتند و مسلمانها یا علی گفته خیلی اظهار خوشوقتی کردند ما هم دستمال برای آنها تکان داده دوباره آنها فریاد و هورا کشیدند خلاصه قدری توقف کرده بعد رفتیم باطاق خود مان شام خوردد خوابیدیم

— ﴿ روز جمعه بدست و پنجم ﴾ —

امروز بواسطه اینکه به امیرال آرسنیف خبر رسید که راه از آقسطا به باد کوبه را باران خراب کرد و میخوانند تعمیر کنند و وقت لازم دارد قرار شد در ایروان اتراق کنیم تا خبر سلامت راه برسد در ضمن هم بجهت رفع خستگی راحتی کرده باشیم صبح که برخاستیم حمام خبر کرده بودیم سوار کالسکه شده رفتیم بحمام که خارج از این عمارت است و زبر دربار هم همراه بود وقت رفتن بحمام باز بواسطه جمعیت و ازدحام مردم که فریاد ها بصلاوات و یا علی و هورا بلند

است که متصل دیده میشود قدری که آمدم استقبالین ایروانی جلوراه آمده بودند و سواره اطراف کالسگه ما ناخت میکردند باران هم نم نم می بارید نزدیک شهر جمعیت زیادی از مسلمانها و ارمنه و فرنگها از شهر تا مقدار زیادی از راه پیاده باستقبال آمده ایستاده بودند هر چه ارمنی و روس و فرنگی بود هورامی کشیدند و مسلمانها تمام صلوات میفرستادند و صداهای بیاعلی بلند میکردند و بعد از صلوات برسم و عادت مسلمانان این حدود دست بصورت و ریش خود میمالدند آمدم ناوارد شهر ایروان شدیم این شهر باره و حصار درستی ندارد و بناها و عمارات مختلط است از عمارات جدید که بعضی خانها بطرح فرنگستانال ساخته شده و میشود و عمارتهای قدیم طرح ایرانی که مشترك از ایرانی و فرنگی است در لب بامها و توی اطاقها از جلو پنجره ها تا سطح کوچه مردم ایستاده تماشا میکردند و هورامی کشیدند و اظهار بشاشت زیاد مینمودند از کوچه بکوچه گذشته تا رسیدیم بچلو عمارت دولتی که دارالحکومه ایروان است و آنجا را برای منزل ما معین کرده اند در ابتدای این محوطه طاق نصرت باشکوه ممتازی بیاداشته و در آنجا بیرق شیر و خورشید افراشته و اشعار فارسی در تهنیت و درود با مخط خوش نوشته اندیک طرف این ایوان باریک عمومی و طرف دیگر عمارت دولتی است در جلو عمارت دولتی تمام صاحب منصبان نظامی و قلمی ایروان ایستاده بودند و مراسم سلام و احترام بجا آوردند آنجا پیاده شده دسته قشون منظمی هم ایستاده بود از صاحب منصبان و قشون احوال بررسی شد امیرال تبلیغ تفقد و احوال بررسی مارابه آواز بلند بانها نموده آنها هم اظهار شکر گذاری کردند تا سر صف سر باز رفته و مراجعت کرده وارد عمارت شدیم باران شدت کرده و سرداری ما قدری تر شده بود با طاق دیگر رفته سرداری را عوض کردیم جناب اشرف صدر اعظم آمدند عرض کردند امیرال از سنیف تمام صاحب منصبان ایروان را در اطاق مخصوص حاضر کرده است که ما بانجا برویم همه را در حضور ما معرفی نماید ما با طاق مزبور رفته دیدیم تماماً حاضرند بالباس خوب و وضعی خیلی منظم حاکم ایروان آنها را یک یک با امیرال میگفت و او بما معرفی مینمود ما هم بهر یک علی قدر مراتبهم اظهار سرحت کردیم مخصوصاً بجا کم و کلانتر که بهمان رسم معمول روسیه در بدو ورود ما نان و نمک آورده بودند بعد مراجعت با طاق خود مان نموده راحت شدیم اغلب همراهان مادر هتل که واقع در جلو عمارت ماست منزل دارند کسیکه در عمارت دوائی نزدیک ماست منحصر بجناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیر هایون و امین حضرت و موثق الملک و مصدق الملک با عمله جات آبدار خانه و رختدار خانه است ناصر خاقان هم بهلوی وزیر هایون است خلاصه قدریکه استراحت کردیم شکر و حمد الهی را برای صحت و سلامت مزاج خود مان بجا آورده با طاقی رفتم که شاه شمسید در زمان ولایت عهد بدیدن نیکلای اول امپراطور روسیه آمده بودند و این اطاق معروف با طاق نایب الساطنه مرحوم (است)

صفحات را بطوری آباد نموده اند که ده بده بسته و زراعت و درخت و موستان از یکدیگر قطع نمی شود از نخجوان باینطرف در هر دهه و قریه که کنار راه دیدیم يك مدرسه بجهت اطفال خورد سال بنا کرده اند و اطفال با معلمین خودشان که روسی و عربی تعلیم و تعلم می نمایند جلوراه آمده اشعار فارسی و ترکی که در تنهیت و دعای ما گفته و ترتیب داده بودند عرض و انشاد میکردند تمام قری و دهات دارای مدرسه و دیوانخانه و ترتیبات جدید است آمدیم تا استاسیون (دولو) که نهار گاه است و هیجده ورس و سه ربع راه است اینجا که پیاده شدیم باز مارا در اطاقهای استاسیون که با قالیهای نفیس ایرانی و گلیه های خوب درو دیوار آنرا زینت نموده و بر قهای زیاد رنگا رنگ به پشت بام و دیوارهای آنجا نصب کرده بودند منزل داده و نهار آوردند برای همراهان هم چادر بزرگی در صحرای پشت این اطاقها زده و میز بزرگی گذاشته آنجا نهار دادند بعد از نهار بقدریک ساعت راحت کرده کالسکه هارا حاضر نمودند سوار شدیم از اینجا باز وزیر دربار را با شاهزاده موثق الدوله در کالسکه خودمان نشانیدیم و راندیم عجب صحرای باصفائی است از هر طرف چشم نگاه میکنند یا زراعت یا چمن یا اشجار تبریزی یا اراضی ممتد و وسیع موستان است بقدری خوش منظر و با صفاست که چشم از مشاهده آن خسته و سیر نمی شود تمام این صحرا زراعت گندم و جو است و خوب بلند شده تقریباً هوای اینجاها با شیرانات طهران شباهت دارد و هر قسم درخت که آنجاها تربیت میشود اینجاها هست از يك ده بزرگ عبور کردیم که تقریباً دو ساعت تمام با کالسکه چاباری از وسط آن گذشتیم و همه را از زیر سایه اشجار و کنار زراعت میرفتیم سکنه این ده اغلب آرامنه هستند و هنگام عبور ما همه کلاه خود را برداشته احترام میکردند دسته دسته مردها و زنهای ارمنی جلوراه ایستاده زنهار بسرهای خود زیر چارقد با جقلی زیادی آویخته بودند و زینت آنها همین است در این صفحات غالب بناها همان وضع قدیم ایران است لك لك عمارت بطرح فرنگی هم ساخته اند که بناهای دولتی و جای مأمورین دولت مثل تلگرافخانه و پستخانه و دیوانخانه و مدرسه و غیره است

رسیدیم با استاسیون (قرلو) هیجده ورس و سه ربع راه بود اینجا به عوض اطاق دوسه چادر برای ما و همراهان زده بودند و جمعیت زیادی اطراف این چادرها و کنار راه از مسلمانان و آرامنه و غیر هم ایستاده بودند تا رسیدیم و پیاده شدیم مسلمانها بعدای بلند یا علی گفتند و ارمنیها هورا کشیدند پیاده شده رفتم توی يك چادر آفتابه لگن خواسته وضوئی بعهده ساخته نماز خواندیم ملتزمین هم هر کدام در چادر خود راحت کرده بعد از پنج دقیقه امیرال عرض کرد کالسکه ها حاضر است سوار شدیم از این استاسیون جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار در کالسکه ما آمدند از اینجا بشهر ایروان باید برویم و بیست و هشت ورس راه است باز در راه ده و آبادی و زراعت

تاریسیدیم به قریه (کیوراک) که استاسیون است و دوازده ورس و نیم راه بود اینجا هم اسب عوض شد بقدر چند دقیقه توقف کرده سوار شدیم باز وزیر دربار و وزیر هایون در کالسگه ما بودند و خاطر ما به صحبت مشغول بود اطراف راه همه جا آبادی و زراعت و دهات زیاد است از جمله قریه دیده شد موسوم به (سهرل) که ده آباد بزرگ معتبری است بعد از ظهر رسیدیم به (باشنوراشین) که منزل امشب است بعد از ورود بمنزل نهار صرف شد وقت ورود ما علماً شعی این آبادی و جمعیت زیادی از مسلمان و ارمنی و خلیفه ارمنه و غیره جلو عمارت ایستاده بودند نسبت بهریک اظهار الفتائی شد وقت غروب موزیگانچها آمدند چند دستگاه موزیک زدند بعد امیرال خبر داد که قزاقها میخواهند بسبک و اداب خودشان عبادت کنند بیاشد تماشا کنید آمدیم جلو ایوان ایستادیم تکاس هم که کنل قزاق است و ریش بلندی دارد در انحال یکی در شیشه عکس از ما برداشت بعد قزاقها بنوای موزیک نماز و دعائی خوانده هم بما و هم باعلیحضرت امپراطور روسیه دعا کردند ما هم اظهار مهر بانی بانها نمودیم و میرزا ابراهیمخان عکاسباشیر افرمودیم که در همان حالت از آنها عکس برداشت باشنوراشین جای بدی نیست هوای متوسطی دارد اینجا شلتوک کاری هم میشود تاستان باید پشه غربی داشته باشد

— ﴿ روز پنجشنبه بیست و چهارم ﴾ —

مروزی باید از باشنوراشین بشهر ایروان برویم صبح باز شش ساعت بعد از نصف شب که یک ساعت از آفتاب گذشته بود امیرال آمده عرض کرد کالسگه حاضر است بیرون آمده سوار شدیم جمعیت زیادی باز ایستاده بودند وزیر دربار و وزیر هایون در کالسگه ما بودند راندیم باز صدای سلام و صلوات از مسلمانها بلند بود و دعا با ما نمودند و در عقب کالسگه ما مسلمانها و ارمنها میدویدند از سرحد تا اینجا بهر استاسیون که میرسیم سوارهای قزاق پشت سر کالسگه ما عوض میشوند دسته بدسته با صاحب منصب خود شان همراه می آیند تا استاسیون دیگر در اینجا مرخص شده دسته دیگر بجای آنها ملنزم رکاب ما میشوند کوه آفری باز همانطور پیداست و رودخانه جلفاهم نمایان است و خاک ایران نیز همه جا پیداست و قراولخانه که روسیهادر سرحد ساخته اند بخوبی دیده میشود تا (سیوراک) که استاسیون اول بود و اسب عوض شد بیست و دو ورس و ربع بود از اینجا باز وزیر دربار و وزیر هایون در کالسگه ما بودند و آبدیهای راه را تماشا و تمجید میکردیم امروز مذاکره ایستاد را فرموده و قرارداد دادیم که انشاء الله تعالی بعد از مراجعت و ورود بطهران رودخانه شاهرود را طرف جاگه قزوین بیاوریم و آن جاگه را بخواست خدا آباد کنیم بیشتر آبادی این جاگه ها و صفحات ایروان برای این است که از رودخانه ارس نهرهای عظیم هم جابریده و آورده این

راه را طی میکنیم موافق قرار داد مهماندار باید در شش ساعت بعد از نصف شب که تقریباً يك ساعت متجاوز از افتاب میگردد حرکت شود لهذا ناچار یکساعت قبل از وقت حرکت باید بیدار و حاضر حرکت شد همینکه از روی وقت رخت پوشیده حاضر شدیم امیرال مهماندار آمده بعرض رسانید که کالسکه حاضر است آمدیم بیرون بازهائی تشریفات دیروز که وقت ورود حاضر بود از قبیل صاحبمنصبان و قشون و غیره تماماً حاضر شده و همانطور مردم در سیر راه اجتماع نموده بودند بکالسکه نشسته جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار را باز بکالسکه خود مان خواسته نشانیدیم و حرکت کردیم نخجوان شهر کوچک قشنگ خوبی است و تازه رو بادی گذاشته قدریکه راه رفتیم رسیدیم بقریه (بیلوک دوزا) اینجا پیاده شدیم اسب عوض کردند از نخجوان تا اینجا بدست و یکورس است راه شوسه امروز بهتر از دیروز است و کم کم خوبتر میشود اینجا يك فنجان چای صرف کرده همینکه کالسکه ها حاضر شد امیرال ارسنیف باز آمده عرض کرد کالسکه ها حاضر است واقعاً این مرد بقدری ادب و مهربانی و حسن پذیرائی بجاسمی آورد که مافوق ندارد خیلی خوش اخلاق و محبوب القلوب و بمهر و مراقب اداب و احترامات است متصل میاید میپرسد چه میل دارید کالسکه چه طرز برود راحت شما درجه است باهمراهان هم شنیدیم خیلی باهمر و محبت سلوک میکند خلاصه سزار شدیم از اینجا وزیر دربار و وزیر هایون را در کالسکه خود مان نشانیدیم و در بین راه صحبت میداشتیم و گاهی وزیر هایون کتاب (تور دو مند) میخواند و خاطر ما مشغول بود راه زیاد است از اینجا کوه آفری داغ بزرگ و کوچک پیداست خیلی شبیه است بکوه دماوند همیشه پوشیده از برف است غالباً قله آن ابرو مه دارد آفری کوچک از دولت ایران و آفری بزرگ سرحد خاک سه دولت است که روس و ایران و عثمانی باشد رود خا ارس هم اغلب جاها پیداست و خیلی نزدیک براه امروز است کوههای طرف ما کوه هم خوب پیداست درسه درخت در راه دیدیم که خیلی قشنگ بود سبز و مدور مثل گنبد و یکی از آنها درخت بلندی هم بهلوش واقع شده بود مثل گلدسته که جلو گنبد باشد تماشا داشت قطعاً خاک نیم دایره هم که در سرحد اذر بائجان دولت روس بموضع فیروزه که در طرف بجنور داز ما خواهش کرده گرفت بموا گذار نموده است امروز از بین راه پیدا بود قریه پسیان هم که وثوق الحرم خوابه سرای حرم از اهل انجاست در راه دیده شد آبادی معتبری است دهات و آبادیهای زیاده در راه دیدیم و همه جا اهالی آنها که مسلمان هستند جلو راه ما آمده تعظیم و تکریم می کردند و دعا و صلوات میفرستادند و اظهار بشاشت و شکر گذاری می نمودند و بعضی سوار اسب شده عقب ما می تاختمند خلاصه خیلی احترام میکردند و معلوم بود هر چه میکنند منعی نیست و مجاز و آزادند و اندیم

طرح خیابان انداخته اند بعد خوب خواهد شد ماهم خیال داریم در طرف مقابل همینطور بنای آبادی معتبری بنمائیم قدریکه رفتم راه سر بلائی و زمینها بواسطه کثرت بارندگی گل بود و کالسکه ماچون کوچک بود قدری تکان میداد تا رسیدیم باستاسیون اول که موسوم به (النجه جای) و پانزده ورس راه است اسب عوض کردند و قدری استراحت نموده فرمودیم کالسکه بزرگتری که لاندواست و برای جناب اشرف صدراعظم آورده اند برای ما حاضر کرده کالسکه مارا بجهت ایشان بستند و براه افتادیم باز جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار پیش ما بودند و وزیر دربار کتاب تور دو مند برای ما میخواند از اینجا بعد راه بهتر شد نزدیک نخبجوان جمعیت زیادی از ایرانیها متوقفین خاک روسیه و اهالی خود نخبجوان و آرامنه و غیره هم باستقبال آمده بودند از دیدن ما وجد و سرور غریبی داشتند و متصل صداها بدعا و صلوات بلند میکردند و گاهی هم باصرار روسیها هورا (که کیکه دعا و سلامت خواهی آنها است) میکفتمند آمدیم تا وارد شهر نخبجوان شدیم و وضع شهر و باغات این شهر خیلی شبیه بمرند و آبادیهای صفحات ایران است اغلب خانها هم بوضع قدیم است الا اینکه حالانک تک خانه بوضع روسیه میسازند قریب بظهر وارد منزل شده نهار خوردیم همراهان در ایوان جلواطاقهای مانهار خوردند امروز در جلواراه يك کوه بلندی که شبیه بکله قنداست و منفرداً از زمین سر برآورده و موسوم به (ایلان داغی) است دیده شد کمال غرابت و تماشا را داشت معلوم شد این کوه جای سختی است چشمه ای هم دارد و یککنفر هم سالهاست گوشه گیری اختیار کرده رفته است در این کوه معتکف شده است چند نفر قزاق امروز همراه ما بودند خواستیم با آنها حرف بزیم ترکی نمیدانستند و از قرار یکه عرض کردند مذهب اینها مثل روسیها ارتودکس گرک است اما زبانشان نه ترکی است و نه روسی زبانی مخصوص برای خود دارند خلاصه بعد از نهار خوابیده وقت عصر که بیدار شدیم بعضی دستخطها و احکام بود بوکیل الدوله فرمودیم نوشت و بایست بطهران برای شعاع السلطنه فرستاده شد يك تلگراف هم وقت ورود از سلامت خودمان بولیمهد و شعاع السلطنه فرمودیم وزیر دربار فارسی بخط فرانسه نوشت و دادیم مخبره نمایند وقت غروب موزیکانچیهها شروع کردند بموزیک زدن همراهان و ملتزمین ما يك ساعت و نیم از شب رفته شام خوردند و ما دوساعت از شب رفته صرف شام کردیم از اطاق ما سر میز نوکرها پیدا بود بعد از شام نماز خوانده استراحت کردیم از (النجه جای) تا نخبجوان بیست و چهار ورس راه است که هر هفت ورس تمام يك فرسنگ ایرانی است

— ﴿ روز چهارشنبه بیست و سوم محرم ﴾ —

امروز باید از شهر نخبجوان به (باشنوراشین) برویم چون همه روزه با کالسکه چاپاری این (راه)

رفت سیف السلطان و سالار اکرم بودند که وقت عصر رفتند بطرف ایران که در تبریز و حدود آذربایجان بمانند تا ما مراجعت کنیم شب از جناب اشرف صدراعظم تحقیق کردیم که فردا چه وقت موقع حرکت است عرض کرده بودند صبح اول دسئه ساعت ایرانی که بساعت فرنگی شش ساعت از نصف شب گذشته است ساعت دو از شب رفته شام خورده خوابیدیم که صبح زود تر بیدار شویم

— (سه شنبه بیست و دوم) —

امروز باید از جلفابه (باشنوراشین) برویم ولی از نخجوان زیاده تر نفیق صبح زود که از خواب برخاستیم معلوم شد تلگرافی که وقت ورود خودمان باعلیه حضرت امپراطور روس نموده و ایشانرا اطلاع از ورود خود مان بخاک روسیه داده بودیم جوابش از روی کمال مودت و مهربانی از طرف ایشان رسیده است که ترجمه سؤال و جواب از قرار ذیل است

(صورت تلگراف من باعلیه حضرت امپراطور)

بایک مسرت تازه وارد مملکت اعلیه حضرت امپراطوری شدم و در آنجا امیرال آرسنیف جنرال آجودان آن اعلیه حضرت و کنل ژبو کیوچ دیباکارا با صاحب نه بان بزرگ قفقاز بطریق الیق از من پذیرائی کردند باشعف تمام بر خود فرض می شمارم که تشکرات قلبی خودم را در مقابل این قسم تشریفات شایان باعلیه حضرت امپراطوری اظهار نموده و ادعیه خالصانه خودم را برای بقای سلامت و دوام خوشبختی آن اعلیه حضرت بیان نمایم از اعلیه حضرت امپراطوری خیلی متنه می هستم که تحیات و سلام محترمانه مرا باعلیه حضرتین امپراطریسها ابلاغ فرمایند

(جواب اعلیه حضرت امپراطوری بمن)

از خبر بهجت اثر تشریف فرمائی اعلیه حضرت هایونی بمملکت من بلا نهایت مسرور شدم امیدوارم که اعلیه حضرت هایونی در این سفر طولانی که در پیش دارند خسته نشده و از مزاج مبارک بکلی رفع کسالت بشود اعلیه حضرتین امپراطریسها مرا رسالت داده اند که تشکرات ایشانرا در مقابل بیانات محبوب آن اعلیه حضرت اظهار نمایم

(نیکلا)

خلاصه از عمارت بیرون آمدم تمام کالسکه های ما و ملتزمین و مهماندارها حاضر بودند بیاری خدای تعالی سوار شدیم جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار راهم بجهت تنهائی در کالسکه خود مان احضار کرده نشستیم و براه افتادیم سایر همراهان هم هر یک در کالسکه خود سوار شده حرکت کردند تازه در جلفای روس دولت روسیه بنای شهر گذارده و عمارات تک تک ساخته و

مشق کردند باز وقت غروب باران شروع بباریدن کرده و اسباب آتشبازی را که در جزیره وسط رود خانه برای تشریفات ما حاضر کرده بودند ضایع و خراب نمود ساعت دو از شب رفته شام خوردیم و زودتر خوابیدیم زیرا که امروز تا یکدرجه خسته شده بودیم امروز وقت غروب اعتضاد السلطنه را بوزیر هایون فرمودیم برد پیش امیرال مهماندار ملاقات نماید و از قول ما باو بگوید این پسر ولیعهد و طرف مرحمت ماست مخصوصاً باحوال پرسی شما فرستادیم امیرال ارسنیف خیلی با و مهربانی و ادب و احترام کرده تا بیرون در او را استقبال کرده در مراجعت بمشایمت آمده بود جمعیت زیادی از ملتزمین رکاب و اهل اردوی ما از نوکرها و خواجه هاتا اینجا همراه آمده بودند شب آنها را مرخص فرمودیم مراجعت نمودند حاجب الدوله و آصف السلطنه هم از اینجا مرخص شده رفتند امشب تا صبح اتصالاً باران می آمد

— ﴿ روز دوشنبه بیست و یکم محرم ﴾ —

چون در این دو روزه باران زیادی باریده راه از اینجا به نخجوان که شوشه است و در جلو رود خانه دارد قدری خراب کرده يك بل هم که نزدیک نخجوان است خراب شده از بین راه تا سگراف کرده بودند به امیرال که امروز حرکت ما از طرف جلفا به نخجوان غیر ممکن است باید توقف کنیم و رئیس بستخانها و طرق و شوارع روس از اینجا عملاً جات و مأمورین زیاد فرستاده است که راه را مرمت و اصلاح نمایند لهذا امروز قرار بر توقف در جلفا شد صبح که از خواب برخاستیم معلوم شد ناصرالملک و ظهیرالدوله هم که بنزو ملتزمین رکاب هستند و همراه ما بفرنگستان می آیند و از راه رشت بباد کوبه و تفلیس رفته بودند دیشب ساعت پنج آمده وارد جلفا شده اند و خیلی در راه از باران و سیل بانها بد گذشته است خلاصه ولیعهد و نظام السلطنه صبح زود بحضور آمدند و مدتی در حضور ما مانده مرخص شده رفتند اردوی ما که از آنطرف ارس نمایان بود خیلی وضع غریبی داشت بعضی چادرها افتاده و بعضی بواسطه باران سرپا مانده دسته از مردم بار کرده میروند و بعضی مانده و کنار ارس آمده بطرف ما با کمال تأسف نگاه میکنند حرمانه کالسه های ایشان حاضر شده مشغول رفتن هستند قایق میانه ارس هم متصل در حرکت است و نوکرهای مسافرین می آیند و میروند ما هم در جلو ایوان اطاق خودمان بادوربین تماشا میکنیم وقت ظهر نهار آوردند در سرمیز خوردیم جناب اشرف صدراعظم و سایر ملتزمین هم دريك اطاق بزرگ دیگر که نزدیک منزل امیرال است نهار میخوردند بعد از نهار ما خوابیدیم بیدار که شدیم جناب اشرف صدراعظم را خواستیم فدري فرمایشات شد وزیر هایون روزنامه نوشت آخر کسیکه از حضور مرخص شده

(رفت)

را که منزل ما و مشرف به ارس است قرق فرمودیم و حرم باینجا آمدند تا دو ساعت بغروب مانده که وقت حرکت مابود جناب اشرف صدر اعظم فرستادند که موقع حرکت است از اندرون بیرون آمدیم و لیمعهد همراه مابود جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار موثق الدوله وزیر هایون ارفع الدوله و امین حضرت بالباس رسمی در جلو در حاضر بودند و طرفین راه را ایرانیها و اهل اردو و افواج و سوار حاضر رکاب و موزیگانچها و قزاقها که همراه هستند گرفته تالاب رود ارس با کمال نظم صف بسته ایستاده بودند قایق مارا لب رود حاضر کرده بودند توکل بفضل خدای تعالی نموده داخل قایق شده روی صندلی که برای ما گذارده بودند نشستیم اشخاصی که در قایق مابودند از اینقرار است و لیمعهد اعتضاد السلطنه که جلو ما ایستاده بود و تماشا میکرد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیر هایون و امین حضرت که قودی آب یخ در دست داشت جلوروی ما ایستاده مشغول عرض و صحبت بودند حاجب الدوله و اصف السلطنه هم همراه ما بمشایعت می آیند و از آنطرف برمیگیرند موثق الدوله و امیر بهادر جنگ هم توی قایق ما بالباس رسمی ایستاده مراقب حالت ما بودند قایق مارا عمله جات که حلت شده اند توی آب باطناب میکشند وضع این رود خانه در اینجا اینطور است که بواسطه بلندیهای زمین که در وسط رود خانه پیدا شده و در واقع جزیره تسکیل داده است رود خانه را بدو شعبه منقسم کرده است از یکطرف قایق را کب را میسراند بجزیره از آنجا پیاده شده داخل جزیره میشود و از طرف دیگر بقایق روسها سوار میشود که بامفتولی از آهن مثل طناب کلفت مهار کرده بساحل آنطرف میکشند و را کین را با کمال سهولت بخشگی میسراند خلاصه ما قدریکه با قایق رفتم بلند شده بطرف ایران و اهالی خود مان دستمال تکان داده اظهار لطف و مهربانی کردیم که يك مرتبه تمام مردم صداها بدعا و سلام و صلوات بلند کرده هیجان غریبی برای آنها دست داد بماهیم حالت مؤثری رخ نمود قایق ما بمحاذی جزیره رسیده قدری از راه و رسم معمول پائین تر رفت خیلی اسباب اضطراب مردم شده بود بحمد الله سالمآ بجزیره رسیدیم و از آنطرف سوار شده بساحل روس رفتم ابتدای خاك روس امیرال مهماندار ایستاده بود و سایر صحنه مصبان روس را که باینطرف نیامده بودند با کمال احترام و ادب در حضور ما معرفی کرد اینها همه برای تشریفات ورود ما حاضر شده بودند مهماندار نطق رسمی مفصلی نمود ماهم جوابی که شایسته بود دادیم جنرال پیری هم اینجا جاو راه بمحضور آمد و معرفی خودش را نمود که رئیس پلیس و سواره قزاق قفقازیه است اسمش () است بعد وارد اطاقهایی که برای ما حاضر کرده بودند شده شکر الهی را بجای آوردیم که صبحیح و سالم وارد خاك خارجه شدیم و در حقیقت از اینجا ابتدای مسافرت فرنگستان است بعد دودسته قزاق آمده در جلو ما

از طرف ما هم جمعیت زیاد است و موزیک مفصلی میزنند چون چهار دسته موزیکانچی در اردوی ماست شب را تماماً بتماشای رودارس و صحبت مشغول بودیم باران هم از غروب در کمال شدت شروع بباریدن کرد شب آقا سید حسین آمد روضه خواند و رفت وزیر دربار هم بحضور آمد قدری صحبت و فرمایش فرمودیم و رفت بعد شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ ٥٠ ﴾ (روز یکشنبه بیستم محرم الحرم ۱۳۱۸) ﴿ ٥٠ ﴾ —

امروز باید از جلفای خاک خود مان بجلفای روس برویم و بسلامت از رودارس بگذریم صبح که از خواب برخاستیم هوا بطوری منقلب و رعد و برق بود و باران میبارید که مافوق نداشت و شدت باران که از شب تا بحال آمده است در طرف دره دیز تشکیل سیل داده و آن سیل به اردو افتاده چادرهای بسیاری از اهالی اردو را آب گرفته است خلاصه جناب اشرف صدراعظم صبح برای پذیرائی مهماندارهای ما که از طرف دولت روس آمده اند بعمارت تحتانی تذکره خانه که منزل ماست آمده بعد از ساعتی مهماندارها آمدند و ایشان را در اطاق تحتانی پذیرفته بعد بحضور ما آوردند اسامی آنها از اینقرار است [امیرال آرسنیف] که جنرال اجودان اعلیحضرت امپراطور روس و مرد مسنی است میانه شصت و هفتاد سال دارد خیلی مرد عاقل فهمیده با هوش خوش اخلاق مهربانی بنظر می آید صاحب منصب محترمی است (کنل ژبوکیوچ) اجودان اعلیحضرت امپراطور (کنل برگارد) و (جنرال لیونسان زیلونی) هم از طرف فرمانفرمای قفقاز و (مشیو کاخانفسکی) کارگذار مهمان خارجه روس در تفلیس از جانب وزارت خارجه باستقبال آمده اند (مسیولین وین) رئیس پستخانه و تلگرافخانه های قفقاز (مسیو کوژین) معاون رئیس پست و تلگراف (غوبرناطور ایروان) کنت طین هوطن (حاکم ایروان) (کنل فونی ویرنوتی) رئیس مهند سین حکومت ایروان غیر از اینها صاحب منصبان مختلفه از قزاق و غیره هم خیلی آمده و همراه هستند از این اشخاص کسی را که سابقاً دیده و میشناسیم (مسیو کاخانفسکی) است آدم بسیار خوبی است تقریباً بیست و پنج سال قبل نایب جنرال قرنسولگری تبریز بود و آنوقت سبیلها زردنازک بلندی داشت بعضی اوقات که بشکار میرفتم همراه ما می آمد و توله داشت موسوم به (سلمن) و خوب توله بود بپاشکش کرد خیلی جوان محبوب و مطلوبی بود حالا که او را دیدیم پیر مرد شده است و این اوقات چنانکه اشاره کردیم در تفلیس از طرف دولت روسیه بمنصب کارگذاری خارجه برقرار است باری بامهماندارها تفقد نموده و قدری صحبت داشتیم بعد مرخص شده رفتند نهار خوردیم و چون خدام حرم میخواستند وقت رفتن و عبور ما از رودخانه تماشا کنند و عمارت پستخانه خوب مشرف برود خانه نبود دوباره اینجا

آمده به یگانات بشکار میرفتیم جای خوبی است اشجار میوه و غیره خیلی دارد انشاء الله وقت مراجعت ما فصل میوه اینجاها خواهد بود

— (روز جمعه هیجدهم محرم) —

امروز باید از مرند به (گلین قیه) برویم بخفر سنگ راه است صبح برخاسته باز رود سوار شدیم هیچکس از نوکرهای معتبر در رکاب نبود که با او صحبت بداریم از منزل صوفیان زکام شده ایم و هنوز باقی است همه جا رانده تا بمنزل آمدیم بعد از چهار استراحت مختصری کردیم عصر جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند بعضی مطالب بود عرض کردند وجوایهای لازمه داده شد وزیرهایون آمد روز نامه دو روزه را که نوشته نشده بود فرمودیم نوشت نزدیک غروب وزیر دربار بحضور آمد بایشان قدری صحبت و فرمایش کرده قرق فرمودیم تا سه ساعت و نیم از شب رفته در حرمانه بودیم چون وزیر دربار عرض کرده بود بواسطه رطوبت هوا نباید در چادر بخوابیم برای ما از خانه رعیتی گلین قیه یک بالکن و یک اطاق خوبی انتخاب و معین کرده بودند وقت خواب در اینجا رفته استراحت کردیم و از همه شب بهتر خوابیدیم

— (روز شنبه نوزدهم محرم) —

امروز از گلین قیه باید بجلقهای کنار ارس برویم صبح از خواب برخاسته رخت پوشیده بیرون آمدیم سوار کالسکه شده راندم و لیمهد و جناب اشرف صدراعظم وزیر دربار و نظام السلطنه و وزیرهایون در رکاب بودند قدری که آمدیم دیدیم يك اسب در کنار جاده مرده است و دم او را در کارند میکنند پرسیدیم چه است عرض کردند که مار زده است و اسب اسلحه دار باشی است از آنجا گذشته بابتدای دره دیز رسیدیم همه جا با کالسکه آمده از دره که خارج شدیم راه کالسکه را کالسکه چی اشتباه کرده قدری از راه دیگر آمده ما از کالسکه اسب سوار شده راندم کالسکه را برگردانده براه خودش انداختند و بمارسانیده دوباره بکالسکه سوار شده راندم تا بمنزل رسیدیم در عمارت تذکره خانه که تازه ساخته اند منزل مارا معین نموده جای حرمانه راهم در عمارت بسته خانه که تازه ساز و پاکیزه است ترتیب داده اند هر دو بنارا خوب تعمیر کرده اند بعد از ورود بمنزل نهار خورده عرایض و نوشتجات زیادی جمع شده بود همه را با وزیرهایون و وکیل الدوله خواندیم و جواب فرمودیم بعد قدری استراحت کرده عصر که از خواب برخاستیم قرق شد خدام حرم از منزل خودشان باینجا آمدند عمارت روسیهها هم آن طرف ارس پیداست جمعیت زیادی از روسیهها و مسلمانها در طرفین ارس بتاشا آمده اند موزیکانچی و قزاق و غیره هم هستند

فرستاده بود شه‌بندر عثمانی و قونسول فرانسه هم بعد از عقب آمده بما ترسیده بودند باقونسول انگلیس و اطربش قدری صحبت داشته مرخص شدند و ما را ندیم تارسیدیدم بنزدیک پل سنتیج مظفرالملک حاکم ساوجبلاغ و مکرری خوانین و رؤسأ عشایر ساوجبلاغ و مکرری را که خلعت بانها مرحمت شده بود و پوشیده بودند بحضور آورد و مرخص شدند از پل سنتیج که عبور کردیم ابری تیره هوا را گرفت و باران بارعد و برق شروع به باریدن کرد ما را ندیم تابصوفیان رسیده‌یم طرف تضرع و برق زیاد تر شد وقتی که وزیر دربار و جمعی از عملة خلوت در حضور بودند و وزیر هایون روز نامه سفر را مینوشت یگد فعه از بیرون عرض کردند سیلاب سختی در رودخانه جاری شده است ما برخاسته برای تماشا از آلاچیق آمدیم بیرون دیدیم سیلاب آدم موثق الملک را غلطانیده میبرد رفتند از پائین دست برود خانه زده او را گرفتند و از سیلاب نجات دادند بعد وزیر هایون و ناصر خاقان بمنزل رفته معلوم شد سیلاب چادرهای وزیر هایون را برده و اسباب او را ضایع و خراب کرده جای سالمی باقی نگذاشته و عاقبت اضطراراً بمجادر طویله پناه برده و شب را در اینجا بسر برده است چادر سالار اکرم و سیف السلطان هم که نزدیک چادرهای وزیر هایون بوده همانطور دوچار سیلاب شده خسارت و اذیت رسانیده است.

(۰) — روز پنجشنبه هفدهم — (۰)

امروز از صوفیان باید بمرند برویم و چهار فرسنگ راه است صبح خیلی زود حرکت کردیم چون قدری زود بود هنوز ملتزمین رکاب همه حاضر نشده بودند اعتضاد السلطنه را فرمودیم آمدتوی کالسه که در حضور ما ایستاد برای مشغولیت با او صحبت میداشتیم بعد ولیعهد و نظام السلطنه از عقب رسیدند دم کالسه قدری با ولیعهد صحبت و فرمایش فرمودیم امروز اطراف راه تاهر گجا بنظر می آید بقدری باصفا و طراوت است که حد وصف ندارد طرفین جاده یازراعت یا چون یا گل و لاله است و قدریکه میگذرد بکوه برفی میرسد که نازه برفها آب میشود و از زیران سبزه نمایان می گردد الحق خوشتر از این منظر کوه و دشت و سبزه و کشت بتصور نماید نزدیک مرند سواره ما کورا خوانین ما کو بحضور آوردند بعد علماً و اقایان و سادات مرندی که باستقبال آمده بودند بحضور رسیدند جمعیت مستقبلین از حد شمار بیرون بود قبل از ظهر وارد مرند شدیم منزل ما را خانه شجاع نظام که حاکم مرند است قرار داده اند و مشارالیه طاقی نرت یا شکوه خوبی جلو خانه خود زده بود بدخانه ندارد قبل از نهار وزیر دربار بحضور آمد قدری صحبت داشتیم از عقب ما آمده بود شب راهم جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند بعضی عرایض و مطالب داشتند بعرض رسانیده جوابهای لازمه داده شد و رفتند این سفر پانزدهم است که ما بمرندی آیم اغلب سنوات اینجا

(آمده)

وسایر ولایات برسانند بعد چون عریاض و نوشتجات زیادی جمع شده بود با وزیر هایون و ندیم السلطان و وکیل الدوله و دبیر السلطان همه را خوانده و جواب فرمودیم بعد فرستادیم از دکان خواجه اوک که از تجار مسیحی تبریز و از سنوات سابقه معروف حضور ماست قدری اسباب آوردند خریدیم يك اسباب کره گیری که هفت سال قبل آورده بود ما بخریم و بخریدیم تا حالا درد کانش مانده و امروز باز آورده بود تادیدیم فوراً شناختیم و فرمودیم این همان اسباب است که در آنوقت دیدیم تصدیق کرد بعد نهار خورده استراحت کردیم عصر که برخواستیم رعد و برق شدیدی شد دیروز اجازه فرموده بودیم که سیف السلطان و ناصر خاقان و عمید حضور بروند در باغیدشه شب را مهمان سالار اکرم باشند و صبح امروز به بابا باغی رفته آنجا را تماشا نموده و شکار کرده مراجعت نمایند غروب امروز آمده بودند و از قراویکه عرض کردند خیلی بانها خوش گذشته بود دو شکار هم صید کرده بودند امشب چند شب است که در تبریز چراغان است و امشب علاوه بر چراغان آتشبازی مفصلی هم ولیعهد گفته بود حاضر کرده بودند وزیرهایون را خواسته بودیم که روز نامه امروز را بفروشانیم بنویسد بواسطه دوری منزلش قدری دیر رسید او را مرخص کردیم که با ولیعهد بمنزل وزیر دربار برود بانجا رفتند در ساعت سه ولیعهد و وزیر دربار باتفاق درب اندرون آمدند آنها را بحضور خواسته قدری صحبت و فرمایش فرموده مرخص کردیم

— ﴿ روز چهارشنبه شانزدهم محرم ﴾ —

امروز باید بصوفیان برویم و راه شش فرسنگ است صبح اول افتاب از خواب برخاستیم قدری که گذشت از اندرون بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم حاضر بودند جناب ثقة الاسلام و جناب آقا سید علی آقای یزدی و اولاد مرحوم آقا میر فتح هم بحضور آمدند حالت ثقة الاسلام اندک علت و نقاهتی دارد جناب آقا سید علی آقا دعای سفر در گوش ما خواندند خلیفه ارامنه هم آمده بود و پرده خوبی که ارامنه تبریز از روی پرده کار ژاپن با گلابتون دوخته بودند بحضور آورد بسیار خوب ساخته اند و خیلی زحمت کشیده شکل طاووسی است که از گلابتون دوخته و بافته اند جای تمجید و تحسین بود بعد (مسیو پریم) مدیر گمرک آذربایجان با اجزای گمرک بحضور آمدند بعد از آن سوار شده حرکت کردیم کوچهای تبریز مثل روز ورود جمعیت غریبی بود جناب اشرف صدر اعظم در رکاب بودند و با ایشان صحبت میداشتیم بخارج شهر که رسیدیم قونسول انگلیس و قونسول اطریش بمشایعت آمده بودند مسیو (بطروف) قونسول روس چون بغتة ناخوش شده نتوانسته بود اینجا حاضر شود لهذا نایب خود را

رحمة الله عليه را تماماً بی زیاده و نقصان اجرا میداشتیم و لیهدهم در امتثال فرمایشات ما همان طوور است و قتی که طبقه تجار از حضور میگذشتند آنها را نگاهداشته شرح مبسوط مفصلی بانها فرمایشات نموده ابتدا قدری توییح و سرزنش فرمودیم که چرا هم خود را فقط مصروف خریدن املاک و احتکار جنس نموده و کار تجارت را یکباره بدست خارجه انداخته و منافعی که باید از راه تجارت برای دولت و ملت حاصل شود بدیگران و گذاشته خودشان چهار من غله دهات را حبس می کنند که از آن فایده رده کار معیشت رابر مردم بیچاره تنگ و سخت مینمایند بعضی عریاض در جواب عرض کردند که الحاق مقبول و مسموع نبود امیدواریم انشاء الله از این سفر که مراجعت فرمودیم با تجار داخله قرار درستی بگذرایم که کار تجارت را که بمنزله روح مملکت است بقاعده ادراه نمایند و املاک خود را فروخته سرمایه تجارت کنند و بمشازکت و اتفاق بکارهای بزرگ سودمند دست زنند که هم دست آنها از احتکار جنس کوتاه و هم کار تجارت یا یکدرجه از دست خارجه بداخله رجوع شود بعد بتمام طبقات نوکر از لشگری و کشوری و غیره علی قدر مراتبهم اظهار تقد و التفات فرمودیم وزیر دربار و وزیر هایون هم حالا از شهر رسیدند بعد از آنکه طبقات بار یافتگان از حضور گذشتند آمدیم توی عبارت باغ شمال در اطافهای طرف دست چپ که وارد میشد نشستم این همان عمارت و اطافهائی است که نایب السلطنه مرحوم بنا کرده و ماتعمیرات در آن نموده ایم قدری در آنجا نشسته چون هوایش گرم و حبس بود رفتم بیسالاخانه سردر اما محض اینکه جریان هوا سبب سرما خوردگی نشود فرمودیم ارسی طرف شمال را پائین کردند و فقط طرف جنوب باز بود هوای خوب معتدلی داشت همانجا نهار خوبی که ولیعهد تهیه کرده بود صرف نموده استراحت کردیم طرف عصر رعد و برق مختصری شد از بلخ شمال مراجعت بشهر نمودیم وزیر دربار و وزیر هایون که در مراجعت بکارخانه قالی باقی مشهدی نجف کنبه رفته بودند از قرار یکبار عرض میکردند کارخانه خیلی معتبری احداث و دایر کرده است و وزیر دربار که شب فاندرون آمد مفصلاً بعرض رسانید که چطور اطفال کوچک کار میکنند الحاق کار خیلی بقاعده و خدمت عمده بملت کرده است تا سه ساعت از شب رفته ولیعهد و وزیر دربار در اندرون بودند بعد مرخص شدند و ما نماز خوانده شام صرف کرده استراحت نمودیم

— (روز سه شنبه پانزدهم) —

صبح جناب اشرف صدر اعظم را خواسته با نظام السلطنه بحضور آمدند باره فرمایشات لازم بود بانها فرمودیم و جناب اشرف صدر اعظم را بتلگرافخانه فرستادیم که احکام مارا بطهران

— ﴿ ۰ ﴾ (روز یکشنبه سیزدهم) ﴿ ۰ ﴾ —

امروز در شهر تبریز توقف کردیم صبح از خواب برخاسته بیرون آمدیم امروز خبر کرده بودیم شماع السلطنه و تمام وزرا در تلگرافخانه باغ طهران حاضر شده بودند جناب اشرف صدراعظم را خواستیم بعضی احکام و دستورالعملها بود و فرمایش شد که بوزرا ابلاغ نمایند بعد از آن وزیر دربار بحضور آمد بعضی اوامر و فرمایشات بود باو فرمودیم بعد قدری در باغ گردش کردیم وزیر دربار و وزیرهایون هم ملتزم حضور ما بودند مخصوصاً شرح درختهای این باغ را که هر کدام تاریخی است و اغلب را بدست خود مان کاشته ایم برای وزیرهایون میفرمودیم درختهای کبیر که نه از زمان نایب السلطنه مرحوم دارد که خیلی قوی و بزرگ است در جلو حمام درخت زرشکی تاریخی است که تفصیل آنرا میفرمودیم بعد از گردش نهار خوردیم و استراحت کردیم عصر را خیال داشتیم سوار شویم هوا منقلب شد منصرف شدیم عریاض و نوشتهجات زیادی بود که بایستی ملاحظه کنیم و احکام آنها صادر شود و مخصوصاً بعضی دستخطها بود که باید بخط خودمان بنویسیم فرمودیم حاضر کردند و تا دو ساعت از شب رفته مشغول اینکار بودیم بعد نوکرها مرخص شدند و قرق شد شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ ۰ ﴾ (روز دوشنبه چهاردهم) ﴿ ۰ ﴾ —

امروز خبر کرده ایم بباغ شمال برویم و سلام مختصری در آنجا منعقد شود که تمام طبقات نوکر و غیرهم را آنجا بحضور بیاورند صبح سوار کالسکه شده حرکت کردیم بقدری جمعیت اطراف راه بود که دو صف و سه صف تا باغ شمال پشت در پشت برای دیدن ما ایستاده بودند و هنگام عبور ما سلام و صلوات میفرستادند و دعا میکردند و جناب اشرف صدراعظم و نظام السلطنه و مجیر السلطنه و امیر بهادر جنگ در اطراف کالسکه بودند آمدیم تا در باغ شمال انخیابان وسط وارد شدیم تماشای سبزه و اشجار و صفائی باغ را میگردیم تا رسیدیم بخت جلو سردر آنجا سابقاً تماماً یک قطعه چمن بود حالا وضعش را بهم زد باغچههای کوچک و گلکاری کرده اند وضع سابق از حالا بهتر بود « خلاصه در جلو سردر و دور حوض تمام طبقات نوکر از نظام و لشکر نویسان و مستوفیان و وجوه و اعیان شهر تبریز و تجار معتبر و غیرهم ایستاده بودند ما آمدیم جلو حوض سردر صندلی گذاشتند نشستیم تمام حضار بطور دفیله آمده از جا و ما گذشتند و لیعهد يك يك را معرفی میکرد الحاق بسیار خوب اهالی آذر بایجان و این مملکت را نگاهداشته نصایح و فرمایشات و دستورالعملهای ما را هیچکدام از دست نداده است همانطور که ما او امرشاه شهید

جدید ترتیب و تشکیل داده است و افواج ساخلوی آذربایجان و صاحبمنصبان قدیم و جدید با کمال نظم و آراستگی جلو آمده از حضور گذشته و جلوباغ صاحب دیوان نظام السلطنه پیشکار کل آذربایجان با وجوه و اعیان و معارف شهر ایستاده بودند بعد از آن سایر طبقات اهالی شهر از طلاب و تجار و اسادات و اصناف خارجه و داخله تماماً ایستاده در اطراف خیابان و روی پشت بامها هم مرد وزن زیاده صف بسته و ازدیدن ما اظهار بشاشت و خوشحالی میکردند ما هم از ورود خود مان به تبریز که بعد از پنج سال سلطنت امروز قرین سلامت باز باین شهر که بواسطه سی و هشت سال توقف مادر اینجا حکم رطن هم رسانیده بود و از ملاقات رعایا و اهالی اینجایی نهایت خوش وقت و محفوظ بودیم همینطور در خیابان آمدم طاقهای نصرت باشکوه خیلی خوب و لیعهد دستور العمل داده ساخته اند و سایر مردم هم از تجار داخله و خارجه هر یک در جلو خانه و عمارات خود از قالی و قالیچه و پارچه های الوان زینتها کرده بودند جمعیت و ازدحام غربی بود اشخاصیکه در رکاب ما بودند و لیعهد جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار نظام السلطنه امیر بهادر جنگ موثق الدوله موثق المملک و سایر نوکرها بودند در اطراف خیابان هر جا بایکین و ایوان و محلی بود که مشرف بخیابان بود بعضی ارامنه و فرنگیها ایستاده برسم فرنگستان دستمال سفید تکان میدادند که علامت نهایت و اظهار خوشوقتی و شغف بودند رسیدیم باول بازار توی بازار هم همانطور طرفین راه جمعیت و ازدحام بود تا ورود بمیدان توپخانه سه ساعت بغروب مانده بسلامت و مسرت وارد دیوانخانه تبریز که منزل قدیمی خودمان بود شدیم باغ بسیار مصفی بود و لیعهد حقیقه تمام مملکت آذربایجان و خصوصاً شهر تبریز را در نهایت خوبی و انتظام نگاه داشته است کمال رضا و خوشنودی را از او حاصل کردیم معلوم میشود فرمایشات و نواصیح و تربیت مادر باره او کاملاً بنای خود را بخشیده است خیلی خوب از عهده حکومت و شرایط سیاست و رعیت داری بر آمده امروز حالت مردم را که میدیدیم معلوم بود باطناً از ولیعهد راضی و خوشنود هستند و این معنی خیلی اسباب خوشوقتی مانند قدری با وزیر هابون و سالار اکرم و سیف السلطان و ناصر خاقان که در حضور بودند صحبت و فرمایش فرمودیم رفیق بتلگرافخانه تلگراف ورود خود ما را به شماع السلطنه و سپهسالار و سایر وزرا دربار بطهران فرمودیم بعد قرق شد خدام حرم آمدند و لیعهد هم نامدتی از شب گذشته در حضور بود بدشام خورده استراحت کردیم تبریز سیصد متر از طهران بلندتر است دهاتی که از با سمج الی تبریز دیده شد از ایقرار است

(طرف راست جاده) (کند رود مملکی حاجی میرزا حسین محتهد) [نعمت آباد)

(طرف چپ) (جاقور) ینه شلوار مملکی قاضی) (زربق مملکی امام جمعه)

(روز)

فرمودیم ارفع الدوله وزیر مختار بطرز بورغ هم اینجا بحضور آمد صبح هم قبل از علماء دسته مستوفیان و اهل تلم آذربایجان بحضور آمدند سه ساعت بغروب مانده سوار شده بطرف بالای رودخانه که بدره دیزج می رود رفتیم و لیمهد و وزیرهایون و امیرها در جنگ و جوی دیگر در رکاب بودند اطراف رودخانه تماماً زراعت و سبزه و بسیار پاکیزه و با صفا بود رودخانه هم بواسطه بارانهای تازه که آمده است آب زیادی دارد اشجار و باغات هم از سابق زیاده تر شده است هوا و صفا و طراوت سبزه و باغ و اشجار بهتر از آن بتصور نمی آمد تا مسافت زیادی بالا رفته با و لیمهد صحبت و فرمایش می فرمودیم بعد مراجعت بمنزل فرمودیم

— (روز شنبه دوازدهم محرم) —

امروز باید انشاء الله بسلامت وارد شهر تبریز شویم و راه دو فرسنگ است صبح که از خواب برخاستیم حرم زودتر بشهر رفته بودند و لیمهد و جناب اشرف صدراعظم و وزیر دربار و ارفع الدوله را خواستیم آمدند توی حیاط قدری با آنها صحبت و فرمایش فرمودیم تا وقت حرکت رسید سوار کالسکه شده از کوچه باغهای باسج مدتی عبور کردیم با جناب اشرف صدراعظم و نظام السلطنه در راه صحبت می داشتیم همینطور آمدیم تا خلعت پوشان در راه بعضی باستقبال آمده بودند دیده شدند در خلعت پوشان آفتاب گردان و سر پرده عالی زده بودند قونسولهای دولت خارجه اینجا بحضور آمدند که اسامی آنها از قرار ذیل است (مسیو وود جنرال قونسول انگلیس مسیو برژرون قونسول فرانسه مسیو شیر کوف نایب اول جنرال قونسولگری روس مسیو آنزل مدیر باش شهرداری عثمانی مسیو فلاور یانویسکی مدیر قونسولگری اطریش (مسیو ورتل نایب اول قونسولگری فرانسه)

پس از آنکه مامورین رسمی کورد ییلوماتیک از حضور مرخص شدند خلیفه ارمنه مملکت آذر بایجان مسمی به سماء بحضور آمد بعد نهار خوردیم و پنجماعت بغروب مانده از خلعت پوشان روانه شهر شدیم غدغن فرمودیم وزیر دربار عمارت خلعت پوشان را تا مراجعت ما از فرنگستان تعمیر نماید در بین راه از اینجا تا نزدیک شهر که مستقبلین آمده بودند تماماً با وزیرهایون صحبت می داشتیم و از وضع شهر تبریز و مردمان آذو آب و هوای آنجا برای او فرمایش می کردیم اجزای پستخانه بامیرزا غلامحسین خان سرتیب مدیر پست آذربایجان تماماً با لباسهای رسمی و وضع خوب تا نزدیک خلعت پوشان باستقبال آمده بودند وزیرهایون آنها را معرفی کرد بعد رسیدیم بقشون و اهالی نظام مجیر السلطنه که حال رئیس قشون آذربایجان است در محل معروف به شاطر علی که واقع در خارج شهر است اردوی منظم خوبی تشکیل داده با سوارهای تازه که بطرح و لباس

— (روز پنجشنبه دهم محرم الحرام) —

امروز که روز عاشورا است در باسج توقف شد و از صبح حاضر برای مراسم عزاداری و زیارت عاشورا شده بودیم جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند آقای بحرینی و آقا سید حسین پسر ایشان و میرزا حسین خوانساری روضه خوبی خواندند بعد زیارت عاشورا بنا کردیم جناب اشرف صدر اعظم رفتند موثق الدوله و امیر بهادر جنگ و بعضی دیگر از نوکرها که شب عاشورا بجهت چهل و یک منبر بشهر تبریز رفته بودند قبل از ظهر مراجعت کردند از موثق الدوله گذارش حالات و امورات شهر تبریز را پرسیدیم و بعرض رسانید بعد نهار خوردیم در سرنهار وزیر هابونی بحضور آمد با او فرمایش و صحبت داشتیم بعد از نهار خوابیده عصر که برخواستیم آصف السلطنه و امین حضرت و بعضی دیگر از عمه خلوت در حضور بودند تا امروز دسته جات سینه زن و نوحه گر متعدد بودند که باطل و شیپور و بالابان نوحه گری و تعزیه داری کامل کردند اگر چه خود ماندیدیم اما عرض کردند که خوب بودند امروز هم تیغ زده بودند و تا عصر نوحه گری و مراسم تعزیه داری کامل بجا آوردند بحمد الله اینجا هم موفق باین فیض و سعادت کامل شدیم و لیمهد که از میانجی شهر تبریز مراجعت کرده بود که در دهه عاشورا مراقب نظم شهر باشد در کمال خوبی از عهده برآمده و امشب دوساعت و نیم از شب گذشته ببا سحیح آمده شرفیاب حضور شد بعد شام خورده استراحت کردیم

— (جمعه یازدهم محرم) —

امروز صبح برخاسته رخت پوشیدیم قرق شکست ابتداء وکیل الدوله بانوشتجات و تلگرافات زیادی بحضور آمد و بعرض رسانیده احکام آنها صادر شد بعد و لیمهد و جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند و چند دسته علمائ شهر تبریز را بحضور آوردند که اسمی آنها از این قرار است دسته اول که قبل از ظهر بحضور آمدند جناب میرزا صالح آقا شیخ الاسلام جناب میرزا نقی آقا جناب حاجی میرزا عبد الکریم امام جمعه حاجی میرزا اسد الله پشنامه میرزا عبد الشکور پشنامه حاجی میرزا صادق آقا حاجی میرزا ابوالقاسم آقا دسته دیگر بعد از ظهر جناب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد (جناب حاجی میرزا محسن آقا) (جناب حاجی نظام العلماء) (جناب حاجی قاضی) (میرزا صادق پشنامه) (میرزا ابوالحسن رئیس السادات شیرازی) (حاجی میرزا یحیی مدیر اداره ریاست سادات) (میرزا علی آقا پسر نفع الاسلام) (میرزا سید علی آقا پسر آقا میر فتاح) از ملاقات آقایان علماً خینی محفوظ شدیم و نسبت بهر یک بقدر مراتبشان اظهار التفات (فرمودیم)

و ثنا میکردند و اظهار شادی و شمع غریبی می نمودند قدری با آنها فرمایش و اظهار تفقد و التفات فرمودیم بعد مسیو (بطروف) جنرال قونسول روس و مسیو (وود) جنرال قونسول انگلیس اینجا بحضور رسیدند از آنها احوال بررسی کرده اظهار التفات فرمودیم مسیو (پریم) مدیر گمرکات آذر بایجان هم آمده بود بمسریو بطروف هم بود تا اورا دیدیم شناختیم پرسیدیم حالا هم ویان میزند عرض کرد من نقاشی میکنم برادر دیگر من است که ویان میزند و او در روسیه است بعد بعضی از تجار معتبر آذر بایجان مثل حاجی سید مرتضی آقا و حاجی حسن ختائی و حاجی محمد علی آقا قراباغی باستقبال آمده بودند دیده شدیم میرزا ابراهیم خان کلا نتر تبریز هم بحضور رسید از اینجا قله های کوه بابا باغی تماشا پیدا بود که شکارگاه مخصوص ما بوده است و از اینکه بفضل خدای تعالی باسلامت حال و اعتقامت مزاج به آذر بایجان رسیده و گردشگاههای قدیم خود مان را که سالها در اینجاها تفرج کرده ایم ملاحظه میفرمائیم شکر الهی را بجای آوردیم از قراریکه عرض کردند در شگه امین حضرت هم امروز در راه شکسته وضایع شده است خلاصه آمدیم نارسیدیم به باسملی در همان خانه که سفرهای سابق منزل میکردیم نزول نمودیم این خانه مال مهدی و عباس بیگ است که دو برادر هستند هر دو جلودار شعاع السلطنه مرحوم بودند و حالا هم حیات دارند خلاصه نهار خوردیم وزیر دربار در حضور بود بعد از نهار خوابیده از خواب که برخوایم رفیق حمام بقدریک ساعت در حمام بودیم بعد از حمام وزیر هایون و امین حضرت و موثق الملك و معین دربار و ناصر خاقان و وکیل الدوله بحضور آمدند چند فرد شعر که در دیوار این اطاق نوشته شده بود فرمودیم وزیر هایون در روز نامه بنویسد (شعر)

(امشب این خانه بهشت است که جان از این جاست * مه من مه مه من آن مه نابان این جاست)

(بلبلا غصه مخور بهر گلستان ارم * بلبل اینجا و گل اینجا و گلستان اینجا است)

— و این شعر نیز بدیوار اطاق نوشته است —

(نوحی که هزار سال يك طوفان دید * من نوح نیم هزار طوفان دیدم)

— (دهاتی که از منزل حاجی آقا تا باسملی دیده شد از این قرار است) —

طرف راست (تازه کند شبلی ملکی حاجی میرزا اسمعیل آقا) (قزلبه میبدان ملکی حاجی میرزا کریم آقا امام جمعه) (باسملی ملکی عوف السلطنه و حسن آقا تاجر باشی)

طرف چپ (اکن آباد ملکی حاجی خان پیشخدمت) (یوسف آباد ملکی حاجی میرزا حسن آقا مجتهد و دبیر هایون) (سعد آباد خالصه)

(باسملی ششصد متر از طهران بلند تر است)

ملکی امام جمعه ایضاً) (جزیره خوالی ملکی حاجی میرزا مهدی قاضی) [بوستان آباد]
[هلان] نزدیکی حاجی آقا ملکی حاجی میرزا ابوالحسن رئیس السادات [] حاجی آقا ملکی
رئیس السادات ایضاً]

[طرف چپ] [شروانه ده ملکی حاجی مشیر دفتر] (غره بابا ملکی امین التجار) [بندرکیل
ملکی میرزا هدایت الله پسر حکیم باشی) (خیر آباد ماشین ملکی ورثه حاجی میرزا محمد علی
آقا) (قریه مبان ملکی جناب حاجی نظام العلماء) منزل حاجی آقا ششصد متر از بلند تراست

— (روز چهارشنبه نهم) —

امروز باید از حاجی آقا به باسج برویم مسافت واء پنج فرسنگ است صبح که از خواب برخاستیم
معلوم بود که دیشب باران باریده است و حقیقه طراوت و صفوا لطافت هوا از حد وصف پیرون
است فرستادیم جناب اشرف صدر اعظم را خبر کردند که بایند در رکاب سوار شوند معلوم
شد بواسطه کسالت و درد دستی که داشته اند دیشب آنی برین خورده دیر عرق آمده است
و هنوز عرق دارند لهذا نتوانسته بحضور حاضر شوند وقتی سوار شدیم نظام السلطنه و سایر
نوکرها در رکاب بودند قدری که آمدیم رسیدیم بقوری گل خیلی باصفا بود در کنار دریا
چه قهوه خوردیم وزیر دربار اینجا رسید میرشکار تیر خوبی بمرغابی انداخت خیل خوب زد
نصف مرغابی بزمین و نصف بهوارفت وزیر دربار هم چند تیر خوب انداخت بعد از آنجا
گذشتیم و از دور تماشای قلل جبال سهند که از اینجا خوب نمایان است می نمودیم و در فکران
شکارهای زیاد بودیم که در مدت سی و شش سال ولایت عهد خود مان در آذر بایجان در این
کوهها صید کرده بودیم و شکر و حمد الهی را بجامی آوردیم و باملنزمین صحبت و حکایت میکردیم
مخصوصاً دوقله کوه سهند که یکی قوج کلی و دیگری د میر لواشت بقدری در این وقت برف
دارد که مثل قله های کوه البرز طهران درجله بزرگ زمستان است یعنی حالا که پنجاه روز از
عید نوروز میگذرد هنوز قلل قوج کلی و دمیرلو تمام پوشیده از برف است و لکه سیاهی ندارد
خود ما ارتفاع قله کوه قوج کلی را از دریاچه که ریشه کوه است صحیحاً گرفته ایم هشتصد متر
تمام است دمیرلو دویست الی دویست و پنجاه متر است خلاصه راندیم تا رسیدیم بگردنه شبلی
آنجا سوار اسب شدیم و همه جا با وزیر دربار و نظام السلطنه و امیر بهادر جنگ و موثق الدوله
صحبت کنان می آمدیم ناپای گردنه اینطرف که بجلگه سعد آباد نگاه میکند رسیدیم به
اسمعیل آباد که مال مرحوم حاجی میرزا اسمعیل آقا بحر العلوم است از آنجا گذشته بسعد آباد
رسیدیم که از املاک خالصه مادر آذر بایجان است رعابای سعد آباد و غیره سر راه جمع شده دعا
(و ثنا)

امروز از تکه داش بحاجی آقا باید برویم و مسافت سه فرسنگ است صبح که از خواب برخاستیم الحمد لله تعالی حالت دست و پا خوب است فرستادیم وزیر دربار و دکترا (ادکاک) احضار فرمودیم آمدند اندرون دوی دست را دکترا عوض کرده رفتند رخت پوشیدیم آمدیم بیرون درب اندرون جناب اشرف صدر اعظم و نظام السلطنه و سایر نوکرها حاضر بودند سوار شده رانندیم هوا بقدری سرد که مثل زمستان است و سبزه زراعت خیلی کم باند شده در راه که می آمدیم بخاطر آوردیم مسافرت سی سال قبل را که با مرحوم میرزا صادق قائم مقام که بوزارت ما منصوب شده بود از طهران مراجعت به آذربایجان کرده وارد تکه داش شدیم زمستان سخت و تمام زمینها پوشیده از برف بود بطوریکه در راه جز از محل چقر نمیتوانستیم حرکت کنیم میرزا صادق قائم مقام با تخت حرکت میکرد و ما سواره با نوکرها می آمدیم اول کسیکه آنوقت وارد منزل حاجی آقا شد ما بودیم و مرحوم میرزا علی نقی حکیمباشی و طهماسبقلیخان یوزباشی که آمد و نفر هم در رکاب من بودند برف بقدری زیاد بود که اندازه نداشت امروز که در راه آن سفر را بخاطر آوردیم شکر و حمد الهی را میکردیم که مسافرت امسال با مسافرت سی سال قبل خیلی فرق دارد از تکه داش ناحاجی آقا همه جا صحبت کنان آمدیم نزدیک منزل که رسیدیم میرزا عبدالعظیم مستوفی که در تبریز است باستقبال آمده بود سیدالحکما هم آمده بود هر دو بحضور رسیدند لدی الورد بمنزل جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم با ایشان و نظام السلطنه در خلوت قدری صحبت و فرمایشات فرمودیم بعد وزیر دربار و وزیر هایون بحضور آمدند با وزیر دربار صحبت شد و با سایر عمه خلوت که در حضور بودند بمذاکرات اسفار سابقه مشغول بودیم نهار خورده دو سه ساعتی خوابیدیم هوای حاجی آقا بقدری سرد است که هنوز شکوفه باز نشده است تازه اشجار میخواد سبز شود در حقیقت امسال تا اینجا سه بهار دیده ایم یکی در طهران و دیگری در سلطانیه و زنجان یکی هم حالا در اینجا ملاحظه میکنیم نزدیک غروب قرق شد نیمساعت از شب رفته وزیر دربار را خواستیم بحضور آمد دست ما را با حضور ایشان باز کرد و بستند در حقیقت این دفعه دست ما بحمد الله زود خوب مالمه شد وزیر هایون هم برای نوشتن روز نامه آمد وکیل الدوله هم بعضی تلگرافات بحضور آورده عرض کرد و احکام آنها را فرمودیم بخط وزیر هایون نوشته شد بعد از آن آقا سید حسین پسر جناب آقای بحرینی حاضر شده روضه خواند دهاتی که از تکه داش ناحاجی آقا دیده شد از این قرار است (طرف راست جاده) (قرادنه ملکی حاجی میرزا آقای امام جمعه) (عین الدین

صبح هوا بسیار خوب بود نیم ساعت بدسته مانده سوار کالسکه شده آمدیم تازییر گدولک بعد پیاده شده سوا اسب شدیم کالسکه های حرم و سایر مردم حاضر بود یکی یکی بالامیبردند ما تماشا میکردیم بعد رانده رفتیم بالا امروز از جاهای باصفا که همه چمن و سبزه زار بود گذشتیم خصوصاً در اراضی طرف دست راست گلهای زرد زیاد شکفته بود که چشم از مشاهده آن سیر نمیشد فرمودیم سه نفر غلام رفته چند دسته گیل آوردند جناب اشرف صدر اعظم وزیر دربار و وزیر هایون را خواسته بودیم در بین راه رسیدند جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار ناخوش بودند وزیر هایون وقتی بما رسید از اسب زمین خورد خیلی خداوند باورحم نمود بعد میرزا ابو القاسمخان ناصر خاقان توی بانلاق با اسب زمین خورد خیلی مضحک بود با امیر آخور و آصف السلطنه قدری در راه صحبت و فرمایش فرموده بنا سه ساعت از دسته گذشته وارد منزل تکمه داش شدیم این خانه که در تکمه داش ما منزل کرده ایم مال یک غلام پیشخدمت است که مادوبست او را دیده بودیم و یک مادر پیری هم داشت که تقریباً نود سال داشت در ایام ولیعهدی خودمان هر وقت ازین راه ایاب و ذهاب میکردیم اغلب نهار را در این جامیخوردیم و این پیره زن آش ماست برای مامیخت و می آورد و انواعی معمول داشت میگرفت و چند طغرا فرمان از خاقان مغفور فتحعلی شاه داشت می آورد بما نشان میداد باری بعد از ورود بمنزل نهار خوردیم بعد از نهار دایوانخانه را قرق فرمودیم حرم آمدند قدری خوابیدیم هوا خیلی باد و باران داشت خوابان نبرد درد با بحمدالله بکلی رفع شده است درد دست جزئی باقی است امیدواریم تا دوز دیگر آنهم بکلی رفع شود عصر جای خود دیدیم بعد وزیر دربار بحضور آمد با او قدری فرمایش و صحبت فرمودیم بعد آقا سید حسین آقا آمد روضه خواند پس آن نماز مغرب و عشاء را خوانده شام خوردیم شب باز دسته جات سینه زن و نوحه گر بارید و آمده سینه زدند و نوحه گری کردند و ما استماع نمودیم « دهاتی که از قراچین تا تکمه اش دیده شد از ازان قرار است (طرف راست) (زکاوچه و هنزیه متعلق بجناب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد است) (داش آقان خورده مالک است) (قریه کچین ملکی میرزا ابراهیم خان ورثه میرزا هاشمخان (بنگجه ملکی حاجی حسن تاجر و شمس المعالی است) (نوساله ملکی مشیرالدوله) (چرخواران ملکی مشیرالدوله) (دره جی ملکی ورثه حاجی قوام) (طرف چپ) (کلهین ملکی جناب حاجی میرزا حسن آقا مجتهد) (قزله ملکی جناب میرزا کریم آقا امام جمعه تبریز) (علی خلیج ملکی حاجی میرزا کریم آقا امام جمعه) (تکمه داش ملکی عیال مجید الملک رئیس تذکره) (تکمه داش ششصد و هشتاد متر از طهبدان بلند تر است]

بعد حاضر حرکت شده بیرون آمدم درب اندرون جناب اشرف صدر اعظم و نظام السلطنه و سایر نوکرها حاضر بودند سوار کالسکه شده و نامدنی از راه باجناب اشرف صدر اعظم و نظام السلطنه صحبت و فرمایش میکردیم در باب آبادی مملکت آذربایجان و خروشی هوا و صفای این مملکت از بین راه جناب اشرف صدر اعظم را مرخص فرمودیم رفته بکالسکه نشستند بعد وزیر هایون از صفا و طراوت و خرمی اینجاها سخن میگفتیم وضع زراعت و ریسمان حاصل این صفحات ماشا الله خیلی تعریف دارد و از قرار یک شصت و هشت درصد زراعت هشت درصد و وقت و مراغه هم خیلی خوب شده است اگر انشاء الله دوسه باران دیگر بزراعت این حدود برسد گمانم این است که بخواست خدای تعالی امسال آذربایجان بالمره از آفات تنگی و قحطی خلاص شود و قیمت غله یکمربته از سی تومان تنزل کرده بچهارده پانزده تومان برسد و امیدوار بفضل و کرم پروردگار چنانم که اسباب راحت و رفاهیت و آسودگی این مخلوق از هر جهت فراهم آید - خلاصه تمام راه خود را بصحبت و فرمایشات مشغول می داشتیم شمش المملک ، و سیف السلطان ، و سالار اکرم ، و ناصر خاقان هم در رکاب بودند آمدیم نارسیدیم بمنزل مارا در بالاخانه خالّه حاجی زمان نام که از اهل قریه قراچین است و در اسفار عبده که از اینجا گذشته در همین بالاخانه منزل میکردیم معین نموده اند بعد از ورود بمنزل وزیر دربار آمده ترتیب منزل و مکان مارا داده اند که سالم و بدون رطوبت باشد نهار خورده استراحت کردیم شب فرستادیم روضه خوانها آمده روضه خواندند وزیر دربار بحضور آمد قدری صحبت داشتیم هوای اینجا باطهران چهل و هفت روز تفاوت دارد شکوفه آلبالو تازه اینجا باز شده است در حالی که وقت خروج ما از طهران تمام شده بود و حالا قریب یکماه است از طهران خارج شده ایم در این دهه عاشورا هر شب ناسه ساعت از شب رفته دسته سینه زن و نوحه گر گردش می نمایند دهاتی که از ترکان تاقراچین در عرض راه دیده شد از اینقرار است

(طرف دست راست) (غریب دوست ملکی ناظم میزان) (سانیان سفلی ملکی ورثه میرزا علیجان قاجار) (سانیان علیا ملکی حاجی علی اکبر تاجر تبریزی) (مشیر آباد) (خورده مالک است) (اروغچی ملکی شمس المعانی)

(طرف دست چپ) (قراچه قایه در رود خانه غریب دوست ملکی ورثه میرزا علی خان قاجار) (بقر آباد ملکی موثق المملک) (قراچین چهار صد و چهل متر از طهران بلند تراست)

— ﴿ روز دوشنبه هفتم محرم ﴾ —

امروز باید از قراچین به تکمه داش برویم پنجفرسنگ راه است سه ساعت بدسته مانده از خواب بیدار شدیم برخاسته نماز خوانده چاه خوردیم هوا هم از اول شب تا بصبح میسبارید

طرف شمالی طهران واقع است قله هایش تمام برف دارد و چنانکه نوشتیم در این بارندگی تازه برف باریده است دامنه آن دهات زیاد واقع است که از شدت سردی هوا با اینکه الحال چهل و پنجروز از نوروز میگذرد تازه درختها برگ و شکوفه میکند و این کوه سیلاق شقاقی است و دست چپ جاده بمسافت زیادی کوه چالداغی واقع است که پشت آل افشار صابنقلعه و گروس و تخت سلیمان معروف که از جمله جاهای دیدنی دنیا است واقع است و روبروی ماکه بصوب تبریز میرویم بمسافت بعیدی کوه سهپند معروف پیدا و نمایان است درواقع امروز میانه سه کوه بزرگ میرویم با اینکه تمام کوه و دشت پوشیده از سبزه و گل و لاله است که منظری از این خوشتر نمی شود و شخص دمی از تماشای آن سیر نمیگردد بواسطه درد دست ماکه امروز شدتی دارد هیچ از تماشای صحرالذت نمیبریم خلاصه وارد منزل شدیم در توی ده اطاق و منزل خوبی برای ما حاضر و مراتب کرده بودند آنجا قدری استراحت کردیم یگساعت و نیم بغروب مانده آصف السلطنه وزیر هایون وکیل الدوله امین حضرت ناصر خاقان و جمعی دیگر از نوکرها بحضور آمدند از وزیرهایون و ناصر خاقان پرسیدیم چرا عقب مانده بودید عرض کردند برای دیدن چهارخانه میانج و دستور العمل کارهای آنجا عقب ماندیم چنان اشرف صدر اعظم هم از عقب آمده در همین راه بوزیر هایون برخورد کرده بودند چون حرم در جلو بوده ایشان میان راه نهار خورده و قدری توقف کرده عصری بار دو آمده بودند نزدیک غروب قرق شد نو کر هار رفتند و خدام حرم آمدند بحمد الله قدری درد دست ساکت شد

-- (دهات عرض راه از میانج تا ترکان از این قرار است) --

(طرف راست) (قریه کبیه ملکی میرزا مهدیخان نواره بیان الملك) (اشلق ملکی مؤتمن الدوله) (اذبلق ملکی جناب حاجی نظام الغلماس) (کا و زرد ملکی مشهدی نجف گنجبه) (صومعه سفلی ملکی منور السلطنه) (چناقلاغ ملکی ورثه میرزا حبیب مستوفی) (خواجه غیاث ملکی ورثه مرحوم میرزا باقرخان تفنگدار)
(طرف چپ) (برنج در مخرو به ملکی میرزا ابر القاسم) (جو بو قلو توی دره ملکی میرزا رفیع خان) (ترکان از طهران چهار صد متر بلند تر است)

-- (روز یکشنبه ششم محرم) --

امروز باید از ترکان به قراچمن برویم و راه پنجفر سنگ است بحمد الله در دوست خیلی تخفیف حاصل کرده است صبح برخاسته اول فرستادیم آمدند دست را باز کرده دوا مالیده بستند (بعد)

— ❦ (۰) (۰) (۰) (روز جمعه چهارم محرم) (۰) (۰) ❦ —

امروز در میانج اتراق کردیم از اول ماه محرم تا بحال بحمد الله اتصالی بارد و هوا خیلی برودت داد و در کوه بزکوشی که فاصله میانه سراب و گرم رود است تازه برف آمده پیلاق از این بهتر نمیشود که چهل و پنجروز از عید نوروز گذشته برف می آید بقرینه باید در تبریز هم برف آمده باشد این کوه را سابق بر این هم دیده ایم هم از طرف سراب و هم از طرف گرم رود مرتع و پیلاق بعضی ایلات این حدود است باری صبح از خواب برخاسته جای صرف نموده خواستیم برویم لب رود خانه باران مانع شد تا دو ساعت از دسته گذشته اندرون بودیم بعد لباس پوشیده دیوانخانها را قرق فرمودیم وکیل الدوله عریاضی که جناب اشرف صدر اعظم با و داده بودند با جوابهای تلگرافی بحضور آورد ملاحظه شد بعد آمدند عرض کردند که بجهت خلخال و بجهت میانج میخواهند شرفیاب شوند آنها را خواستیم بحضور آمدند قدری با ایشان صحبت و التفات فرمودیم رفتند بعد جناب اشرف صدر اعظم با نظام السلطنه بحضور آمدند قدری صحبت و فرمایشات فرمودیم رفتند بعد ولیعهد آمد مرخص شده به تبریز برود دستگاه فونوگرافی که در قزوین شخص فرنگی پیشکس نموده بود اسمعیل سرایدار آورد کوک نمود ولیعهد تماشا کرد و مرخص شده رفت بعد از آن نهار آوردند صرف شد قدری بانو کرها صحبت و فرمایش فرمودیم وزیر هایون و ناصر خاقان و سیف السلطان هم در حضور بودند بعد خوابیده وقتی برخاستیم عیسی خان و دوسه نفر دیگر حضور داشتند با آنها قدری صحبت فرمودیم بعد قرق کردیم خدام حرم بحضور آمدند قدری صحبت داشته یکفنجان چای خوردیم و نماز خواندیم بعد از آن دسته نوحه گر و سینه زن که مرکب از موزیکانچی و سرباز و اهل ده بودند پشت تجیر سرپرده آمده سینه زدند و نوحه گری نموده رفتند چون هوا خیلی رطوبت دارد امروز درد دست و پا قدری زیاد شده است فرمودیم آمدند دست و پا را شسته روغن مالیدند

— ❦ (۰) (۰) (روز شنبه پنجم) (۰) (۰) ❦ —

امروز باید از میانج به ترکان برویم مسافت هشت فرسنگ است صبح برخاسته آمدیم بیرون سوار کالسکه شده راندیم قدری از راه معمول آمدیم تقریباً یک فرسنگی که از میانج میگذرد راه دو تا میشود یکی جاده عمومی است یکی هم طرف دست راست بالا میرود که تازه مهندس از طهران آمده ساخته است و آنرا جاده توبخانه میگویند کالسکه ما از این راه جدید میرفت طرفین جاده همه جا سبز و خرم و مصفی است از طرف دست راست تا دوسه فرسنگ کوه بزکوش واقع است که سلسله آن همه جا کشیده شده و وضع کوه بزکوش در اینجا خیلی شبیه برشته کوه البرز است که در

نشده و در رکاب نبودند در راه با ایشان مشغول صحبت و فرمایشات بودیم دیشب که ساعت سه و چهار در جمال آباد بارید این طرفها زیادتز باریده است و بقدری این باران هوارا طراوت و صفا داده که از حد وصف بیرون است ازیک سرازیری که با سب آمدم فی الجمله پای مادرد گرفت اگر چه سواری کالسکه راحت تر و برای حفظ یاعان بهتر بود ولی چون راه نشیب و فراز داشت از سواری کالسکه قدری احتیاط کردیم و همینطور سواره راندم امروز وزیر هایون و ناصر خاقان در رکاب نبودند سوار فرستادیم آنها را بیاورند رسیدیم به پل رودخانه قزل اوزن یک چشمه اش قدری خرابی همرسانیده بود بوزیر دربار سفارش فرمودیم که از تبریز معمار بفرستند مرمت کنند دیگر از سبزه و صفا و طراوت این راه و کوههای اطراف هر چه بنویسم کم است آمدم تا از رودخانه و پل میانج گذشتیم پل میانج خوب و بی عیب بود آب رودخانه هم آنقدرها زیاد نبود که میگفتند نمیشود گذشت در کمال خوبی و سلامت تمام مال و بنه و اهالی اردو از رودخانه گذشتند آمدم تا بمنزل رسیدیم نهار خورده استراحتی کردیم سه ساعت بغروب مانده وزیر هایون و وکیل الدوله را خواستیم بعضی عرایض و نوشتجات و تلگرافات رسیده بود بعرض رسانید از روزنجات تلگرافی معلوم شد که در اغلب نقاط خاک ایران باران کامل آمده است من جمله در طهران و قزوین و زنجان باران خوب باریده است بعد ولیمهد را که خواسته بودیم با جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند قدری صحبت و فرمایشات شد بعد جناب اشرف صدراعظم مرخص شده ولیمهد در حضور ماند

رودخانه قافلان کوه شصت متر از سطح طهران گو در و بالای قافلان کوه سیصد متر بلندتر است رودخانه میانج یکصد متر گو در و قریه میانج هشتاد متر گو در تراز طهران است دهاتی که از زنجان تا میانج در طرفین راه ملاحظه شد از اینقرار است

(طرف بمن راه که رودخانه است) (باغ حسین آباد ملکی مظفر السلطنه) (سارم ساقلو) (ینگجه خالصه خریداری مشیر الممالک) (نهرین ملکی مرحوم مظفر الدوله) (و کاهل) (کناوند) (کزه بر) (باغلو جار) (قشلاق) (قرچرامان قاهران) (ارسفانجان) (دوسران) (جلیل آباد) (باغ) (اوج بلاق) (جوره خاق) (اونیاوان) (سیف آباد) (حسین آباد) (به وایل) (قبله بولاق) (داش بولاق) (کهرکین) [بیلاخومی] [تازه کنند] [سرچم] (طرف بسار رود زنجان رود) (کفل کن ملکی نظام السلطنه) (والا رود) (چیر) (امین آباد) (اسجین) (یامچی) (اسفناج) (دره لیک) (قزله اول) (قزله دوم) (قرا آغاچ) (ناخ آب) (میرجان) (اربت) (آق بولاق) (دولان آب) (باغلو جار) (علی آباد) (چودور) (عیدلی) (میدان چاپارخانه اقدار) (به واهل) (کش آباد) (قول قه) (الوارلو)

دادیم بعد رانده قدریکه آمدیم جناب اشرف صدر اعظم از عقب رسیده دم کالسکه آمدند خیلی با ایشان صحبت و فرمایش کردیم اشخاصی که از نوکرها در رکاب بودند وزیر دربار و وزیر هایون امیر بهادر جنگ سالار اکرم سیف السلطان و ناصر خاقان بودند غالب راه را بصحبت و فرمایش با آنها مشغول بودیم قدریکه از قراولخانه گذشته نزدیک بحمال آباد رسیدیم دیدیم نظام السلطنه پیشکار آذر بایجان با حاجی میر لشکر که بانظام السلطنه به آذر بایجان آمده بود و حال مراجعت بظهران میکنند با چند نفر از نوکرهاى نظام السلطنه کنار جاده ایستاده اند همینکه نزدیک شدیم بحضور آمدند از نظام السلطنه احوال پرسى فرمودیم و از حالات آذر بایجان استفسار کردیم و مجاری احوال را بعرض رسانید از حالت ولیعهد جویا شدیم عرض کرد که تا یکی دو ساعت دیگر بحضور میرسد و بجاپاری می آید بعد آمدیم تا رسیدیم بنزل امروز خیلی زود وارد منزل شدیم تقریباً سه ساعت و نیم از دسته گذشته بود که نهار خوردیم و بعد از نهار خوابیدیم هوا ابرو رعد و برق شدیدی شد و باران سختی بارید تقریباً از چهار ساعت بغروب مانده باران شروع کرده تا غروب میسارید ولیعهد هم یکساعت و نیم بغروب مانده وارد شده بحضور رسید از دیدن او خیلی خوشوقت شدیم و از احوال او پرسیدیم و بعرض رسانید ساعتی در حضور بود بعد مرخص شده بمنزل خودش رفت اول شب روضه خوانها آمده روضه خواندند و خدام همه در حضور بودند وزیر هایون را خواسته بودیم معلوم شد با وزیر دربار بدیدن ولیعهد رفته بودند سه ساعت از شب گذشته آمد درب اندرون چون دیر وقت بود او را مرخص کردیم ولیعهد را باندرون خواستیم تا مدتی با او صحبت و فرمایش میکردیم و احوال آذر بایجان را میپرسیدیم واقعاً از وضع حکومت و رفتار ولیعهد کمال خوشنودی و رضایت را داریم بفضل خدا تمام امور آذر بایجان را منظم داشته و از روی میل و سلیقه ما حرکت می کنند پیشکاری نظام السلطنه هم بسیار خوب و مناسب واقع شده است در این سال گرانی و تنگی اجناس و ارزاق در آذر بایجان خیلی مشکل بود باین خوبی و درستی کار آنجا از پیش برود و منظم بماند چون هیچکس بقدر ما از وضع آذر بایجان عموماً و شهر تبریز خصوصاً بصیرت و آگاهی ندارد خلاصه از خدمات ولیعهد نهایت رضامندی را داریم جمال آباد از طهران یکصد متر بلند تر است

— • (روز پنجشنبه سوم محرم) • —

امروز باید انشاء الله تعالی از جمال آباد به میانج برویم و راه سه فرسنگ است صبح یکساعت بدسته مانده حرکت کردیم قدری زود بود که هیچیک از نوکرها جز جناب اشرف صدر اعظم حاضر

خارجه سهل شود وهم صرفه وسود تجارتی از بابت حمل ونقل امتعه ومال التجاره حاصل گردد یکی دیگر از میانج به آصف الدوله تاگراف خواهیم کرد که شخص فرنگی مهندس زراعت را که در اداره وزارت خالصه داریم و مسیو (لانس) مهندس جنگل را بفرستد از طهران تا آذر بایجان تمام نقاط عرض راه را با کمال دقت ملاحظه کند تهیه اسباب زراعت و جنگل و آبادی در هر نقطه ممکن است صورت مخارج ولوازم آن را معین کرده راپورتی حاضر نمایند که در مراجعت ما از فرنگستان ملاحظه نموده امضا وحکم آنرا بفرمائیم تا شروع به آبادی شود و انشاء الله باین وسایل کم کم اسباب سود وثروت وتسهیل امور زندگانی رعیت ایران فراهم آید خلاصه در راه تفرج کنان با ناصر خاقان و دیگران صحبت میداشتیم وفرمایشات میفرمودیم تا وارد نیک پی شدیم منزل مارادرپهلوی ده نیک پی معین کرده سر پرده و آلاچیق زده اند ولی بعد از شام برای خواب بر حسب دستور العمل وزر دربار که باید جای خواب ما اطاقی باشد مطلقا رطوبت نداشته باشد اطاقیکه طرف اندرون بود جزو بیرونی نموده در آنجا ترتیب جای خواب مارا دادند زمین نیک پی دو یست و چهل متر از طهران بلند تر است

— ﴿ روز سه شنبه غره محرم الحرام سنه ۱۳۱۸ ﴾ —

امروز باید از نیک پی به سر چم برویم وهشت فرسنگ مسافت دارد چون راه امروز دور است صبح قدری زود تر از خواب برخوایم و سر دسسته ساعت بود که حرکت کردیم اما مهندسی که ما مور انتخاب وتسطیح راه بوده راه را خیلی دور کرده است ممکن بود راه را از رود خانه بگذرانند که خیلی سهلتر وبهتر بود يك ساعت از ظهر گذشته که تقریباً یکی دوفرسنگ بمنزل مانده بود توی صحرا در محل خوبی که مشرف برود خانه بود پیاده شده نهار خوردیم درد پاهم بحمد الله روبه بهبودی است وتخفیف کلی یافته بعد از نهار سوار شده بمنزل آمدیم امشب مطالب سالارالدوله هر چه بود بعرض رسید وجواب داده شد بعد شام خورده استراحت کردیم امشب تا وقت شام خوردن در آلاچیق وجادر بودیم برای خواب رفتیم توی بالاخانه خوابیدیم

— ﴿ روز چهارشنبه دوم محرم الحرام ﴾ —

امروز باید از سر چم بحمال آباد برویم که اول خاك آذر بایجان و راه تا آنجا پنج فرسنگ است یکساعت از دسسته گذشته سوار شدیم قدریکه آمدیم سالارالدوله ومديرالدوله را مرخص فرمودیم بزنجان مراجعت کنند و حضوراً دستور العملهای کافی بانها در نظم وآسایش خسه (دادیم)

بپایانند تا به ترتیب و طریقی که صلاح و صواب باشد بقرا برسانند که تا یکدرجه دفع پریشانی آنها بشود تا انشاء الله پس از مراجعت از فرنگ بهر قدر که میسر و مقدور گردد ترتیب و قرار آسایش رعایا را که ودایع پرورد گارند بدهیم

— (روز دو شنبه سلخ ذی الحجه) —

امروز باید از زنجان حرکت کرده بطرف (نیک پی) برویم و راه شش فرسنگ است صبح که از خواب برخاستیم در دیامان قدری بهتر بود رخت پوشیده بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم و سالار الدوله و مدیر الدوله دم در حاضر شده بودند از آنها احوال پرسى کرده سوار کالسکه شدیم جمعیت و ازدحام مردم مثل روز ورود بود که برای دیدن ما آمده بودند با کالسکه از کوچه های شهر زنجان عبور فرمودیم وزیر دربار هم در رکاب بود و با او صحبت و فرمایش میکردیم تا از شهر خارج شدیم حاجی سیف الدوله که مدتی است از مکه مراجعت کرده در عراق عرب و صفحات عربستان بوده و در منزل قروه به اردو آمده شرفیاب شد تا اینجا ملزم رکاب بود امروز خلعتی باو مرحمت فرمودیم و از اینجا مرخص شد که بطهران برود سیف الملك پسر سپهسالار که در دو منزل قبل از اسب افتاده و دستش شکسته بود چون با این حالت نمیتوانست حرکت کند صبح بحضور آمده مرخص شد که چند روزی در زنجان مانده دستش که بهتر شد اگر بتواند بچاپازی باز به اردو بیاید قدری از راه که آمدیم جناب اشرف صدر اعظم که عقب مانده بودند رسیدند قدری با ایشان فرمایشات شد بعد با وزیر هایون و سیف السلطان اغلب راه را صحبت و فرمایش میفرمودیم راه ما امروز تماماً از کنار رودخانه زنکان رود است و اطراف رودخانه غالباً سبز و خورم و در کمال صفا و طراوت است اشجار غالب جاها تازه برگ میکنند و شکوفه سبب و گلآبی و غیره باز شده عالم غربی دارد و چنان تماشای سبزه و اشجار و صفای هوای نو بهار مارا مشغول داشته است که اگر چه اندکی درد باقی است ولی هیچ ملتفت آن نیستیم اما راه کالسکه که در کنار رودخانه واقع است چندان خوب نیست اغلب جاها پست و بلندی و پیچ و خم دارد ولی زمین اطراف خیلی مستعد و قابل همه قسم زراعت و جنگل و آبادی است که منافع عمده برای مملکت دارد و چندین خیال خوب امروز نمودیم که انشاء الله بموقع اجرا برسد فواید آن عاید اهل مملکت ما خواهد شد اولاً برای اصلاح راه از اینجا تا تبریز و مرحدارس خیال کردیم که در مراجعت از فرنگستان انشاء الله تجار معتبر طهران و قزوین و زنجان و تبریز را باهم متفق نموده کمپانی تشکیل دهیم که راههار بهر درجه که بتوانند شوسه و عراده رو کنند که هم عبور و مرور مسافرین و قوافل داخله

— (روز یکشنبه بیست و نهم شهر ذی الحجة الحرام) —

امروز هم در شهر زنجان اتراق است بجهت درد بانی که عارض شده است امروز مسهل خورده در اندرون بودیم تا بعد از ظهر جناب اشرف صدر اعظم را احضار فرمودیم بعضی مطالب و فرمایشات و دستور العملهای دولتی بود بایشان القاء نمودیم بعد وکیل الدوله پاره عرایض و نوشتجات بحضور آورده بحضور جناب اشرف صدر اعظم بعرض رسانید بعد از آن جناب میرزا ابوالمکارم که از آقایانی و علمای زنجان است با اتفاق سالار الدوله بحضور آمدند قدری صحبت داشتیم مرخص شده رفتند وقت غروب بعضی نوکرها را باندرون خواستیم از قبیل وزیر دربار موثق الدوله و وزیر هایون آصف الصلطنه سالار اکرم ناصر خاقان سیف السلطان موثق الملك و امین حضرت قدری با آنها فرمایش و صحبت داشتیم بعد وزیر دربار مرخص شده رفت چون شب دوشنبه بود حسب المعمول روضه در حضور خواندند پس از آن دکتر ادکاک آمد با اسباب نبض تشخیص نبض ماراداد خیلی بهتر از قروه و منازل قبل است بعد نوکرها مرخص شده رفتند جناب اشرف صدر اعظم پیغام داده بودند که امشب سالار الدوله آتشبازی ندارد عوده است فرمودیم هانجا در بیرون آتشبازی کنند چون حرکت برای درد پای ما مناسب نبود خود مان بیرون رفتیم ولی شنیدیم آتشبازی منمیزی بوده است هوای شهر زنجان بسیار معتدل و خوب است اما یکسوی رطوبتی دارد که با مزاج ما چندان سازگار نیست اینجا حالا وقت شکوفه کلابی و سیب است این عمارات دولتی زنجان همان عماراتی است که در عهد خاقان مغفور بنا شده و خیلی خوب و مفصل است اندرونی و بیرونی و همه چیز بقدر کفایت دارد امروز قرارهای خوب با جناب اشرف صدر اعظم در کارهای زنجان دادیم اولاً در باب وجه سیورسات و موثق السلطان را که محل اعتماد است مامور فرمودیم بامیر الدوله مراقب شوند در غیاب ما تمام وجه سیورسات را بر جای رسانیده قبض رسید بگیرند که دیناری ضرر به احدی وارد نیاید ثانیاً هر کس غله احتکار کرده است تحقیق نموده هر چه غله در انبارها هست بیرون آورده باقیمت صحیح بخباز بفروشند که فراوانی و ارزانی در ارزانی خلق حاصل شود در این دو ساله گرانی غله خیلی بمردم فقیر بد گذشته و فقرا زیاده شده اند باید بیاری و اراده باری تعالی تمهیدی در توفیر ارزاق و ترفیه مماش مردم نمود که انشاء الله از این سختی در آیند دیگر قرار دادیم برای اعانت فقره و ارباب استحقاق زنجان هزار تومان وجه نقد از خود مان داده بتدر دو هزار تومان هم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و سایر ملتزمین در کتاب و نوکرها کمک و اعانت نموده نقد بجناب حاجی میرزا ابوالمکارم که شخص صحیح درستی است

علما و آقایان که رفتند با جناب اشرف صدر اعظم در باب معدن طلای کاوند صحبت داشتیم و
 تفصیل آن این است که در سال اول سلطنت که ما بطهران آمدم (مسیو کو دروسی) که از اهل
 آلمان است بتوسط جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمده عرض کرد که معدن طلائی در میان
 قزوین و گیلان است فرمودیم برو در دست کشف و معلوم کرده خبر بیاورد بعد بسر معدن طلائی
 کاوند رفته از آنجا انکشافات و اطلاعات حاصل نموده راپورتی نوشته بعرض رسانید که معدن
 طلای کاوند در چهار کروور متقال شن که شسته شود بوضع معمول ایران يك متقال طلا حاصل می
 شود و ملاحظه کردند که باینطور صرفه و سودی ندارد اما بعضی چرخها در فرنگستان درست
 کرده اند که در معدن سبیری روسیه کار میکنند اگر از آن چرخها بایران بیاورند در هر سال يك
 دستگاه چرخ پنجم طلای خالص حاصل عمل آن است قرار دادیم که خود او چرخهای مزبور
 را خریده بیاورد و کار کند فایده هر چرخ که پنجم طلاست نصف مال او و نصف از دولت باشد
 و هر زمان چنان شد که در چهل هزار متقال شن که شسته شود يك متقال طلا بدهد دیگر آنوقت
 حق نداشته باشد در معدن کاوند کار کند چرخ و اسباب هر چه دارد مال دولت بوده و هر چه از
 معدن حاصل شود بدولت واصل خواهد شد و گمان داریم از این عمر و مدخل انشاء الله تعالی بمرور
 فایده و منفعت عمده برای دولت و اهالی مملکت ماحصل شود خلاصه بعد از این صحبتها و مذاکرات
 جناب اشرف صدر اعظم مرخص شده رفتند وزیر دربار بحضور آمد پای ما را دید بعد مرخص شده
 با وزیر هایون رفتند نهار خوردیم و بعد از نهار باندروون رفته قدری استراحت کردیم از دو ساعت
 بغروب مانده در دپا قدری روبه بهبودی گذاشت و امیدواریم تا پس فردا که روز حرکت است
 انشاء الله تعالی خیلی بهتر شود که زحمتی برای حرکت و سواری نباشد عجب است که هر سفر ما
 بزنجان آمده ایم از اثر آب و هوای آنجا است یا بر حسب اتفاق يك علت و کسالتی از درد پایا غیره
 برای ما رخ داده است اما از این درد پادلتنگی نداریم بلکه کمال شکر الهی را بجای آوریم زیرا که
 درد در هر عضو انسان باشد او را متذکرات ذوالجلال خدا میدارد و فرعون چون پانصد
 سال درد و المی ندید از در طغیان درآمد و دعوی الوهیت نمود (ان الانسان ليطغی ان رآه استغنی)
 کلام حق است و جای هیچ شبهه و ریب نیست پس بنابراین گاهی درد و رنج برای انسان لازم
 است تا او را بیاد برورد گار خویش بیندازد اول غروب وزیر دربار را بحضور خواستیم
 آمد اندرون سالار الدوله هم شرفیاب شد وزیر هایون و ناصر خاقان را هم احضار باندروون
 نمودیم آمدند قدری صحبت و فرمایش فرمودیم بعد مرخص شده رفتند

الدوله با مدیرالدوله بحضور رسیدند سالارالدوله طاق نصرت باشکوه بسیار خوبی داده است زده اند حقیقه سالارالدوله خوب حکومت کرده ورعیت را خیلی خوب نگاهداری نموده است تمام اهالی شهر از مرد و زن باستقبال موکب ما آمده بیرون دروازه جمع شده بودند بقدری اظهار وجد و سرور از ورود ما مینمودند که حدنداشت داخل شهر هم که شدیم طرفین کوچه و معبر همه جا مردان صف بسته وزن هادر بالای بامها ایستاده و نشسته تماشا میکردند و دعا و سلام و صلوات میفرستادند ما هم ازدیدی اهالی شهر با این همه خوشوقتی و شوق و شغف قلباً مسرور و خوشحال بودیم آمدیم نارسیدیم بیابان و عمارت دولتی باغ و عمارت رالحق سالارالدوله خوب و با کیزه نگاه داشته است بعد از ظهر رفتیم اندرون و تاشب در اندرون بودیم و شام صرف کرده استراحت نمودیم — (دهاتی که از قروه الی زنجان در طرفین جاده دیده شد از این قرار است) (۱) — طرف راست جاده (آهک) (قلعه حسینیه میرشکاری) (کاروانسرای حسن آباد) (قلعه عمارت شاهی) (سنبل آباد) (قرا بلاغ) (خیر آباد) (یوسف آباد) (طرف چپ جاده (متصارقاجار) (قبیج آباد) (نورمین) (شریف آباد) (شناط اهر رود) (خرم دره) (هیدج) (نصر آباد) (صایقلغه) (پیر سقا) (امیرآباد) (حسین آباد) (سلطانیه) (المکی) (ثماور سلطان آباد) (دیزج) (زنجان چهار صد و چهل متر بلند تر از طهران است و از زنجان بطهران پنجاه فرسنگ است)

(۲) — روز شنبه بیست و هشتم (۳) —

امروز در شهر زنجان اتراق است که مردم اردو و دواب بارکش استراحت نمایند و بهمین ملاحظه فردا را هم قرار شد توقف نهم صبح که از خواب برخاستیم درر باقدری شدت کرده بود درخت پوشیده آمدیم در تالار بیرونی روی صندلی نشستیم وکیل الدوله بانو شتجات و تلگرافات زیادی بحضور آمد سایر نوکرها هم جمع شدند ابتدا قدردی بانو کرها فرمایشات فرمودیم بعد با وکیل الدوله مشغول ملاحظه نوشته شتجات و تلگرافات شدیم این عرایض تلگرافی اغلب جواب دستخط های خودمان بود که بحکام ولایات و وزرا دربار فرموده بودیم با بعضی عرایض دیگر که متعلق بنجود حکام و وزارت خانهای درباری بود دستخط و احکام زیادی صادر کردیم در بین کاغذخوانی و اصدار احکام جناب اشرف صدراعظم بحضور آمده علمای زنجان را باتفاق سالارالدوله بحضور آوردند (اسامی علما معروف زنجان که بحضور رسیدند از این قرار است)

(جناب شیخ الاسلام) (جناب نایب الصدر) (جناب امام جمعه) (جناب آقا سید مهدی) (جناب شریعتمدار) (جناب نظام العلماء) (جناب آقا شیخ حسین حسفونی) (جناب آقا شیخ حسین بحاسی) (جناب حاجی ملا باشی) (جناب امین العلماء تبریز)

(علما)

های سابق همیشه منزل میکردیم حاضر ومهیا نموده اند وارد منزل شده صرف نهار کردیم بعد خوابیده از خواب که برخاستیم وزیر دربار را در اندرون احضار نموده بعضی فرمایشات باو فرمودیم وبعد مرخص کردیم رفت هوا ابر تیره وطوفان غربی بود قدر کمی باران آمده بعد هوا آرام شد شب وزیر هایون را خواستیم بحضور آمد روز نامه سفر را فرمودیم نوشت بعد قدری وقایع مسافرت سنه ۱۳۰۵ را که امین حضرت مرحوم حاکم خسه بود و در زمستان سخنی از طهران بتبریز مراجعت میکردیم وامین حضرت در آنوقت ناخوش بود وسایر قضایای آن سفر را حکایت فرمودیم پس از آن ندیم السلطان را خواستیم در اندرون بحضور آمد باو هم قدری صحبت وفرمایشات شد وخاطر خود را مشغول داشتیم بعد نماز خوانده شام صرف نموده استراحت کردیم

— (روز جمعه بیست وهفتم) —

امروز باید ازسلطانیه بشهر زنجان برویم وراه شش فرسنگ است صبح که از خواب برخوایستیم قدری پامیان درد میکرد ولی هیچ اعتنائی بان نکرده حاضر حرکت شدیم بادهم باز کمی می آمد اما بشدت دیروز نبود سوار کالسکه شده رانندیم هوا بواسطه باران دیشب طراوت و صفای غربی پیدا کرده وسرداست اطراف جاده تماماً یاسبزه طبعی وچمن است یاکشت زار وحاصل زراعت است بعضی دهات هم که دیده میشود تازه درختهایش سبز شده وشکوفه کرده است درحالی که اکنون سی وهشت روز از عید نوروز گذشته وقت حرکت ما از طهران شکوفه تمام شده بود ودرطهران وقزوین مادمه برگ مو خوردیم اما اینجا هنوز اثری از سبزی درخت مونست ولی باغ واشجار ومزارع وسبزه زار باقدری باطراوت وصفاست که حد وصف ندارد ونهایت لطف نوبهار در این صفا مشاهده میشود سبزه زمین بخندین رنگ است بعضی سبز سیر است و بعضی سبز پسته وسبزه درختانی که تازه برگ می آورد هر يك رنگ و کیفیتی خاص که چشم بیننده از مشاهده آنها سیر نمیشود خلاصه را ندیم تار رسیدیم بدسته سواران امیر بهادر جنگ الحق سوار آراسته منظم بسیار خوبی حاضر کرده است همه بالباسهای خوب واسلحه ویراق واسپهانی متمساز خصوصاً پسر قادر آقای ده بکری باسواره ابوالجمعی خودش وبالباسهای طرح کردی که پوشیده بودند خیلی تماشا داشت واقعا امیر بهادر جنگ خوب خدمت میکنند ومستحق همه قسم مرحمت است ازسواران گذشته آمدیم نازدیکی شهر رسیدیم جناب انصاف صدر اعظم بحضور آمدند چند فقره تلگراف بود دادند در کالسکه خواندیم بعد وزیر دربار که عقب مانده بود باوزیر هایون رسیدند در نزدیکی دروازه شهر سالار

نگرافهای ولایات بود که میبایستی جواب فوری داده شود جواب آنها هم مرقوم شد بعد جناب اشرف صدر اعظم بحضور آمدند حاجی سیف الدوله که از مکه آمده است بایشان بحضور آمد تقریباً دو سال است که بمشهد مقدس و مکه معظمه و عتبات عالیات عراق عرب مشرف گشته این ایام بایران مراجعت نموده است باواظهار التفات فرمودیم تاخسه در رکاب است و از آنجا مرخص شده بطهران میرود امروز چون در خرم دره اتراق است قصد سواری داشتیم بعد موقوف کرده نهار را در منزل صرف نمودیم بعد از نهار خوابیده عصر که از خواب برخواستیم سالار الدوله بحضور آمد باوقدیری صحبت وفرمایش کردیم بعد وزیر دربار آمد قدیری هم بااوبه صحبت وفرمایشات مشغول شدیم بعد شام خورده استراحت کردیم

— ﴿ روز پنجشنبه بیست و هشتم ﴾ —

امروز از خرم دره باید بسطانیه برویم و راه چهار فرسنگ است صبح از خواب برخواستیم نماز خوانده شکر و حمد الهی را بجا آوردیم که سلامت حاصل است جای صرف شد رخت پوشیدیم بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم وسایرنو کرها حاضر بودند اول دسته است که حرکت میکنیم هواسرد است قدریکه راه آمدیم وزیر دربار رسید باوصحبت کنناں مابغی راه طی کردیم بعد باوزیر هایون قدیری از اسفار سابق خود مان که از این خطوط گذشته این حکایت فرمودیم قدریکه آمدیم وزیر دربار را مرخص کردیم رفت باوزیر هایون بکالسلگه نشسته و مادر راه با ابوالقاسمخان ناصر خاقان به صحبت وفرمایش مشغول شدیم در این بین خبر آوردند که سیف الملک سواره تاخت کرده است تیر پندازد از اسب زمین خورده دستش شکسته است بعد وزیر دربار داده است دست او را بسته و دردش را قدری ساکت نموده با کالسلگه وزیر هایون بمنزل رفته است و وزیر هایون در کالسلگه جناب اشرف صدر اعظم سوار شده بایشان آمده است خیال داشتیم امروز نهار را بین راه درده امیر آباد بخوریم چون صبح زود سوار شده بودیم وقتی که بامیر آباد رسیدیم چهار ساعت از دسته گذشته و خیلی بظهر مانده بود لهذا آنجا نهار نخورده همینطور آمدیم تا رسیدیم بگردنه الله اکبر تا آنجا راه سر بالا بود و از آنجا سرازیر میشود تا آنجا باد کم بود از گردنه الله اکبر بطرف سلطانیه باد ووبشدت گذاشت و بطوری سخت شد که ما تمام شیشه های کالسلگه را بالا کردیم و از پشت شیشه میدیدیم از شدت باد متصل از چشم همراهان آب میریخت ناصر خاقان همه جادو رکاب بود و مارا گاهی بصحبت و هرا یض خود مشغول میداشت وقتی بسطانیه رسیدیم دیدیم گردو دولاخ غربی است و اردو را چنان باد پراکنده کرده که یک جادر بجا نمانده است برای ما هانخانه سید سلطانیه را که در سفر

جلیلوند زیردست جاده (حیدر آباد) بالادست جاده ملک برهان الدوله (بجاولو) قشلاق ایل کا
کاوند بالا دست جاده (جرنیق) پشت جاده ملک برهان الدوله قروه دویست متر از سطح
طهران بلند تر است

— (۰) (روز سه شنبه بیست و چهارم ذی الحجة) (۰) —

امروز باید برویم به خرم دره و راه پنج فرسنگ است صبح از خواب برخاسته بعد از نماز و صرف
جای بیرون آمدیم جناب اشرف صدراعظم حاضر بودند میرزا سلمان بیان السلطنه پیشکار سابق
سالار الدوله را بحضور آوردند و مرخص شد که بطهران برود بعد با جناب اشرف صدراعظم دم
کالسه قدری صحبت و فرمایشات کرده ایشانرا مرخص فرمودیم رفتند سوار کالسه شدند ما هم
قدری با کالسه رانده بعد سوار اسب شدیم باتیر طایفه چند قطعه طرجه صید کردیم که محل
تعجب همه ملتزمین گردید و با وزیر دربار فرمایش کنان قدری سواره رانده بعد باز با کالسه
نشسته آمدیم وزیر هایون هم از عقب رسید تا نصفه راه هم با او و سایر ملتزمین رکاب صحبت
و فرمایش میفرمودیم و قدری هم در کالسه کتاب خوانده خود مان را مشغول داشتیم تا بمنزل
رسیدیم و حسب العاده نهار را در منزل خورده بعد از نهار قدری خوابیدیم عصر که برخاستیم
نوکرها بحضور آمدند و قایع هفده سال قبل را که سنه (۱۳۰۵) بود و از این راه به آذر بایجان
میرفیم برای آنها حکایت فرمودیم که در آنوقت مرحوم علاءالدوله امیر نظام از جانب مادر تبریز
حکومت داشت و ما از طهران با کمال احتشام به آذر بایجان مراجعت میکردیم و در این منزل خرم
دره که بسیار با حضرت و صفاست هشت شب اتراق کردیم و خیلی خوش گذشت خلاصه شکر و
حمد الهی را بجای آوردیم که حالمان هم خیلی بهتر از اوقات اقامت طهران است بعد وکیل الدوله
بحضور آمدیک فرمان بصحه رسانید و رفت دکتر ادکاک آمد اسباب امتحان نبض را بدست ما
گذاشته عرض کرد سلامت و اعتدال نبض هیچ نسبتی بزمان توقف طهران ندارد تفاوت کالی
کرده است و روز بروز هم بهتر میشود بعد قرق فرمودیم حرم آمدند خرم دره سیرصد و
چهل متر از طهران بلند تر است

— (روز چهارشنبه بیست و پنجم شهر ذی الحجة) —

امروز در خرم دره اتراق است صبح از خواب بیدار شده بحمام رفتیم از حمام بیرون آمده
میرزا محمد خان وکیل الدوله را احضار فرمودیم قدری تلگرافات و عرایض و فرامین نزد
او جمع شده بود بحضور آورد همه را ملاحظه نمودیم و جواب آنها صادر شد و بعضی

دهن در عرض راه دیده شد (سلطان آباد) دست چپ جاده متعلق بحاجی محمد صادق امینی
ست (کهک) ایضاً دست چپ جاده متعلق بخناب شیخ عیسی مجتهد است و از قزوین بسپاه
دهن شش فرسنگ است و سپاه دهن سی متر از سطح طهران بلند تر است

— (روز دوشنبه بیست و سوم) —

امروز از سپاه دهن باید به قروه برویم و راه پنجره سنگ است دیشب جای خواب ما بسیار خوب
بود و خیلی براحت خوابیدیم صبح برخاسته نماز خوانده رخت پوشیدیم فرستادیم جناب اشرف
صدر اعظم را بحضور بیاورند معلوم شد مشغول اجرای احکام و انجام فرمایشات دیشب ما هستند
که در باب پیدا کردن مسروقات بستی که ده روز قبل میانه سپاه دهن و قروه واقع شده بود تأکید
ناکیده فرموده بودیم که مقبل السلطنه و قرا سواران را حاضر کرده التزام سخت بگیرند که ده روز سارق
و مسروقات بستی را پیدا کنند جناب اشرف صدر اعظم عرض کرده بودند که بعد از انجام این
امر خواهند آمد ما سوار شده حرکت کردیم قدری با کالسکه آمده بعد پیاده شده سوار اسب
شدیم در صحرا با تفنگ گردش میکردیم که ناگاه دو تاقازالاق از زمین بلند شد با طیانچه که در دست
داشتیم یکبار میان هوا بایک لوله و دیگر بر آبای که خیلی دور شده بود بالوله دیگر زدیم واقعا تعریف
داشت تا اینجا نمیدانستیم که وزیر دربار هم سوار شده و بموکب ما پیوسته است در آن بین از پشت
تپه آمده بنا کرد تمجید از تیر ما نمودن بعد کالسکه نشسته باشمس الملک و سیف الملک و ناصر خاقان
صحبت کنان می آمدیم از وزیر هایون جو یا شدیم که کجا مانده است ناصر خاقان عرض کرد بجهت
روانه کردن اجزا پستخانه بطهران در سپاه دهن مانده است و بعد می اید خلاصه را ندیم نیم فرسنگ
بمنزل مانده سالار الدوله که بحکومت خسته منسوب است باستقبال آمده شرفیاب حضور شد
مدیر الدوله هم همراه او بود مدیر الدوله را پیشکار خسته و وزیر بالاستقلال سالار الدوله فرمودیم
سمیدخان مشیر السلطان هم اینجا بحضور رسید الحاق خیلی خوب خدمت کرده و زحمت کشیده مورد
کمال تمجید و خشنودی ما واقع شد بعد بمنزل رسیده نهان خورده خوابیدیم سه ساعت بغروب مانده
برخواستیم وزیر هایون آمده بود بحضور رسید شرح حال خود را عرض کرد بعد وکیل الدوله آمد
بعضی فرامین و احکام بصحه رسانید بعد وزیر دربار آمدند قدری صحبت و فرمایش فرمودیم و
رفتند پس از آن قرق شد خدام حرم آمدند یک ساعت از شب رفته وزیر هایون را خواستیم بعضی
دستخطها و احکام برای دارالخلافه نوشته بودیم باو دادیم بایست اردو بطهران بفرستد امشب
هوا بقدری سرد بود که وقتی رقیم بخوابیم با وجود لحاف متعدد نامدنی در رخت خواب گرم
نمیشدیم دهاتی که امروز از سپاه دهن تا قروه دیده شد از اینقرا راست (قرة باغی) قشلاق ایل
(جلیوند)

— روز یکشنبه بیست و دوم —

امروز باید از قزوین به سیاه دهن که تیول امین حضرت است برویم صبح از خواب برخاسته نماز خواندیم نان و جای صرف کرده رخت پوشیده آمدیم بیرون جناب اشرف صدر اعظم و شاهزاده عماد الدوله حاکم قزوین و عبدالله خان سردار اکرم و جمعی دیگر از خدام درب دیوانخانه حاضر بودند سوار شده با جناب اشرف صدر اعظم صحبت کنان تا بیرون شهر آمدیم عماد الدوله مرخص شده مراجعت بشهر کرد سردار اکرم هم مرخصی گرفته بپهران رفت چون راه خیلی دور است جناب اشرف صدر اعظم را که سواره در رکاب می آمدند مرخص فرمودیم رفتند بکالسکه نشسته همراه آمدند و بابا امیر بهادر جنگ و سیف الملک و شمس الملک و بعضی دیگر که دورکاب بودند فرمایش کنان رانده قدریکه آمدیم از کالسکه پیاده شده سوار اسب شدیم بلد رچین دیده شد دوتا صید کردیم و چون تازگی داشت یکی از آنرا برای جناب اشرف صدر اعظم التفات فرمودیم بعد قدری رانده یک قازاق هم سواره با طپانچه زدیم دور بود و خوب زدیم بعد سوار کالسکه شده را ندیم تا رسیدیم بنهارگاه حرم آنجا قهوه صرف کرده چون معمول ما این است که همه روزه نهار را در منزل میخوریم را ندیم برای منزل در بین راه جویای وزیر دربار شدیم عرض کردند بجهت کارهای زیادی که داشته در قزوین مانده از عقب خواهد آمد وزیر هایون هم بجهت ناتمامی مهمات بستی در قزوین مانده از عقب می آید آمدیم تا رسیدیم بمنزل قرینه سیاه دهن بهمان حالت است که مکرر آمده و دیده ایم منزل ما را همانخانه که سفرهای سابق منزل میکردیم معین کرده اند ولی در این سفر امین حضرت آنجا را تعمیرات کلی نموده و خیلی پاکیزه کرده است نهار خوبی هم تهیه نموده مراسم پذیرائی مقدم ما را از هر جهت فراهم داشته بود بعد از نهار خوابیده عصریکه بیدار شدیم یک قراقوش در هوا زدیم بعد قرق شد امروز تمام صحرا بقدری طراوت و صفاداشت که بوصف نمی آید طرفین جاده همه جایا پوشیده از حاصل زراعت یا سبزه زار طبیعی بود خلاصه شب را روضه خواندند بعد وزیر هایون را حسب معمول احضار نموده روز نامه امروز را فرمودیم نوشت امروز احمد خان میرشکار سبه آهو صید کرده بحضور آورده بود فرمودیم یکی را برای خود مان گذاشتند و دوتای دیگر را یکی بجهت جناب اشرف صدر اعظم و یکی را برای وزیر دربار مرحمت فرمودیم شخص فرنگی که اتوموبیل شعاع السلطنه دست اوست و از طهران حامل عریضة شعاع السلطنه شده با اتوموبیل شش ساعته بقزوین آمده بود امشب از اینجا جواب شعاع السلطنه را نوشته باو دادیم مراجعت بپهران نمود بعد شام خورده استراحت کردیم دهانیکه از قزوین تا سیاه

﴿ ازینگی امام تافزوین دهانی که در عرض راه دیده شد از این قرار است ﴾

(هشه کود) (هلنا نه کسلی) که در دست چپ جاده واقع شده سپرده بسپهسالار است (آب یک) در دست راست جاده مال مجد الدوله است (نظر آباد) زیر دست جاده خالصه دیوان است (خورو هیو) بالادست جاده مال شاهزاده یمین السلطان است (قشلاق) زیر دست جاده مال ورثه یوسفخان است (زاغه) قشلاق ایل مافی زیر جاده متعلق بجناب امام جمعه طهران است (گونده) قشلاق ایل مافی در بالادست جاده مال ورثه حاجی سید نقی است (حصار) بالای جاده مال خورده مالک است (شریف آباد) زیر جاده مال حاجی میرزا محمد تاجر قزوینی است (مهدی آباد) مشهور به (بیدستان) ملک آقا میرزا مهدی پسر آقا میرزا ابوالقاسم شهیدی است شهر قزوین پنجاه متر از طهران بلند تر است از گونده الی شهر قزوین سیهار فرسنگ و از قزوین تا طهران بیست و چهار فرسنگ است

— ﴿ روز شنبه بیست و یکم ﴾ —

صبح از خواب برخاستیم الحمد تعالی لله حالتان خوب بود نماز خوانده دوباره خواستیم بخوابیم صدای کرنا نگذاشت بخوابیم زیرا که در قزوین رسم است صبح و عصر در جلو دیوانخانه حکومتی تقاره میزنند صدای تقاره مانع خواب شدن اچار برخاسته جای خورده آمدیم بیرون جناب اشرف صدراعظم بحضور آمدند و بعد علماً و سادات - واعیان - و اشراف شهر قزوین را بحضور آوردند امروز صبح اب کارلس باد که مسهل است خورده بودیم باین جهت بجای نهار آش خورده بودیم بعضی عرایض و نوشتجات و تلگرافات از طهران رسیده بود همه را ملاحظه کرده جواب دادیم بعد از صرف آش قدری استراحت کرده از خواب که بیدار شدیم وزیر دربار و سیف الملک و ناصر خاقان بحضور آمدند قدری با آنها صحبت و فرمایش فرمودیم و از احوال وزیر دربار جو یا شدیم و عرض کرد بعد تفنگ خواسته یک چالاقان روی درخت هزار یفاصله سیصد ذرع نشسته بود با گلوله زدیم خوب تیری بود بما وزیر هابون آمد اجزای پستخان قزوین و آقا میر علی نقی و آقا سید اسد الله مدبر راه شوسه گیلان تا طهران و بشیر السلطان رئیس پست فارس را بحضور آورد همه شرفیاب و مرخص شدند ما هم جواب عرایض و نوشتجات شماع السلطنه را که اجلال الدوله آورده بود دادیم که از اینجا مرخص شده بطهران مراجعت نمایند بعد از آن جای خورده رفتم اندرون خیلی گرسنه بودیم بصحبت وقت را گذرانده خود را مشغول نمودیم تا شام آوردند خوردیم و بعد از ساعتی استراحت کردیم

این منزل که کونده است هفتاد متر از سطح طهران بلند و تر است از قشلاق تا کونده چهار فرسنگ راه است

(روز جمعه بیستم)

صبح از خواب برخاسته لباس پوشیدیم و آمدیم بیرون امروز باید بشهر قزوین برویم هواسرد بود بکالسه نهشته یگفر سنگی را ندیم در بین راه جناب اشرف صدر اعظم را خواستیم عقب بودند آمدند قدری شمر خواندیم و صحبت و فرمایش فرمودیم بعد سوار اسب شده چند قطعه (طرقة) زدیم یکی را هم باطبا نچه زدیم وزیر دربار هم چند تیر انداخت و چند طرقة خوب زد بعد عماد الدوله با جناب شیخ الاسلام قزوین شرفیاب شدند با آنها قدری اظهار التفات فرمودیم برگشته بکالسه نشستیم وزیر هایون که همه جا سواره پای کالسه ما بود با او قدری صحبت و فرمایش کردیم وزیر دربار و امیر بهادر جنگ هم در رکاب بودند بعد علمای قزوین که باستقبال آمده بودند شرفیاب شدند با آنها هم اظهار تفقد و التفات فرمودیم بعد شاهزاده های ساکن قزوین و تحار و اعیان و معارف آنجا شرفیاب گردیده همه آنها علی قدر مراتبهم اظهار مرحمت فرمودیم تا نزدیک شهر قزوین که رسیدیم تمام اهالی از مردوزن باستقبال آمده بودند وارد شهر شدیم نوبت خیابان شهر هم جمعیت زیادی بود این دفعه بیست و سوم است که ما از قزوین عبور میکنیم چون قزوین کم آب است هیچوقت آنجا را آنطوریکه باید آباد و باخضارت باشندیدیم لهذا در این سفر بجناب اشرف صدر اعظم مقرر فرمودیم که انشاء الله بعد از مراجعت از فرنگ از طرف دولت اقدام کرده آب شاهرود را بصحرای قزوین بیاورند که انشاء الله تمام صحرای جلگه قزوین آباد گردد پس از ورود رفتیم بحمام از حمام در آمده رفتیم اندرون نهار خورده خوابیدیم عصری از اندرون بیرون آمده در باغ قدری گردش و تفرج کردیم کلاغ و دلچبه و سار زیادی روی درختها بود سه چهار گلوله انداخته دوسه قطعه زدیم شاهزاده عماد الدوله خلعت پوشیده بود باملك آراوه دو شرفیاب شدند ملك آراوه قزوین آمده است که همشیره خود را که در قزوین زن پسر مرحوم میرزا نظر علی حکیم بود دیدن نماید این پسر میرزا نظر علی را دیده بودیم قدری خفت عقل داشت ما از این شخص حکایت غریبی داریم در سنوات قدیمه سالی بمکه رفته بود امیر جبل يك قبای زری از زیرهای بوتہ بزرگ کار اصفهان به خلعت داده بود تقریباً در ایاب و زهاب از قزوین هفت هشت مرتبه او را دیده بودیم که همان قبارا پوشیده بود در واقع لباس رسمی او شده بود خیلی صحبت های بی معنی میکرد خلاصه عصر جای خورده و تاد و ساعت از شب رفته بیرون بودیم وزیر دربار هم حضور داشت بعد رفتیم اندرون شام خورده خوابیدیم

قدری خوابیدیم منزل ما را در مهمانخانه قشلاق معین کرده اند از خواب برخاسته آمدیم بیرون قدری تیر اندازی کردیم یکدسته مرغابی در هوا پیداشد بقدر هزار ذرع از ما فاصله داشت يك تیر گلوله برای آنها انداختیم بوسط آنها رسید يك مرغابی از میانه آنها سرازیر شده بقدر ده ذرع با این آمد یقین کردیم که تیر خورده است بعد معلوم شد که تیر از نزدیک سرازیر شده گنج خورده سرازیر شده است نماشا داشت بعد قرق شد شب وزیر هایون را خواستیم روز نامه امروز را فرمودیم نوشت بعد قرق شد حرم آمدند قدری با آنها صحبت داشتیم پس ازان شام آوردند خوردیم و بعد خوابیدیم

— • (روز پنجشنبه نوزدهم) • —

امروز که از خواب برخاستیم الحمد لله تعالی احوالمان بسیار خوب باید برویم بمنزل کونده بیرون آمده سوار اسب شدیم وزیر دربار و وزیر هایون و دیگران از عقب رسیدند امیر بهادر جنگ و موثق الدوله در رکاب بودند قدری با وزیر دربار صحبت و فرمایش فرمودیم هوا خیلی سرد بود رفتیم بکالسکه قدری با کالسکه آمده دوباره سوار اسب شدیم تفنگ برداشته چهار تا قزاق زدیم بعد باز بکالسکه نشستیم سیف الملك يك ماری در راه گرفته کشته بود بحضور آورد بصیر السلطنه امروز قدری رشادت کرده اسب تاخته بود برای خر گوش زمین خورده خیلی صدمه دیده بود بالجمله رانندیم تا رسیدیم بمنزل نهار خورده بعد ساعتی استراحت کردیم ولی درست خوابمان نبرد جناب اشرف صدر اعظم يك پاکت بزرگ تلگراف فی بحضور فرستاده بودند باز کرده خواندیم و جواب آنها را دادیم عصری هم ایشان عماد الدوله حاکم قزوین و بشارت السلطنه رئیس تلگرافخانه قزوین را بحضور آوردند قدری صحبت و فرمایشات کردیم رفتند بعد تفنگ خواستیم از توی سرابرده نگاه کرده در صحرا سنگ سفیدی بنظر آمد نشانه گرفتیم که از ما بزیم ابوالقاسم خان ناصر خاقان عرض کرد باید آدم باشد چون خیلی دور بود بنظر سنگ می آید دور بین خواستیم انداختیم مثل سنگ سفید بود با تفنگ گلوله دم دم انداختیم بقدر دو ذرع فاصله با آن سفیدی بزمن خورد یکدفعه سفیدی بمرکت آمد معلوم شد که آدم است خدا خیلی تفضل فرمود که گلوله باو نخورد بی نهایت شکر خداوند را بجا آوردیم و فوراً فرستادیم او را آوردند ده تومان انعام باو دادیم و ده تومان هم مالیات دیوانی داشت بصیغه تخفیف در حق او مقرر فرمودیم و خینی این حسن اتفاق را بفال نیک گرفتیم بعد رفتیم اندرون شب دکترا دكلك بازن و دخترش بحضور آمدند زن و دختر او امروز با کالسکه بست از طهران آمده از راه رشت بلندین میروند

(اشخاصیکه در تبریز میمانند)

جناب آقای بحرینی حاجب الدوله که ریاست اردوی ما و بلازمت حرمخانه در تبریز میماند
 آصف السلطنه صاحبجمع سیف الملک تفنگ دار باشی شمس الملک امیر آخور عین السلطان
 خوانسالار سالار اکرم سیف السلطان مستعان السلطنه ناظم خلوت بصیر السلطنه دبیر
 السلطان عمید حضور محمد قایمخان شاطر باشی اسلحه دار باشی احمد خان میر شکار اجلال
 السلطنه معتمد خاقان

— (آغایان خواجه سرایان) —

امین الحرم صدیق الحرم معین الحرم
 عیسی خان و محمود خان هم با اتفاق معین دربار بارض اقدس مشرف خواهند شد

— (روز چهارشنبه هیجدهم) —

امروز عید غدیر است باید بمنزل قشلاق برویم صبح از خواب برخاستیم دیشب قدری حالم
 خوب نبود سرشام وزیر دربار آمد حب جوهر آهن بما داد خوردیم بعد از شام که خوابیدیم
 عرق کاملی آمده معلوم شد رفع سرما خورده گی شد است امروز الحمد لله حالتان خوب بود
 نماز خوانده امین الحرم و جوهر خان جای و غیره آوردند صرف شد رخت پوشیده بیرون
 آمدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و امیر بها در جنگ و وزیر هایون و جمعی دیگر از
 نوکرها در اندرون حاضر بودند آقا سید علاء الدین برادر زاده جناب آقا سید عبدالله مجتهد
 از طهران آمده عریضه و دعای برای سفر آورده بود تقدیم کرد دو بست تومان هم انعام بایشان
 دادیم مراجعت بطهران نمود آقا میر علی تقی تاجر رئیس مهمانخانه و چادرخانه های از طهران
 الی رشت راهم وزیر هایون بحضور آورده بود بتوسط جناب اشرف صدراعظم معرفی شد بعد
 سوار شده حرکت کردیم قدری با وزیر هایون و امیر بهادر جنگ و سایر ملتزمین صحبت و
 فرمایش فرمودیم وزیر دربار هم در رکاب بود عقب مانده بود که تفنگ بردارد زمین خورده
 اما الحمد لله صدمه باور نسیده بود بسلامت آمد دم کالسکه مقداری از راه راهم با وزیر دربار
 صحبت داشتیم بعد وزیر دربار رفت بکالسکه خودش از آنجا تانیه راه با امیر بهادر جنگ و سیف
 السلطان و ناصر خاقان بصحبت و فرمایشات مشغول بودیم بعد حرم آمده از ما گذشته راندیم
 تا رسیدیم بمنزل نهار خورده بعد از نهار خوانستیم توی چادر بخوابیم وزیر دربار آمده عرض
 کردند چون توی چادر سرد است توی اطاق بروید استراحت کنید بهتر است رفتیم در اطاق

رعیت و مخلوقی را که بما سپرده است بطوری که مرضی خالق بیچون باشد نگاهداری نمایم خلاصه همانطور که سابقاً نوشتیم کوه البرز همه جا در دست راست است و از کرج باین طرف کم کم دور تر میشود دهاتی که زیر دست جاده واقع است از این قرار است حیدرآباد محسن آباد علی جرد حصارک سیف آباد متعلق بسیف السلطان ده قلعه متعلق بجناب امام جمعه است رانندیم تا رسیدیم بمهمانخانه حصارک از آنجا رانده رسیدیم بمهمانخانه ینگه امام لدی ورود نهار خورده قدری خوابیدیم باد زیادی میوزید قدری هم باران بارید وقتی که چشم ما بمهمانخانه ینگه امام افتاد بخاطر مان آمد مسافرت سینه هزار و سیصد و پنچ که در اواخر پائیز و هوای بسیار سرد از طهران بتبریز میرفتیم بقدری هواسرد بود که در همین مهمانخانه وقت صبح آب در دستمان بود بمجر دانیکه بزمین میریخت بخ می بست و نمیشد از سر مانفس کشید خلاصه چون امشب شب عید غدیر بود موزیکگانچهار فرمودیم خبر کردند آمدند قدری موزیکگان زده رفتند وزیر هایون و وکیل الدوله را خواستیم آمدند اندرون بعضی نوشتهجات و دستخطها واحکام بود فرمودیم وکیل الدوله نوشت و دادیم بوزیر هایون که بایست برای وزرا بفرستد

اسامی ماتر مین رکاب را که در این سفر بعضی بفرنگستان می آیند و بعضی در تبریز نامراجعت ما خواهند ماند در اینجا مینویسیم

از آقایان ابنا و احفاد سلطنت که تا تبریز در رکاب هستند

اعتضاد السلطنه

ناصرالدین میرزا

اشخاصی که بفرنگستان می آیند

جناب اشرف صدر اعظم حکیم الملک وزیر دربار موثق الدوله ناظر سردار کل امیر بهادر جنگ کشیکچی باشی وزیر هایون وزیر پست وکیل الدوله ندیم السلطان موثق الملک امین حضرت ضیع السلطنه ناصر خاقان آقا سید حسین پسر جناب آقای بحرینی ناصر الممالک عکاسباشی ناصر هایونی دکتر ادکاک دکتر خلیل خان

مهندس الممالک وزیر معادن و مشیر الملک پسر مشیر الدوله وزیر امور خارجه که اداره تحریرات جناب اشرف صدر اعظم با اوست و مختم الدوله وزیر مختار اتانونی ینگه دنیا هم با جناب اشرف صدر اعظم بفرنگ می آیند اینها غیر از اشخاصی هستند که از راه گیلان بفرنگ می آیند انشاء الله اسامی انها در باد کوبه که برکاب ما پیوستند خواهیم نوشت

(اشخاصیکه)

(۰) ————— (روز سه شنبه هفدهم) ————— (۰)

امروز صبح بسیار زود که تقریباً دو ساعت بطلوع آفتاب مانده بود از خواب بیدار شدیم دیگر خوابمان نبرد برخاسته نماز خواندیم امین الحرم وجوهر خان جای آوردند جای ونائی خوردیم قدری هم آب کارلس باد خوردیم بعد خواستیم بیرون بیایم چون صبح زود بود هنوز نوکرها حاضر نبودند قدری راه رفتیم الحق باغ و هوا خیلی لطافت و صفا داشت هوای کرج مفرح است تقریباً دو ساعت از دسته گذشته بود که از اندرون بیرون آمدیم جناب اشرف صدر اعظم و وزیر دربار و وزیر هایون و سایر نوکرها حاضر بودند شاهزاده حاجی بها الدوله و آصف الدوله حاکم طهران که تا اینجا ملتزم رکاب بودند بحضور آمده مرخص شده مراجعت بشهر نمودند بعد سوار کالسکه شده را ندیم دربین راه با سیف السلطان و سیف الملك و ناصر خاقان صحبت و فرمایش میکردیم و از مسافرتهاى سابق خود مان از طهران بتبریز و از تبریز بطهران برای آنها حکایت میفرمودیم من جمله در سنه ۱۲۷۷ هزار و دویست و هفتاد و هفت که از طهران بسمت حکومت به آذر بایجان میرفتیم و هنوز منصب ولایت عهد نداشتیم و در آنوقت عزیزخان سردار کل پیشکار مملکت آذر بایجان بود و ساعد الملك بسر مرحوم میرزا تقی خان امیر نظام ریاست قشون آذر بایجانرا داشت و میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان رئیس دفتر استیفا و میرزا عباس خان معاون الملك که آخر مقلب بقوام الدوله شد نایب الوزاره و کارگذار مهمام خارجه آذر بایجان و میرزا نصرالله مدیر گمرکات نود که در حقیقت آنوقت پنج مسند حکومت جز و در تبریز بود که اینها همه در تحت حکومت کلیه ما بودند و همچو شبی را که امروز درینگی امام هستیم و شب هیجدهم ذی الحجه است بخاطر آوردیم که در سنه هزار و دویست و هفتاد و هشت ۱۲۷۸ که یکسال بعد از توقف ما در تبریز بود منصب ولایت عهد را بمادادند و خلعت مارا مرحوم یحیی خان مشیرالدوله از دار الخلافه به تبریز آورد و روز عید غدیر بود که خلعت ولایت عهدرا پوشیدیم در آنزمان از علمای معتبر آذر بایجان که خیلی محترم بودند مرحوم حاجی میرزا باقر مجتهد و حجة الاسلام بزرگ بود که مرحوم شدند و حالا که بتبریز میرویم و چهل و دو سال از آن تاریخ گذشته است اغلب نواده های آنها هستند و این شعر فردوسی بخاطر مان آمد که گفته است

(بمردی مرا سال شصت گذشت) « (بسر جمله از نیک واز بد گذشت)

مناسب حال خود مان دیدیم و خیلی خوب گفته است الحمد لله تعالى این سفر که میرویم بطور بسیار خوش میرویم و از خداوند تبارک و تعالی عمر و توفیق میخواهیم که این يك مش

شعاع السلطنه وعضد السلطان وسایر نوکرها حاضر بودند . شعاع السلطنه هنگام مرخصی خیلی محزون بود . عضد السلطان هم ها نظور . بعد وزیر بقایا وسایر نوکرهائی که باید بشهر مراجعت کنند مرخص شده رفتند . ماهم سوار شده از کوچه باغهای کن سواره عبور کرده از آبادی ده که خارج شدیم . معاون الدوله و سردار امجد هم از آنجا مرخص شده بطهران مراجعت نمودند . بقدر يك فرسنگی که رفتیم جناب اشرف صدر اعظم آنجا برکاب ما رسیده قدری با ایشان صحبت و فرمایش فرمودیم . وزیر عدلیه هم از آنجا مرخص شده بشهر مراجعت نمود . بعد ما سوار کالسکه شده جناب اشرف صدر اعظم راهم مرخص فرمودیم رفته بکالسکه نشستند وزیر دربار در رکاب بود قدری با او صحبت و فرمایش فرموده . بعد با وزیر هایون و خوانسالار و ناصر خاقان فرمایش کنان راندیم . و از اسفار سابقه خود مان که در زمان ولایت عهد مکرر از این راه به تبریز رفته و در کن شکارها کرده بودیم برای آنها حکایت میفرمودیم . همینطور با کالسکه راندیم تا مسافت زیادی در اطراف راه گاهی زراعت دیده میشود ورشته کوه البرز همه جا در دست راست ما با فاصله نیم فرسنگ کما پیش تا جاده مسافت دارد و دست چپ دهات متفرقه است مسافت زیادی که رفتیم رسیدیم بقریه کلاک که تیول امین الحرم است و خانهای آن در دست راست بوضع غربی توی کوه واقع شده است این وضع آبادیها و خانه های توی کوه در آذر با بجان زیاد است . بعد رسیدیم به پل کرج سر پل باج گیر خانه راه شوسه قزوین ورشت است که تازه ساخته اند بدبنائی نیست از آنجا هم گذشتیم زنهای قریه کلاک و کرج را دیدیم که روی دیوارها و پشت بامها بالباسهای الوان زرد و سرخ نشسته بودند تماشا داشت . راندیم تا رسیدیم بباغ کرج الحق وزیر دربار عمارات آنجا را خیلی خوب تعمیر کرده مثل این است که همه را از نو ساخته باشند . حاجب الدوله هم خیلی خوب باطراوت باغ کرج را نگاهداشته است مخصوصاً فرستادیم تمام باغ را گردبدند یکشاخه از اشجار باغ را قطع نکرده اند بعد نهار خوردیم چون شب درست نخوابیده بودیم بعد از نهار قدری خوابیدیم از خواب که برخاستیم وکیل الدوله قدری نوشتجات و فرامین واحکام بحضور آورد ملاحظه کرده و صبح گذاشته . بعد نماز خواندیم و رفتیم توی باغ قدری تیر اندازی کردیم يك دلیچه صید شد جای خوردیم . بعد قرق شد وزیر هایون و وکیل الدوله بحضور آمدند مشغول کاغذ خوانی و ملاحظه عرایض و نوشتجات شدیم . بعد از آن قرق شد شام خورده خوابیدیم . الحمد لله حالتان خیلی خوب بود . کرج از سطح طهران یکصد و بیست متر بلند تر است . مسافت از کن بکرج پنج فرسنگ است

سوارى بودیم که جوهر خان صدیق الحرم آمده عرض کرد وکیل الدوله عرض مینماید که دوسه فقره نوشتجات مختصرى است بعرض رسیده بعد از آن سوار شوند ما هم بکمان اینکه نوشتجات معدودى است اجازه فرمودیم وکیل الدوله بحضور فرستاد دیدیم کاغذ و احکام زیادى است همه را ملاحظه کرده و صحه گذاشته دادیم بردند بعد از آن سوار شده رفتیم کنار رود خانه حرم هم نهار را مهمان ما بودند هوای بسیار خوشى بود شعاع السلطنه و عضد السلطان هم در رکاب بودند تا سه ساعت بغروب مانده در آنجا بودیم الحمد لله خيلى خوش گذشت ديروز حضرت عليا از شهر آمده بود که مشايعت و وداع مجدد نموده مراجعت بشهر نماید چون دیدیم از مسافرت ما و ماندن خودش در طهران خيلى دلنگ است امر و اجازه فرمودیم که تدارك حرکت و سفر او را تا آذر بايجان به بينند که با ما حرکت کنند بعد از کنار رود خانه مراجعت به منزل کردیم دوباره وکیل الدوله بحضور آمده باکمال ملايمت عرض کرد که دوسه ورق نوشتجات و فرامین و احکام لازمی است که بايد به عرض و لحاظ ما برساند ليکن تقريباً بقدر دويست طفرافرمان و موقوفه فرمان ورا پورت ولايات و نوشتجات متفرقه و عرائض لازمه بود که بعرض رسانيد و همه را جواب فرموده و صحه گذاشتيم بعد از آن جناب اشرف صدر اعظم آمده شرفياب شدند بعضى عرايض و نوشتجات لازمه هم بتوسط ايشان بعرض رسيد و تا يكساعت و نيم از شب گذشته باجناب اشرف صدر اعظم مشغول صحبت و التقيای فرمايشات بودیم بعد آصف السلطنه صاحب جمع دواب ديوانى آمده عرض کرد تمام مالهاى بنه حاضر شده است محض اينکه خدمت خود را خيلى خوب بانجام رسانيده بود يك حلقه انگشترى الماس باو مرحمت فرموديم وزير دربار و امير بهادر جنگ که بشهر مراجعت کرده بودند از شهر آمده شرفياب شدند با آنها قدرى صحبت و فرمايش کردیم وزير دربار طومار بنائى را بعرض رسانيد و ترتيبات کار بنائى را که بايستى درغياب ما بشود داديم بعد روضه معمولى شب دوشنبه را خواندند و بهمان ختم شد پس از آن باز قدرى صحبت و فرمايشات لازمه فرموديم فردا که دوشنبه است انشا الله از کن کوچ مينمائيم قبل از شام قدرى احوال کسل شدکى سرما خورده بودم بعد پيراهن عوض نموده عرق کرديم و بحمد الله رفع کسالت شيد

(۰) — (۰) (دوشنبه شانزدهم) (۰) — (۰)

امروز صبح که از خواب برخاستيم الحمد لله تعالى حلمان بهتر بود نماز خوانده رخت پوشيديم امروز بايد انشا الله تعالى از کن حرکت کرده بطرف قريه کرج برويم • آمديم بيرون

وسیده است خیلی چیز خوبی است دکتر اد کاک بدست یک نفر از کنیز های حرمخانه گذاشت بنا کرد همان اسباب بسرعت خط کشیدن و به هما بطور که نبض حرکت میکرد مینوشت بعد نبض ما گذاشت خیلی زحمت پیدا کرد نبض ما عمیق است دیر بدست می آید عاقبت با اسباب متصل شده بنای نوشتن را گذاشت خیلی مرتب نوشت وزیر دربار عرض کرد الحمد لله نبض ما خوب است و علامت این است که قلب خیلی خوب کار میکند و هیچ نقصی ندارد . بعد قدری باشعاع السلطنه و عضد السلطان که حاضر بودند صحبت و فرمایش قمروده از حیاط اندرون آمدیم بیرون قرق شکست جناب اشرف صدر اعظم و وزیر امور خارجه و ناصر الملک و جمعی دیگر بحضور آمدند بعضی نوشتجات راجع بوزیر خارجه و غیره بود خلوت فرمودیم و نوشتجات را خوانده جواب دادیم بعد وکیل الدوله نوشتجات و فرامین و احکام و ملفوفه فرمان زیادی بحضور آورد همه را ملاحظه کرده صحه گذاشتیم و دستخط زیادی نوشتیم بعد از آنکه اورفت ناصر خاقان بعضی فرمان و ملفوفه فرمان راجع بوزیر عدلیه و معاون الدوله بحضور آورده بصرحه رسانید بعد نهار خوردیم عزیز السلطان و سایر پیشخدمتان بودند قدی صحبت و فرمایش قمروده بعد خوابیدیم یکساعتی استراحت کرده بیدار شده نماز خواندیم و سوار شده رفتیم توی سبزه ها و باغات زیر دست کن گردش کردیم و پیاده شده جای خوردیم باشعاع السلطنه و غیره که ملتزم رکاب بودند صحبت و حکایت سال هزار و دویست و نودونه را میفرمودیم که بطهران آمدیم و هجده ماه توقف نموده بهار که شد و شاه شهید بجا جرود رفتند ما را هم مرخص کردند بشکار کن آمدیم و جهانگیر شکارچی را همراه فرستادند که بلد ما باشد و حکایت رفتن شکار بدره و لوزنک را میفرمودیم . بعد سپهسالار بحضور رسید با او قدری فرمایش قمروده بعد سوار شده بطرف منزل آمدیم . از ناصر خاقان سراغ گرفتیم که وزیر هایون که بجهت انجام کارهای خودش بشهر رفته بود و دستخط نوشته او را خواسته بودیم مراجعت کرده است یا نه در این فرمایش بودیم که ناصر خاقان عرض کرد کالسکه او آمده است معلوم شد وارد شده است آمدیم به منزل رفتیم اندرون ابتدا قدری باشعاع السلطنه و وزیر هایون فرمایش قمروده حالات شهر را از وزیر هایون پرسیدیم و عرض کرد بعد قدری با اسباب و جعبه حسابی که از قدیم در تبریز داشتیم و حاضر کرده بودند مشغول شدیم پس از آن نماز خواندیم و شام خورده استراحت کردیم

— (۰) (۰) (روز یکشنبه یازدهم) (۰) —

صبح از خواب برخاسته جای صرف شد بعد از آن دوش آب سرد زدیم و رخ پوشیده مصمم

جات پستی آورده بود باندرونی فرستاد دیدیم فرستادیم از او احوال پرسی کردند و بعد چون آن نوشتهجات دوسی و آلمانی و ترکی بود دادیم که خودش بدهد بنسبیم السلطان ترجمه نموده بحضور بیاورند بعد شام خورده خوابیدیم * از شهر بقریه کن دوفرسنگ است و همه جاده سر بالامبرود و زمین کن از طهران دویست متر مرتفع تراست .

— • (روز جمعه سیزدهم ذی الحجة الحرام) • —

صبح از خواب برخواسته نماز خواندیم جای و نانی صرف کرده بیرون آمدیم قدری عریاض و نوشتهجات در کیف جمع شده بود بملاحظه و خواندن آنها مشغول شدیم نایب السلطنة از شهر آمده بحضور رسیدند قدری صحبت داشتیم از مسافرت ما و دوری خود از حضور ما اظهار حزن و گریه کرد وداع نموده و مرخص شده مامور روی ایشان را بوسیده بشهر مراجعت نمودند جناب اشرف صدر اعظم و مشیر الدوله وزیر امور خارجه بحضور آمدند بعضی نوشتهجات و عریاض راجع بوزارت خارجه و غیره بود بعرض رسانیدند و بعضی دستخطهای لازم بود نوشتیم ایشان مرخص شده از حضور رفتند بعدنهار آوردند مشغول خوردن نهار بودیم که وزیر هایون بحضور آمد با او قدری صحبت و فرمایش فرمودیم تانهار تمام شد حاجی مطیع السلطنة و اجلال السلطنة هم در حضور بودند بعد از نهار چون حضرت علیا از شهر آمده بود که بحضور ما برسد رفتم اندرون او را دیده بیرون آمدیم باقی نوشتهجات و راپورتهای تلگرافی که مانده بود با وزیر هایون و ناصر خاقان و دبیر السلطان همه را خواندیم بعد از اتمام قدری استراحت کرده و در ضمن شرح روز نامه سفر را می فرمودیم و وزیر هایون مینوشت قدری هم با حاجی مطیع السلطنة و اجلال السلطنة صحبت و فرمایش فرمودیم از خواب که برخاستیم رفتم توی حیات دوسه فقره دستخط و احکام بود آنها را نوشتیم بعد وزیر دربار بحضور آمد یک لنگه بار که حاجی ناصر السلطنة از باد کوبه نزد او فرستاده بود که بحضور ما تقدیم دارد بحضور آوردند فرمودیم باز کردند بعضی اسبابهای نفیس قشنگ بود تحویل محقق السلطنة سراید ارباشی شد که بشهر ببرد بعد از آن دیوانخانه قرق شد حضرت علیا بحضور آمد بعد بعضی دیگر هم که از شهر آمده میخواستند بحضور برسند آنها را احضار فرموده قدری صحبت داشتیم

— • (روز شنبه چهاردهم) • (۰) • —

از خواب برخاستیم الحمد لله تعالی امروز حالتان بسیار خوب بود وزیر دربار و دکتر ادکاک و ادرون بحضور خواستیم يك اسباب امتحان نبض آورده بودند که تازه از فرنگستان

و بنات سلطنت همگی شرفیاب شدند چون روز پیش بجناب اشرف صدر اعظم فرموده و قرار داده بودیم که چهار ساعت از دسته گذشته سوار شویم لهذا تا سر چهار ساعت تأمل کردیم معلوم شد جناب اشرف صدر اعظم بزیارت حضرت عبد العظیم علیه السلام رفته بودند بیرون که آمدیم در منزل معتد الحرم جناب اشرف صدر اعظم مراجعت کرده با جمعی از رجال دولت حاضر بودند جناب آقای بحرینی سلمه الله تعالی و جناب میرزا کاظم آقا دعای سفر بگوشمان خواندند از آنجا با عوف الهی سوار کالسکه شده حرکت نمودیم بخیاباق امیریه که داخل شدیم از دو طرف خیابان جمعیت زیادی از اناث و ذکور جمع بودند و اغلب از مسافرت ما محزون و مشغول دعا بودند حزق آنها بما هم خیلی اثر کرد و در قلب خود مان همه آنها را بخدا سپرده سلامت و حفظ همگرا از بدروز گار مشتات نمودیم از شهر بیرون آمده تا نزدیک باغ شاه هم باز جمع کثیری از مردم در خاکریز شهر و غیره ایستاده بودند قدری که از باغ شاه گذشتیم سپهسالار با صاحب منصب های نظامی همه حاضر بودند نسبت به همه تفقد فرمودیم بعد آمدیم بسر صفوف فواج ابتدا افواجی که در شهر طهرانی مقیم هستند ایستاده بودند بعد توپچیان و افواجی که از برای اقامت اردو مقرر داشته بودیم همه با کمال نظم و ترتیب ایستاده بودند حقیقه سپهسالار خیلی خوب اردوی نظامی را تشکیل داده و افواج را منظم و مرتب داشته بود بعد از ملاحظه افواج آمدیم بچادر سپهسالار در نزدیکی آنجا شعاع السلطنه اجازه خواسته بکن آمد مادر آنجا میاده شده صرف قهوه کردیم چون سپهسالار اردوی نظامی و افواج را خیلی خوب از نظر ما گذرانید و مستحسن افتاد لهذا محض اظهار مرحمت و خشنودی خود مان يك انفيه دان مرصع سپهسالار التفات فرمودیم از آنجا خدام و اشخاصی را که ببدرقه ما آمده و ملتزم و رکاب بودند مرخص فرمودیم که بشهر مراجعت نمایند بعد سوار کالسکه شده باموثق الدوله و میرزا ابوالقاسم خان ناصر خاقان صحبت کنان رفتیم تا وارد قریه کن شدیم وزیر دربار بجهت بعضی کارها در شهر ماند که عصر بکن بیاید بعد از ورود بکن نهار خواسته و پس از صرف نهار مشغول نوشتن روز نامه سفر شدیم بعد قدوی خوابیده از خواب که برخاستیم بعد از ساعتی امین الحرم و معین الحرم بحضور آمده عرض کردند که حرم از شهر آمده وارد شدند ما رفتیم اندرون این عسارتی که در کن منزل کردیم خانه های جیب الله بیک پسر دایه ام الخاقان است که در طفولیت او را دیده بودیم و در ب خانه ما سمع شا گرد قهوه جی داشت حالا که او را دیدیم تمام موی ریشش سفید شده است وزیر دربار عصر از شهر آمد او را در اندرون بحضور خواسته قدری صحبت و فرمایش فرمودیم بعد مرخص شده بمنزل خود رفت وزیر هایون در شهر بود وقت غروب وارد کن شده در ب اندرون آمد بعضی پاکتها و نوشته (و نوشته جات)



— بسم الله الرحمن الرحيم —

بنام خدائی که هسنى از ارست (ه) جهانرا بلندی و بستی از اوست
 روز پنجشنبه دوازدهم شهر ذی الحجة الحرام سنه هزار و سیصد
 و هفده هجری بهزم مسافرت فرنگستان که از مدتی بود تصمیم
 عزیمت این سفر نموده بودیم از مقر سلطنت و دار الخلافه
 طهران بصوب قریه کن که اول منزل است حرکت نمودیم اول
 صبح از خواب برخاسته لباس پوشیدیم بعد حضرت علیا
 بحضور آمد با او قدری صحبت کردیم پس از آن سایر خدام حرم

— () : () : () : () : () —



Safarmānah - mi barakāt - dāst

سفر نامہ مبارکہ شاہنشاہی

— ﴿ هو الله العالی شأنه العزیز ﴾ —

روزنامهٔ اولین سفر ما از دارالخلافهٔ طهران به ممالک
فرنگستان و دربار دول متحابهٔ اروپا است که بیاری خدای
تعالی عزیمت نموده ایم و تا روز مراجعت بطهران انشاءً
الله تعالی یوماً فیوماً شرح وقایع و حالات این سفر خیریت
ائر بطور ساده نگارش میشود فی شهر ذی الحجة الحرام
سنهٔ ۱۳۱۷ بکھزار و سیصد و هفدهٔ هجری مطابق سیچقان
نیل ترکی و سال ۱۹۰۰ هزار و نهصد میلادی



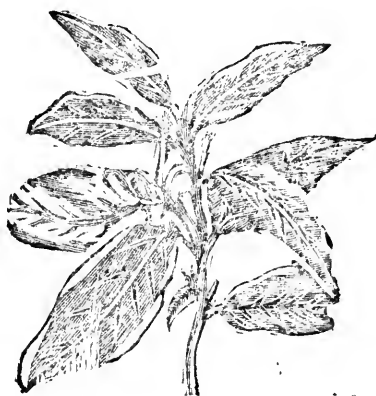
● — ◀ ▶ — ●





آن بمصنعه ظهور خواهد رسید و وقایع و حالات مهمه ممالك و اوضاع
 بلاد و مراسم پذیرائی دول کامله الوداد اروپ و غرایب مشاهدات نظر
 مبارک را از بدایع صنایع و علوم و محاسن آداب و رسوم ملل متمدنه که
 بزرگترین غنیمت این سفر تواند بود یوماً فیوماً شرف املاء و تقریر و
 در روزنامه خاص امر به ثبت و تحریر میفرمودند و پس از رجعت
 خسروانی بجا یگانه خلافت و مرکز سلطنت عظمی حسب الامر قدر
 قدرت جهات مطاع همایون سفر نامه مبارکه

— (در کمال تنقیح و امتیاز بحلیه انطباع منحل گردید) —



بسمه نبارك و تعالى

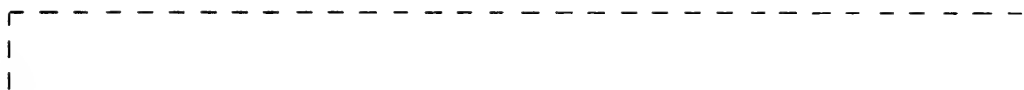
در مبادی سال خجسته مال سیچقان ثیل سنه یکم هزار و سیصد و هفده
هجری که آغاز سال پنجم جهانبنانی اعلیحضرت قویشوکت اقدس هایون
خسروانی بود ارادت و مشیت حضرت باری بامقاصد و نیات مقدسه
اعلیحضرت هایون شهر یاری ادام الله ساطانه تعلق و توافق یافته محض
تشید مبانی و داد و تجدید عهد اتحاد باسلطین و امپرا طوران و تاجداران
عظیم الشأن دول و رؤسا معظم ملل متحابه اروپ و جلب و سایل
ترقیات و کسب فواید معلومات مفیده عشر جدید بمملکت محروسه ایران
عزیمت سفر فرنگستان فرموده در دربار دول و اقطار ممالک همه جا
باغایت اجلال و اکرام و نهایت تفخیم و احترام که مافوق ان برای هیچ
شهر یاری از ملوک مشرق زمین معمول نیفتاده بود پذیرفته شدند و الله
النه بمقاصد عالیه و فواید منظوره که در سوابق زمانی برای ملوک جهان
حصول اینگونه امانی و آمال بی غایله ستیز و جدال متمنع و محال می نمود
از منهل صافی و داد و مصافات و حسن مراودت رسامه و ین مسافرت
دوستانه فایز و نایل گردیدند که انشا الله تعالی علی التدریج نتایج حسنه

آن



Muzaffar al-Din, Shāh of Iran,
1853-1907

Safarnāmah-i mukāshshah-i
shāhan shāhi



PLEASE DO NOT REMOVE
CARDS OR SLIPS FROM THIS POCKET

UNIVERSITY OF TORONTO LIBRARY

D
919
M88

Muzaffar al-Jin Shah, Shah
of Iran

Safarnamah-' i mubarakah-' i
shahanshahi

